

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۸

کتاب عبر العاشقین

شیخ روزبهان بعلی شیرازی

بحث در تصوف فارسی
باصحیح و مقدمه فارسی و فرانسی
و ترجمه فصل اول بر زبان فرانسی

محمد معین

و

هنری گریس

تهران
انجمن ایرانشناسی فرانسه در
تهران
مندوب پستی ۱۹۶۸ - ۵۱
۱۹۸۱ - ۱۳۶۰

گنجینه نوشته‌های ایرانی

۸

کتاب عبر العاشقین

شیخ روزبهان بقلی شیرازی

... بحث در تصوف فارسی
بتمهیح و مقدمه فارسی و فرانسوی
و ترجمه فصل اول بزبان فرانسوی

محمد معین

و

هنری گورین

پاریس - تهران ۱۳۶۶ - ۱۹۸۷

چاپ نخست این کتاب در سال ۱۹۵۸ به وسیله قسمت ایران‌شناسی

انجمن ایران و فرانسه، در تهران، «انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه

پاریس»، و کتابخانه J. Maisonneuve در پاریس، منتشر گردیده است.



انتشارات منوچهری

خیابان جمهوری اسلامی تلفن ۳۱۶۳۱۸

عبر العاشقین

تالیف : شیخ روزبهان بقلی شیرازی

به اهتمام : هنری کرین و محمد معین

چاپ دوم : ۱۳۶۰

چاپ سوم : ۱۳۶۶

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

چاپ : گلشن

امتیاز چاپ این کتاب بموجب قرارداد کتبی

به کتابخانه منوچهری واگذار شده است

عبدالعاشقین

گنجینه نوشته‌های ایرانی

زیر نظر هانری کربین

(۱۹۰۵ — ۱۹۷۸)

شماره ۸

ناشر

انجمن ایرانشناسی فرانسه در ایران

روزبهان بقلی شیرازی

مقدمه

- ۱- ترجمه احوال ؛ ۲- استادان و وابستگان ؛ ۳- تصوف ؛
۴- آثار روزبهان ؛ ۵- جبر الماشقین ؛ ۶- مأخذ.

۱. ترجمه احوال

اسم ؛ تعدد روزبهان ؛ کنیه ؛ پدر ؛ اصل ؛ نسبت ؛ شهرت ؛ مولد ؛ تاریخ تولد ؛ کودکی ؛ جوانی ؛ سفرها ؛ تحصیلات ؛ وعظ و تذکیر ؛ اواخر عمر ؛ صورت شیخ ؛ مرض ؛ وفات ؛ عمر ؛ آرامگاه.

اسم صاحب ترجمه مورد بحث روزبهان است^۱.

این کلمه مرکب است از دو جزء : روزبه + ان.

اسم

«روزبه» مرکب است از يك اسم (روز) و يك صفت «به» بمعنی

خوب و نيك، و جمعاً بمعنی نيك روز، خوشبخت^۲ :

«من دگر گفتم ويحك نو دگر گشتی

روزبه بودی، چون روز بتر گشتی»

(منوچهری دامغانی باهتمام دیر سیاقی. تهران ۱۳۲۶، ص ۱۶۲)

«مردم سفری جهان آزموده و کار دیده و روزبه و دانا بود.»

(امیر گبکوس بن اسکندر. قابوستانه باهتمام نفیسی. تهران ص ۱۳)

۱- تحفة العرفان ۱۱ الف ؛ شدالازار ۲۴۳ ؛ تاریخ گزیده ۱ : ۷۹۳ ؛ نفعات الانس

چاپ لیس ۲۸۸ و چاپ نول کشور ۲۴۰ ؛ ریاض العارفین ۱۲۸ ؛ هزار مزار ۱۱۰ ؛

حبيب السیر چاپ خیام ۲ : ۳۳۰ ؛ کشف الظنون چاپ دوم ۱ : ۱۹۶ و ج ۲ : ۱۱۳۱ ؛

مجمع الفصحاء چاپ اول ۱ : ۲۳۵ ؛ آثار الصبم ۴۶۱ ؛ طرائق الحقائق ۲ : ۲۸۶ ؛

فارسنامه ناصری ۲ : ۱۴۷ و ۱۵۷ . ۲- قس. نيك روزگار، سال ۵۰.

« روزی که بر اعدا کنی آهنگ شبخون

خود روزبه آبی که نه روز بهایی.

(دیوان خاقانی طبع عبد الرسولی تهران ۱۳۱۶ س ۴۴۶)

روزبه معادل « بهروز » است که صفت بر موصوف مقدم گردیده،

و در پهلوی وه روج veh roc آمده است.

« ز تو بی روزیم خوانند و گویم مرا آن به که من بهروز اویم. »

(نظامی. خسرو و شیرین چاپ اول و حید ص ۳۲۸)

اسم معنی (حاصل مصدر) ازین دو « روزبهی » و « بهروزی » است.

این دو کلمه در اعلام (اسماء خاص) نیز بکار رفته است.

نام سلمان پارسی را « روزبه بن وهامان » نوشته اند. عبدالله بن

المقفع « روزبه » نام داشته است.^۱ ابونواس شاعر معروف از هردی بنام

« بهروز بن روزبه » یاد میکند:

حمائی وصل ابناء القسوس نجیب الفرس بهروز المجوسی.^۲

هادران سه موعود زرتشتیان از خاندان و هروج « بهروز » میباشند.^۳

بهروز یکی از نامهای متداول غلامان در قرن ششم بوده:

« قیصر از روم و نجاشی از حبش بر درش بهروز ولالا دیده ام. »

(دیوان خاقانی طبع عبد الرسولی ص ۲۹۰)

« ان » در آخر « روزبهان » علامت نسبت است (قس: اردشیر

۱- مافروخی معاصر اصفهان. مصحح سید جلال الدین طهرانی ص ۲۳؛ ترجمه معاصر

اصفهان از حسین بن محمد بن ابی الرضا آوی ص ۶۹. ۲- لغت نامه: ابن المقفع؛

اقبال آشتیانی. ابن المقفع. ۳- مینوی. یکی از فارسیات ابونواس. مجلة دانشکده

ادبیات تهران ۱: ۳ ص ۶۶. ۴- پور داود. بشنها ۲: ۱۰۱، ۳۰۰-۳۰۱.

بابکان، خسرو کوانان، دارای دارابان، آذریاد مهرسپندان، عبید الله زیادان) پس «روزبهان» لفظاً بمعنی منسوب به روزبه است، ولی در اعلام دوره اسلامی بنظر میرسد که این نام را معادل روزبه - وعاری از مفهوم نسبت - تلقی کرده باشند.

پیر شیراز، شیخ روزبهان آن بصدق وصف فرید جهان...
چون بایوان عاشقی بر شد روزبه بود وروزبه تر شد
(فخرالدین عراقی. کلیات باهنام سجد نفیسی. تهران ۱۳۳۵ م ۲۱۶)

تعدد کسانی که روزبهان نام داشته اند بسیارند، از آن جمله:
روزبهان روزبهان، مطران نصیبین در ۷۲۰ م.^۱

روزبهان بن طاهر عمری عدوی، پدر شیخ زین الدین مظفر بن
روزبهان^۲ وجد شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر بن محمد بن مظفر بن
روزبهان^۳ وگروهی دیگر از دانشمندان^۴.

روزبهان بن محمد خنجی، پدر قاضی زین الدین علی بن روزبهان^۵
وجد مجدالدین اسماعیل بن علی خنجی^۶.

روزبهان معروف به فرید^۷ که در شیراز نامه^۸ بعنوان «فرید الدین
روزبهان القسوی» یاد شده، پدر شیخ عز الدین محمد روزبهان^۹ وجد

۱- پوستی. نام نامه ابرانی ۲۶۷. ۲- شدالازار م ۲۲۷-۲۳۰. ۳- ایضاً
م ۱۹۶-۱۹۰. ۴- رک. ایضاً م ۱۹۶-۱۹۸، ۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۱-۲۰۲، ۲۰۲-۲۰۳، ۲۰۳-
۲۰۴، ۲۰۵-۲۰۶، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۰۹-۲۱۰، ۲۱۰-۲۳۰، ۲۳۰-۲۳۵، ۲۳۵-
۲۴۰. ۵- ایضاً م ۲۱۳-۲۱۴. ۶- ایضاً م ۲۱۳-۲۱۴. ۷- ایضاً م ۳۹۴. ۸- م ۱۲۲.
۹- شدالازار م ۳۹۴-۴۰۰.

امام الدین داود بن عز الدین محمد بن روزبهان^۱ وجد اعلاى شيخ فرید الدین
عبدالودود بن داود بن محمد بن روزبهان^۲.

شهاب الدین روزبهان بن شیخ الاسلام قطب الدین ابو محمد عبد الله
ابن علی بن حسین مکی^۳.

شیخ کبیر روزبهان مصری کازرونی الاصل^۴.

مخصوصاً این نام در میان دیلمیان وطبریان متداول بود و از جمله
آنان میتوان از روزبهان بن وندا خورشید (از بزرگان دیلم بزمان خلیفه
المکتفی بالله و معزالدوله دیلمی)^۵ نام برد، و همچنین نام پدر کورنکیج (از
بزرگان طبرستان معاصر حسن بن زید)^۶ روزبهان است.

روزبهان بقلی نیز - چنانکه بیاید - از دیلمیان بود و خانواده او این
نام ایرانی دیلمی را برای او برگزیدند.

کنیه کنیه صاحب ترجمه ابو محمد است^۷.

پدر نام (یا کنیه) پدر روزبهان، ابو نصر است^۸.

- ۱- ایضا ص ۳۵۲-۳. ۲- ایضا ص ۳۵۳-۴. ۳- ایضا ص ۱۲۸. ۴- نفعات
- الانس چاپ لیس ص ۴۸۰، چاپ نول کشور ص ۳۷۴-۵. ۵- حمد الله مستوفی، تاریخ
- گزیده، بسی واهتمام براون ج ۱ ص ۳۴۸؛ خولد میر، حبیب السیر چاپ خیام ج ۲
- ص ۵۴۴؛ ابن الاثیر، کامل، ۸-۳۶۸؛ ۱۳، ۳۸۵. ۶- ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان
- ج ۱ ص ۲۳۶. ۷- خداآزاد ص ۲۴۳؛ هزار مزار ص ۱۱۰؛ نفعات الانس چاپ لیس
- ص ۲۸۸ و چاپ نول کشور ۲۴۰؛ حبیب السیر چاپ خیام ج ۲ ص ۳۳۰؛ کشف الظنون
- چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۶ و ج ۲ ص ۱۱۳۱؛ ریاض العارفین چاپ دوم ص ۱۲۸؛ آثار العجم
- ص ۴۶۱؛ طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶؛ فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷ و ۱۵۷. ۸- در
- مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۵ نام صاحب ترجمه و پدر او «محمد بن ابی نصر» آمده.
- ۸- رک، کلیه ماخذی که در ح ۷ همین صفحه یاد شده.

اصل وی از دیلمیان است. مؤلف تحفة العرفان^۱ گوید: «(شیخ) اصل از قبیله دیالمه بوده و این دیالمه قبیله ای معروفست و مشهور است.»^۲ دیالمه از زمان حکومت آل بویه (۳۲۰-۵۴۴۷ هـ) در جنوب ایران مخصوصاً نواحی فارس مستقر شدند.

۱- نسبت وی را بقلی نوشته اند.^۳ بقلی بفتح باء موحد و سکون نسبت قاف و در آخر لام، نسبت است به «بقل»^۴ و فروش آن، و بقول سمعانی گروهی بدین نسبت شهرت دارند از جمله ابو جعفر محمد بن عبدالله بن عبد الواحد و بقولی ابن عبد الکرم بن عبد المغیث بقلی.^۵ روزبهان نیز در آغاز دکانی داشت که در آن بقول میفروخت.^۶

۲- نسبت دیگر او را «فسوی»^۷ یا «فساوی»^۸ و یا «فسائی»^۹ نوشته اند، و آن منسوب است به فسا (از قصبات فارس)^{۱۰}، و این نسبت چنانکه بیاید بسبب مولد اوست.

- ۱- شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی پسر نواده روزبهان بقلی، که ذکر او بیاید.
- ۲- ورق ۱۱ الف. ۳- رک. ماسینیون. زندگانی و آثار روزبهان بقلی ص ۲۷۶ (ازین پس هر جا «ماسینیون» نویسیم، مراد همین کتاب است. رک. ماخذ در پایان مقدمه حاضر).
- ۴- شدالازار ص ۲۴۳؛ تاریخ گزیده ج ۱ ص ۷۹۳؛ نفعات چاپ لیس ص ۲۸۸ و چاپ نول کشور ص ۲۴۰؛ هزار مزار ص ۱۱۰؛ حبیب السیر ج ۲ ص ۳۳۰؛ کشف الظنون ج ۱ ص ۱۹۶ و ج ۲ ص ۱۱۳۱؛ مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۵؛ رباع العارفین ص ۱۲۸؛ طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶؛ فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷ و ۱۵۷. ۵- یعنی هر گیاهی که زمین بدان سبز گردد، تره. ۶- انساب سمعانی باهتمام مارگلیوت ۱۹۱۲ م. ورق ۸۲ ب. ۷- ماسینیون ص ۲۷۶. ۸- شدالازار ص ۲۴۳؛ نفعات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸ (اما در نفعات چاپ نول کشور ص ۲۴۰ بخلط: النسوی). ۹- مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۵. ۱۰- تاریخ گزیده ج ۱ ص ۷۹۳؛ فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷ و ۱۵۷. ۱۱- رک. فارسنامه ابن بلخی چاپ اروپا ص ۱۳۰ (پسا)؛ مجمع البلدان یا قوت چاپ مصر ج ۶ ص ۳۷۵؛ جغرافیای سیاسی کیهان ص ۲۲۶، ۲۲۷-۸.

نسبت مذکور را بعضی بخطا « نسوی » ضبط کرده اند، از جمله در طرائق الحقائق^۱ « نسوی » آمده، و محشی در حاشیه نوشته: « والنسوی منسوب الی نسا. قال فی المراد یفتح اوله والقصر، اسم بلد بخراسان... » و این اشتباه است.

۳- نسبت دیگر صاحب ترجمه « شیرازی » است^۲. در نسخه ق از مآخذ طبع شد الازار^۳ و نیز در نفحات الانس^۴ نسبت او « الفسوی ثم شیرازی » آمده و در کشف الظنون^۵ « البقلی شیرازی » یاد شده است.

۱- شطّاح - روزبهان خود در عبر العاشقین گوید^۶: « حق مرا در شهرت کنف خود برد و جامه عبودیت از من بر کشید و لباس حریت در من پوشانید و گفت: صرت عاشقاً و امقاً محباً شائقاً حراً شطّاحاً... » مؤلف تحفة العرفان نویسد^۷: « اورا شطّاح فارس خوانند. » فسایی در فارسنامه ناصری در موضعی^۸ اورا « مشهور به شیخ شطّاح » یاد کرده و در موضع دیگر^۹ نوشته: « شیخ شطّاح شیرازی همان روزبهان است که گفته شد. » هدایت در مجمع الفصحاء^{۱۰} آرد: « اورا شیخ شطّاح گفته اند. » و هم او در ریاض العارفین^{۱۱} نویسد: « ابو محمد نام داشت و پدرش ابی نصر بقلی بوده و خود به شیخ شطّاح معروف گشته. » فرصت هم در آثار المعجم^{۱۲} همین

۱- ج ۲ ص ۲۸۶؛ و همچنین نفحات الانس چاپ نول کشور ص ۲۴۰ (رک. ج ۸ منحة قبل).
 ۲- حبیب السیر ج ۲ ص ۳۳۰؛ ریاض العارفین ص ۱۲۸؛ طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶؛ فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷. ۳- ص ۲۴۳. ۴- چاپ لیس ص ۲۸۸ و چاپ نول کشور ص ۲۴۰. ۵- چاپ دوم ج ۱ ص ۱۹۶ و ج ۲ ص ۱۱۳۱. ۶- ص ۴. ۷- ورق ۱۴ ب. ۸- ج ۲ ص ۱۵۷. ۹- ج ۲ ص ۱۴۸. ۱۰- ج ۱ ص ۲۳۶. ۱۱- چاپ دوم تهران ص ۱۲۸. ۱۲- ص ۴۶۱.

قول را آورده است.^۱ معصومعلی شاه در طرائق الحقائق گوید^۲: «شیخ (روزبهان) بواسطه کثرت وجد و جذبات و شرح شطحیات به شیخ شطاح معروف گشته.»

چنانکه بیاید یکی از مؤلفات روزبهان «شرح شطحیات» است. مؤلف «تحفة العرفان» از روزبهان به «شیخ کبیر» تعبیر آورده^۳ صغیر و کبیر و علامه مرحوم محمد قزوینی نیز او را «شیخ روزبهان بقلی کبیر» یاد کرده است^۴، ولی نا گفته نماند که در عصر بقلی عارفی دیگر بنام «شیخ روزبهان کازرونی مصری» میزیست که او را نیز بلقب «کبیر» میخواندند^۵. بقول مؤلف «زیحانة الادب»^۶ «شیخ شطاح را روزبهان صغیر میگویند در مقابل روزبهان کبیر که بعنوان شیخ روزبهان مذکور شد»^۷.

مؤلف تحفة العرفان تصریح میکند^۸: «مولد مبارك شيخ کبیر مولد روزبهان - قدس الله سره - در قسا بوده است که قصبه ای از قصبات شیراز است.» و این مطلب را نویسندگان ترجمه احوال روزبهان تأیید کرده اند^۹.

تاریخ بنصریح مؤلف تحفة العرفان^{۱۰} «ولادت میمونش در سنه اثنان تولد وعشرين وخمس هائ (۵۲۲) بود»^{۱۱}.

۱- نيزرك. ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۹۸. ۲- ج ۲ ص ۲۸۷. ۳- ورق ۱۱ الف. ورق ۱۴ ب. ۴- حدالازار ص ۲۵۰ ح ۳ و ۲۵۱ ح ۳. ۵- دك. ص ۴ همین مقدمه. ۶- ج ۲ ص ۳۹۹. ۷- دك. ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۹۸. ۸- ورق ۱۱ الف. ۹- دك. رياض العارفين ص ۱۲۸؛ آثار الجبم ص ۴۶۱؛ قارننامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷. ۱۰- ورق ۱۱ الف. ۱۱- سال ۵۲۲ ه مطابق ۱۱۲۸ م. (ماسینیون ۲۷۶)، ولی طبق كشف الاسرار (۷ الف، ۲۵ الف) وی در ۵۳۰ متولد شده (ماسینیون ۲۷۶).

مؤلف تحفة العرفان از بعض مصنفات روزبهان چنین نقل میکند:^۱
 کودکی «شیخ فرموده: اتفاق ولادت من در میان قومی بود که در غایت
 ضلالت و جهالت بودند، و شغل ایشان همه تباهی و مناهای بود^۲، چون بسن
 تمیز رسیدم، داعیه طلب در وجودم پیدا شد، با خود گفتم که «خداوند
 پروردگار من کجاست؟» و دران طفلی از کودکان وهم نشینان در مکتب
 می پرسیدم خداوند خود می شناسید؟» ایشان میگفتند: «میگویند از جای
 و جهات منزّه است» ازین سخن مرا وجدی حاصل میشد.

بقول کشف الاسرار، در سن سه، هفت و پانزده سالگی، سه بار
 جاذبه الهی در قلبش خطور کرد و سبب شد که او همه چیز را دوست
 بدارد و همه چیز بنظر او بصورت نیکو جلوه کند. وی بشنیدن «ذکر»
 علاقه داشت.^۳

روزبهان دکان (بفلی) داشت، ولی روزی دکان و صندوق را رها
 جوانی رها کرد و همه چیز را بیرون افکند و جامه های خود بدرد و بصحرا
 شد، و مدت شش سال ونیم (۵۴۵-۵۵۱) در بیابانها گزرانید. سپس آرام
 گرفت و روی بتصوف آورد و اعمال صوفیانرا تعقیب کرد، و حافظ قرآن شد.
 مؤلف تحفة العرفان^۴ از یکی از مصنفات روزبهان نقل کند: «چون

بسّن بلوغ رسیدم، حب طاعت و خلوت بر من غالب شد. مدتی بدین طریق
 می گزرانیدم، قرآن یاد گرفتم و بتحصیل علوم مشغول شدم. چون بسن

۱- ورق ۱۱ الف. ۲- روزبهان این مطلب را در کشف الاسرار هم آورده (ماسینیون
 ص ۲۷۶). ۳- روزبهان در کشف الاسرار گوید که در پانزده سالگی خضر نبی سبب
 تنبه من شد (رک. ماسینیون ص ۲۷۶). ۴- ورق ۱۱ الف.

یست (و) پنج سال رسیدم، وحشتی عظیم از خلق مرا ظاهر شد. گاه گاهی
نسایم قدس بر جانم میوزید. نمی دانستم که چیست...»

روزبهان در رباطی در شیراز اقامت گزید^۱. بقول خود شیخ^۲ وی
آنگاه که در فسا بود، نخستین مرشد خویش، شیخ جمال الدین بن خلیل
فسائی را دریافت و در اولین رباط - رباط شیخ ابو محمد الجوزک - اقامت
گزید. بنا برین وی میبایست در حدود سال ۵۷۰ از شیراز به فسا رفته
باشد. در آنجا یکی از زنان وی فوت کرد و او باغی خرید، و کتاب
«منطق»^۳ را تألیف و برای جلوس امیر سلفری تکلة بن زنکه (۵۷۱-
۵۹۱ هـ) دعا کرده است.

تکله او را بشیراز باز گردانید، و شیخ در همان شهر بسال ۵۸۵ ترجمه
احوال خود را برشته تحریر در آورد^۴.

چنانکه بیاید، وی در بدایت حال وایام جوانی ریاضت بسیار کشید.
مؤلف شدالازار گوید^۵ که روزبهان در ابتدای حال به عراق
سفرها و کرمان و حجاز و شام سفر کرد.

عراق (عرب): بقول ماسینیون این سفر محتمل است وقوع یافته باشد
چه وی مرید یکی از زهاد گرد بود که «جاگیر» نام داشت و او در
قنطرة الرصاص نزدیک سامره میزیست^۶.

۱- ماسینیون گوید (ص ۲۷۶). تصور میکنم که وی نخست در رباط بنو صالبه
و سپس در رباط خویش که در باب الخدش بن منصور بنا کرد، اقامت داشت. ۲- در
کشف الاسرار. ۳- ذکر آن بیاید. ۴- این ترجمه احوال در کشف الاسرار شیخ
آمده است. رک: آثار شیخ (در همین مقدمه) و رک: ماسینیون ص ۲۷۶. ۵- ص ۲۴۳.
۶- ماسینیون ص ۲۷۸.

سفر شیخ را به عراق، شدالازار^۱ و ترجمه آن هزار مزار^۲ و نفعات الانس^۳ و طرائق الحقائق^۴ تأیید میکنند.

کرمان: ذکر سفر او به کرمان فقط در شدالازار^۵ و ترجمه آن هزار مزار^۶ آمده و مؤیدی ندارد.

حجاز: ابن العربی در فتوحات مکیه داستانی راجع بهشق روزبهان نقل کند که ما شرح آنرا در عنوان «تصوف» خواهیم آورد.

ماسینیون گوید^۷: «اگر مراد از روزبهان در داستان مزبور همان روزبهان بقلی باشد، او میبایست بمکه سفر کرده باشد.» ولی ماسینیون در جای دیگر^۸ روزبهان مذکور را شیخ روزبهان مصری^۹ پنداشته است^{۱۰}.

بتصریح مؤلف تحفة المرفان^{۱۱} «شیخ دو نوبت بکعبه رفته بود و وقفه یافته بود» و مؤلف فارسنامه ناصری نویسد^{۱۲}: «مدتی در مکه معظمه مجاورت نمود، وغالباً طواف را بر بام کعبه می نمود».

شام: مؤلفان شدالازار^{۱۳} و نفعات الانس^{۱۴} و طرائق الحقائق^{۱۵} از سفر او به شام یاد کرده اند. ماسینیون گوید^{۱۶}: «ما در باب سفر او به سوریه (شام) چیزی نمیدانیم».

اسکندریه: ماسینیون گوید^{۱۷}: در باب سفر شیخ همراه ابو النجیب

۱- ص ۲۴۳. ۲- ص ۱۱۰. ۳- چاپ لیس ص ۲۸۸. ۴- ج ۲ ص ۲۸۶.

۵- ص ۲۴۳. ۶- ص ۱۱۰. ۷- ص ۲۷۸. ۸- ص ۲۷۹. ۹- رک. ص ۳.

همین مقدمه. ۱۰- ما درین باب بحث خواهیم کرد. ۱۱- ص ۵۳ الف. ۱۲- ج ۲

ص ۱۴۷. ۱۳- ص ۲۴۳، و ترجمه آن (هزار مزار) ص ۱۱۰. ۱۴- چاپ لیس

ص ۲۸۸. ۱۵- ج ۲ ص ۲۸۶. ۱۶- ص ۲۷۸. ۱۷- ایضا ص ۲۷۸.

سهروردی (متوفی ۵۶۳) به اسکندریه برای قرائت «صحیح» بخاری، جامی اشاره بعبارتی از ابن جنید (شذالازار ۲۴۳-۲۴۴ هـ) میکند که مفهوم آن اینست: ابو النجیب سهروردی (۴۹۰-۵۶۳ هـ)، همراه روزبهان بقلی (۵۳۰-۶۰۶) و ابو عبدالله خبری (= فخر فارسی ۵۲۸-۶۲۲ هـ) برای فرا گرفتن حدیث با هم نزد سلفی به اسکندریه رفتند (حدود ۵۵۷ هـ).^۱

سپس ماسینیون گوید^۲: من تصور میکنم که ابن جنید^۴، روزبهان مورد بحث را با روزبهان کازرونی مصری (جامی ترجمه حال او را در ص ۴۸۰ آورده) اشتباه کرده است، وار در عین حال با ابو النجیب و فخر فارسی بسیار رابطه داشته و در قراقه بظاهره جنب رباطی که در آن فخر فارسی مدفون بود، دفن شد.^۵

۱. قرآن - شیخ خود گوید: «چون بسن بلوغ رسیدم...
 قرآن یاد گرفتم.^۶ و بتصریح خود روزبهان در کشف الاسرار
 وی حافظ قرآن شد.^۸

۲. تفسیر - روزبهان در تفسیر قرآن دست یافت و دو کتاب در تفسیر
 تصنیف کرد که ذکر آنها بیاید.

- ۱- مراد ابن است که جامی بقول شذالازار نظر داشته، والا ذکر از او نمیکند (م.م).
- ۲- عین عبارت جامی در نفحات چاپ لیس ص ۲۸۸ چنین است: «... با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثمر اسکندریه شریک بوده است» (م.م) ۳- ص ۲۷۸-۲۷۹.
- ۴- صحیح (ابو القاسم) جنید (مؤلف شذالازار) است. ۵- از نفحات الانس چاپ لیس.
- ۶- ماسینیون مأخذ ذیل را یاد میکند: خمس محمد بن الزیات، کواکب مباره، طبع ۱. تیمور، قاهره ۱۳۶۵، ص ۲۲۴-۲۲۵؛ رک. ص ۱۰۹ - سخاوی، تحفة الاحیاء طبع قاهره، ۱۳۵۶ ص ۲۳۹. ۷- تحفة العرفان ورق ۱۱ الف. ۸- ماسینیون ص ۲۷۶ بنقل از کشف الاسرار.

۳. حدیث - بقول مؤلف شدالازار^۱ وجامی^۲ روزبهان^۳ «صحيح» بخاری را نزد حافظ سلفی^۴ در ثغر اسکندریه سماع کرد. چنانکه گفتیم ماسینیون درین باب شك دارد^۵، ولی اطلاع و تبخّر او در حدیث محل شك نیست و وی چند کتاب درین فن تألیف کرده که ذکر آنها بیاید.

۴. فقه - وی فقہ را نزد فقیه ارشد الدین نیریزی^۶ و جز او قرائت کرد^۷، و کتبی درین فن تصنیف کرد که ذکر آنها نیز بیاید.

۵. عرفان - در تصوف و عرفان بگروهی ارادت ورزید و بکمال رسید^۸، و کتبی درین رشته نگاشت که از آنها بحث خواهیم کرد. نواده روزبهان در تحفة العرفان گوید^۹:

«(شیخ) در علوم ظاهر بغایت کمال بوده است و متفنن و متبحر و با غزارت فضل جامع میان علوم و حقایق.»

و عظمی روزبهان مدت پنجاه سال در جامع عتیق شیراز و جزآن برای مردم و تقدیر وعظ کرد^۹. اول بار که بشیراز در آمد و خواست بمنبر وعظ رود، شنید که زنی دختر خویش را نصیحت کند و گوید: «دخترم! حسن خود را بر کس آشکار مکن که خوار گردد.» شیخ گفت: «ای زن! حسن بتنهایی خرسند نیست و خواهد که عشق قرین وی گردد، چه آنان

۱- ص ۲۴۳. ۲- نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸. ۳- ذکر او بیاید.
 ۴- رک. ص ۱۰-۱۱ همین مقدمه. ۵- ذکر او بیاید. ۶- شدالازار ایضا، نفحات الانس ایضا. ۷- در عنوان «پیران و مرشدان» از آنان یاد خواهیم کرد. ۸- ورق ۱۴ ب.
 ۹- شدالازار ص ۲۴۵-۶، هزار مزار ص ۱۱۱، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸، آثار حجم ص ۴۶۲.

در ازل با هم پیمان بستند که از یکدیگر جدا نگردند. پس اصحاب صبحه زدند و وجد نمودند.^۱

مؤلف تحفه العرفان نویسد^۲: «چنین منقولست که روزی در سر روضه قطب الاولیاء شیخ ابو عبد الله خفیف - رحمه الله علیه - جمعیتی عظیم از علما و مشایخ شیراز و غیرهم > گرد آمده بودند < از جمله ایشان یکی سرور علماء زمان شمس الدین ترک - رحمه الله علیه -، و در آن مجمع استدعائی از شیخ کرد و فرمود که «شیخ افاده‌ای فرماید تا همگان حظی یابند.» شیخ روزبهان - قدس الله سره - در جواب فرمود: «شایسته این اسرار گوشی میطلبم.» امام شمس الدین ترک - که از جمله فصحای زمان بود گفت: «شیخ روزبهان! با شیخ ابو عبد الله بگوی!» شیخ بر خاست و طبلسان مبارک بر سر انداخت و روی با خدمت شیخ کرد در سخن آمد. سخن بجایی رسانید که شور از خلق بر آمد، و بیشتر مشایخ که حاضر بودند خرقه‌ها را چاک کردند و هیچکس در آن مجمع بی بهره نماند.»

اواخر از پایان عمر او تاریخهای دقیقی در دست نیست. میدانیم عمر که در ۵۹۱ مرشد او جاکیر گردی در عراق در گذشت، و در همان سال جانشین امیر تکه، سعد بن زنگی (۵۹۱ - ۶۲۳ هـ.) با او بد رفتاری کرد، ولی عاقبت وی را مورد احترام قرار داد.

بعد از سنه مذکور، روزبهان ترجمه فارسی «منطق»^۳ را بعنوان «شرح الشطحیات»^۴ پیابان رسانید.

۱- و گفته اند گروهی بردند. هداالازار ابضا، هزار مزار ابضا، نفعات ابضا. ۲- ورق ۲۶ الف. ۳- ذکر آن بیاید. ۴- ماسینیون ۲۷۶-۲۷۷ نقل الی کشف الاسرار.

صورت مؤلف تحفة العرفان گوید^۱: «از جمله لطفها که حق - جل
شیخ وعلا - در شأن شیخ فرموده یکی آن بود که چهره‌ای بغایت
خوب داشت، چنانچه هر که در وی فگرستی روحی و راحتى بدش رسیدی،
و اثر ولایت در جبین مینش بدیدی، و آن عکس پرتو اندرون مبارکش
بود که ظاهر میشد.»^۲

در اواخر عمر او را نوعی فالج عارض شد، اما تغییر حالی در
مرض وی نداد، بلکه شوق او را بکار افزون کرد. یکی از مریدان
- بی آنکه بوی بگوید - بمصر رفت و از خزاین ملوک قدری روغن بلسان
خالص برای مداوای شیخ آورد. شیخ گفت: «خدات جزای نیت را بدهاد!»
از در خانقاه بیرون رو. آنجا سگی است گرگین بر پهلو خسپیده، آن
روغن را بر وی بمال، و بدانکه درد روزبهان بهیچ روغن دنیاوی به نشود،
آن بندیت از بندهای عشق (خدای تعالی) بر پای وی نهاده، تا آنگاه
که بسمادت دبدار وی برسد.»^۳

وفات شیخ روزبهان در نیمه محرم سال ۶۰۶^۴ در گذشت، و سید قاضی

- ۱- ورق ۱۳ الف. ۲- فخرالدین عراقی در عشاق نامه گوید (کلیات طبع سعید نفیسی
ص ۳۱۶): پیر شیراز، شیخ روزبهان آن بصدق و صفا فرید جهان ...
سالها با جمال جان افروز روز شب کرده بود و شبها روز.
- ۳- شدالازار ص ۲۴۷، هزار مزار ص ۱۱۲، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۹. ۴-
- تحفة العرفان ورق ۱۱ الف و ورق ۱۱۲ ب؛ شدالازار ص ۲۴۷؛ حبیب السیر چاپ خیام ج ۲
ص ۳۳۰؛ کشف الظنون چاپ دوم ج ۱: ۱۹۶ و ج ۲: ۱۱۳۱؛ آثار المعجم فرصت
ص ۴۶۱؛ طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۷؛ غار سنانه فاضری ج ۲ ص ۱۴۷ و ۱۵۷. - سال
۶۰۶ هـ مطابق ۱۲۰۹ م. (ماسینیون ص ۲۷۷).

شرف الدین^۱ بر او نماز گذاشت، و شیخ ابو الحسن کردویه^۲ ویرا تلقین گفت.
جمله^۳ «پیر هادی عارف پاک» - (۶۰۶) - ماده تاریخ وفات اوست^۴.

بتصریح پسر نواده روزبهان در تحفة العرفان^۵ «عمر عزیزش هشتاد
عمر و چهار سال بود». و این درست با سنه تولد او (۵۲۲) و سنه
وفات وی (۶۰۶) مطابقت دارد^۶. فرصت در آثار العجم^۷ وفات روزبهان را در
سن هشتاد سالگی یاد کرده است و مدرك او معلوم نیست.

قبر او در شیراز است. حمد الله مستوفی در ذکر مقابر شیراز
آرامگاه از مقبره^۸ «شیخ روزبهان» یاد کرده است^۹.

مؤلف شدالازار گوید^{۱۰}: «وی در جنب رباط قدیم خویش دفن شد،
و سپس رباط جدید را بدان ضم کردند»^{۱۱}.

مؤلف فارسنامه^{۱۲} فاضری نویسد^{۱۳}: «(شیخ) در جنب رباط خود در
قبرستان محله باغ نو شیراز مدفون گردید... اکنون بقعه و خانقاه و رباط
شیخ روزبهان در محله «بالا گفت» شیراز قریب بانهدام است و عوام الناس
شیراز حسن عقیدتی در حق آن جناب ندارند و بدزدی و پنهانی سنگ
و آجر عماراتش را میبرند»^{۱۴}.

۱- ذکر او در «معاصران» بیاید. ۲- ذکر او نیز در «معاصران» بیاید.
۳- ریحانة الادب ج ۲ ص ۳۹۹. ۴- ورق ۱۱ الف. ۵- اما اگر قول دیگر را در
تاریخ تولد او (۵۳۰) (رك. ص ۶ همین مقدمه) بپذیریم، عمر او ۷۶ سال خواهد بود.
۶- ص ۴۶۲. ۷- نزهة القلوب، المقالة الثالثة، بسمی و اهتمام گای لیسترانج. ۱۳۳۱
قمری ص ۱۱۶. ۸- ص ۲۴۷. ۹- ماسینیون (ص ۲۷۷) نوشته: او را در باب
اصطخر - که امروزه دروازه اصفهان گویند - دفن کردند (بدون ذکر مأخذ). ۱۰-
ج ۲ ص ۱۵۷.

مؤلف طرائق الحقائق نویسد: « مزار فیض آثار آن بزرگوار در بین مشرق و جنوب شهر شیراز واقع، و محله «درب شیخ» بآن جناب منسوبست، و الحال محتاج بنعمیر است و رفته رفته آثار آن تکیه عارف ربّانی را از میان برده اند. خداوند توفیق دهد بکسانی که تجدید این بنای خیر نمایند. راقم مکرّر زیارت نموده و فیوضات برده.»

فرست در آثار المعجم گوید^۲: « مزار شیخ روزبهان در محله «بال گفت»^۳ است. بقعه عالی بوده از سنگ و گچ اطراف آن بقعه ایوانها و سرا و صحنها بوده، الحال تمام را جماعتی متصرف شده در آنها ساکن آمده، بلکه محل گاو و گوسفند قرار داده اند.»

ایوانف سنگ قبر شیخ را در سپتامبر ۱۹۲۸ م. در محله درب شیخ دیدار کرده است^۴.

نگارنده در ۱۲ اسفند ماه ۱۳۳۵، بهمراهی آقایان عدالت (مدیر کل فرهنگ فارس)، بصیری (رئیس فرهنگ شیراز)، صدرالدین محلاتی (معلم دانشکده ادبیات شیراز که در باب روزبهان تحقیقاتی دارند)، واجد (رئیس اداره تحقیق اوقاف فارس) زیارت آرامگاه شیخ روزبهان در محله «درب شیخ» نایل آمد. محوطه آرامگاه مرکب از مکعب مستطیلی است بطول ۷ متر و ۶۵ سانتیمتر و عرض ۳ متر و ۷۲ سانتیمتر و سقف ندارد. درین محوطه کوچک هفت قبر با سنگ بزرگ قرار دارد که روی بعضی سنگها کتیبه‌ای نگاشته اند،

۱- ج ۲ ص ۲۸۷ . ۲- ص ۶۶۱-۲ . ۳- در آثار المعجم بکسر کاف ضبط شده،

اکنون «بالا گفت» بفتح کاف تلفظ کنند. ۴- ماسینیون ص ۲۷۷.

اولین قبر سمت جنوبی قبر شیخ روزبهاں بقلی معروف است. طول سنگ قبر شیخ ۱ متر و ۶۹ سانتیمتر، عرض ۵۶ سانتیمتر، ارتفاع ۴۶ سانتیمتر است. بر روی سنگ قبر، سابقاً سنگ صندوقی قرار داشته است که روی آن مربع کوچکی بخط ثلث نگاشته شده، و آن تا کنون باقی مانده است. در حاشیه یعنی اطراف سنگ قبر، آیه الكرسي بخط نسخ نوشته شده و ناتمام است. سمت بالای سر از سنگ قبر عباراتی نوشته شده که بعضی کلمات آن قابل قرائت است، از آن جمله «... عماد الدین جمال الاسلام ابی... الله فی... بن ابی نصر البسامی البقلی... توفی فی متصرف محرم سنّ وستمائه والحمد لله رب العالمین.»

بفاصله مختصر، سنگ قبر دوم قرار دارد که چون زیر خاک مانده، خطوط آن محو شده و خواننده نمیشود. این قبر از آن شیخ فخر الدین احمد بن روزبهاں است

قبر سوم دارای کتیبه‌ایست که از آن جمله چنین خوانده میشود: «... قدوة المحققین، شیخ الشیوخ، جلال الحق والدین، یحیی بن المولی الولی، هادی الخلائق، آیه الحق، صدر الملة والدین، ابی محمد روزبهاں بن المولی الولی...»

قبر چهارم از آن شیخ عرف الدین ابراهیم بن روزبهاں ثانی است. قبر پنجم از شیخ صدر الدین روزبهاں ثالث است.

قبر ششم از شیخ عز الدین مسعود بن ابراهیم بن روزبهاں ثانی است.

قبر هفتم معلوم نیست از کیست^۱.

ظاهراً اطراف این قبور هفتگانه دیوار سنگی کوتاهی قرار داشته که چهار ضلع آن مانند گلدسته از سنگ بوده است، و قسمتی از سنگ ویکی از سنگهای زاویه محجر مذکور هنوز باقی است.

در خانه واقع در شمال شرقی مقبره، چاهی است از سنگ تراشیده و حلقه وار سنگ را در دهانه چاه قرار داده اند، و گویند این چاه متعلق برباط شیخ بوده است^۲.

دو سه تن از جوانمردان محله آرامگاه مزبور را بصورت کنونی حفظ میکنند.

۲. استادان و وابستگان

الف - استادان؛ ب - پیران و مرشدان؛ ج - معاصران؛ د - خاندان روزبهان

الف : استادان

مؤلف تحفة العرفان آرد^۳: «استادان بزرگ یافته و در خدمت ائمه کرام بتحصيل علوم مشغول شده». از جمله آنان از کسان ذیل باید نام برد.

۱: فقیه ارشد الدین ابوالحسن علی بن محمد بن علی نیریزی -

۱- قبر شیخ شهاب الدین محمد فرزند ارشد روزبهان بقلی - چنانکه یابد - در مقبره مندر بن قیس برابر رباط ابوزرعه است (شذالازار ص ۲۳۸). ۲- اطلاعات مربوط بمقبره را آقایان صدرالدین معلانی فاضل محترم و دکتر نورانی وصال دانشیار محترم دانشکده ادبیات شیراز لطفاً در اختیار نگارنده گذاشته اند. ۳- ورق ۱۴ پ.

عالم محقق و جامع علوم شرعی و امام و خطیب مسجد جامع عتیق (شیراز) بود. مدت هفتاد سال مردم را فتوی داد و با بلیغ ترین مواعظ و عظ گفت. دارای اخلاق نیکو و اوصاف پسندیده و بر همه خلق مهربان بود. وی به حجاز و عراق سفر کرد و بزرگان مشایخ از جمله شیخ کبیر توران و زاهد ابو منصور و شیخ عالم ابو الوفاء، و از علما عماد الدین ابو مقاتل مناور بن فرکوه دیلمی را ادراک کرد، و از شاگردان او قاضی سراج الدین مکرّم بن علاء و مولانا عمید الدین ابزری قالی و شیخ روزبهان بقلی و شیخ زین الدین مظفر بن روزبهان بن طاهر عمری است. ارشد الدین احادیث نوشت و روایت و سماع و اسماع کرد، و حدیث گفت و املاء کرد، و کتاب «مجمع البحرين» را در تفسیر و تأویل اندر ده مجلد نوشت، و نیز کتاب «تنویر المصابیح فی شرح المصابیح» را در حدیث تألیف کرد، و همچنین در خطب و امثال وادیات کتب بسیار دارد، از آن جمله کتاب «باکورة الطلب لاهل الادب» است. وی در شعبان سال ۶۰۴ درگذشت و در رباط خویش قرب مصی (شیراز) دفن شد.^۱

نام فقیه مزبور در تحفة العرفان^۲ در ردیف استادان روزبهان آمده است، و هم مؤلف کتاب مذکور گوید: «از... فقیه ارشد الدین نیریزی - رحمة الله علیه - منقولست که فرمود که فردای قیامت تلمیذان بوجود استادان فخر آورند و من بتلمیذی شیخ روزبهان فخر خواهم آورد.»

۱- یعنی دو سال پیش از مرگ روزبهان بقلی. ۲- دك. شدالازار ص ۳۷۲-۶. شیرازنامه ص ۱۲۵-۶، مجمل فصیح خوانی در حوادث سال ۶۰۴، فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۳۰۶. ۳- ورق ۱۴ ب. ۴- ورق ۲۵ ب.

راجع بسمع فقیه مزبور با روزبهان در عنوان 'تصوف' بحث خواهیم کرد.

۴: امام فخرالدین مریم. مؤلف تحفة العرفان^۱ از جمله استادان روزبهان، امام زمان فخرالدین مریم - رحمة الله علیه - را یاد میکند و گوید: مصنفات خوب دارد.

۵: صدرالدین ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفهانی سلفی. از مشاهیر محدثان و فقیهان شافعیه است. وی در حدود سال ۴۷۸ در اصفهان متولد شد و در طلب علم در آفاق مسافرت کرد، و در سنه ۵۱۱ با اسکندریه وارد شد و در آنجا رحل اقامت افکند و علی بن سلار ملقب بعاقل والی اسکندریه - که بعدها وزیر الظافر بامر الله از خلفاء فاطمیین مصر گردید - برای او در اسکندریه مدرسه‌ای ساخت و تدریس آنرا بوی مفوض کرد و شهرت او در آنجا بغایت رسید، و از اقطار بعید مردم برای تحصیل علم بخدمت او میرسیدند، و عاقبت در سنه ۵۷۶ در همانجا در حدود سن صد سالگی وفات یافت. سلفی بکسر سین مهمله و فتح لام منسوب است بجدّ اعلای او ابراهیم ملقب به سلفه، معرب 'سه لبه' یعنی دارای سه لب، زیرا که یکی از لبان او شکافی بزرگ داشته که مانند دو لب مینموده، بنیر لب درست او^۲.

بتصریح مؤلف شدالازار^۳، روزبهان بقلی صحیح بخاری را از او در

۱- ورق ۱۴ ب. ۲- رك. انساب سمرانی ورق ۳۰۲ الف، معجم البلدان در فهرست اعلام، این خلکان در باب الف ج ۱: ۳۹-۳۳، طبقات الحفاظ ۴: ۹۰-۹۵، سبکی ۴: ۴۸-۴۳، شذرات الذهب ۴: ۲۵۵ (قزوینی. شدالازار ص ۲۴۳ ح ۵). ۳- ص ۲۴۳.

نفر اسکندریه سماع کرده، ولی چنانکه گفتیم^۱، ماسینیون بر آنست که جنید مؤلف شمالازار روزبهان بقلی را با روزبهان کازرونی مصری اشتباه کرده است.

ب: پیران و مرشدان

۱: شیخ جمال الدین بن خلیل فسائی - بقول روزبهان در کشف الاسرار، آنگاه که وی در فسا بود، خدمت نخستین مرشد خویش، شیخ جمال الدین بن خلیل فسائی را ادراک کرد^۲.

۲: جاکیر کردی - جامی در نضاح الانس آورد^۳: «شیخ جاکیر قدس سره، شیخ ابوالوفا بروی ثنا گفته است و طایفه خود را بدست شیخ علی هبشی برای وی فرستاده است و ویرا تکلیف حضور نگرده است و گفته است که «من از خدای تعالی دوخواستم که جاکیر را از جمله مریدان من گرداند، خدای تعالی ویرا بمن بخشید.»

و شیخ جاکیر در اصل از کردان بود، در صحرائی از صحراهای عراق يك روزه صامراً متوطن شد و آنجا می بود تا در سنه (۵۹۰) تسعین و خمس مائه از دنیا برفت، و قبر وی همانجاست. وی گفته: «من شاهد الحق - عز وجل - فی سره سقط الکون من قلبه.» و هم وی گفته: «ما اخذت الهدی علی احد حتی رأیت اسمه مرقوماً فی اللوح المحفوظ من جمله مریدی.» و قال ایضاً: «اوتیت سیناً ماضی الحد، احد طرفیه بالشرق

والآخر بالمغرب، لو اشیر به الی الجبال الشوامخ لهوت.

بقول روزبهان در کشف الاسرار، جاگیر کردی نخستین مرشد او بود، و او در ۵۹۱ هـ. درگذشت^۱. جاگیر در قنطرة الرصاص، نزدیک سامرا میزیست و ظاهراً روزبهان همانجا بحضور او رسیده است^۲.

۳: شیخ سراج الدین محمود بن خلیفة بن عبد السلام بن احمد بن سالبه - وی از اعقاب شیخ الشیوخ، ابوالحسین احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف بابن سالبه است^۳. سراج الدین پیشوای ارباب عرفان بود و در زاویه خود مجلسی داشت و بر منبر بزبانی شافی و بیانی کافی سخن میگفت، و او را تصانیف معتبر در تصوف و جز آنست، و گروهی بسیار از دست او خرقة پوشیده اند، و شجره خرقة او از شیخ مرشد ابواسحاق (کازرونی) است، و اکثر متبعان این شجره بدو منتهی شوند، از جمله ایشان شیخ روزبهان بقلی بود. سراج الدین بسال ۵۶۲ درگذشت و در بقعه خود در سكة البرامکه دفن شد^۴.

۴: شیخ ابو بکر بن عمر بن محمد معروف به برکری^۵ - زاهد و متورع و متوکل و معتدل و در احوال خود مراقب خدای بود، و در گفتار و کردار خویش بصدق معامله میکرد. مؤلف شدالازار گوید: بخط بعض هشایخ دیدم

۱- يك سال با قول جامی - که مذکور شد - اختلاف دارد. ۲- ماسینیون ص ۲۷۸.

۳- رك. شدالازار ص ۵۴ ح ۶، وراجع بکلمة «سالبه» رك. ایضا ص ۱۸۰ ح ۱.

۴- شدالازار ص ۲۹۹-۳۰۰، و نیز ص ۲۴۴. ۵- چنین است عنوان در ق ب (از

ماخذ طبع شدالازار)، در م (ایضا از ماخذ طبع شدالازار): الشیخ فخرالدین ابو بکر المعروف ببرکری - کلمة آخر در هر سه نسخه بدو با. موعده که اولین آنها با. جاری

است و راه مهمله و کاف و باز راه مهمله مرقوم است (قزوینی).

که وی صحبت شیخ ابوالحسن علی کواری^۱ معروف به «به»^۲ را دریافت، و گویا معمر بود، زیرا وفات شیخ علی چنانکه مقاریضی آورده در چهار صد و بیست و چند بود، و گویند وی شیخ کبیر ابا عبدالله را دیدار کرد، و وفات شیخ ابوبکر بنا بقول شیخ ماذهبی^۳ در سال ۵۴۰ اتفاق افتاد، و گویند شیخ روزبهان بقلی در بدایت با او مجلس داشت، و بعضی کلمات خود را برو عرضه میداشت و بعضی از مصنفات خویش را بر او میخواند.

شیخ ابوبکر در حقایق و معارف مقامی عالی داشت، و در رباط خود که در درب الخدش بتاریخ مذکور بنا شده دفن گردید^۴.

ج : معاصران

مؤلف تحفة العرفان در باب دوم^۵ در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده اند، اینان را بدو بخش کرده است.

- ۱- هیچ اطلاعی در خصوص این شیخ ابوالحسن کواری نتوانستیم بدست بیاوریم (قزوینی).
- ۲- چنین است در ق م (از مآخذ طبع شدالازار) یعنی بدو باه مواعده که اولین آنها باه جاره است و سپس هاء هوز [در م] (نیز از مآخذ طبع شدالازار) در زیر باه دوم کسره گذارده، در ب (از مآخذ طبع شدالازار) این کلمه بدون نقطه است. پس چنانکه ملاحظه میشود لقب این شخص «به» بوده است که قیاساً یا معنی خوب و لیکو یا خوبتر و نیکوتر مقصود بوده یا هاید مناسبتی با «به» میوه معروف داشته از جهت رنگ یا بو یا غیر آن، نظیر سیبویه که از سیب مأخوذ بوده باتفاق مورخین (قزوینی). ۳- کلمه ذهبی ترجمه «در کوب» است که لقب عزالدین مودود از مشایخ عرفای قرن هفتم وجد اعلای معین الدین احمد مؤلف شیراز نامه است، گویا تعبیر «ذهبی» را مؤلف شدالازار در مورد افراد همین خانواده استعمال کرده است لایق، اما در اینجا درست معلوم نیست مقصود او از ذهبی که بوده، از تعبیر «شیخنا الذهبی» چنان متبادر بذهن میشود که مقصود او صاحب شیراز نامه بوده (قزوینی، باختصار). ۴- شدالازار ص ۲۶۳-۶۵. ۵- ورق ۱۷ ب.

نخست «مشایخ اطراف که معاصر او بوده اند و میان ایشان مکاتبت و مراسلات بوده اما ملاقات نشده و در واقعه از یکدیگر با خبر > شده اند»^۱
ازین گروه کسان ذیل را ذکر میکند :

۱ : شیخ شهاب الدین عمر سهروردی.^۱

۲ : شیخ علی لالا.^۲

۳ : شیخ نجم الدین کبری.^۳

۴ : شیخ نجیب الدین عبد الخالق تستری.^۴

۵ : تاج الدین محمود ابشیهی.^۵

۶ : شیخ صدر الدین محمد ابشیهی.^۶

۷ : شیخ الشيوخ بهاء الدین یزدی.^۷

۸ : امام الاثمه فخر الدین رازی.^۸

۹ : شیخ فخر الدین فلرسی.^۹

دوم «اکابر و مشایخ که در حومه شیراز و حوالی آن بوده اند و با

شیخ (روزبهان) ایشانرا ملاقات بوده و حسن ارادتی نموده اند.»^{۱۰}

ازین دسته کسان ذیلرا یاد میکند :

۱ : امام زمان قاضی القضاة الاعظم شرف الملة والدین محمد بن

اسحاق حسینی - مؤلف تحفة العرفان گوید^{۱۱} : عظیم معتقد شیخ (روزبهان)

۱- تحفة العرفان ۱۸ الف - ۱۹ الف . ۲- ایضا ۱۹ الف . ۳- ایضا ۱۹ ب .

۲۰ الف . ۴- ایضا ۲۰ الف - ۲۱ الف . ۵- ۲۱ الف - ۲۱ ب . ۶- در متن :

ابشیهی . ایضا ۲۱ ب - ۲۲ الف . ۷- ۲۲ الف - ۲۵ ب . ۸- ایضا ۲۵ ب . ۹-

ایضا ۲۵ ب . ۱۰- ایضا ۲۵ ب . ۱۱- تحفة العرفان ورق ۲۴ ب - ۲۵ الف .

بود و گاه گاهی > به < پرستی شیخ آمدی. از جمله روزی فرزند خود قاضی القضاة عز الملة والدین - رحمة الله علیه - بخدمت شیخ فرستاد، از جمله اتفاق آن لحظه شیخ در خلوتخانه آسایش فرموده بود. خادمان رفتند تا شیخ > را < خبر کنند. قاضی القضاة عز الملة والدین احمد - رحمة الله علیه - رها نکرد و عزم مراجعت فرمود، هنوز از خلوت بیرون نرفته بود که شیخ از خلوتخانه بیرون آمد با هزاران ذوق، از سر شوق از پی او برفت. چون او را بدید یکدیگر در بر گرفتند، قاضی فرمود: «نخواستم که خواب تو بشورانم.» شیخ فرمود: «این لحظه رسول الله - علیه الصلوة والسلام - > را < در خواب دیدم، گفت: «روزبهان! برخیز که فرزند من حاضر است و انتظار تو میکند.»^۱

مؤلف شدالازار نویسد: «وی دارای قدر رفیع و نسب صحیح و مجدد عالی بود، سالها متولی قضای شیراز و در علم و تقوی مشارالیه بود. خدا رتبه های دنیا و آخرت را در او جمع آورده بود، و از راه حلال اموال بسیار وضیاع و عقار او را روزی داده بود، و وی آنها را اتفاق میکرد و نعمت خدای را می شناخت. ملوک ازو بیمناک بودند و بر او حسد میبردند. باری از جاء و جلال و کثرت اتباع او بترسیدند و او را بزنندان در افکندند، و شیخ زین الدین مظفر بن روزبهان^۲ او را دوست میداشت، پس بدرگاه اتابک سعد شد و میگفت: «النار! النار!» گفتند: «چه شده؟» گفت: «فرزند رسول خدای را بزنندان

۱- در شدالازار ص ۲۹۳ داستان مذکور بین خود قاضی شرف الدین و روزبهان واقع

شده. ۲- ص ۲۹۲-۳. ۳- وک. شدالازار ص ۲۲۷-۳۰۰ و ص ۳ همین مقدمه.

افکندید، و من میترسم آتش شمارا فرا گیرد» انابك پشیمان شد و فرمود تا او را آزاد کردند...^۱ وی در سال ۶۴۱^۲ درگذشت و در سرای خود که مشهور است دفن گردید.

شرف الدین مذکور پس از وفات روزبهان بر جنازه او نماز گزارد.^۳

۴: امام الاثمه قاضی سراج الدین فالی.^۴ مؤلف تحفة العرفان نویسد:

«(وی) عظیم معتقد شیخ (روزبهان) بود و از خدمت قاضی القضاة الاعظم رکن الملة والدین ابو محمد یحیی - ادام الله برکته - چنین استماع افتاد که از حسن اعتقادی و صدق ارادت وی که امام سعید قاضی سراج الدین فالی را با خدمت شیخ روزبهان بود - رحمة الله علیه - بر بام مدرسه زاهده خاتون - رحمها الله - طوف کردی تا آواز ذکر شیخ بشنیدی، و آثار ذوق او یافتی و فرمودی که اقامت درین مدرسه دوست تر دارم که در مدرسه خواجه عمید، که اینجا ذوق انفاس شیخ می یابم، و اثر آن اعتقاد در خاندان مبارک ایشان مانده.»

۵: شمس الدین ترک. وی معاصر شیخ روزبهان بود و روزی بر سر

قبر ابو عبد الله خفیف، از روزبهان استدعای افاده کرد، که شرح آن در عنوان «وعظ و تذکیر» گذشت.^۵

- ۱- درینجا مؤلف داستان رفتن قاضی شرف الدین را نزد روزبهان نقل میکند که بیشتر گذشت.
- ۲- در سه نسخه مأخذ طبع شد الازار جای آحاد و عشرات تاریخ وفات سعید است و فقط «و ستمائه» نوشته شده. شیراز نامه وفات صاحب ترجمه را سنه ششم و چهل و یک نوشته است. (مروینی. شد الازار ص ۲۹۳ ح ۴).
- ۳- شد الازار ص ۲۴۷.
- ۴- در تحفة العرفان، در عنوان «کالی» و سه سطر بعد «فالی» آمده. ۵- ورق ۲۵ الف - ۲۵ ب.
- ۶- تحفة العرفان ورق ۲۶ الف. ۷- رک. ص ۱۳ همین مقدمه.

۴: شیخ المشایخ معین الملة والدين ابوذر بن الجنید الکبکی. مؤلف تحفة العرفان گوید: «شیخ معین الدین جوان بود و آخر عهد شیخ یافته، و عظیم معتقد شیخ بود چنانچه بعد از وفات شیخ روزبهان روزی جمعی از علما و مشایخ در خدمت شیخ معین الدین بودند، از ایشان بومسلم نامی از خادمان شیخ معین الدین از خدمتش سؤال کرد که شیخ روزبهان فرموده است که «آبی که در رودخانه دل صد و بیست و چهار هزار پیغمبر روان بود، امروز در جوی بار دل روزبهان روانست، هیچ کس نیست که ازان شربتی بیاشامد.» مفتی زمانه و شیخ عهد توبی، درین سخن چه فرمایی؟ شیخ معین الدین فرمود: «من بر آنم که شیخ فرموده است، و چنانست که شیخ فرموده است، اشارت بدان معنی که آن آب علم معرفت و محبت بود.»

۵: شیخ الشیوخ عز الدین مودود. مؤلف تحفة العرفان نویسد: «شیخ الشیوخ، بقية الاولیاء، عز الملة والدين مودود المعروف بنخواجه از بقیة مشایخ بود و از خویشان شیخ روزبهان بود - رحمة الله علیه - سالها صحبت شیخ یافته و خرقه از شیخ ستده...»

عز الدین مودود زرکوب (۵۷۳-۶۶۳) از مشایخ عرفای قرن هفتم وجد اعلاى معین الدین احمد مؤلف شیراز نامه است، و زرکوب لقب او بود، و بعد از او لقب خانوادگی اعقاب او از جمله خود مؤلف شیراز نامه گردید، و مؤلف شد الازار «زرکوب» را به «ذهبی» ترجمه کرده، و چند جا در طی کتاب از افراد خاندان او به «ذهبی» تعبیر آورده است. وی از پیروان

عمده روزبهان است که در اواخر عمر با دختر روزبهان ثانی ازدواج کرد.^۱
 شرف الدین در تحفة العرفان از معاصران روزبهان که در «حومه شیراز» بودند کسان ذیل را نام میبرد:^۲

۶: زاهد ابوالقاسم جابری. در تحفة العرفان آمده:^۳ «از کبار مشایخ بود و خدمت شیخ (روزبهان) یافته. چنین منقولست که زاهد ابوالقاسم فرمود که چون کمال و مرتبت شیخ مرا معلوم شد، از حسن اعتقاد و ارادت برخاستم و متوجه حضرت شیخ شدم. چون بریاط آمدم مریدان شیخ بکار گل مشغول بودند. من نیز بموافقت ایشان در آمدم. چون ازان فارغ شدم، آهنگ خدمت شیخ کردم. چون زیارت دریافتم، از خدمتش طلب بخششی کردم. در زمان اثر بخشش شیخ در اندرون خود یافتم، و سرتی چند بر من کشف گشت. بصورت بخششی نیز فرمود و کفش خود بمن داد، و چهار جبه. دانستم که آن قدمی بود در معنی که مرا بخشید، و چهار جبه ملک فارس بود که بمن داد، آن کفش را در جیب نهادم. سالها با من بود و از نگاه داشتن آن بسی آثار خیر یافتم. سالها سیاحت کردم، بعد از آن چون متوطن شدم و جمع مریدان بلوادت برخاستند، سالی با جمع مریدان بخدمت شیخ آمدم، شیخ فرمود: «زاهد! حال چو هست؟» گفتم: «ای شیخ: هرچه یافتم صورت و معنی، از قدم شیخ یافتم...»^۴

۱- ماسینیون ص ۲۸۰. ۲- تحفة العرفان ورق ۲۷ ب یعد. ۳- ورق ۲۷ ب-

۲۸ ب. ۴- در اینجا حکایتی دیگر راجع بزاهد ابوالقاسم آورده است.

۷: شیخ قطب الدین مبارک کمهری. مؤلف تحفة العرفان نویسنده؛
 «(وی) از بقیت مشایخ بود و مجاهدات بسیار و ریاضات پیشمار کشیده بود،
 از جمله چند چهله بر آورده بود، و ازو منقولست: در اربعینات که می-
 داشتم نوری از خط شیراز می دیدم که با آسمان پیوسته بود، چنانم معلوم
 کردند از عالم غیب که آن نور نفس مبارک شیخ روزبهان است، و بخدمت
 شیخ آمدم و مدتی مدید در خدمت شیخ بودم و بخششها یافتم و بعد از آن
 مراجعت نمودم.»

نام وی در شدالازار^۳ «الشیخ قطب الدین مبارک الکمینی» آمده،
 و مرحوم قزوینی نوشته^۴: «چنین است این نسبت در هر سه نسخه، یعنی
 کمینی بکاف و میم و یاء مثناة تحتانیة و در آخر تون قبل از یاء نسبت، و کمین
 بضبط مزبور نام بلوک معروفی است از سردسیرات فارس مابین شمال
 و مشرق شیراز بمسافت هفده فرسخ از آن شهر (تذمة القلوب ص ۱۲۴،
 ۱۳۶، ۱۸۸، و غارستانه ناصری ۲: ۲۶۰، و آثار المعجم ص ۲۲۷ و ۲۴۶)،
 و اسم قدیم این بلوک «کمهر» بوده است بضم کاف عربی و کسر میم
 و سکون هاء و در آخر راء مهمله، و گویند کمهر در اصل کوه مهر بوده
 است (آثار المعجم ص ۲۴۶)، و در حقیقت در این ناحیه کوهی است که
 آنرا کوه رحمت می نامند که تقریباً ترجمه تحت اللفظی کوه مهر = کمهر
 است. شرح احوال این شیخ قطب الدین مبارک کمینی در شیراز نامه ص ۱۲۳
 مسطور است، و (مؤلف شدالازار) در ص ۱۱۷ و ص ۱۳۰ در شرح احوال

همین رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی ما نحن فیہ نیز باز استطراداً نام شیخ قطب الدین مبارک مزبور را برده است، و در هر سه مورد دائماً و مکرراً در نسبت او بجای کمینی «کمهری» نگاشته است، و بعبارة اخرى صاحب شیراز نامه در نسبت او نام قدیم این ناحیه را استعمال کرده و صاحب شدالازار نام مستحدث آنرا. وفات شیخ قطب الدین مبارک در سنه ششصد و هفت (۶۰۷) بوده است و قبرش در کمهر (= کمین) است و زیارتگاه مردم آنجاست، و صاحب آثار العجم ص ۲۴۶ گوید: فقیر آنرا دیده ام.

۸: شیخ شمس الدین محمد بن شیخ صفی الدین ابو محمد عثمان ابن عبدالله بن حسن کرمانی. مؤلف تحفة العرفان نویسد: «ویکی دیگر از معاصران شیخ روزبهان امام بزرگوار و یگانه روزگار شمس الدین محمد صفی^۱ کرمانی^۲ بود - رحمة الله علیه - روزگار بس مبارک داشت. جامع میان علوم و حقایق. آخر عهد شیخ روزبهان یافته بود...»^۳

مؤلف شدالازار آرد: «شیخ شمس الدین محمد بن صفی - خلف صدق او (شیخ صفی الدین) عالمی محقق و مکاشف و مستغرق در بحار عظمت خدای تعالی و اغلب اوقات از ها سوای حق فارغ بود، و مسافرت عراق و هجاز چند نوبت کرد و از تالؤ انوار بقية المشایخ شهاب الدین عمر بهره ور گردید، و خلق بسنت و خوی خوش وی و نیکوکاری و صفا و وفای او

۱- ورق ۲۸ ب - ۲۹ الف. ۲- بکسر دال باضافه بنوت. ۳- در نسخة العرفان «کرمانی»، ولی در شدالازار (ص ۴۰۰) در ترجمه پدر وی «الکرمانی» آمده.
 ۴- در اینجا داستانی راجع بسبب ارادت شمس الدین نسبت بروزبهان نقل کرده است.
 ۵- شدالازار ص ۴۰۱-۲.

سر افراز گشتند... پس در ماه صفر اثنین^۱ و اربعین و ستمایه^۲ درگذشت و او را در پیش روی پدر دفن کردند.^۳

۴: امام زاهد شیخ ابو الحسن علی بن عبد الله معروف به کردویه. مؤلف تحفة العرفان نویسد: «وا از معاصران شیخ (روزبهان) - قدس سره - یکی امام زاهد ابو الحسن کردو بود - رحمة الله علیه -، از اکابر عهد بود، و از وی منقولست که فرمود روزی جمعیتی بود مشایخ شهر را، از جمله شیخ روزبهان - قدس سره - حاضر بود، و من در احوال شیخ فکر می کردم و بخشی که از حضرت عزت یافته بودم، در خاطر بگذاشت که مقام من به مرتبت مقام وی بود یا نه؟ چون این معنی در خاطر بگذاشت، شیخ بنور فراست بدانست، خادمی را بخواند و با وی مشورت کرد، خادم بر من آمد و در گوش فرو کوفت که شیخ سلام میرساند که ازین معنی بگذر و این خاطر از خود دور دار که امروز در روی زمین جز روزبهان را این مقام نیست. زاهد ابو الحسن گفت: بر خاستم و در قدم شیخ افتادم و از آن در گذشتم.»^۴

مؤلف شد الازار آرد: «وی صاحب علم و تقوی بود و در سرای خود بشیراز مدّت شصت سال انزوا گزید و جز برای ادای نماز جمعه و مهمّات

۱- تصحیح قیاسی، هر سه نسخه مأخذ (طبع شد الازار): اثنین (قزوینی). - ۲- در هر سه نسخه (مأخذ طبع) شد الازار و نیز در شیراز نامه هم چاپی م ۱۲۲ و هم خطی مورخه ۸۳۳ این تاریخ وفات بعینه چنین است بدون اختلاف (قزوینی) ولی در هزار مزار م ۱۳۸ ثمان و اربعین و ستماء آمده (م. م.) ۳- ورق ۲۸ ب. ۴- این داستان را مؤلف شد الازار در م ۲۴۶ با جزئی تفاوت آورده است. ۵- م ۱۵۰-۱۵۱.

ضروری ازان یرون نرفت^۱، او پیش از انزوا بخراسان و حجاز و عراق سفر گزید و قرائت کرد و حدیث روایت نمود، و ادراک صحبت غوث الهی (شیخ عبد القادر گیلانی) کرد، و قرآن کتابت میکرد، و تا پایان عمر صد مصحف جامع نوشت، سوای آنچه که از اجزای قرآن و تفسیر و حدیث و فقه و ادبیات نوشته بود. او در آخر محرم سال ۶۰۶ درگذشت و در آخر مقبره و حظیره خود - که مشهور است - دفن شد.

در باره عبادت کردن ابوالحسن کردویه و شیخ علی سراج از روزبهان بعد سخن خواهیم گفت. شیخ کردویه، پس از مرگ روزبهان اورا تلقین گفت^۲.

۹۰ : شیخ جمال الدین ساوجی . مؤلف تحفة العرفان نویسد^۳ : «یکی دیگر از معاصران وی (روزبهان) شیخ بزرگوار جمال الدین ساوجی بود - رحمه الله علیه - ، اعتقادی عظیم در خدمت شیخ داشت . گفت : روزی مرا در خاطر آمد که اصحاب ریاضات و مجاهدات بسیار هستند، اما هیچ يك را این بخشش و کمال حاصل نشده است که شیخ روزبهان را، و این نیافته است الا بفضل و فیض ربّانی . چون این معنی در خاطر بگنشت، پس ازان بین النوم والیقظه چنان دیدمی که حله‌ای از آسمان روانه شدی بطرف زمین مشایخ، و اصحاب خلوات را دیدمی همه مترصد، تا آن حله بایشان رسد، ناگاه اندر زمره مشایخ که حاضر بودند آن حله بی طلب

۱- مؤلف در اینجا سبب انزوای او را شرح میدهد . ۲- خداالازار ص ۲۶۲ ، و رک .

ص ۱۵ همین مقدمه . ۳- ورق ۲۹ ب - ۳۰ الف .

شیخ روزبهان بشیخ فرود آمدی. چون ازان واقعه باز آمدم بخدمت شیخ رفتم و بتازگی شرف دستبوس شیخ دریافتم و ارادت من از آنچه بود زیادت شد. «بجز کسان مذکور - که شرف الدین در تحفة العرفان یاد کرده - از معاصران روزبهان از افراد ذیل میتوان یاد کرد.

۹۱: فقیه صائن الدین حسین بن محمد بن سلمان. مؤلف شدالازار نویسد: «یکی از شیوخ اکابر بود. او را مفتی جن و انس میگفتند. وی چهل بار بحجاز سفر کرد و در راه خدا سخت مصابره و رزید و ریاضت بسیار کشید. او بطریقه شیخ شهاب الدین سهروردی تأدب داشت و خرقة از دست وی پوشید، و تصنیف کرد، و سالها درس گفت. صائن الدین فقیهی شافعی و باوع و پرهیزگار بود، از اموال سلاطین چیزی نمی ستد - هر چند بسیار اصرار میکردند - و فرزندان خود را توصیه میکرد که از درگاه آنان اجتناب کنند، و معاش او از زراعت مزرعه‌ای - که از پدران خویش وارث برده بود - میگذشت. او را مصنفاتی است، از جمله «تاریخ مشایخ فارس» که آنرا بطریقه دیلمی^۱ و مقاریضی^۲ نوشته. وی بسال ۶۶۴^۳ درگذشت و در خاتقاه خود که در محله گچ‌بزان^۴ مدفون شد.

۹۲: شیخ علی سراج. مؤلف شدالازار آرد: «عارفی محقق بود

۱- من ۱۷۶-۱۷۷؛ قس. هزار مزار ص ۸۴. ۲- وک. شدالازار ص ۴ ح ۱.

۳- وک. ایضاً ص ۴ ح ۲ و شماره ۴۴ تراجم همان کتاب. ۴- دو هزار مزار (ص ۸۴)

بخطا «سال ششم و چهارم از هجرت» آمده. ۵- دو هزار مزار (ایضاً): «در

نزدیکی مدرسه سادات طویل بطله‌ای که معروف است بگچ‌بزان». ۶- ص ۲۵۴؛

قس. هزار مزار ص ۱۱۴، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۷.

وخال فرزندان شیخ روزبهان است، حالی رفیع و شانی عظیم داشت، و چون شیخ روزبهان پایان عمر مریض گشت، وی با شیخ ابوالحسن کردویه بر وی داخل شدند. روزبهان روی بدیشان کرد و گفت: «یابید تا از قید این حیات فانی جسمانی بدر آییم و بزندگانی ابدی روحانی باقی گردیم.» ایشان پذیرفتند. شیخ گفت: «من مقدم میشوم و تو ای علی! پس از يك ماه، و تو ای ابوالحسن پس از پانزده روز از گذشتن من.» پس وعده بدادند، و روز دیگر شیخ درگذشت، و دو تن دیگر بهنگام موعود درگذشتند. وفات علی سراج در نیمه صفر همان سال اتفاق افتاد.

۱۳: شیخ ابوبکر بن طاهر حافظ. وی مصاحب^۲ و از اصحاب^۳ شیخ روزبهان بقلی بود^۴. از او روایت شده که گفت: هر سحر بنوبت با شیخ (روزبهان) قرآن میخواندم، يك عشر وی و يك عشر من، چون وی فوت شد دنیا بر من تنگ گردید، آخر شب برخاستم و نماز گزاردم، پس بر سر تربت شیخ نشستم و بنیاد قرآن خواندن کردم و گریه بر من افتاد که از وی تنها مانده بودم، چون عشر تمام کردم آواز شیخ شنیدم که از قبر می آمد، و عشر دیگر می خواند، تا آن زمان که اصحاب جمع شدند

۱- در هزار مزار: پنج ماه. ۲- شدالازار ص ۲۴. ۳- نفعات الانس چاپ لیس ص ۲۸۹. ۴- با فحس بلیغ ذکری ازین ابوبکر بن طاهر العافظ در هیچ ماخذ دیگری نیافتم جز در نفعات الانس جامی در شرح احوال شیخ روزبهان بقلی ص ۲۸۹-۲۹۰ که مبنی حکایت متن حاضر (شدالازار) را آنجا نقل کرده و گفته که شیخ ابوبکر بن طاهر حافظ از اصحاب شیخ روزبهان مذکور بوده است (قزوینی. شدالازار ص ۲۴ ح ۱).

آواز منقطع شد و مدتی حال بدینگونه بود. روزی با یکی از اصحاب آنرا باز گفتم، بعد ازان دیگر آنرا نشنیدم.^۱

بتصریح مؤلف شدالازار^۲ شیخ روزبهان بقلی با ابو النجیب (ضیاء الدین عبد القاهر بن عبد الله بن محمد بن عمویة) سهروردی^۳ و شیخ ابو عبد الله خبری^۴ در نزد سلفی صحیح بخاری را سماع کرده اند، بنا برین قول سهروردی و خبری هر دو معاصر و همدرس روزبهان بوده اند، ولی چنانکه پیشتر گفتیم^۵ این مسأله مورد تردید است.^۶

د: خاندان روزبهان

مؤلف تحفة العرفان نویسد:^۷ «شیخ کبیر روزبهان را - قدس الله روحه - دو پسر بوده و سه دختر. اما پسران یکی شیخ شهاب الدین محمد و یکی شیخ فخر الدین احمد.»

۱- شدالازار ص ۲۴، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۹ - ۲۹۰. ۲- ص ۲۴۳. ۳- ر. ک. انساب سمائی (معاصر او) ورق ۳۱۸ ب، منتظم ابن الجوزی ۱۰: ۲۲۵، معجم البلدان در «سهرورد»، ابن الاثیر و یاقی و نجوم الزاهرة، هر سه در حوادث سنة ۵۶۳، تاریخ گزیده ص ۷۸۷، سبکی ۴: ۲۵۶، نفحات الانس چاپ لیس ص ۴۲۸-۲۹، روضات الجنات ص ۳۲۹ (ضمن ترجمة برادرزاده اش شهاب الدین عمر)، شدالازار ص ۷۵ ح ۳ بقلم محمد قزوینی، مقدمه مصباح الهدایه بقلم همای ص ۲۸. ۴- مرحوم قزوینی (شدالازار ص ۲۴۴ ح ۱) نوشته: «با فحص بلیغ معلوم ما نشد این شیخ ابو عبد الله خبری کیست و نام و نسب او چه بوده» ماسینیون ابو عبد الله خبری را همان «فخر فارسی» میداند که در ۵۲۸ متولد و در ۶۲۲ وفات یافته است (ماسینیون ص ۲۷۸). ۵- ر. ک. ص ۱۱ همین مقدمه. ۶- مؤلف طرائق الحقائق (ص ۲۸۶) روزبهان بقلی را از معاصران شیخ ابو الفتوح شهید حمید صمدی یاد میکند، ولی ارتباط آن دو معلوم نیست. ۷- ورق ۱۱۲ ب.

پسران : ۱ : شیخ شهاب الدین محمد بن روزبهان بقلی . - پسر بزرگ روزبهان، وی دائم الصیت بود و جز بضرورت سخن نمیگفت، خدمت فقرا میکرد و بیست سال مردم را وعظ کرد. فقیه حسین بن محمد بن سلمان^۱ گوید: پرهیزگراتر از او ندیدم. وی در بلای خدا صابر بود. قرآن و علم تدریس میکرد، و مدرسی محقق بود، و در طول شب قرائت (قرآن) میکرد، و بیوی و نفس خویش مشغول بود و بیوی و مردم نمی پرداخت. شهاب الدین در نواحی عجم و عراق سفر کرد، و او را در فسا رباطی بود. وی پیش از پدر خویش بشش ماه درگذشت^۲ و در مقبره منفر بن قیس برابر رباط ایی زرع - رحمه الله علیهم - دفن شد.^۳

در تحفة العرفان آمده: «شیخ شهاب الدین محمد مردی متعبد متحقق

بود، و هم در حیات شیخ روزبهان بیچار حق پیوست.»

۲ : شیخ فخر الدین احمد بن روزبهان بقلی . - پسر کوچک روزبهان، وی متفطن و متبحر در علوم بود. فضایل موروث را با فضایل مکتسب کرد آورد، و گویند در روزگار جوانی همه «مصایح»^۴ و همه

۱- رجوع خود بنمرة ۱۲۲ از تراجم کتاب حاضر (هدالازار) (تروینی). ۲- در مجل فصیح خوانی در حوادث سنة ۶۰۵ گوید: «سنة خمس وستمائة، وفاة الشيخ الامام شهاب الدین محمد بن الشیخ روزبهان، و او از دنیا سخن نیگفت مگر در چیزی که نفع مردم در آن بودی، در رباطی که در بلدة فسا داشت بخدمت فقرا مشغول بود و در شیراز بیست سال بوعظ و نصیحت خلق مشغول.» (تروینی). ۳- هداالازار ص ۲۳۸، هزار مزار ص ۱۰۹. ۴- ورق ۱۱۲ ب. ۵- یعنی کتاب «مصایح السنة» تألیف حسین بن مسعود الفراء البغوی ملقب بصحی السنة متوفی در سنة ۵۱۰ یا ۵۱۶ که از کتب معروفه حدیث است و در نزد اهل سنت و جماعت، و مشتمل است بر قریب چهار هزار و بالعدد حدیث منتخب

«الوجیز»^۱ را حفظ کرد، و او را ایات بسیار است که آنها را در معنی «الوجیز» گفته، و تصانیف و اشعار عربی دارد. شیخ روزبهان را در باره او اهتمامی بود و میگفت: «من در آسمانها بدو مکتبی ام.»^۲ و از روزبهان روایت کرده اند که گفت: مرا در بعض مکاشفات بملاً اعلی عروج دادند، پس شنیدم که بعض فرشتگان برخی دیگر میگفتند: طرّقوا لابی احمد. وی در سال شصت و ...^۳ درگذشت و در جنب پدرش دفن شد.^۴

در تحفة العرفان آمده:^۵ «شیخ فخرالدین احمد غزالت فضل داشت و متفّن و متبحر بود، و تذکیری بنایت خوب فرمودی، و از جمله فضایل او یکی آن بود که «وجیز» در فقه که خواجه امام الدین حجة الاسلام «اعلم» علماء الاعلام محمد غزالی - قدّس الله روحه - ساخته، استماع افتاد که آنها بنظم آورده است، و له اشعار العربیة و الفارسیة، و از جمله کمال ذات او یکی آنست که شیخ روزبهان - قدّس سرّه - روزی در میان

از کتب معتبرة نزد آن جماعت از قبیل صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیرها (رجوع شود باین خلکان در «حسین»، و سبکی ۴: ۲۱۴-۲۱۵، و کشف الظنون در عنوان «مصایح السنة» (قزوینی. شدالازار ص ۱۹۲ ح ۲). ۱- الوجیز کتاب بسیار معروفی است از غزالی در فقه هاشمیه، و بواسطه کثرت تداول آن فقهاء شافیه بران شروح هدیده نگاشته اند، و صاحب کشف الظنون از قول یکی از علما روایت کند که گفته من هفتاد شرح بر وجیز دیده ام، و نیز گوید گفته اند که اگر غزالی پیغمبر بودی، معجزة او را همین وجیز بس بودی (رجوع شود به سبکی ۴: ۱۹۶، و کشف الظنون در باب و او) (قزوینی. شدالازار ص ۲۴۸ ح ۲). ۲- یحیی ابوالاحمد (م.م). ۳- گذا فی م (از مآخذ طبع شدالازار)، یحیی جای آحاد و عشرات دران سفید است، ق ب (مآخذ دیگر طبع شدالازار) اصلاً این تاریخ وفات را ندارند (قزوینی. شدالازار ص ۲۴۸ ح ۳). ۴- رک. شدالازار ص ۲۴۸، هزار مزار ص ۱۱۲-۱۱۳. ۵- ورق ۱۱۲ ب.

اصحاب گفت که روزبهانرا در احمد پوشانیدند. شیخ فخرالدین احمد فرمود که مرا در فرزندم روزبهان پوشانیدند...»

نوادگان (پسران پسران)

۱: شیخ ابوبکر بن شهاب الدین محمد بن روزبهان. - وی مشتاق و مستغرق بود، و مدت بیست سال روزها روزه میگرفت و شب زنده داری میکرد، و در همه عمر بر کسی خشم نگرفت. فقیه (حسین بن محمد بن سلمان) گوید: خرقة شیخ شهاب الدین سهروردی را بشارت شیخ، هنگامی که آن خرقة را برای او فرستاد، از دست من پوشید. وی بسال ۶۴۱^۱ درگذشت و در جوار پدرش دفن شد.^۲

۲: شیخ صدرالدین روزبهان ثانی بن فخرالدین احمد بن روزبهان. - مؤلف شدالازار آرد^۳: واعظی ملیح و صبیح بود و زبانی فصیح و بیانی شیرین و درجهای رفیع و منزلتی بزرگ داشت. ملوک و سلاطین تعظیم او میکردند. وی در جامع عتیق و جامع سنقری وعظ میکرد، و او را منصب وعظ در محافل بزرگ بود، و ازو کرامات بسیار روایات کرده اند... وی در ششصد و هشتاد و پنج^۴ درگذشت و او را در قدم پدر و جدش دفن کردند. از اشعار اوست:

سقى الله اقواماً خلوا بحبيبهم وفازوا برضوان وعيش مخلص.
رجال نسوا دنياهم وتزودوا تهاة وتقوى الله خير التزود.

۱- در مزار مزار (ص ۱۰۹) «سال ششصد و چهلیم». ۲- شدالازار ص ۲۳۹، مزار مزار ص ۱۰۹. ۳- ص ۲۴۸-۹، قس: مزار مزار ص ۱۱۳. ۴- در مزار مزار: ششصد و چیزی از هجرت.

رجال فنوا عنهم فابقوا واحضروا مشاهد قدس الواحد المتوحد.^۱
 شرف الدین فرزند صاحب ترجمه در تحفة العرفان نویسد:^۲ «شیخ
 الاسلام صدر الملة والدین روزبهان، شصت سال خلق را بخدای خواند، چه
 بر سر سجاده و چه بر بالای منبر، و چندین هزار مرید در اطراف عالم
 دارد، و سالها در خدمت استادان معتبر مثل مولانا قاضی القضاة الاعظم
 مجد الملة والدین اسمعیل الفالی^۳ و مولانا معظم صفی الملة والدین ابو الخیر^۴
 - روح الله روحه - تحصیل فرموده... و او را خطب و اشعار بسیار است
 متداول در میان خلق...»^۵

نیرنگان (اولاد صدر الدین مذکور)

۱: شیخ شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی. - مؤلف شد الازار
 گوید:^۶ «واعظ وعالمی فصیح زبان بود، در مواضع پدران خویش تذکیر
 داشت و اخبار میگفت، و او را رساله های ملیح و تراکیب فصیح است، از
 آن جمله: «الموهبة الربانية والمكرمة السبحانية» و از سخنان اوست:
 سبحان من بیده مفاتیح القلوب، و من جعلها خزائن اسرار الغیوب، قساوتها
 علامة الخذلان، ورقتها آية من آیات الرحمن، طلوع فجر العناية موجب
 الهداية، و سطوع نیران الغضب مقتضى الفواية، طاعة بلا حضور كسراج بلا
 نور، سلوا من فضل الله روح الروح، فعنده مفاتيح الفتوح، و ادعوه فاننا
 مجيب، ولا تبعدوا عنه فانه قريب.» هم اوست که سیرت شیخ روزبهان را
 ۱- رك. ورق ۱۱۲ ب- ۱۱۷ ب. ۲- رك. شد الازار ص ۲۴۵ ح ۳. ۳- رك.
 ابناً ص ۴۳۰. ۴- درینجا چند داستان در باب او نقل شده است. ۵- ص ۲۴۹،
 قس. هزار مزار ص ۱۱۳.

نکاشته و آنرا بعبارات رایق و اشارات لایق زینت داده، و دران شواهدی از آیات و نظایری از حکایات آورده و بنام «تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان» نامیده و هر بایی از آنرا بقصیده‌ای معروف باسم شیخ ختم کرده، و از اشعار اوست :

اذا المرء لم يبصر خيام حبيبه	تسلّى باصوات الحمام المفرد..
يفوح نسيم القرب من ترب قبره	لكلّ مرید صادق القلب مسند..
فلا تحسبوا شعری جمالاً لحاله	ولكنه زينٌ لفرعی ومحتدی..

تحفة العرفان - مرحوم قزوینی نوشته اند: «يك نسخه ازین کتاب تألیف صاحب ترجمه حاضر شیخ شرف الدین ابراهیم بن شیخ الاسلام صدر الدین روزبهان ثانی بن شیخ فخر الدین احمد بن شیخ روزبهان بقلی کبیر در کتابخانه آقای حاج حسین آقا ملک در طهران موجود است، و مباشر کتابخانه مزبور آقای احمد سهیلی باجازه مالک محترم آن ابن نسخه را با يك وسفت صدری که نظیر آن در زمان ما کمتر دیده شده است قریب دو سال و نیم است در اختیار راقم سطور گذارده اند... نام این کتاب در خود این نسخه مکرر از جمله در اوراق ۹ و ۲۳ «تحفة العرفان فی ذکر سید الاقطاب روزبهان» مرقوم است، در صورتیکه در شدالازار چنانکه مشاهده میشود نام آنرا «تحفة اهل العرفان فی ذکر الشیخ روزبهان» نکاشته است، و ما در حواشی کتاب حاضر^۱ مکرر مطالبی ازین

۱- شدالازار ص ۲۵۰ ح ۰۳ ۲- نگارنده قسمتی ازین نسخه را توسط یکی از دوستان استعناخ کرده است (م.م. ۰) ۳- شدالازار.

کتاب نقل کرده ایم. این کتاب بفارسی است و مشتمل است بر مقدمه‌ای و هفت باب و خاتمه از قرار ذیل :

مقدمه - ورق ۱ (طبق نمره گذاری آقای هنری کرین ورق ۳)^۱

باب اول - در ذکر مولد و منشأ شیخ، ورق ۱۰ (۱۰ ب).

باب دوم - در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده اند، ورق ۱۶ ب (۱۷ ب).

باب سوم - در ذکر حکایات و کرامات که از او ظاهر شده، ورق ۲۹ (۳۰ الف).

باب چهارم - در فوائد شیخ از تفسیر و حدیث بلسان اهل حقایق، و شرح ده کلمه شطح از مشایخ، ورق ۹۱ ب (۹۲ ب).

باب پنجم - در فوائد متفرقه، ورق ۴۶ (۴۷ الف).

باب ششم - در ذکر اولاد و اسباط شیخ و شطری از فضایل پدر مؤلف شیخ الاسلام صدرالدین روزبهان ثانی^۲، ورق ۱۱۱ ب (۱۱۲ ب).

باب هفتم - در ذکر وفات شیخ، و کراماتی که بعد از وی در سر تربت وی یافته اند، ورق ۱۱۶ ب (۱۱۷ ب).

خاتمه - ورق ۱۲۳ (۱۲۴ الف).

مجموع اوراق این نسخه ۱۲۳ ورق است بقطع وزیری کوچک ۱۸

در ۱۲ سانتیمتر که از آن جمله ۱۰۱ ورق آن عبارت است از خود

۱- بخش بین الہالین را نگارنده افزوده است، و در سطور بعد هم جمله بین الہالین

مطابق نمره گذاری آقای ه. کرین است (۲۰۲). ۲- ذکر او گذشت.

تحفة العرفان، و ۲۲ ورق آن قسمتی از «رسالة القدس»^۱ شیخ روزبهان بقلی است که سهواً در تجلید در اثناء تحفة العرفان جابجا گنجانیده شده است، و ترتیب اوراق این نسخه در صحافی بهم خورده و بغایت پریشان و درهم برهم و مقدم مؤخر شده است، و خط نسخه خط نسخ خواناست ولی اغلاط زیاد دارد، و تاریخ کتابت آن هشتم رمضان سنه هزار و پانزده است، و بعضی فصول متفرقة کتاب کلاً یا بعضاً ناقص است یعنی در صحافی افتاده است که اینکه ناسخ ننوشته باشد. تاریخ تألیف اصل کتاب در حدود سنه هفتصد هجری است، زیرا که مؤلف در ورق ۹ گوید که بعد از نود و چهار سال از وفات شیخ روزبهان بقلی بنخواستش و استدعای جمعی از اکابر شیراز شروع در جمع و تألیف این کتاب نموده، و چون وفات شیخ روزبهان بتصریح خود مؤلف تحفة العرفان و نیز بتصریح عموم مآخذ دیگر در ماه محرم سنه ششصد و شش بوده است، پس نود و چهار سال بعد از وفات او درست سنه هفتصد هجری خواهد بود.^۲

نسخه تحفة العرفان متعلق بکتابخانه ملك بشماره ۴۰۲۰، دارای ۱۲۳ ورق، هر صفحه ۱۹ سطر است، و در اصل بسیار پریشانتر از وضع کنونی بود، آقای سهیلی مدیر کتابخانه مذکور در ظهر نسخه نوشته اند: «کتاب اوراق و پریشانی بود، بزرحمت بسیار تدوین و تنظیم یافت مع ذلك دارای نواقصی است، ان شاء الله رفع خواهد شد. نمقه احمد سهیلی خوانساری عفی عنه فی سنه ۱۳۲۲ هجری شمسی.»

ترتیب کنونی هم چنانکه مرحوم فزوینی اشاره کرده است در هم
و بر هم است، چه ۲۲ ورق آن از «رسالة القدس» روزبهان است، و باب
پنجم از ورق ۴۶ ب' شروع میشود و باب چهارم از ورق ۹۳ الف' و باب
ششم از ورق ۱۱۳ الف'.

در اول نسخه چنین آمده:

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. شاهان عشق را رایت سعادت
و معرفت در عالم مشاهده افراشته باد، وزیر و بم شهرود شهود صفات بر
چهره اسرار نزد روح مقدسشان نواخته باد، و سرای عروس تجلیشان در
وقت معاشرت جان با جانان از اوباش طبیعت پرداخته باد...»

و در پایان چنین:

«ولی بشهر شریفش همی کنم تضمین

یقین بدانکه مباحات و افتخار من است،

جلال روی تو در حسن لاله زار من است

جمال عارض زیبای تو بهار من است.

تم الكتاب بعون الله وتوفيقه في يوم الاحد ثامن رمضان المبارك سنة
خمس وعشر الف الهجرية^۹»

در این نسخه نامه‌ای فارسی از عماد الدین محمد بن رئیس به
روزبهان (۵۶ الف - ۵۷ الف) و پاسخ آن از طرف روزبهان (۵۷ الف -
۷۵ ب) آمده که هر دو قابل توجه است.

نیز ۵ ورق آن شامل اشعار روزبهان است^۱ که در باره آنها بحث خواهد شد.

همچنین از ورق ۳۹ الف ببعده شامل « فصل سوم از باب چهارم است در شرح ده کلمه شطح که از مشایخ کبار منقولست » و آنان ازین قرارند: ابو یزید بسطامی، جنید بغدادی، ابو الحسن نوری، ابو بکر شبلی، ابو بکر واسطی، ابو بکر کتایی، جعفر الحذاء^۲، ابو العباس بن عطاء، حسین^۳ بن منصور، ابو سعید بن ابی الخیر.

دیگر شامل بخشی از « رساله القدس » روزبهانست که در تصحیح آن قابل استفاده است.

چنانکه گذشت شرف الدین در پایان هر باب قطعه شعری در مدح روزبهان آورد، از آن جمله ورق ۱۷ ب اشعار ذیل را آورده است:

سلام باد ز حق بر روان روزبهان
که بود مخزن اسرار جان روزبهان
ز خاک روضه او بوی عشق می آید
برو بدیده بروب آستان روزبهان
یقین بدانکه ز عالم فراغت بخشند
اگر نواله دهند ز جان روزبهان
مغیبات که از چشم خلق محجوبست

ز لطف حق شده عین العنان روزبهان

۱- یادداشت درست فاضل آقای علینقی منزوی (با مقابله نگارنده). ۲- در اصل:

الحداد. ۳- در اصل: ابو العسین.

بترد اهل حقیقت معین است که بود

کلید گنج حقایق لسان روزبهان

هراد رمز انا الحق و سرّ سبحانی

نگشت کشف مگر از بیان روزبهان

«شرف» ز راه نسب گرچه هست فرزندش

کمینہ ایشست هم از چاکران روزبهان.

۴: شیخ عزّ الدین مسعود بن شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی.

مؤلف شدالازار گوید: «وی شیخی صوفی و حلیم و صاحب سیکنه و نیکو

محاورة و بسیار سفر بود، بمزید عقل و رجحان در امور امتیاز داشت،

برسوم و عادات عارف و در واقعه‌ها هجرب بود. بقعه شریف را تعمیر کرد^۲

و بسیاری بران میفرود و در یوم العرس^۳ و روز عاشورا تذکیر میگفت، و دو

بار برای استسقا دعا کرد، و سلاطین و علما با او موافقت نمودند، و بارها

من (مؤلف شدالازار) در ختم‌ها در جنب او می‌نشستم، و از محاوره

و قرب او بهره میبرد. وی میگفت: انا لله قد خلت الدّبار، واستعلی

۱- ص ۲۵۳، قس. هزار مزار ص ۱۱۴. ۲- در هزار مزار: تعمیر بقعه‌های شریفه

میکرد. ۳- کذا فی ق م؛ (از نسخ مآخذ طبع شدالازار)، ب (از نسخ مآخذ طبع

شدالازار): العرفه - اگر نسخه ب معرف نباهد و مقصود روز عرفه یعنی نهم ذی‌الحجه

باشد، در آن صورت باید «عرفه» بدون الف و لام بگوید، چه این کلمه بدون الف و لام

علم است و یا ال استعمال نمیشود. (قزوینی)، در هزار مزار: «در روز عرش حضرت رسول

صلوات الله و سلامه علیه»، و ظاهراً مراد روز وفات پیغمبر است، چه مؤلف شدالازار در

ص ۲۵۱ دو ترجمه شیخ صدرالدین (که ذکر او گذشت) روز وفات رسول ص را... با

تحریر امام حسین ۴ با هم آورده است.

الاشرار، ولم یبق الا برار والاحرار» و من از کلام او تعجب میکردم و با خود میگفتم آیا کثرت علما و فضلاء نمی بیند، چندی بر من نگذشت که معنی این گفتار را دانستم... وی در سنهٔ هفتصد و...^۱ درگذشت، و در رباط عالی دفن شد.

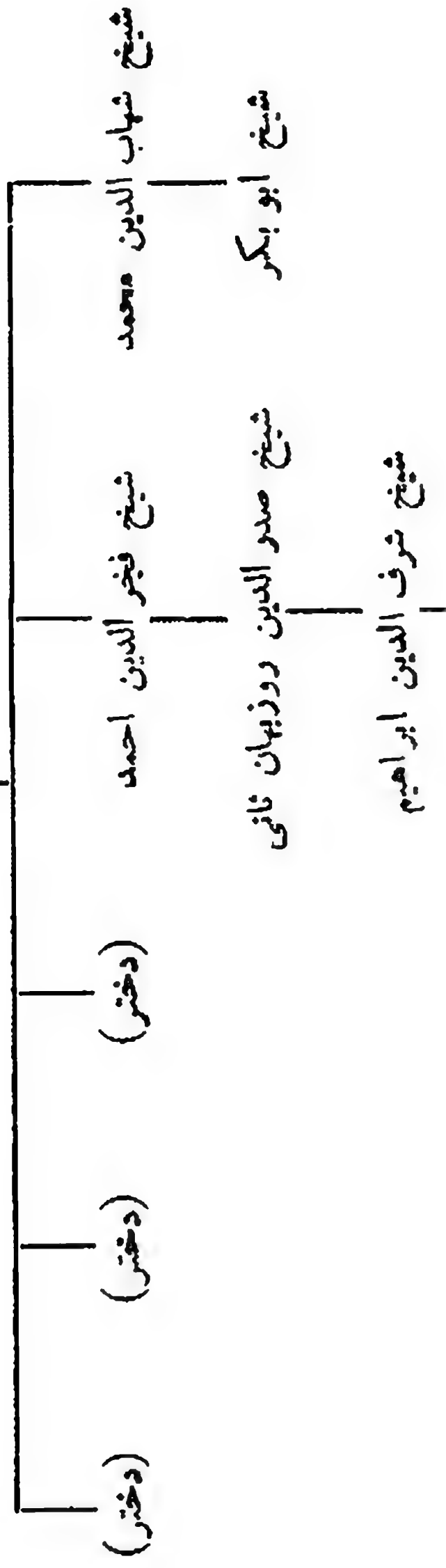
۳: شیخ صدرالدین روزبهان ثالث بن شرف الدین ابراهیم بن شیخ صدرالدین روزبهان ثانی. مؤلف شدالازار گوید:^۲ «من او را دیدار کردم، وی در محافل عظیم و واقعات جلیل مثل وفات پیغمبر ص و تعزیهٔ امیر المؤمنین حسین و وفیات علما و سلاطین و قضاء تذکیر میگفت. احادیث را از شیخ سراج الدین قزوینی محدث^۳ در جامع بغداد سماع کرد، و از بسیاری از مشایخ ثقه روایت داشت و او صاحب مروت و ایثار و قنوت و صبر بود، و من از او شنیدم که بر هنر در عزاء بعض مشایخ این اشعار میخواند:

وا اسفا من فراق قوم	هم المصابیح والحصون.
والغیث والمزن والرواسی	والخیر والامن والسکون.
لم یتغیر لنا اللیالی	حتی توفاهم المنون.
فکل نار لنا قلوب	وکل ماء لنا عیون.

۱- جای آحاد و عشرات در هر سه نسخه (ماخذ طبع شدالازار) سفید است (قزوینی).

۲- ص ۲۵۱-۲۵۲، قس. هزار مزار ص ۱۶۳-۱۶۴. ۳- رک. شدالازار ص ۲۵۱ ح ۴.

شیخ ابو محمد روزبهان اول بن ابی نصر بقلی



۳. تصوّف روزبهان

الف : ریاضت ، پیر ، شجره تصوّف ، سلسله

روزبهانیه ، رباط ، سماع

ریاضت روزبهان را سلطان عارفان وبرهان عالمان وقدره عاشقان وسرور ابدال خوانده اند.^۱ وی در اطراف شیراز وکوههای آن بر ریاضتهای سخت پرداخت ومجاهدتهای بلیغ نمود.^۲ مؤلف تحفه العرفان گوید:^۳ «اگر چه علو شأن او ومرتب سلطان او بجذبۀ عنایت ربّانی وتوفیق ورعایت سیحانی بوده، اما در ابتداء حالش ریاضت بسیار ومجاهدت بیشمار باختیار کشیده.»

فقیه حسین^۴ گفته که وی صاحب ذوق واستغراق ووجد دایم بود. سوزش باطن وی آرام نمیکرفت واشک او باز نمی ایستاد، وهیچ وقت اطمینان نمی پذیرفت، وهیچگاه از ناله باز نمی ماند. هر شب بگریه وناله مشغول بود.^۵

۱- شدالازار ص ۲۴۳، هزار مزار ص ۱۱۰، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶.

پیر شیراز، شیخ روزبهان آن بصدق وصفا فرید جهان...
شاه عشاق وعارفان بود او سرور جمله واصلان بود او.

(فخرالدین عراقی. کلیات چاپ قمی ص ۳۱۶).

۲- شدالازار ص ۲۴۴، نفحات چاپ لیس ص ۲۸۸. ۳- ورق ۱۱ الف. ۴- رک.

شدالازار نمرة ۱۲۲ (تراجم). ۵- شدالازار ص ۲۴۴، نفحات ابضا ص ۲۸۸.

طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶.

مؤلف تحفة العرفان^۱ از بعضی مصنفات روزبهان^۲ نقل میکند: «چون
 بسن بیست و پنج سال رسیدم، وحشتی عظیم از خلق مرا ظاهر شد،
 گاه گاهی نسایم قدس بر جانم میوزید، نمی دانستم که چیست. گاه گاهی
 هاتقی از غیب آوازی دادی، تا در شبی در صحرایی بودم، آوازی شنیدم
 بنایت خوش، چنانچه ازان آواز شوری عظیم و وجدی بر من غالب شد،
 از پی میرفتم تا بسر تلی رسیدم، شخصی دیدم نیکو روی بر هیأت صوفیان،
 سخنی چند در باب توحید تقریر فرمود، ندانستم که بود، ناگاه از چشم
 غایب گشت، سکر بر من غلبه کرد، روز دیگر هر چه داشتم بر انداختم...»
 و نیز مؤلف تحفة العرفان آورد: «واز معبران منقولست که از انواع
 ریاضت که شیخ کشیده یکی آن بود که هفت سال در کوه «بموی» که
 صبوی شهر شیرازست پیک خرقه بسر برده چنانچه غسل و وضو در زمستان
 و تابستان دران کرده بود، و آن خرقه از گردن بیرون نیارود، و کس ندید
 که او تناولی کرد، چنانچه مریدان انواع اطعمه بخدمتش بردندی، روز
 دیگر بر سر کوهها آن طعامها خورش و حوش و طیور بودی، گاه گاهی
 گفتی که «ای کوه بموی! بسی انوار تجلی بر تو یافته ام.»

و همین مؤلف نویسد: «شرح ریاضاتی که شیخ - قدس سره - در
 ابتدای حال کشیده، پیش از آنست که تعداد آن توان^۳ کرد یا در قلم
 توان آورد. از: صیام و قیام و انواع ریاضات و اصناف اوراد که او را بوده است
 ۱- ورق ۱۱ ب. ۲- ظاهراً همان ترجمة احوال روزبهان است بقلم خود او که در

کشف الاسرار آمده. (م.م. ۰) ۳- ورق ۱۱ ب - ۱۲ الف. ۴- ورق ۱۳ الف. ۵- در اصل: تواند.

در شبانروزی. از معتبران چنان استماع افتاد که نماز تا بشت رکعت گزاردی، واحیاء شب ازو معروف و مشهور بود، و گریه بسیار کردی و آه بیشمار زدی، و چندان گریه کرده بود که آثار گریه بر روی عزیزش نشانی بود، چنانچه وقتی که ذوقی پیدا شدی و رقتی کردی اشک چشم مبارکش بمیانۀ آن نشان فرود > آمدی >، و گاه گاهی که غلبات شوقش ظاهر گشتی همچون فواره اشک چشمش در افشان گشتی.

مؤلف شدالازار^۱ گوید: وی خرقه از دست شیخ سراج الدین **بیر خرقه** محمود بن خلیفه^۲ پوشید، و این قول را دیگران هم تأیید کرده اند. ماسینیون نویسد: « همه منابع متفقند که روزبهان خرقه تصوف را از سراج الدین محمد بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه (متوفی ۵۶۲)، برادر نصر بن خلیفه گرفت، ولی کشف الاسرار درین مورد ساکت است. »

شجره روزبهان بقلی دو شجره تصوف دارد:

تصوف ۱- بنقل تحفة العرفان^۳ نخستین شجره تصوف روزبهان ازین قرار است: روزبهان، سراج الدین خلیفه، > احمد بن عبد الکریم >^۴، خطیب ابو القاسم محمود بن احمد بن عبد الکریم، خطیب ابو بکر بن محمد، ابو اسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی، حسین اکار، ابو عبد الله محمد بن

۱- ص ۲۴۴، قس. هزار هزار ص ۱۱۰. ۲- ذکر او در عنوان «پیران و مرشدان» گذشت. ۳- ر. ک. صفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۷. ۴- ماسینیون ص ۲۸۰. ۵- ورق ۱۴ الف - ۱۴ ب. ۶- بنقل مجمل فصیح خوانی در حوادث سنه ۶۰۶، ماسینیون ص ۲۸۰، در تحفة العرفان نیامده.

خفیف شیرازی، ابو > محمد < جعفر حذاء^۱، ابو عمران^۲ اصطخری، ابو تراب
نخشبى، ابو موسى سراعى^۳، اویس قرنى^۴، >...<^۵، امیر المؤمنین علی^۶،
محمد رسول الله ص. همین شجره در مجمل فصیح خوافی در حوادث سنه
۶۰۶ آمده با جزئی تصرف^۷، و ماسینیون^۸ هم همین شجره را نقل کرده است.
۲- هم بنقل تحفة العرفان^۹، شجره دیگر تصوف روزبهان از شیخ
کبیر ابو عبد الله محمد بن خفیف بیلا چنین است:

شیخ کبیر ابو عبد الله (محمد بن خفیف)، رویم، جنید^{۱۰}، سرى،
معروف کرخی، داود طائی، حسن بن ابی الحسن بصری، امیر المؤمنین
علی^{۱۱}، محمد مصطفی ص.

سلسله مؤلف شدالازار گوید: «روزبهان را در نواحی عالم اصحابی
روزبهانیه بود که بحسن طریقتش معترف و از دریاهاى حقیقتش بهره
میردند خداوند جامه‌های ولایتها را بدو پوشانید، تا خلق بتوسط وی
بدو متوسل گردند.»

۱- در تحفة العرفان: ابو جعفر حداد. دك. شدالازار ص ۴۰ متن و حاشیه ۳. ۲-
چنین است در كتاب اللع چاپ نیکلسون ۱۹۱۴ لندن ص ۲۱۱. در اصل تحفة العرفان:
ابو همر. ۳- ابو تراب همگر بن حسین نخشبى بقول رساله قشیریه مصاحبت حاتم الاسم
و ابو حاتم عطار مصری داشت و در سنه ۲۴۵ درگذشت (رساله القشیریه طبع مطبعة التقدم
العلمية. مصر ص ۱۲) و بیک واسطه نمیتواند مرید اویس قرنى (مقتول بسال ۳۲) (شذرات
الذهب چاپ مصر ج ۱ ص ۴۶) باشد. ۴- در اصل نامی بوده که تراشیده اند (شاید
عمر بن خطاب). ۵- یعنی «احمد بن عبد الکريم» در مجمل آمده، و در تحفة نیامده،
و «خطیب ابو بکر بن محمد» در تحفة آمده و در مجمل نیامده است. ۶- ماسینیون
ص ۲۸۰. ۷- ورق ۱۴ ب. ۸- در اصل: رویم و جنید. ۹- ص ۲۴۶.

روزبهان بقلی سلسله روزبهانیه را تأسیس کرده که آقای ماسینیون
بنقل از سید مرتضی زبیدی^۱ اسناد آنرا چنین نقل میکند :

روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶)، پسر وی احمد (فخرالدین)، نواده
وی روزبهان ثانی صدرالدین احمد (متوفی ۶۸۵، پدر ابراهیم نویسنده
ترجمه احوال، وجد روزبهان ثالث صدرالدین)، عبد الودود خالوی فریدالدین
(شدالازار، نمره ۲۴۹)، عبد القادر طاوسی، غیاث (یا قوام الدین محمد بن
غیاث) کلزرونی، نورالدین ابو الفتح احمد طاوسی (متوفی ۸۷۱)، علی بن
محمد، احمد بن محمد نهروالی، قطب محمد بن احمد بن محمد نهروالی
(۹۱۷-۹۹۰)، احمد بابا سودانی (۹۶۳-۱۰۳۲؛ قاضی معروف تمبوکتو)،
عبد القادر غسانی فاسی (متوفی ۱۰۳۲)، عبد القادر فهری فاسی (شاذلی
۱۰۰۷-۱۰۹۱)، نواده وی محمد صغیر (متوفی ۱۱۳۴)، محمد ابن عبد الله
ابن ابوب تلمسانی، زبیدی (۱۱۴۰-۱۲۰۷ = ۱۷۹۱ م.)^۲

رباط روزبهان بقلی، رباطی در باب الخدش^۳ (شیراز) بنا کرد که
روزبهان دران مریدان را ارشاد میکرد و آیندگان و روندگان را اطعام
میفرمود.^۴

مؤلف تحفة العرفان گوید: «چنین منقولست که چون (روزبهان) از
سُکر بصره آمد، در شیراز بناء رباط مبارك فرمود در باب خدش بن
منصور - رضی الله عنه - در تاریخ سنه ستین و خمسمائه، و ذکر آن فرمود
۱- عقد (۲) ۵۳ - ۲ - ماسینیون ص ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳ - باب خدش یا درب خدش
یا درب خدش از دروازه های شیراز بوده (رك. شدالازار ص ۲۴۶، ۲۶۵، ۵۲۷، ۵۲۹).
۴ - شدالازار ص ۲۴۶-۷ - ۵ - ورق ۶۲ الف.

که « بناء این رباط برای اولیاء حق است. »

روزبهان خود پس از مرگ جنب همین رباط - که برباط قدیم معروف شد - مدفون گردید، و بعدها رباطی جدید بدان ضم کردند.^۱

روزبهان را مجلس سماع بود.^۲ مؤلف تحفة العرفان آرد: « متقولست سماع

که شی امام فقیه ارشد الدین^۳ - رحمه الله - با شیخ (روزبهان) در سماعی بودند. شیخ را وقت خوش شد. امام با شیخ در حرکت آمد،

حالی عظیم امام را روی نمود. روز دیگر در مسجد جامع نوبت تذکیر

فقیه ارشد الدین بود، رقعهای نوشتند که دوش با شیخ روزبهان در سماع

و چرخ امام را وقت خوش گشت. گفت: « اگر آنچه من از شیخ روزبهان^۴

دیدم اگر ملک مقرب دیدی بچرخ آمدمی. »

مؤلف شدالازار نویسد: « در آخر عمر از سماع باز ایستاد. ازو

سبب پرسیدند، گفت: « اکنون من از خدای - عزّ وجلّ - سماع میکنم،

پس از آنچه از غیر او سماع کردم پرهیز مینمایم. فقیه^۵ در تعبیر این

کلام گوید: یعنی من در دریاهای اسرار قرآن غوص کنم، پس آنچه را

از صفات عظمت و کبریا و جلوت وی بر ما بصفات جلال و جمال آمده، میشنوم. »

کرامات کرامات و خوارق عادات بسیار از شیخ روزبهان در کتب

۱- شدالازار ص ۲۴۷. ۲- شدالازار ص ۲۴۶، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶.

۳- ورق ۲۵ ب- ۲۶ الف. ۴- رک. عنوان «استادان». ۵- در اصل: + رحمة

الله علیه. ۶- ص ۲۴۶. ۷- صائِن الدین حسین بن محمد بن سلمان. (رک.

شدالازار ص ۱۷۶).

وخصوصاً در تحفة العرفان (باب اول و باب سوم و باب هفتم^۲) نقل شده که ما از ذکر آنها صرف نظر میکنیم.

ب: عشق صوفیانه

جمال در نظر عارفان

احادیث و اخباری در اسلام هست دال بر تمجید از حسن در اسلام و زیبایی و ذکر جمال الهی:

۱: ان الله جميل يحبّ الجمال^۳ (مسلم، ج ۱ ص ۶۵؛ جامع صغیر ج ۱ ص ۶۸؛ مستدرک حاکم ج ۱ ص ۲۶؛ احیاء العلوم ج ۴ ص ۲۱۲؛ تلخیص ابلیس طبع مصر ۲۰۱؛ کنوز الحقائق ص ۲۵).

۴: ان الله تعالى جميل يحبّ الجمال ويحبّ ان يرى اثر نعمته على عبده ويغض البؤس والتباؤس.

۳: ان الله تعالى جميل يحبّ الجمال، سخیّ يحبّ السخاء، نظیف يحبّ النظافة. (جامع صغیر، ج ۱ ص ۶۸).
او جميل است ويحبّ (محبّ) للجمال

کی جوان نو گزینند پیر زال.

(مثنوی چاپ ملاء الدوله ص ۱۰۶، چاپ نیکلسون دفتر دوم ص ۲۵۱)

۱- کراماتی که در زمان حیات از او دیده شده. ۲- کراماتی که پس از وفات از تربت او دیده اند. ۳- در بعضی مآخذ: ان الله جميل ويحبّ الجمال، و نیز الله الجمیل وهو يحبّ الجمال (امثال وحکم دهخدا ج ۶ ص ۲۶۹ و ۲۸۸). ۴- رک. فروزانفر. احادیث مثنوی. تهران ۱۳۲۴ ص ۴۲.

چون خدا در دو جهان روی نیکو دارد دوست

من که پور حسنم، دوست ندارم چکنم؟

(پور حسن اسفراینی)

در عبهر الماشقین «ان الله جميل ويحب الجمال» آمده.

۴: انا انى ربى عز وجل فى احسن صورة.

(مسند احمد بن حنبل. اول ص ۳۶۸؛ مفتاح كنوز السنة ص ۲۱۵).

۵: رأيت ربى فى احسن صورة.

(عبهر الماشقین ص ۳۱)

۶: در «دعای سحر» آمده: «اللهم انى استلك من جمالك باجمله

وكل جمالك جميل، اللهم انى استلك بجمالك كله»

(مفاتيح الجنان. عباس قمی. تهران شرکت سهامی طبع کتاب ۱۳۲۹ شمسی ص ۱۸۴)

و در وصف چهره نیکو:

۷: اطلبوا الخير عند حسان الوجوه.

(سفينة جوار الانوار ج ۱ ص ۲۸۰)

۸: من فيه حبة وغلبة بالله ولله وفى الله، يحب وجه الحسن.

(عبهر الماشقین ص ۹)

۹: ان رسول الله - صلى الله عليه وسلم - كان يعجب الخضرة، ويعجبه

وجه الحسن.

(عبهر الماشقین ص ۲۹)

۱۰: ثلث يزيدن فى قوة البصر: النظر الى الخضرة، والنظر الى

الوجه الحسن، والنظر الى الماء الجارى.

(عبهر الماشقین ص ۲۹)

۱۱ : اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ ص يَأْمُرُ بِالْجِيُوْشِ : اِذَا ارْسَلْتُمْ رَسُوْلًا فَاَجْعَلُوْهُ حَسَنَ الْوَجْهِ الْاَسْمَرِ .

(عبر العاشقين ص ۲۹)

۱۲ : اعْتَمِدُوْا بِحَوَائِجِكُمْ صِبَاحَ الْوَجْهِ ، فَاِنَّ حَسَنَ الصُّوْرَةِ اَوَّلُ نِعْمَةٍ لِّقَاكَ مِنَ الرَّجْلِ .

(عبر العاشقين ص ۳۰)

۱۳ : مِنْ رَزَقِ حَسَنِ صُوْرَةٍ وَحَسَنِ خَلْقٍ وَزَوْجَةٍ صَالِحَةٍ وَسَخَاءِ نَفْسٍ ، فَقَدْ اُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

(عبر العاشقين ص ۳۰)

در تصوّف هر يك از مشايخ صوفيان بنياد كار و طريقت خود را بر ورزش اسلامي يكي از مقامات و پايداري در تحقّق بدان يا سير در يكي از احوال و مراقبت آن نهاده اند چنانكه بعضي سكر و عزلت و گروهی مراقبت باطن و دسته‌ای صحبت و ايتار^۱ را اصل قرار داده اند، و برخي از مشايخ راستين عشق و ووداد را پايه ترقی و كيميای سعادت شمرده اند^۲.

بعضی از صوفيان عقیده دارند كه پرستش جمال و عشق صورت آدمی را

۱- ناگفته نماند كه در صحت و اصالت بعضی احاديث مذکور تردید است. راجع باصطلاح «عُبْ هَذِي» و مفهوم آن، رك. لولي ماسينيون. Udhrī در دائرة المعارف اسلام، و نیز رجوع بپدمه فرانسوی كتاب حاضر شود. ۲- اما سكر و عزلت طریقه ابایزید طیفور بن عیسی بسطامي است كه در احوال بسكر یعنی غلبه محبت حق و در معاملات بترك صحبت و اختیار عزلت اهتمام میورزید، و صحرای حقیقی حصول مراد و پرورش مریدان بمراقبت باطن روش ابوالقاسم جنید نهاوندی است، و صحبت و ايتار آیین ابوالحسن احمد بن محمد نوری است كه بتفضیل تصوف بر فقر معتقد بود، و گوید صحبت درویش را قریبه است و عزلت ناستوده (فروزانفر). ۳- فروزانفر. سعدی و سهروردی. سعدی نامه. از انتشارات مجله تعلیم و تربیت. تهران ۱۳۹۶ ص ۶۹۹.

بکمال معنی میرساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر آینه دار طلعت غیب است، پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صوریم بمعنی مجرد عشق نتوانیم داشت، وازین رو بنیاد طریقت خود را بر اساس جمال پرستی متکی ساخته، بزبائی صورت عشق میورزیده اند.^۱

ابو بکر محمد بن ابی سلیمان داود اصفهانی (متوفی ۲۹۷ هـ) در کتاب الزهرة از جمال و عشق سخن میراند.^۲

ذوالنون مصری (متوفی ۲۴۵) یکی از نخستین کسانی است که خدا را در صور زیبای طیعت میدید.^۳

ابو حمزه و ابو الحسن احمد بن محمد نوری (متوفی ۲۹۵) نیز در همین طریق گامزن بوده اند.^۴

امام احمد غزالی^۵ مؤلف کتاب سوانح (متوفی ۵۲۰) همین راه را طی میکرد.^۶

روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶) درین طریقه ممتاز است، و ما ازین پس از عقیده او بحث خواهیم کرد.

۱- فروزانفر. صفی و سهروردی. ایضاً ص ۸۶-۸۷. ۲- رک. النصف الاول من کتاب الزهرة، باهتمام دکتر لویس نیکل البومبی. طبع جامعة شیکاگو. مطبعة الآباء السومیین. بیروت ۱۹۳۲ م. ۳- ماسینیون ص ۲۸۷. ذوالنون گوید: «من استأنس بالله، استأنس بكل شیء ملبح ووجه صبیح» و نیز گوید: «الاستأنس بالله يستأنس بكل شیء ملبح وبكل صورة طيبة. ولاهل المعرفة فی هذه الاشياء اسرار لا یملح کشفها الا لاهلها، فمن افشأ بغیر اهلها حلت به العقوبة والمثلاث.» (عبر الماشقین ص ۹) ۴- ماسینیون، ایضاً. ۵- کلیات عراقی طبع هند ص ۲۳۸. عراقی در حکایتی منظوم میرساند که احمد غزالی بدین عقیده بوده است (فروزانفر). ۶- فروزانفر. ایضاً ص ۸۷

فخر الدین عراقی^۱ (متوفی ۶۸۸) صاحب لمعات که از شاگردان صدر الدین قونوی است برین عقیده بوده مباحث عرفان را در مؤلفات خود با اصطلاح عشق و عاشق و معشوقه بیان کرده است.^۲

اوحد الدین کرمانی^۳ نیز همین روش داشت و در خانقاه وی این طریقه معمول بود.^۴ وی بمقتضای المجاز قنطرة الحقيقة عشق زیبا چهرگان را اصل مسلك خود قرار داده، آنرا وسیله نیل بجمال و کمال مطلق میشمرد.^۵ وقتی شمس الدین (تبریزی) در اثناء مسافرت ببغداد رسید و شیخ اوحد الدین کرمانی را دیدار کرد، پرسید که «در چیستی؟» گفت: «ماه را در آب طشت می بینم»، فرمود که «اگر در گردن دنبال نداری، چرا در آسمان نمی بینی؟»^۶ سر دسته این گروه مولانا جلال الدین مولوی^۷ و خواجه حافظ^۸ میباشند.

۱- عراقی متوفی بیعر خفیف نظم کرده، و این روش را بآشکار اظهار می نماید. رجوع شود بکلیات عراقی طبع هند (فروزانفر). ۲- فروزانفر. ایضاً. ۳- شرح حال او در نفعات الانس و آثار البلاد والاعواد البامیه طبع بغداد (ص ۷۳) و غالب تذکره ها موجود است (فروزانفر). ۴- فروزانفر ایضاً ص ۸۷. ۵- علاوه بر آنکه جامی و دیگر تذکره نویسان این عقیده را باوحد الدین نسبت داده اند، از اشعار خود او نیز این عقیده بدست میآید، چنانکه از رباعی ذیل :

زان مینگرم بچشم سر در صورت زیرا که زمینی است اثر در صورت
این عالم صورتست و ما در صوریم معنی نتوان دید مگر در صورت.
(فروزانفر. زندگانی مولانا جلال الدین محمد مولوی. چاپ دوم. کتابفروشی زوار تهران ۱۳۳۳ شمسی. ایضاً ص ۵۳ ح ۵). ۶- فروزانفر. زندگانی مولانا ایضاً ص ۵۳. ۷- طریقت مولانا جلال الدین و عشق او بشمس تبریز و صلاح الدین زرکوب و چلبی حسام الدین ازان مشهورتر است که بنزید بیانی حاجت باشد، و شرح آنرا در رساله شرح حال مولوی (دک. ح ۵) بتفصیل آورده ام (فروزانفر). ۸- میگوید :

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار بگذارند و سر طره یاری گیرند.
مراد ما ز تماشای باغ عالم چیست؟ بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن.
۹- فروزانفر. سعدی و سهروردی. ایضاً ص ۸۳. (فروزانفر).

روزبهان بقلی - روزبهان بقلی در کتاب «منطق»^۱ يك سلسله تفكرات
هبنی بر عشق و جمال آورده است.^۲

عشق صوری روزبهان - ابن العربی در باب ۱۷۷ از فتوحات المکیه،
در ذکر نوع ششم، در علوم معرفت که علم خیال باشد، و عالم آن متصل
و منفصل است، گوید:

«شیخ روزبهان در مکه مجاور بود، و کان کثیر الزعقات فی حال
وجد فی الله بحيث انه کان يشوش علی الطائفین بالبيت، فکان يطوف علی
سطوح الحرم، و کان صادق الحال. فاکاه بمحبت زنی مغنیه مبتلا شد،
و هیچکس نمیدانست، و آن وجد و صیحه‌هایی که در وجد فی الله می‌زد،
همچنان باقی بود، اما اول از برای خدای تعالی بود، و این زمان از
برای مغنیه، دانست که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که وجد و صیحات
وی این زهان نیز از برای خدای تعالی است، بمجلس صوفیه حرم آمد
و خرقة خود بیرون کرد، و پیش ایشان انداخت، و قصه خود با مردم بگفت
و گفت: «نمیخواهم که در حال خود کاذب باشم.» پس خدمت مغنیه را
لازم گرفت. حال عشق و محبت ویرا با مغنیه گفتند و گفتند که وی از
اکابر اولیاء الله است. مغنیه توبه کرد و خدمت ویرا پیش گرفت. محبت
آن مغنیه از دل وی زایل شد، بمجلس صوفیه آمد، و خرقة خود درپوشید.^۳
این داستان را جامی در نفحات الانس و معصومه‌علی شاه در طرائق
الحقائق^۴ بنقل از فتوحات آورده اند.

۱- ورق ۱۳ ب. ۲- ماسینیون ص ۲۸۷. ۳- رک. نفحات الانس چاپ لیس

ص ۲۹۰، چاپ نول کشور ص ۲۴۲. ۴- ج ۲ ص ۲۸۷.

ماسینیون^۱ دزین باب گوید: «آیا باید این داستان را به روزبهان مصری مرتبط دانست، من چنین تصور میکنم.»

بنابراین وی می‌پندارد که قهرمان این حادثه عشقی، شیخ کبیر روزبهان مصری کازرونی الاصل^۲ بوده است. ماسینیون - چنانکه گفتیم^۳ - در مورد سفر روزبهان بقلی بمکه هم شك کرده است، ولی چنانکه در عنوان «سفرها» متذکر شدیم سفر وی بمکه از جانب نواده روزبهان - یعنی مؤلف تحفة العرفان - تأیید شده و مؤلف شدالازار و دیگران هم آنرا نقل کرده اند. اما در باب عشق وی، با اطلاعی که از حس جمال پرستی و عشق روزبهان بقلی داریم، و با تأیید فتوحات المکیه و فتوحات الانس و طرائق الحقائق^۴ دلیلی نیست که آنرا مرتبط بروزبهان مصری - که در مآخذ ذکر از عشق و جمال پرستی او نیست - بدانیم.

فخرالدین عراقی در «عشاق نامه» آرد^۵:

پیر شیراز، شیخ روزبهان	آن بصدق و صفا فرید جهان
اولیاءا نگین خاتم بود	عالم جان و جان عالم بود
شاه عشاق و عارفان بود او	سرور جمله واصلان بود او
چون بابوان عاشقی بر شد	روزبه بود و روزبه تر شد
سالها با جمال جان افروز	روز شب کرده بود و شبها روز
داشت او دلبری فرشته نهاد	که رخس دیده را جلا می داد

۱- ص ۲۷۹ . ۲- رك . ص ۱۱ و ۱۲ همین مقدمه . ۳- رك . ص ۱۱ همین مقدمه .

۴- مآخذ دو کتاب اخیر همان فتوحات است . ۵- کلیات عراقی چاپ نفیسی ص ۳۱۶ .

اتفاقاً مگر سفيهي دید
 رفت تا درگه انابك سعد
 گفت: «ای پادشاه دین! فریاد
 سعد زنگی، ز اعتقاد که داشت
 کرد روزی مگر عیادت شیخ
 دلبری دید، همچو بدر منیر
 چون انابك بچشم خویش بدید
 بود نزدك شیخ سوزنده
 پایها از کنار آن مهوش
 گفت: «چشم اگر چه حیرانست
 «آتش از تن نصیب خود طلبد
 «گل آتش به پیش ابراهیم
 «نظر ما بچشم تو جانی است
 «نظری کز سر صفا آید
 «گر ترا نیست با غمش کاری
 کان پری پای شیخ می مالید
 تیزروتر ز سیر برق از رعد
 پای خود شیخ دین بامرد داد،
 در حق شیخ افترا افکاشت.
 دید حالی که بود عادت شیخ
 چست در بر گرفته پای فقیر.
 از حیا زیر لب همی خندید
 منقلی پر ز آتش آگنده
 چست در زد بمنقل آتش
 پای را پیش هر دو یکسانست،
 سوزش همز پی خرد طلبد،
 وز تجلی نسوخت جسم کلیم،
 میل دل را نتیجه روحانی است،
 بطبیعت مگر نیالاید،
 دایما من مقیدم، باری.»

عشق بجمال. - روزبهان بقلی عشق شدیدی بصور زیبا و جامه های آراسته
 داشته است. فرشتگان در نظر او مانند زنان کیسو، گوشوار، مروارید
 و حجاب نورانی دارند، و حوربان پاهای خود را می آرایند.

روزبهان به موسیقی علاقه مند بود. فرشتگان در نظر وی طنبور و مزمار

وانبیا صور داشته اند. حضرت الوهیت در نظر روزبهان همچون گلی سرخ است، که همه منظره را فرا میگیرد، همه جا گلهای سرخ سایه افکن میباشند، گلهای سپید و سرخ بیننده را احاطه میکنند. رنگ غالب در رؤیاهای روزبهان رنگ قرمز باده و خون است.^۱

جامی در تفحات الانس^۲ از کتاب کشف الاسرار روزبهان چنین نقل کرده: «قوال باید که خوب روی بود، که عارفان در مجمع سماع بجهت ترویج قلوب به چیز محتاجند: روابح طیبه، ووجه صبیح، و صوت هلیح...»

ما در بحث از عبهر العاشقین در باب «صورت آرزو» در نظر روزبهان گفتگو خواهیم کرد.

حافظ سودی در شرح دیوان حافظ^۳ در تأویل «پیر گلرنگ من و روزبهان اندر حق ازرق پوشان» آرد^۴:

«در مناقب خواجه (حافظ) نوشته اند که نسبت خرقه خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی به پیر ارشاد و بیعت او شیخ محمود^۵ عطار شیرازیست که به «پیر گلرنگ» مشهور است، و او مرید شیخ عبد السلام است، و او مرید شیخ فخر الدین احمد ولد شیخ روزبهان بقلی، و او خرقه از پدر خود شیخ شطاح دارد.»

جای تأسف است که مراد سوری از «مناقب خواجه» معلوم نیست،

۱- ماسینیون ص ۲۷۷. ۲- چاپ لیس ص ۲۸۸ و چاپ نول کشور ص ۲۴۰. ۳-

ج ۲ ص ۴۶. ۴- ترجمه از دوست نگارنده آقای منوچهر مرتضوی. ۵- کذا.

آیا کتابی بوده نظیر مناقب بسیاری از عارفان ایران، که سودی بدان دسترس داشته؟ در هر حال این روایت قابل توجه است و شاید تا حدی علت شباهت افکار حافظ و روزبهان را در عشق و جمال پرستی بیان کند اما بر این روایت اشکالاتی وارد است:

اولاً سلسلهٔ تصوف مذکور با سلسله‌ای که زبیدی نقل کرده^۱ موافق نیست.

ثانیاً نام پیر مذکور (عطار) در جای دیگر از شرح سودی^۲، شیخ محمد عطار است، و هم اوست که در «مناقب حضرت شاه نعمت الله ولی^۳» بنام «علاء الدین محمد عطار» آمده است، و جامی در نفحات الانس^۴ او را «از کبار اصحاب خواجه بهاء الدین» می‌شمارد.

۴. آثار روزبهان

الف: تشریح: ب: شعر

در تحفه العرفان آمده^۱: «اما مصنفات شیخ استماع افتاد که شصت و یک کتاب از مصنفات اوست، بواسطهٔ فقرتی که واقع شد بعد از وفات شیخ آن کتابها متفرق شد، اما آنچه یافته ذکر آن ایراد کرده شود.»

۱- و پیشتر گذشت. ۲- ج ۲ ص ۳۲. ۳- مجموعه در ترجمهٔ احوال شاه نعمت الله ولی. باهتمام ژان اوین. تهران ۱۳۳۵ ص ۸۶. ۴- چاپ لیس ص ۴۴۵. ۵- ورق ۱۴ ب - ۱۵ الف.

الف : فهرس

مؤلف شدالازار آرد^۱ : « در هر نوع از تفسیر و تأویل و حدیث و فقه و اعتقاد و تصوف تصنیف دارد . »

I. در تفسیر و تأویل

دو تفسیر ساخته^۲ :

(۱) ۱ : لطائف البیان فی تفسیر القرآن^۳ - درین کتاب اقوال مفسران آورده مثل قول ابن عباس و ضحاک و قتاده و کلبی و امثال ایشان، و در آخر قول خود فرموده^۴.

(۲) ۲ : عرائس البیان فی حقائق القرآن^۵ - در تفسیر عرائس البیان اقوال ائمه مشایخ آورده مثل جنید و ابن عطار و شبلی و ابوبکر واسطی و سهل عبد الله^۶ تستری و عبد الرحمن علی - قدس الله ارواحهم - و در آخر فرماید : « و اقول کذا »^۷

حاجی خلیفه در کشف الظنون گوید^۸ : « عرائس البیان فی حقائق القرآن - تألیف شیخ ابو محمد روزبهان بن ابی النصر البقلی الشیرازی الصوفی (متوفی بسال ۶۰۶) ، و آن تفسیریست بر طریقه اهل تصوف . وی

۱- ص ۲۴۴ . ۲- تحفة العرفان ورق ۱۵ الف . ۳- شدالازار ص ۲۴۴ ، در نسخه تحفة العرفان (ورق ۱۵ الف) : لطائف البیان فی التفسیر القرآن ! ۴- تحفة العرفان ورق ۱۵ الف . ۵- شدالازار ص ۲۴۴ . ۶- یسعی سهل بن عبد الله . ۷- تحفة العرفان ورق ۱۵ الف ، و یسعی ابن هبارت از دیباچه ابن تفسیر هبارانی نقل کرده است ۸- چاپ دوم استانبول ج ۲ : ۱۱۳۱ .

گوید: صنفه موجزاً مخففاً لا اطالة فيه ولا املال، وذكرت ما سنع لى من حقيقة القرآن ولطائف البيان، بالفاظ لطيفة وعبارات شريفة، وربما ذكرت تفسير آية لم يفسرها المشايخ، ثم اردفت بعد قولى اقوال مشايخى بما عبارتھا الطف واشارتها اطرف، وتركت كثيراً منها ليكون اخف محملاً واحسن تفصيلاً. انتهى.

در حبيب السیر^۱ ومجمع الفصحاء^۲ وآثار المعجم^۳ وفارسنامه^۴ ناصری^۵ وطرائق الحقائق^۶ ازین کتاب به «تفسیر عرایس» یاد شده است.

نسخ خطی. - ۱: نسخ متعدد ازین کتاب یا اجزائی ازان یا از اختصارات وانتخاباتی ازان در بعض کتابخانه‌های عمومی موجود است، از جمله:

۱: در کتابخانه ملی مصر^۷.

۲: نسخه‌ای ازین تفسیر در کتابخانه ملی تهران موجود است.

آغاز: الحمد لله الذی کان فی ازل الازل موجوداً بوجوده وذاته کنوز صفاته...

انجام: وفلق الصدور وفتقها وشرحها لتدارك ما جرى فيها اذني ذلك صحة.

خط نسخ مجدول، آیات شریفه با جوهر قرمز نوشته شده، هفت ورق صحافی شده وعده‌ای از اوراق وسط افتاده است. ۶۴۴ ورق، صفحه

۲۵ سطری، صفحه اول ۲۲ سطر، جلد ساغری ترج وسط ضربی، اندرون

۱- چاپ خیام ج ۲ ص ۲۳۱. ۲- ج ۱ ص ۲۳۶. ۳- ص ۴۶۱. ۴- ج ۲ ص ۱۴۷. ۵- ج ۲ ص ۲۸۶. ۶- در مہر الماشقین (ص ۱۳۱) ذکر کتاب «بیان» آمده که احتمالاً مراد عرایس البیان است. ۷- قزوینی. شدالازار ص ۲۴۴ ح ۵.

جلد فرنج ولیچکی سوخته، صفحه اول حاشیه طلائی، طول ۲۲ سانتیمتر، عرض ۱۳ و نیم سانتیمتر. شماره ۱۲۱۹،^۱

۳: نسخه دیگر در جامع الپاشا بموصل (مخطوطات موصل ۶۶).

۴: نسخه دیگر متعلق به اوقاف بغداد ۱۷۲، ناقص.

۵: نسخه دیگر نیز متعلق به اوقاف بغداد ۱۷۸.

۶: نسخه دیگر متعلق به تیموریه ۵۶۲ (فهرست ۱: ۴۳).

۷: نسخه دیگر متعلق بدانشگاه تهران شماره ۹، خط نسخ، قرن

هشتم، دارای ۵۲۳ ورق، ۲۱ تا ۲۸ سطری. قطع ۱۲ × ۵ × ۱۸ و نیم ۱۳ ×.

۸: نسخه آستان قدس.

آغاز: بعد از بسمله ربّ یسر یا کریم «الحمد لله الذی کان فی ازل الازال موجوداً بوجوده الخ».

انجام: ... وسایر الاولیاء مادامت الارض والسماء الخ.

تاریخ کتابت ۱۰۶۰ هجری قمری. کاتب: محمد غنی بن صفی الله

الحسینی شهر بسلامی (کاتب اسم کتاب را «نبذة النقایس فی انتخاب العرایس»

آورده)^۲. نوع خط: نسخ ۱۷ سطری. آیات بشنجرف نوشته شده. عدد

اوراق ۲۶۰. قطع: طول ۲ گره و ۴ بهر؛ عرض ۱ گره و ۵ بهر. وقفی مرحوم

عضد الملك^۳.

۱- فهرست کتب خطی کتابخانه عمومی معارف. جزء اول تألیف عبد العزیز جواهر کلام.

تهران ۱۳۱۳ ص ۲۶-۲۷. ۲- وینابرین منتخب تفسیر مورد بحث است. ۳- فهرست

آستان قدس رضوی ج ۱ فصل سوم تفسیر، شماره ۱۴۹ ص ۴۸. برای اطلاع از نسخ خطی

هرائس در ترکیه رجوع به رساله ریتز (که در پایان مقدمه حاضر یاد خواهیم کرد) شود.

چاپها. - ۱ : کلکته . سنگی دو جلد ۱۳۰۱ قمری = ۱۸۸۳ میلادی .

و در حاشیه آن تفسیر ابن العربی طبع شده^۱.

۲ : قسمتی از تفسیر مورد بحث از اوایل سورة انعام تا آخر قرآن

در حاشیه صفحات ۲۴۲ - ۳۸۳ از کتاب صفوة الصفاى ابن البزاز در مناقب

شیخ صفی الدین اردبیلی که در سنه ۱۳۲۹ هجری قمری در بمبئی چاپ

سنگی شده است بطبع رسیده است^۲.

II. در شرح احادیث^۳

در شرح حدیث مشکل دو کتاب معتبر ساخته^۴:

(۳) ۱ : کتاب مکتون الحدیث^۵.

(۴) ۲ : کتاب حقائق الاخبار^۶.

III. در فقه^۷

(۵) کتاب الموشح فی المذاهب الاربعة وترجیح قول الشافعی

بالدلیل^۸. مؤلف تحفة العرفان نویسد: «در فقه کتابی تصنیف فرموده، نام

آن موشح مذاهب بر چهار امام^۹ که اعلام اسلام اند - رضوان الله علیهم -

جمع فرموده.^{۱۰}

۱- یادداشت آقای منزوی. ۲- قزوینی. شدالازار ص ۲۴۴ ح ۵۰۵ - آقای ماسینیون

(ص ۲۸۱) از طبع کانپور Cawnpore تفسیر مورد بحث یاد کرده است. ۳- شدالازار

ص ۲۲۴. ۴- تحفة العرفان ورق ۱۵ ب. ۵- شدالازار ص ۲۴۴، در تحفة العرفان

ایضاً: شرح مکتون الحدیث. ۶- شدالازار ایضاً، در تحفة العرفان ایضاً اسم این کتاب

نیامده. ۷- شدالازار ایضاً. ۸- شدالازار ایضاً. ۹- ورق ۱۵ ب. ۱۰- چنین

است وظ. بر مذاهب چهار امام...

IV. در اصول^۱(۶) ۱ : کتاب العقائد^۲.(۷) ۲ : کتاب الارشاد^۳.(۸) ۳ : کتاب المناهج^۴.V. در تصوف^۵(۹) ۱ : کتاب مشرب الارواح^۶.(۱۰) ۲ : کتاب منطق الاسرار بیان الانوار^۷ - آفای لونیماسینیون نسخه‌ای ازین کتاب دارند مورخ بسال ۶۶۵ هـ . ۱۲۶۶ م.، بقطع
آلبوم، ۸۱ ورق.

دو نسخه ازین کتاب هم در کتابخانه آستانه رضوی موجود است :

نخست بشماره ۱۵۶ که در فهرست (۲، ۴۸ در ذکر کتب حکمت و کلام
واصول عقاید) یاد شده است با مشخصات ذیل : خط نسخ، مجدول بطلا،
و قفسی فاخره‌ای در سال ۱۱۴۵ هـ، دارای ۱۴۷ ورق. هر صفحه ۱۵ سطر. قطع
۲ گره و ۸ بهر ۱ X ۱ گره و ۵ بهر.

آغاز : الحمد لله الذی تقدس بسبحات جمال جبروته... و منتهی

مقصودی... تفسیر شطحیات الحلاج... ثم الحفت به شطحیات بعض المشایخ...

۱- حدالازار ایضاً. ۲- حدالازار ایضاً. ۳- حدالازار ایضاً، در نعمة العرفان

(ورق ۱۵ ب) آمده : «در اصول کتابی معتبر ساخته، نامش کتاب الرشاد». ۴-

حدالازار ص ۲۴۴ - ۵۵. ۵- حدالازار ص ۲۴۵. ۶- ایضاً. ۷- در حدالازار

ایضاً فقط : کتاب منطق الاسرار آمده. ورق. ماسینیون ص ۲۸۱.

انجام : وصوله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین .

نسخه دیگر متعلق بهمان کتابخانه بشماره ۸۷۱ که در فهرست (IV،

۱۹۹، در ذکر کتب حکمت و کلام و فلسفه) یاد شده است با مشخصات ذیل :

خط نسخ ، تاریخ کتابت جمادی الثانی ۱۰۶۴ . ۱۴۱ ورق ، هر صفحه

۲۳ سطر . قطع ۱۲ × ۲۲ سانتیمتر^۱.

مؤلف تحفة العرفان نویسد^۲ : « وجد اعلاء این ضعیف سید الاقطاب

روزبهان - روح الله روحه ووالی من القرب فتوحه - در کتاب منطق الاسرار

- که بشرح طواسین^۳ معروفست واز مصنفات مبارک اوست - این معنی را

بدین عبارت لطیف آورده که : سلام باد بر مشایخ بزرگوار ... »

و نیز در جای دیگر گوید^۴ : « و کتابی ساخته (روزبهان) شرح

شطحیات ، موازنت با شریعت فرموده ، نامش منطق الاسرار ، اها > به <

شرح طواسین معروفست . »

بنابراین در نظر نواده روزبهان یعنی شرف الدین مؤلف تحفة العرفان

کتاب منطق الاسرار و کتاب شرح الطواسین و کتاب شرح الشطحیات ، هر

سه نام يك کتاب است .

ماسینیون در باره صورت اسامی نسخ موجود از آثار و مصنفات شیخ

روزبهان ، « منطق الاسرار » را دوم و « شرح الطواسین » را سوم یاد کرده

گوید^۵ : شرح الطواسین عربی در طی کتاب « منطق » آمده ، و شرح

۱- یادداشت آقایان منزوی و ده‌اورد . ۲- ورق ۵ الف - ۵ ب . ۳- در اصل :

طواسین . ۴- ورق ۱۵ ب . ۵- ماسینیون ص ۲۸۱ .

الطواسین فارسی نیز در ضمن ترجمه فارسی «منطق» مندرج است. باید دانست که نام کتاب مزبور بهر بی «منطق الاسرار» است و ترجمه آن بفارسی «شرح الشطحیات» نام دارد، و «طواسین» بخشی از کتاب اخیر است، که آقای ماسینیون قسمتی از بخش اخیرا بچاپ رسانیده اند. بقول ماسینیون^۱، شرح الشطحیات کتاب عمده و اساسی روزبهان است.

(۱۱) ۴: شرح الشطحیات فارسی. این شرح فارسی روزبهان بقلی بر شطحیات عرفا و از جمله کتاب «الطواسین» منسوب بحسین بن منصور حلاج است و بخش شرح طواسین در سنه ۱۹۱۳ میلادی بتوسط آقای لوئی ماسینیون مستشرق فرانسوی در پاریس بطبع رسیده است، و عین عبارت روزبهان بقلی در ابتدای این شرح از قرار ذیل است:

«متفرقات کلام حسین بن منصور را - قدس الله روحه - شرح دادیم، طواسینش را بزبان شطاحان بغرایب نکت عبارت کنیم ان شاء الله، زیرا که آن از فصیلات [؟]^۲ «رسومی بس عجایب است و علومی بس غرایب، و فقا الله لشرحها و ایدنا لکشفها للمسترشدين الصادقين بمنه وجوده»^۳.

این کتاب در جزو کتب «گنجینه نوشته‌های ایرانی» بتصحیح آقای هنری کریین و نگارنده این سطور در انستیتو ایران و فرانسه (تهران) بچاپ خواهد رسید.

نسخ خطی. -

۱: نسخه شهید علی در استانبول در ضمن مجموعه‌ای بشماره ۱۳۴۲.

۱- م ۲۸۲ - ۲- شاید، که آن تفصیلات (م. ۲۰۰) ۳- قزوینی شدالازار م ۲۴۵ ح ۲.

آقای هنری کرین توسط آقای لومی هاسینیون ازین نسخه عکس برداری کرده اند.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. سپاس آن خداوندی را که بی آزال و آباد کنه ذات و صفاتش از تغایر اعصار و ادهار زمان و مکان منزّه بود...

انجام: من آمن بكلامنا هذا من وراء سبعين حجاباً فهو من اهله، رزقنا الله وایاکم فهم ما اشار اليه الصوفية، ورزقنا اللّٰه في الدنيا والآخرة، والحمد لله رب العالمين وصلواته على محمد وآله الطاهرين وصحبه الطيبين اجمعين، وقع الفراغ من كتابة هذه الكتاب المبارك في ظهر يوم الاربعاء التاسع والعشرين من شهر جمادى الثاني سنة تسع و...^۲ وثمان مائة الهجرية المعمدية

۲: نسخه مراد ملا در استانبول بنمره ۱۲۷۱ (اول و آخر آن ناقص است).

آقای هنری کرین از هر دو نسخه مذکور عکس برداری کرده اند و آنها ملاک ما در تصحیح کتاب مورد بحث است.

(۱۲) ۴: کتاب غوامع التوحید^۳.

(۱۳) ۵: کتاب مسالك التوحید^۴.

(۱۴) ۶: کتاب كشف الاسرار ومكاشفات الانوار - شدالازار^۵ نام

۱- چنین است. ۲- کلمه ای نوشته شده سپس آنرا خط زده اند. ۳- شدالازار ص ۲۴۵، تحفة المرقان ورق ۱۵ ب. ۴- شدالازار ص ۲۴۵، تحفة المرقان ورق ۱۵ ب. ۵- ص ۲۴۵.

کتاب را بهین وجه ذکر کرده و مؤلف تحفة العرفان^۱ و کتاب کشف الاسرار^۲ را یاد کرده است، اما جامی در نفحات الانس^۳ دو بار، حبیب السیر^۴، کشف الظنون^۵، مجمع الفصحاء^۶، طرائق الحقائق^۷ و فارستامه ناصری^۸ «کتاب الانوار فی کشف الاسرار» آورده اند، ولی نام درست کتاب همانست که نواده روزبهان در تحفة العرفان و جنید شیرازی در شدالازار یاد کرده اند. نسخ خطی - ۱: نسخه‌ای خطی ازین کتاب بنام «کشف الاسرار و مکاشفات الانوار» در تصرف آقای لویی ماسینیون است که با منطق الاسرار او در یک مجلد است، مورخ بسال ۶۶۵ هـ. / ۱۲۶۶ م.، بقطع آلبوم، ۲۵ ورق^۹.

۲- نسخه دیگر متعلق بکتابخانه آستانه رضوی (فهرست ۴: ۲۲۰) است. تاریخ کتابت ۱۰۶۴. خط نسخ، ۵۱ ورق، هر صفحه ۲۳ سطر، بقطع ۲۳ × ۱۰ سانتیمتر.

آغاز: الحمد لله الذی لیس فی وجوده هواجس الشک و الظنون... ان اذکر له ما یقع لی من وقایع المکاشفات و اسرار المشاهدات و ما یکشف لی... و لکنی سأذکر لك بعض ما کوشف لی فی ایام هاض، ثم اذکر ما یقع لی بعد ذلك...

انجام: وانه بفضلہ یغنینی عن غیر، و استغنت به و هو حسبی^۹.

۱- ورق ۱۵ ب. ۲- چاپ لیس م ۲۸۸، چاپ نول کشور م ۲۴۰. ۳- چاپ خیام ج ۲ م ۳۳۱. ۴- چاپ دوم استانبول ج ۱ م ۱۹۶. ۵- ج ۱ م ۴۶۱. ۶- ج ۲ م ۲۸۶. ۷- ج ۲ م ۱۴۲. ۸- ماسینیون م ۲۸۱. ۹- یادداشت آقای منزوی.

نسخه دیگری توسط یکی از آباء محترم یسوعی موسوم به پول نویه^۱ در اختیار آقای هنری کرین گذاشته شده، که مجموعه‌ایست شامل تقریباً يك ثلث از کشف الاسرار. اصل نسخه از بغداد است و شرح مشخصات آن را آقای کرین در مقدمه فرانسوی کتاب حاضر نقل خواهند کرد. در تفحات الانس جامی^۲ مطلبی ازین کتاب نقل شده است.

(۱۵) ۷: کتاب شرح الحجب والاسرار فی مقامات اهل الانوار یا کتاب الاغانة. - مؤلف شدالازار^۳ نام آن را کتاب شرح الحجب والاسرار فی مقامات اهل الانوار گفته، و مؤلف تحفة العرفان^۴ کتاب شرح حجب واستار، آورده است.

نسخه خطی. - نسخه‌ای ازین کتاب بنام «شرح الحجب والاسرار فی مقامات اهل الانوار والاسرار» در کتابخانه آستانه رضوی هست. تاریخ کتابت ۱۰۵۹. خط نسخ ۱۹۰ ورق، هر صفحه ۲۱ سطر. عنوانها شنگرف، قطع ۲۷ × ۲۰ سانتیمتر.

آغاز: الحمد لله الذي تقدس بجلاله عن نسبة الحدثان، وتنزه بجماله عن الاحتجاب بالزمان والمكان... فسمح لي ان اصنف كتاباً فيما امرني سيدي ومولائي - جل وعز - فنظرت في حالي وتفكرت ايش اقول فوق في قلبي مسئله الاغانة للنبي - صلى الله عليه وآله وسلم - فعلمت من هناك نبذاً من لطائف الحجاب وذلك قوله - صلى الله عليه وآله وسلم - انه ليقان

۱- R. P. Paul Nwyia . ۲- چاپ لیس من ۲۸۸ ازین کتاب مطلبی نقل شده، که

یشتر گذشت . ۳- من ۲۴۵ . ۴- ورق ۱۵ ب.

على قلبى وانى لاستغفر فى كل يوم سبعين مرة، وثبت من قوله - عليه الصلوة والسلام - انّ للانبياء والاولياء اغانة الاسرار واستار الانوار وذلك امتحان الحق سبحانه ابتلاهم الله تعالى بعد وقايح الغيب وكشف الاسرار وبرز الانوار بالاغانة وهى حجب شتى على قدر المقامات ولكل عارف حجاب فى كل مقام...

انجام: وامن كل خائف وماوى كل عارف^۱.

(۱۶) ۸: كتاب سير الارواح^۲. - ماسينيون آنرا كتاب 'مصبح'

ميداند^۳. اين كتاب بزمان عربى است.

نسخ خطى. - ۱: نسخه ايا صوفيه (تركيه) بشماره ۲۱۶۰^۴.

۲: نسخه كتابخانه فاتح (تركيه) بشماره ۲۶۵۰^۵.

۳: نسخه كتابخانه ملي ملك (تهران) بشماره ۴۰۴۴. دو مجموعه‌اى

ثبت شده از ورق ۲۷ تا ۳۰. خط نسخ، تاريخ كتابت قرن دهم هجرى.

آغاز: من كتاب سير الارواح للشيخ صدر الدين بن محمد روزبهان^۶.

فصل. واعلم ان للروح والقلب والعقل والنفس اخلاقاً، فاما اخلاق الروح،

السير فى الاسرار.

انجام: حتى يعتبر بهذا القدر من كيدها ومكرها ويهدى به الى

عيها والله اعلم. تمت الرسالة^۷.

۱- از نسخه عكسى آقاى كربين. ۲- شدالازار ص ۲۴۵. ۳- ماسينيون ص ۲۸۱.

۴- بنا برين نسخه، تاليف كتاب بفرزند روزبهان بقلی نسبت داده شده، ولي بتصريح شدالازار

(ص ۲۴۵) و ماسينيون (ص ۲۸۱) از خود روزبهان بقلی است. ۵- يادداشت آقاى

(۱۷) ۹ : کتاب العرفان فی خلق الانسان^۱.

(۱۸) ۱۰ : رسالۃ الانس فی روح القدس . - نام این رسالہ در

شدالازار^۲ چنین است ، ولی در تحفۃ العرفان^۳ کتاب الانس فی ارواح
القدس ، آمده .

نسخ خطی . - ۱ : نسخہای خطی از آن در کتابخانہ ملی پاریس

ضمیمہ فارسی شمارہ ۱۳۵۶ ، ضمن مجموعہای از ورق ۱۶۰ تا ورق ۱۹۶
موجود است^۴ ، و آقای هنری کرین ازان عکس برداشته اند . مؤلف تحفۃ
العرفان در همان صفحہ از جملہ مصنفات دوزبھان نیز از « رسالۃ القدس »
نام میبرد . هر چند مؤلف مزبور آنها را دو کتاب دانسته ، احتمال دارد هر
در نام يك كتاب باشد . ماسینیون رسالۃ الانس فی روح القدس را همان
« کتاب قدسیہ » میداند . در متن عبر العاشقین^۵ و نیز در حواشی آن ذکر
« رسالۃ القدس » آمده ، و مؤلف تحفۃ العرفان در ورقهای ۱۶ الف - ۱۷ الف
سبب تألیف آنرا بیان کرده و قسمتی ازان کتاب در نسخہ تحفۃ العرفان
آمده است .

۲ : از « رسالۃ القدس » نسخہ کاملی در کتابخانہ آقای سعید نفیسی در

ضمن مجموعہ بزرگی از رسایل صوفیہ کہ تاریخ کتابت آن سنہ ۱۰۲۴
هجری قمری است ، موجود است ، و این رسالہ دران مجموعہ دارای ۹۰
صفحہ است بقطع خشتی^۶ .

رسالۃ القدس ۱۲ باب دارد ، و آن در حاشیہ سبع المثانی شیخ

۱- شدالازار ص ۲۴۵ . ۲- ایضاً . ۳- ورق ۱۵ ب . ۴- ماسینیون ص ۲۸۱ .

۵- ص ۱۱۲ . ۶- ص ۱۵۰ . ۷- قزوینی . شدالازار ص ۲۴۵ ح ۴ .

نجیب الدین رضای تبریزی در شیراز بسال ۱۳۴۲ قمری از ص ۳۴۴ تا ۳۹۲ چاپ شده است.^۱

(۱۹) ۱۱ : کتاب غلطات السالکین^۲ - ماسینیون نویسد^۳:

« غلطات السالکین (= منهاج^۴ - شدالازار نمره ۱۹^۵) = کتاب النکات.

نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس، ضمیمه فارسی بشماره ۱۸۵۱^۶، از ورق ۱۴۸ الف پیغمده. در ظهر این نسخه نوشته شده: الرسالة (کذا) النکات الصوفیة الروزبهانیة.

(۲۰) ۱۴ : کتاب سلوة العاشقین^۷.

(۲۱) ۱۳ : کتاب تحفة المحیین^۸.

(۲۲) ۱۴ : کتاب عبهر العاشقین^۹ - ذکر آن بتفصیل بیاید.

(۲۳) ۱۵ : کتاب سلوة القلوب^{۱۰}.

(۲۴) ۱۶ : دیوان المعارف - شدالازار^{۱۱} ازین کتاب یاد میکند،

و مؤلف تحفة العرفان^{۱۲} از جمله آثار شیخ «دیوان معارف در اشعار» را یاد میکند.

(۲۵) ۱۷ : کتاب صفوة مشارب العشق^{۱۳}.

(۲۶) ۱۸ : کتاب منهج السالکین^{۱۴}.

۱- ابن العربی هم کتابی بهین نام بحرایی دارد (منزوی). ۲- شدالازار ص ۲۴۵.

۳- ماسینیون ص ۲۸۱. ۴- مراد نوزدهمین کتابی است که مؤلف شدالازار از روزبهان

نقل میکند در صفحه ۲۴۵. ۵- در ص ۲۸۱ ماسینیون: ۱۳۵۶ (۲) ۶- شدالازار ص ۲۴۵.

۷- ایضاً ص ۲۴۵، تحفة العرفان ورق ۱۵ ب. ۸- شدالازار ص ۲۴۵. ۹- ایضاً.

۱۰- ایضاً. ۱۱- تحفة العرفان ورق ۱۵ ب. ۱۲- ایضاً. ۱۳- تحفة العرفان

ورق ۱۵ ب.

(۲۷) ۱۹ : کتاب مقایس السماع^۱.

مؤلف تحفة العرفان گوید: «وهر مقامات مشابه هزار و يك مقام جمع فرموده، و معلوم نیست که این کتاب یکی از کتب سابق الذکر یا کتابی دیگر است.

ب: شعر روزبهان

در تحفة العرفان از ورق ۱۰۸ الف بعد اشعاری تحت عنوان «فی الاشعار لحضرة الشيخ» آمده که شامل انواع ذیل است:

۱. - قصیده بمطلع:

منم که مطلع صبح ازل جنان منست

منم که خازن سرّ قدم روان منست.

(۱۰۸ الف)

۲. - قصیده بمطلع:

هر شب که سر بطارم خضرا بر آورم

کرد از قمام عرش بغوغا بر آورم.

(۱۰۸ ب - ۱۰۹ ب)

۳. - قصیده بمطلع:

یا تا دست ازین عالم بداریم یا تا پای دل از گِل بر آریم.

(۱۰۹ ب - ۱۱۰ الف)

۴. - غزل بمطلع :

یوسف مصری که دست از عشق تو بیریده اند

شاهد عصری که عشقت را بجان بخریده اند.

(۱۱۰ الف - ۱۱۰ ب)

۵. - غزل بمطلع :

بیا که جان جانم در بر افتاد دلم از آفرینش برتر افتاد.

(۱۱۰ ب)

۶. - غزل بمطلع :

چون فرو شد زورق از دریای اخضر نیم شب

شد جهان مانند جون^۱ دریای عنبر نیم شب.

(۱۱۱ الف)

۷-۱۳. - هفت رباعی (۱۱۱ الف - ۱۱۱ ب).

۱۴. - مثنوی بمطلع :

ای قدیمی که در جلال قدم نبود ذات تو قرین عدم.

(۱۱۱ ب - ۱۱۲ الف)

ما بعض نمونه يك قصیده و يك غزل و چند رباعی را ازو نقل میکنیم :

(از تحفة العرفان ورق ۱۰۹ ب - ۱۱۰ الف)

بیا تا دست ازین عالم بداریم

بیا تا بند گردون بگسلانیم

بیا تا بردباری پیشه گیریم

بیا تا پای دل از گل بر آریم

بیا تا کار دنیاها بر آریم

بیا تا تخم نیکووی بکاریم

چو ابر نوبهاری خون بیاریم
 ز هرج آن کترست خود را کم آریم
 چو شیران شکاری پسای داریم
 بعشق اندر کم از ذره شماریم
 گزینیم وبهانه در نیاریم
 سر اندازی کنیم و سر نخاریم
 دم اندر دم هنوز اندر خم داریم
 عیار هر عیاری را عیاریم
 بیا تا در غمانش جان سپاریم
 بیا تا ما دل پر غم بیاریم
 برای نو رهی جان نو آریم
 که ما هر شب بلبل اندر نهاریم
 بدان ای جان که ما مرغان یاریم
 بجان جان که ما خود عین کاریم
 بر کبهای ربّانی سواریم
 بگرد نقطه وحدت مداریم
 درای دست مجلس از کیاریم
 دران میدان چو بینی بر کناریم
 دران طوفان وحدت پایداریم
 ز اختیار همه عالم خیاریم

بیا تا از دل و جان در غم یار
 بیا تا در بساط حسن جانان
 بیا تا در بلا و امتحانش
 بیا تا هر دو عالم پیش عشقش
 بیا تا در مرادش بی مرادی
 بیا تا پیش امرش همچو مردان
 شراب الفت دردش کشیدیم
 بدار الضرب عشق او چو اکسیر
 چو دل غارت شد اندر شوق عشقش
 دران مجلس که گوهرها فشانند
 بیا تا در ره آورد وصالش
 شباهنگ فلک خود نیک داند
 همه مرغان عالم نو بر آیند
 همه بیکار می گردند ازین کار
 درین میدان سفلی گاه نآورد
 در اقلیم معارف مرکب عشق
 دران مجلس که مردان وصالند
 ز مقطعهای کون و آفرینش
 چو طوفان وحدتم سیلاب راند
 میان لشکر عشاق حضرت

نگارستان هستان ازلرا چو بینی از نگارستان نگاریم.
(از صفحه العرفان ورق ۱۱۰ الف - ۱۱۰ ب).

یوسف مصری که دست از عشق تو بریده اند

شاهد عصری که عشقت را بجان بخریده اند

نرگس رعنائ، جاننا! در بساتین قدم

شاهدان ذو الجلالی در ازل ورزیده اند

چون رخ زیبای تو دیدند عشاق جهان

از برای وصلت از هر دو جهان بریده اند

عاشقان خورشید عزت در رخ تو یافتند

الحق آن خورشید در روی تو شاهد دیده اند

مفلسان دهر پیمای از برای روی تو

هر زمان دریای خون از دیده ها پیمیده اند^۱

سالکان انس و خلوت در مجالسهای^۲ وصل

از فراق رویت، ای جان! دم بدم برصیده اند

بالغان عقل در بازار اسرار بقاء

از کمال شوق رویت همچو من شوریده اند

صد هزاران خلعت حسن و جلال از وصف او

هر زمان از دست رضوان ازل پوشیده اند.

۱- چنین است در اصل. ۲- جمع بستن جمع عربی بسباق فارسی. رک. قاعده های

جمع در زبان فارسی. م. معین. تهران ۱۳۳۱ ص ۳۶-۳۸.

اشعار ذیل هم در مآخذ مختلف از روزبهان نقل شده :

آنچه ندیدست در چشم زمان و آنچه بنشینده^۱ در گوش زمین

در گل ما رنگ نمودست آن خیز ویا در گل ما آن بین.

(تحفة المرفان ورق ۱۳ الف، خداآزاد ص ۲۴۴، هزار هزار ص ۱۱۱، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۸، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶، فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷)

درین زمانه منم قائد صراط الله ز حد خاور تا آستانه اقصی

روندگان معارف مرا کجا بینند که هست منزل جانم بهاورای ورا.

(تحفة المرفان ورق ۲۹ ب، خداآزاد ص ۲۴۴، هزار هزار ص ۱۱۲، نفحات الانس چاپ لیس ص ۲۸۹، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۶).

اگر آهی کشم صحرا بسوزم جهان را جمله سر تا پا بسوزم

بسوزم عالم ار کارم نسازی چه فرمایی بسازم یا بسوزم؟

(ریاض المارغبین چاپ دوم ص ۱۲۸، مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۶، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۷، فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷).

دل داغ تو دارد ار نه بفروختمی در دیده نویی اگر نه بر دوختمی

جان منزل تست، ورنه روزی صدبار در پیش تو چون سپند بر سوختمی.

(ریاض المارغبین چاپ دوم ص ۱۲۸، مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۶، آثار المعجم ص ۴۶۱، فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۷).

گر تاب^۲ یران زلف نکون اندازی زهاد ز صومعه برون^۳ اندازی

ور عکس جمال خود بروم^۴ اندازی تنها بسجود سر نکون اندازی

(تحفة المرفان ورق ۱۱۱ ب، ریاض المارغبین ص ۱۲۸، مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۶، طرائق الحقائق ج ۲ ص ۲۸۷).

- ۱- فارسنامه ناصری: نبوشیده.
- ۲- دست (همه منابع مذکور بجز تحفة المرفان که مانند متن است).
- ۳- بصومعه بخون (همه منابع بجز تحفة المرفان که مانند متن است).
- ۴- برون. (همه منابع بجز تحفة المرفان که مانند متن است).

تا چند سخن تراشی ورنده زنی تا کی بهدف تیر پراکنده زنی
گریک سبق از علم خموشی دانی بسیار بدین گفت وشتو خنده زنی.
(ریاض العارفین ص ۱۲۸ ، مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۲۳۶)^۱.

اشعاری را که متأخران مانند هدایت نقل کرده اند، نمیتوان جزماً از روزبهان دانست و بعضی از آنها منسوب بدیگرانست ازان جمله رباعی بمطلع «اگر آهی کشم صحرا بسوزم» را که هدایت در مجمع الفصحاء و ریاض العارفین و معصومعلی شاه در طرائق الحقائق و فسائی در فارسنامه آورده اند، در دیوان بابا طاهر^۲ چنین آمده:

بآهی گنبد خضرا بسوجم فلك را جمله سر تا پا بسوجم
بسوجم ار نه کارم را بساجی چه فرمایی بساجی، یا بسوجم.
بنظر میرسد که بسیاری از اشعار عبهر العاشقین - که هاکی از عشق و سوز و گداز است - از خود روزبهان باشد.

چنانکه گفتیم مؤلف تحفة العرفان از جمله آثار شیخ «دیوان معارف در اشعار» را یاد کرده است^۳، ولی معلوم نیست که این کتاب محتوی اشعار خود اوست یا اشعار دیگران یا هر دو^۴.

روزبهان بزبانهای محلی فارس نیز اشعاری داشته است. مؤلف تحفة العرفان گوید^۵:

۱- ورق. ایضاً ریاض العارفین ص ۱۲۸ ، آثار المعجم ص ۴۶۲ ، فارسنامه ناصری ج ۲ ص ۱۴۲ . ۲- چاپ دوم وحید . مطبعة ارمنان . تهران ۱۳۱۱ ص ۱۷ . ۳- تحفة العرفان ورق ۱۵ ب . ۴- چند رباعی از روزبهان در ضمن اشعار منسوب به ابو سعید ابو الخیر آمده (ابو سعید ابو الخیر . مقدمة لفیسی ص ۵۹) . ۵- ورق ۵۳ الف .

«شیخ ما - قدس سره - دو توبت بکعبه رفته بود ووقعه یافته بود. از معتبران منقولست که چون شیخ بکعبه رسید، پس در کعبه رفت و قش خوش <گشت>، حلقه کعبه را بگرفت و بزبان نیریزی، فرمود. بیت نیریزی :

وش روی تو گل جو شدست وقایش و و شدست
روی کلن دوست مـو شه خن بس کس کوشدست.
این بگفت و حلقه در کعبه را بجنبانید...

۵. عبهر العاشقین

مؤلفان نحفة العرفان^۱ وشدالازار^۲ کتاب «عبهر العاشقین» را از مصنفات روزبهان در تصوف یاد کرده اند.

این کتاب مشتمل است بر سی و دو فصل که فهرست آنها در صفحات ۱۲-۱۴ متن کتاب مندرج است.

«عبهر» را بمعنی نرگس آورده اند^۳، مؤلف غیاث اللغات وجه تسمیه

نوشته : «عبهر بفتح اول و ثالث، نرگس که در میان آن

زرد باشد بخلاف شها که سیاه باشد.» مصنف کتاب را به نرگسی تشبیه

کرده که مشام جان عاشقان را عطر آگین میسازد، خود گوید^۴ : «فصنفت

کتاباً فی بیان العشق الانسانی والعشق الربانی... لیكون للمحبین والعاشقین

نزهة الانس والریحان من حظيرة القدس، وسميته عبهر العاشقین.»^۵

۱- ورق ۱۵ ب. ۲- ص ۲۴۵. ۳- رك : كتب لغت. ۴- ص ۱۲. ۵-

سبب تصنیف کتاب ازین پس بیاید.

در پایان کتاب گوید: «این بود که گفتیم قصه عاشقان روحانی و ربّانی، ای عبهر صفت چشم تو، سر افعال در روی تو، سحر غمزه جادوت عاشقان موحدرا هاروت و ماروت، عشق تو مرکز فلک لایزالی است، اگر چه دران عشق عاشقان را از حدّنان هزار ناله وزاریست.»

مزایای عبهر العاشقین چند مزیت دارد:

کتاب

۱: یکی از متون فارسی قرن ششم است، و همه منتهای فارسی پیش از حمله مغول مفقود و قابل توجه است.^۱

۲: یکی از نخستین کتابهایی است که در عشق صوفیانه و جمال پرستی بفارسی تألیف شده.^۲

۳: درین کتاب شیخ روزبهان کمتر به تتبع و اکتفای پیشینیان پرداخته، و بیشتر افکار عالی عرفانی و واردات قلبی خود را بیان کرده است.

۴: برای فهم آثار عرفایی نظیر عطار، مولوی، هراتی، اوحدی کرمانی و حافظ مطالب کتاب حاضر بسیار ضروری است.

اینک بذکر مطالب مختلفی که در طی کتاب مورد بحث و گفتگوی مؤلف قرار گرفته، می پردازیم.

روزبهان عبهر العاشقین را در حمد خدا اینچنین آغاز کند:

خدا

«الحمد لله الذی استأثر لنفسه المحبة والعشق فی ازلیته، وتجلّی

بهما من ذات القدم لارواح المحبین و اسرار العاشقین؛ و کشف بهما حجب

۱- ص ۱۴۷. ۲- رک. مقدمه علامه قزوینی بر چهار مقاله (چهار مقاله و تعلیقات

باهتمام نگارنده. کتابفروشی زوار. تهران ۱۳۳۳ - ۵ ص چهار). ۳- اساساً بنیاد کتاب

بر عشق و محبت است. مؤلف در فصل چهارم (از ص ۴۰ بعد) انواع عشق را شرح میدهد.

الملکوت عن جمال الجبروت لقلوب المتہترین وصدور الخائفین الی ابدیتہ ،
 فأولہ قلوب العارفين بلذّة محبته ، وھیر اسرار الموحدين بحلاوة عشقه فی
 قفار صمدیتہ ؛ فالبس انوار المحبة فؤاد النبیین ؛ وصفی بصفاء العشق ارواح
 المرسلین ؛ عشق باہل النهايات فی الازل ، فجعلہم عاشقین بجمال ذاته ؛
 واحبّ اهل البدايات فی قدمہ ، فجعلہم محبتین بجلال صفاتہ ...^۱
 در جای دیگر گوید :

«... مرا گفت :... هل يجوز اطلاق المشق على الله تعالى ؟ وهل يجوز
 ان يدعى احد عشقه ؟ وهل اسم المشق عند العشاق من الاسماء المشتركة ؟ وهل
 يكون جواز المشق على الله ومن الله وفي الله وبالله ؟ » قلت « اختلف شیوخنا
 فی ذلك ؛ فمنهم من انكر ومنهم < من > اجاز ؛ فمن انكر اخفى هذا السر
 من اهل هذا العالم غیرة علی الخلق ، ومن اجاز فمن جرأته فی العشق
 والابساط ؛ والعاشقون والمحبوبون لا يخافون فی الله لومة لائم ، ذلك
 فضل الله یؤتیہ من یشاء والله واسع علیم .^۲

درینجا مؤلف صورت اسامی عرفائی کہ جواز این عشق را داده اند :
 یاد کند ودران ضمن گوید : « وروی ان دارد - علیہ السلام - کان یستی
 عشیق الله . وقال قریش ان محمداً قد عشق ربہ .^۳

آدم روزیہان در خطبہ عبهر العاشقین گوید : « وصلى الله على خليفته
 ابو البشر آدم بديع فطرته ، وسراج نور جماله ، المخصوص باصطفائیتہ ،
 المنقوش بنقش خاتم قدرته ...^۴

در جای دیگر گوید :

« چون بندر فطرت از قالب قدرت بتربیت حسن قدم از شاهراه عدم
بجهان حدثان درآورد، خلعت خلافت پوشید، و علم «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»
در خزانه اسرار بگوش جان از حق نبوشید. افسر شاهی از نور کبریائی
بر سر نهاد، و کمر عبودیت در مقام حریت در میان بسته، یلباس صفات
وانوار ذات مزین شده، چهره را بخلق جمال قدم برشته صبیغ «صِبْغَةَ اللَّهِ»
در جامه جان زده. این چنین عروسی را حق بخودی خود ستوده، میان
نیکوان ملکوت گفت «صَوَّرَكُمُ فَاَحْسَنَ صُورَكُمْ» قبل آدم - علیه السلام -
زیرا که صفی مملکت بود، و بدیع فطرت، و خزانه امانت، و کارخانه حکمت،
و نوآمده مسافران شاهراه قدم از ولایت عدم - صلوات الله علیه^۱

و در موضع دیگر آرد :

« در کتاب مجید گفت بعد از قسم «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ
تَقْوِيمٍ» حسن تقویم در راه خلق و خلق آدم را ازان آمد که جوهر طینتش
در قالب فعل ریخته شد، و آن موضع را در تربیت صبیغ قدرت داد، بحلیه
صفات او را بیاراست.^۲»

یوسف مثل و انموذج جمال است، و سوره یوسف بمدلول قرآن
یوسف
«احسن القصص»، بدین جهت روزبهان به یوسف و سوره یوسف
توجه خاصی دارد. وی گوید: «جمال یوسف بهمت القیاس از راه «هذا
رَبِّي» خلیل برداشت، گفت: «أَنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

رأيتهم لى ساجدين... عشق یعقوب بر یوسف - علیهما السلام - مر عاشقانرا
 دلیلی عظیم است در عشق انسانی، زیرا که عشق او جز عشق حق نبود،
 وجمالش جمال حق را در عشق وسیلت بود. آن همه برای آن بود که
 < محمد > - صلوات الله علیه - یوسف را - علیه السلام - < گفت - که
 'اعطی نصف الحسن'، و حسن او را معجزات و آیات آمد... عشق یعقوب
 بران شاهد حق ازان آمد که هر که دران مجلس دیده‌ور بود، همچون
 زلیخا جای وی از چشمه حسن وی در جان ساخت. 'اگر می‌شوای'
 بر خوان، و عقل را ازین عقیلت برهان، که چون حق آن شاهدرا از جمال
 قدم جمال پوشید، از عاشق و معشوق عنذر 'ولقد همت به وهم بها' نبوشید.^۱
 در جای دیگر آرد: 'مگر نشنیده‌ئی که یوسف - علیه السلام -
 هر روز زیباتر و نیکوتر بودی' والقیبت علیک محبة منی'. در شب‌خوخت
 نور حسن از روی موسی - علیه السلام - ساطع‌تر بود، چنانکه ایشانرا
 هر دو پیوسته برقع بر روی بودی، و اگر نه چنان بودی، اُمت در عشق از
 عبودیت باز ماندندی.^۲

روزبہان آیه 'ظن نقص علیک احسن القصص' را نقل میکند^۳ و مکرر
 از آیات دیگر سورۃ یوسف شاهد می‌آورد.^۴

روزبہان در خطبۃ عبر العاشقين آرد: 'وصلی الله... علی
 محمد ص
 رئیس مملکت محمد، المجتبی بنخلته، المصطفی بمحبته...'^۵

از پیاهبر ص باللقاب و نموت خاص یاد کند، ازان جمله :

سید^۱، سبب عاشقان^۲، بلبل عشق ازلیات و سیمرغ آشیانه ابدیات^۳،
غواص بحر عبرات شوق، و نغماس عرایس عشق در اشواق مشاهده تجلی
و انوار مشارق تدلی^۴، قمر ولایت تفرید و شمس عالم توحید و مسافر بیابان
تجربید^۵، زبده حسن قدم، واصل سرمایه و هروان عدم، سیمرغ مشرق کان
و آیت ماکان^۶، شمع گیتی نواز، ملازم پرده راز، احسن الخلق و الخلق
و شاهد الحق^۷، خلاصه جوهر آدم، ماه بنی هاشم، شمس مطالع انوار قدم،
شاهد مادر عدم، محمد مصطفی^۸. در جایی از او چنین یاد کند: «ای
سبب عشق ربانیان، وای سرمایه عشق روحانیان، وای تحفه حق نزد آدمیان،
که وارد شد از بحر رحمت، و صادر شد از معدن معرفت، جانِ جانِ
آدم و غرض عالم و آدم، عشیق الله و معجبه و صفتیه محمد المصطفی، صلوات
الله علیه^۹».

در موضع دیگر گوید :

«فرمود... صلی الله علیه و سلم که «قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله»، زیرا که همنش جلالی در جمالی سید ما بود. بهر هوئی
در زندان صد حسن یوسف داشت؛ و در هر لوح جانی، صد هزاران نقش
شمس و اقمار ملکوتی از جمال جیروتی بنگاشت، جمالش پرتو تجلی ذات
بود، زیرا که او آئینه صفات ذات بود. از آن، درین جهان، نشان آن

۱- ص ۱۹ . ۲- ص ۲۵ . ۳- ص ۲۰ . ۴- ص ۲۳ . ۵- ص ۲۳ . ۶- ص ۲۳ . ۷-

ص ۲۹ . ۷- ص ۳۰ . ۸- ص ۵۹ . ۹- ص ۱۰-۱۱ .

جهان آمد، که لجه، بحر عمیق قدم از راه عدم در میان آمده، خلق را در دو صریق عشق آن سید حاصل آمد: بعضی را عشق از موافقت او پدید آمد، و بعضی را عشق از تأثیر رؤیت و صحبت خلق و خلق عظیمش که حق آنرا عظیم خواند، زیرا که تخلق بخلق او داشت. جانش نقش «خلق الله آدم علی صورته» یافته بود، زیرا که گفت «لمرک» خلقتش حق را صفت بود، زیرا که گفت «وانک لعلی خلق عظیم» پدید آمد.^۱

و در جای دیگر گوید:

«چون منبع عشق که محبت خاص است، حق را صفت آمده، شاه و شاهزاده را بجلوه گری در کائنات بخلت و محبت بستود؛ ابراهیم را خلیل خواند، و محمدا را حبیب...»^۲

عارفان روزبهان در صبر العاشقین مکرر از عارفان بنام - مخصوصاً آنان بزرگ که با عشق و جمال سر و سری داشته اند - یاد کند از آن جمله:

ابو بکر شبلی^۳، ابو بکر واسطی^۴، ابو الحسین نوری^۵، ابو سعید الخراسانی^۶، ابو عبد الله محمد بن خفیف، که ازو به «شیخنا و سیدنا» تعبیر کند،^۷ ابو القاسم جنید^۸، ابو یزید بسطامی^۹، حسین بن منصور حلاج^{۱۰}، مصری^{۱۱}، ذو النون مصری^{۱۲}، سنون المعجب^{۱۳}، عبد الواحد بن زید^{۱۴}، یوسف بن حسین رازی^{۱۵}.

- ۱- ص ۲۰. ۲- ص ۲۱-۲۲. ۳- ص ۱۰، ۱۴۶. ۴- ص ۱۰، ۴۶. ۵- ص ۱۰. ۶- ص ۱۳۶، ۱۴۲. ۷- ص ۱۰. ۸- ص ۱۰. ۹- ص ۱۰. ۱۰- ص ۱۰، ۱۴۸. ۱۱- ص ۱۰. ۱۲- ص ۱۰، ۵۴. ۱۳- ص ۱۴۰. ۱۴- ص ۱۰. ۱۵- ص ۱۰، ۵۴.

گاه اقوال عارفان مذکور را نیز نقل کند، و گاه مفاد گفته‌های آنانرا بفارسی آورد.

روزبهان از عارفان خراسان به «سلاطین خراسان رضوان الله علیهم»
تعمیر کند.

روزبهان خود را در عبیر العاشقین چنین معرفی میکند.
روزبهان
۱. - درجات معنوی روزبهان :

«چون بعد از سیر عبودیت بعالم ربوبیت رسیدم، و جمال ملکوت
بچشم ملکوتی بدیدم، در منازل مکاشفات سیر کردم، و از خوان روحانیات
مأئده مقامات و کرامات بخوردم. با مرغان عرشی در هواء علین پریدم،
و صرف تجلی مشاهده حق - عز اسمہ - بچشم بکثاش بنگریدم، و شراب
محبت ذو الجلالی از قدح جمال صرف بمذاق جانم رسید. حلاوت عشق قدم
دل را کسوت معارف و کواشف اصلی درپوشید.

در بحر معرفت بحق توانگر گشتم، و از لجه آن بسفینه حکمت
امواج قهریات و لطفیات بپریدم، و بسواحل صفات فعل رسیدم، بمدارج
و معارف توحید و تفرید و تجرید سوی عالم ازل رفتم، و لباس قدم یافتم،
خطاب عظمت و کبریاء و انبساط و حسن و قرب بشنیدم، فناء توحید عزت
خود بمن نمود، و مرا در عین قدم از رسم حدودیت فانی کرد، و بمقامانی کرد.
حق مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از من برکشید، و لباس
حریت در من پوشانید و گفت: صرت عاشقا و امقا محبا شائقا حرا شطاحا

عارفًا ملیحًا موحّدًا صادقًا؛ فاصنع بصنمی، وانظر بنظری، واسمع بسمعی،
وانطق بنطقی، واحکم بحکمی، واحبّ بحبی، انک من اولیائی حقّ، انت
فی کف عصمتی، آمنا من فہری ومن عین لطفی؛ لکن امتحنک بلیات
العشق واختبر فیک الحق، من یحبّک انجیہ من الیم عذابی، وهو من خواصّ
المريدین من أحبائی...^۱

۲۔ « فلما رأنتی فی الحکمة والشریعة منطقتا وفی اللسانین فصیحا،
قلت: ایہا الصوفی العارف! رأیتک بحرًا فی المعرفة وعالمًا فی الحکمة،
عشت بلطافة طابک وطراوة نبلك وجمالک، بالله! »^۲

در عشق مجازی وعشق حقیقی:

« (ممشوق) گفت: بدیدم صوفی راہ اباحت نیست، و مرا نگرستن
کار اہل ولایت نیست. نظر صائب تفکر در مقادیر است، والباء حقیقت را
نظر حسن قدرت قادر در حسن تصویر است؛ نفس را درین عالم حظ نیست،
کہ ہرکہ را نفس پیش رو باشد، در معرفت بحقیقت مرد نیست. تأمل
ببین الحق، ان کنت ناظرًا الی صنعة فیہا بدیع و فاطر... »

« ازان ہمہ بامتحان گفت: ای صوفی! دران عشق این عشق را چہ کار
است؟ گفتم کہ عشق تو در بدایت آن عشق و شرط التباس مبتدی و منتهی را
در سکر عشق الہی ناچار است. گفت: عشقم در راہ شما مگر خطاست؟
گفتم: عشق عفیف را - صلوات اللہ > علیہ - گواہ است. گفت: گواہ
کیست؟ گفتم: قولہ عزّ وجلّ « نحن نقص عليك احسن القصص » ای نحن

نقص عليك قصة العاشق والمعشوق : يوسف وزليخا - عليهما السلام، - وايضا محبت يعقوب ويوسف - عليهما السلام - لان قصة العشق احسن القصص عند نوى العشق والمحبة...^۱

« اما بعد : معلوم باشد كه عشق لیلی و مجنون، و جمیل و ثبینه، و دعد و رافع، و وامق و عنبرا، و هند و بشر، و امثالهم و نظراء هم در عرب و عجم، نزد عقلا و علما معروفست. و الباء حقیقت دانند كه تألف از تهمت طبیعت بیرونست. حكما و فلاسفه گفته اند كه عشق عقیف تألف ارواح است و نجایح اشباح است. و نیز سلاطین معرفت در زمان بدایت بعضی را مرغان مقدس در قفس عشق انسانی در افتاد، مثل ابو الحسن النوری، و ابو الغریب اصفهانی، و در صحابه بشر و هند. جوهر در بآء عشقشان بجهان عشق از جهان امتحان نقل كرد. سید آفاق را از حالشان خبر شد، بریشان ترحم كرد و گفت : الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل یوسف وزلیخا...^۲ »

« عشق روحانی آنست كه آن خواص الناس را باشد. جواهر صورت و معانیشان صفاء روح مقدس یافته، و تهذیب از جهان عقل دیده، صورتشان هم رنگ دل باشد. هر چه از مستحسنات بینند، در عشق آن بقایت استغراق برسند. مادام كه باتش مجاهدت، خبث طبع انسانی محترق شده باشد، و آتش شهوات از مرصر افلاس خمود یافته باشد، این عشق بعشق اهل معرفت پیوندد؛ چون نردبان پایه ملكوت باشد، لاجرم مستحسن باشد نزد مذهب اهل عشق.

« اما عشق عقلی، از سیر عقل کل در جوار نفس فاطقه در عالم ملکوت
پدید آید از لواحق مشاهده جبروت. این بدایت عشق الہی است.
« اما عشق الہی، ذرۃ علیاست، درجۃ قصوی است، و آنرا بدایات است.
انبساط و نہایات جز از مشاهده جلال و جمالی برنخیزد... »^۱

در فصل سوم « تصوف » از عشق و جمال در نظر روزبہان بحث
معشوق کردیم، اینک گوئیم:

روزبہان در مہر العاشقین صورت آرزورا بشکل « جَنّی لعبتی » می بیند
و او را چنین وصف میکند:

« ازین کافری، رعنائی، مکاری، زرقاقی، شوخی، عیاری کہ در طرف
چشمش صد ہزار ہاروت و ماروت بود، و در حلقۂ زلفش ہزار لشکر ابلیس
و قارون؛ رنگ رخسارش زہر مرا خجل کردہ، و با مشتری در سماء بحسن
و جمال مباہات نمودہ، در تبختر آہوی عشقش شیران شکار کردی، و بر رعنائی
زاهدانرا از صومعۂ ملکوت بیزار کردی. »^۲ درینجا مکالمۂ خود را با او نقل
کند، ہویت این لعبت زیبارا می پرسد، گفت:

« من دست کسرد لاهوتم قایمید و رهنمای ناسوتم »

« اول خلق در جہان ماہیم ز ہمہ جای چہرہ بنمائیم. »^۳

روزبہان تا پایان کتاب بدین معشوق خطاب کند. فعل وضیم راجع
باو را مؤنث آورده است.^۴

مسبب تصنیف همین معشوق از روزبهان پرسید: «هل تقدر ان تشرح
عبر العاشقين لی العشق الانسانی فی العشق الربانی باللسان الفارسی فی
کتاب مختصر، لیكون لنا ولجميع العشاق والمعشوقين اماماً ولسلاًک المحبین
مقاماً؟»

روزبهان پاسخ داد: «الامر لك...» پس عبر العاشقين را تصنیف کرد!

ایرانیان کلیه قبایل زرد پوست «غز»، «قرلق»، «قفچاق»،
ترك و «یغما» و غیرهم را بنام «ترك» میخواندند.

در زمان سامانیان خرید و فروش غلامان ترك در ایران شرقی و شمالی
رواج یافت و بعضی غلامان توانستند بامارت و سلطنت برسند.

دولت سامانی از سوی مشرق با ترکان هم سرحد بود و سلسله‌ای
از ترکان، یعنی آل افراسیاب در اواخر عهد سامانی بماوراء النهر حمله
برد و حکومت سامانی را منقرض کرد.

از سوی دیگر در همان اوان گروزی دیگر از ترکان بنام غزنویان
در ایران شرقی زمام حکومت را بدست گرفتند.

غلامان و کنیزکان ترك در زیبایی نامبردار بودند. سپاهیان ترك نیز
علاوه بر دلیری از زیبایی نیز بهره داشتند.

مرکز تجمع و خرید و فروش غلامان در این دوره ماوراء النهر بود
و عده غلامانی که از ممالك مختلف میآوردند بفرآوانی غلامان ترك نمیرسید.
تمام دربارها و خانه‌های رجال را درین دوره غلامان ترك فرا گرفته بودند.

عشق ورزیدن بممالیک - که بعضی فقیهان بجواز آن فتوی داده بودند^۱ - در نزد شاعران قرنهای پنجم و ششم رایج بوده است^۲.

بر اثر زیبایی غلامان و کنیزکان ترك، در ادب فارسی «ترك» بمعنی دلبر و معشوق زیبا بکار رفته است^۳، مخصوصاً از وقتی که شاعران بسبب کثرت صلات امراء صاحب نعمت شدند و غلامان و کنیزکانی در دستگاه برخی از آنان جمع آمدند، معاشقات شعراء فارسی زبان و حتی امراء ایرانی^۴ با آنان فزونی گرفت^۵.

مرحوم محمد قزوینی نوشته^۶:

«... یغما و چگل و ختن و سایر شهرهای ترکستان که شعرا همیشه خوب رویان آنها را بواسطه اینکه ترکستان در آن اعصار دارالفکر بوده است، و زنان و اولاد آنها را غازیان اسلام همیشه باسیری بطرف ایران و سایر بلاد مجاوره می آورده، زیبایی وصف میکرده اند»

دواوین شعرای ایران مشحون از وصف زیبایی ترکانست و ازین حیث

دیوان قرخی امتیازی دارد:

- ۱- سبکی. طبقات الشافیه. ج ۳ ص ۹۸. ۲- دکتر صفا. تسلط غلامان و قبایل زرد پوست. مجله دانشکده ادبیات تهران ۴: ۱ ص ۲۳ پیوسته. ۳- صورت ترکی در مینیاتورهای ایرانی قبل از عهد مغول دیده میشود، و نمی توان آنها را نتیجه حکومت ترکان غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و حضور سپاهیان و شاهدان ترك در خراسان و ماوراءالنهر شمرد (حتی پیش از دوره سامانی). بقول دکتر اینسکهاوزن، مدیر گالری «فریر»، که با او درین باب گفتگو میکردم، شاید زیبایی «ترکی» در آن ایام مثل زیبایی باریسی با هولیوودی دین ایام «مد» بوده است (دکتر یارشاطر. مجله سخن ۸: ۲ ص ۱۸۴).
- ۴- قابوسنامه چاپ اصفهان ص ۵۸-۵۹. ۵- دکتر صفا. تاریخ ادبیات در ایران. ج ۱ چاپ دوم ص ۲۲۵-۷. ۶- محمد قزوینی. نوژاد. مجله یادگار ۴: ۹-۱۰ ص ۳۶.

گر چون تو بترکستان، ای ترک! نگاری است

هر روز بترکستان عیدنی و بهاری است.

(دیوان فرخی. چاپ عبد الرسولی ص ۲۲).

ترک من بر دل من کامروا گشت درواست

از همه ترکان چون ترک من امروز کجاست.

(ایضاً ص ۲۷).

ترک مه روی من از خواب گران دارد سر

دوش می داده است از اول شب تا بسحر.

(ایضاً ص ۱۴۳).

زان می عذاب گون، در قدح آب گون

ساقی مہتاب گون، ترکی حورا نژاد.

(دیوان منوچهری. چاپ دبیر سیاقی ص ۱۹).

گر زند آسیب زلف ترک من بر باد و خاک

از خوشی با مشک و با عنبر زند سر باد و خاک.

(امیر کمال الدین جمال الکتاب کمالی بخاری. لباب الالباب طبع بریل ج ۱ ص ۸۶).

ترکی که بکشتن من آورد برات در چشمه نوش دارد او آب حیات...

(تاج الدین عمر بن محمود بن احمد. لباب ایضاً ص ۱۷۲).

آن ترک چو یافت منصب جاننداری

یک لحظه نمی شکبید از دلنداری

گفتم: «دل من نگه نمی داری؟» - گفت:

«جانداران را چه کار با دل داری؟»

(نعم الدین خطاط هروی. لباب ایضاً ص ۲۴۸).

ترکی کہ برخ درد مرا درمناست اورا دل من ہمیشہ در فرمانست
 بخریدہ امش بزر، بصد جان ارزد جانی کہ بزر توان خریداروانست.
 (ملك نصرۃ الدین كبود جامہ. لباب ایضاً ص ۵۲)

دل ز نرگس ساقی امان نخواست بجان
 چرا کہ شیوہ آن ترك دل سیه دانست.
 (حافظ. دیوان مصحح قزوینی ص ۳۴)

حافظ! چو ترك غمزہ ترکان نمیکنی
 دانی کجاست جای تو؟ خوارزم یا خجند.
 (حافظ. ایضاً ص ۱۲۲)

یارب! این بچہ ترکان چه دلیرند بخون
 کہ بہ تیر مژہ ہر لحظہ شکوی گیرند.
 (حافظ. ایضاً ص ۱۲۵)

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا
 بنخال ہندویش بنخشم سمرقند و بخارارا.
 (حافظ. ایضاً ص ۳)

روزبہان غالباً معشوق خودرا «ترك» خواند:
 «مگر آن غارتی را ندیدی کہ چون بچشم شوخ دلم را غارت کرد،
 و نگارخانہ عشقم بجمال خود عمارت کرد، خم گشت پشت ہمتم درین حرف
 پر غلط، زیرا ز دست عشقش بگریختم. پاسبان عشق او دلم را ملازم،
 ازان بنمت عشق در دست آن ترك عاجزم.

در عشق تو خفته همچو ابروی توام
 زیرا کہ نہ مرد دست و بازوی توام

در خشم شدی که گفتمت ترك منی

بیزارم ازین حدیث، هندوی توام.

(عبر الماشقین ص ۳۷-۳۸)

«ای دانه مرغانِ بستان ملك؛ وای آفتاب مشرق؛ ای ترك؛ زینهار
که اگر روزی عاشقت از سرِ مستی سرِ زلفت گیرد، یا بمباشرت - خاك
در دیده - در پای تو میرد، نگوئی که این چه غلطیست؟ نیست غلط در
عشق خاص میلِ طبع روحانی...»

(ایضاً ص ۴۲-۴۳)

«بد خوئی مکن، ای ترك دعنا! چون مجمره عودِ فعلِ خاص در
روی تست، و شراب الفت شاهد قدم در قدح جان پاك تست.»

(ایضاً ص ۶۵)

«ای رمز عشق در مداوات جنون محبت در دیوان طیبیان، ای
سکون اطفال مهد اسرار، وای شمس حقیقت انوار، درآی در میادین
جانم، تا به ترکی گوی ایمان بصولجان عشق از مقطع حدنان به «ابدناه
بروح القدس» بگذرانی، و حلال کارخانه. رسم آدم بر تن و جان از شوخی
بدرانی.»

(ایضاً ص ۷۱)

«مگر ندیدی که آن ترك رعنا دلم را چون غارت کرد، تا بدان
حدّ که دزدان طبیعت را بدست زنگیان زلف عنبرینش داد، تا در تحت
اوراق گلستان رویش سر از تن آدم برداشتند؟ مگر ندیدی که رنگ
چشم شوخش بچان آشفته در طلب جانان از نایافت دیوانه شراب مفرح
عشق چون داد...»

(ایضاً ص ۸۲)

«درینا زهاد اگر استعداد عشق داشتندی، در پیج مقنعه زلف یار
ترکان تجلی بدیدندی، که چون جان عشاق بچوگان سلب درمیدان اصطلام
میزند، و از کنج سر انسان بکنج خاقه قدم رحمان چون می پرند.»
(ایضاً ص ۸۲-۸۳)

«تا ترا دیدم، ای ماه آسمان قدرت، ای ترك بی شفقت، از قبله
رسوم برگردیدم، و روی جان بقبله خاص که در فعل خاص است آوردم؛
که در آن جهان قبله شریعت و حقیقت یکرنگست. اگر فدائی از کتاب
مجید برخوان «فاینما تولوا فثم وجه الله». بما نمای روئی که خلوق
چهره ازل دارد، تا ترکان یغمائی را در عسکر صفاء عشق چاکر باشم.
بیرون آی از گل انسانی، تا بروح روحانی طراز شعر ربانی بینم. بیت:
بنمای بزمیرکان دیوان در مصحف باطل آیت حق را.»
(ایضاً ص ۸۳)

«ای ترك ترا شمع جهان خوانم من

وصل تو حیات جاودان خوانم من.

چال زنج ترا وزلفین ترا

از مشک رسن، ز سیم کان خوانم من.»

(ایضاً ص ۱۳۱)

۱- معنی:

سبك

عبهر العاشقین کتابی است صوفیانه مبتنی بر عشق، وعباوت دیگر

داستانی است از عشق صوفیانه. روزبهان در حالات و مقامات خاص عرفانی

این کتاب را نوشته است. وی همان گونه که می اندیشیده، سخن گفته،

و شاید موفق نشده است که بار دیگر در آن تجدید نظر کند.
در چنین حالی، آشکار است که لفظ فدای معنی میشود، قواعد
دستور زبان و فصاحت و بلاغت مهمل میماند. این است سر خرده‌هایی که
ممکن است از لحاظ فنون ادبی بر مندرجات این کتاب گرفت.

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
خوش نشین ای قافیه اندیش من! قافیه دولت تویی در پیش من
حرف چه بود تا تو اندیشی از آن؟ حرف چه بود؟ خار دیوار رزان
حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که بی این هر سه با تو دم زخم^۱
جمله‌ها و عبارتها تاب معانی لطیف و نفوذ دلکش روزبهان نمی‌آورد.
گفتار او همچون گلی است که تا در دست بگیری پریز میشود، و یا
چون ماده‌ای کیمیای است که بمجرد رسیدن اندک حرارت بخار گردد.
زبان او زبان احساسات است. زیبا و زیبایی را میستاید و بهر دو عشق می‌ورزد.
۲. - لفظ :

در عبر العاشقین، آیات قرآن - گاه تمام آیه و گاه بخشی از آن -
مکرر بکار رفته است، احادیث قدسی و قبوی - مخصوصاً احادیثی که مورد استفاده
و علاقه صوفیانیست - درین کتاب بسیار آمده است، و حتی بعضی از آنها
مکرر شده است. امثال و حکم و کلمات بزرگان صوفیه - بهر بی و فارسی -
درین کتاب فراوانست^۲. اشعار عربی و فارسی^۳ نیز مکرر - مخصوصاً در پایان

۱- مولوی. مثنوی چاپ نیکلسن، دفتر اول ص ۱۰۶؛ چاپ علاءالدوله ص ۴۵.

۲- دك. فهرست آیات و احادیث و امثال و حکم و اشعار، در پایان کتاب حاضر. ۳-

منصوصاً از اشعار سنائی شاهد آورده. دك. ص ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵.

هر فصل - بشاهد آورده شده. بنظر میرسد که غالب رباعیات - در پایان هر فصل - از خود روزبهان باشد.

فصل وعنوان آنرا به عربی آورده، مثلاً گوید: الفصل الرابع، فی فضیلة المحبّین الذی یألفون الحسن والمستحسن والمحبوبین المستحسنین.

آوردن جمله ها و عبارتهای مسجع از خصایص این کتابست.

«حرّان رهینند، ستارگان سموات یقین اند. جان حرّشان بندهء عشق است، زانکه مرغان روحشان قفس جسم بشکست. در باغ عشق را بسر پیش شوند. در دریای عشق را بجان خویش شوند. ویران گنان سرای طبیعت اند، بیخودان راه حقیقت اند، رخس دلشان جز بار محبّت نکشد، لب جانشان جز شراب الفت نجشد. عشوه خران بی مقصود و استادان بی مزدور اند. در ره عشق از افسردگی دور اند...»^۱

«در قامت او دلم را قیامت‌هاست، در رؤیت جمال او نفسم را دیانت‌هاست، در ره هجر او دلم را ولایت‌هاست، در میدان وصال او روحم را با چند عشق مبارزتهاست.»^۲

بنابرین اصولاً نشر عبهر العاشقین ثری است مرسل. مع هذا روزبهان می‌کوشد که مطالب بسیار را در عبارات اندک بگنجانند، و بتعبیر ادبی وی در «ایجاز» کوشاست: «که جوهر طینت آدم را بآتش محبّت بسوزند. که با نرم نوای ازل بسازند، که در سکر، که در صحو، که در محو؛ گهی در قبض، گهی در بسط، گهی در خوف، گهی در رجا، گهی در

فراق، گهی در وصال، نه در فراقش منزلی، نه در وصالش محلی،^۱
 از خصایص این کتاب مزج جمله‌های عربی است در سیاق عبارت فارسی:
 «در مشاهده ربوبیت قبل وصول العبودیه، تکلیف شریعت بر خیزد،
 آنگاه احکام باطل شود.»^۲

«اما المشق، فعلی خمسة انواع: نوعی الهی است، و آن منتهای
 مقاماتست...»^۳

«واین عشق را شواهد شرعی است، ودواعی عقلی است، منذر
 حقیقتها، ان شاء الله.»^۴

وحتی فعل عربی را در سیاق عبارت فارسی آورد:

«... چون بکمال رسد، شوق است و > چون < بحقیقت استغراق
 رسد، یسعی عشق.»^۵

تکرار در نظر مؤلف - بقاعده پیشینیان - عیب نیست، بلکه از
 محاسن کلام است:

«ونوعی روحانیت، و آن خواص آدمیانرا باشد، چون بغایت لطافت
 باشد؛ ونوعی بهیمی است و آن رذال الناس را باشد.»^۶

گاه معدود را - بقاعده قدما - جمع آورد:

«از بدایت تا نهایت - اعنی در عشق الهی - دوازده مقاماتست.»^۷

اسمهای جمع عربی را - بسیاق بعض پیشینیان - بفارسی جمع بسته

است.^۸

۱- ص ۷۶-۷۷، ۲- ص ۶۶، ۳- ص ۱۵، ۴- ص ۱۲، ۵- ص ۱۵، ۶- ص ۳۸-۳۹، ۷- ص ۱۰۰، ۸- دك. قاصدهای جمع، بقلم نگارنده، تهران ۱۳۳۱ ص ۳۸-۳۹

«ملوکان زمانه‌را پیش ایشان قدم نیست...»^۱

«چون یقین از وجود نور حق گیرند، ادلتها شواهد انسانی بعد از آن بهیچ بر نگیرند.»^۲

در ترکیبات وصفی - که صفت و موصوف هر دو عربی باشد - صفت‌را با موصوف تطبیق داده :

«مهیج شهوات مضمومه شود.»^۳

«اما آنچه طبیعی است، که از لطافت عناصر اربعه است...»^۴

«... از آن محل اخلاق مضمومه نشاید.»^۵

ولی در غیر ترکیبات مشهور، بسیاق فارسی صفت‌را با موصوف مطابقه نمیدهد :

«محبت انسانی از صفات ربّانی و جاذبه ارواح مؤمنان شد، از معادن طبایع انسانی بجهان جاودانی، تا در عین مشاهده بحسن صفت کمال معرفت یابد.»^۶

بسیاری از اسمهای عربی را بسیاق فارسی جمع می‌بندد :

«چون محبت خاص از جلال ذات... در ممکنات عقول روحانیان عباد صبغ عشق در جانِ جان زد...»^۷

«در فضیلت آن بر محبتان خویش...»^۸

«... محبت انسانی از صفات ربّانی و جاذبه ارواح مؤمنان شد...»^۹

- « لیکن عاشقان را بصد هزار جان دادند. »^۱
- « از آن سیارگان سماوات رسالت بنعت حرمت پیش او سجود کردند. »^۲
- « لکن موحدان دانند که مستقیح از آن امور اضافی است. »^۳
- « یعنی » استمراری را بسیار استعمال میکند :
- « چو اورا بدیدی ، بدو عاشق شدی. »^۴
- « در تبختر آهوی عشقش شیران شکار کردی ، وبرعنائی زاهدان را
از صومعه ملکوت بزار کردی. »^۵
- آنجا که صیغه تفضیل بکار میبرد - طبق قاعده - جمله اسمیه میآورد :
- « عرفانش بر عرفان بیفزاید ، که هر که عاشقتر عارفتر ، و هر که
عارفتر خائفتر. »^۶
- « ازین » را برای وصف جنس بر سر اسم مختوم به « ی » فکرة
و وحدت آرد :^۷ « ازین کافری ، زعنائی ، مگاری ، زرقای ، شوخی ، عیاری ... »^۸
- لغات فارسی (یا مرکب از فارسی و عربی) قابل توجه درین کتاب
بسیار است ، از آن جمله :
- آئینه‌گری (ص ۸۶) ، آفتاب پرست (ص ۲۸) ، استغفار خانه (ص ۱۰۴) ،
استوار کتاب^۹ (ص ۴۸) ، بازگونه (ص ۱۰۸) ، ناوان (ص ۴۴) ، جان آفرین
(ص ۶۵) ، چال (ص ۱۳۱) ، چاله (ص ۹۶) ، چشم زخم (ص ۵۹) ، خاک در
دیده (ص ۴۳) ، خراباتی (ص ۵۳) ، خرده گیر (ص ۵۸) ، دارو فروشی (ص ۸۶) ،
-
- ۱- ص ۲۸ . ۲- ص ۲۸ . ۳- ص ۳۶-۳۷ . ۴- ص ۲۷ . ۵- ص ۶ .
۶- ص ۱۱۰ . ۷- دك . بهار سبك شناسی ج ۲ ص ۲۵۸ ؛ لغت نامه : این ، ازین .
۸- ص ۶ . ۹- کتاب محکم ، قرآن .

دست خوش (ص ۲۶)، دست فراز کردن (ص ۳۹)، دعوی گر (ص ۱۳۰)،
 دیده‌ور (ص ۲۵، ۲۹)، سحرنا (ص ۵۳)، سرانداز (ص ۳۳)، شمس خانه
 (ص ۷۳)، عرایس خانه (ص ۲۶)، عشوه خر (ص ۵۲)، عنبر فشان (ص ۱۲۳)،
 خارتیدن (ص ۷۶، ۸۲)، غرجه (ص ۵۶)، فالگیری (ص ۸۶)، قفس شکن
 (ص ۵۲)، قمارخانه (ص ۹۳)، کاروان گاه (ص ۱۰۶)، کج زن (ص ۹۳)،
 کش (ص ۵۲)، کم زن (ص ۷۷)، کم زنی (ص ۵۳)، گردنان (ص ۱۱۸)،
 کردن کش (ص ۳۳)، گل بدن (ص ۵۲)، گل وش (ص ۱۲۳)، نارسیده
 (ص ۳۵)، نازک (ص ۵۲)، نازک دل (ص ۳۶)، نایافت (ص ۲۱، ۵۶)،
 نخاس خانه (ص ۲۷، ۹۶)، فکارخانه (ص ۳۳، ۳۷)، نو آمده (ص ۳۳)،
 پوشیدن (ص ۲۶)، ویران کن (ص ۵۲)، همگنان (ص ۷۲)، یافت (ص ۸۰)،
 یاره درای (ص ۹۶)، پاویدن [نیاوند] (ص ۷۶).

و نیز لغات و ترکیبات و جمعهای عربی نا مانوس درین کتاب فراوانست:
 آفل (ص ۵۵)، اذبال (ص ۷۰)، اصطلام (ص ۸۲، ۹۶)، بطنان
 (ص ۵۶)، تخریق (ص ۷۰، ۸۷)، تدلی (ص ۲۳)، تسویت (ص ۲۵)، تصفیق
 (ص ۷۰، ۸۷)، تعفف (ص ۲۵)، تمزیق (ص ۷۰)، تنصر (ص ۵۷)، حجال
 (ص ۵۹)، خلوق (ص ۲۷)، دموع (ص ۵۶)، دواعی (ص ۱۷)، ذهول
 (ص ۳۹)، رُذال الناس (ص ۱۵)، رذال خلق (ص ۱۵)، رشاش (ص ۳۹)،
 رقام (ص ۱۰۷)، رُماة (ص ۸۵)، زعقات (ص ۸۷)، زفرت (ص ۷۰)، زمر
 (ص ۱۵)، سَفَن (ص ۶۷)، سلوت (ص ۷۰)، شطاح (ص ۵۰)، صاحی

(ص ۱۳۰)، صدی (ص ۳۹)، عبرات (ص ۲۳)، عبرت (ص ۷۰)، عثوت (ص ۷۰)، عرایس (ص ۲۳)، غرام (ص ۳۹)، کؤس (ص ۶۷)، متشرق (ص ۲۶)، مزگی (ص ۶۷)، مستحسنات (ص ۳۶)، متشرق (ص ۷۶)، مستقبحات (ص ۳۶)، مفطوم (ص ۱۱۷)، ملاحف (ص ۷۳)، منخاض (ص ۱۲۱)، منزعج (ص ۱۳۵)، فئاس (ص ۲۳)، وشاق (ص ۵۰)، وشاة (ص ۸۵).

۱: نسخه ایاصوفیه - بشماره ۱۹۵۹، قطع $۱۸ \times ۱۰/۵$ ، نسخ خطی
تعلیق، صفحه محصور بدو مربع مستطیل، ۱۰۸ ورق، هر
صفحه ۱۵ سطر، بدون تاریخ^۱.

این نسخه را استاد ریتر H. Ritter پیدا کرد.

عکسی ازین نسخه در اختیار آقای هنری کرین است، وها در
تصحیح کتاب حاضر از آغاز تا سطر ۱۶ صفحه ۳۵ منحصرأ از همین نسخه
استفاده کرده ایم^۲ وازان پس نسخه مذکور با نسخه دکتر غنی مقابله شده است.
نشانه اختصاری این نسخه در کتاب حاضر A است.

۲: نسخه دکتر غنی - بقطع $۱۶/۱ \times ۹/۴$ (سطح مکتوب $۱۱/۲ \times$
۵)، نستعلیق، ۷۰ ورق، هر صفحه ۱۴ سطر، جلد چرمی سیاه، کلمه
«فصل» و نمره گذاری با جوهر قرمز، بادداشتهایی هم در حواشی دارد^۳.
دو مهر از مالکان نسخه در وسط ورق آخر منقوش است که تاریخ یکی

۱- ماسینیون (ص ۲۸۱) تصور میکرد که نسخه ایاصوفیه (که وی بشماره ۲۱۶۰ یاد کرده است) منحصر بفرد است، ولی چنانکه بیاید نسخه دیگر در تصرف مرحوم دکتر غنی بوده است. ۲- زیرا چنانکه بیاید، نسخه دوم آغاز ندارد. ۳- که شرح آن بیاید.

از آنها ربیع الاول ۱۱۴۴ هـ است. از ورق ۷۰ تا ۷۷ با خط شکسته شامل قطعاتی از اشعار مورخ آخر شوال سنه ۱۱۶۵ هـ.

عکسی ازین نسخه نیز در اختیار آقای هنری کرین ویک نسخه عکسی هم در اختیار نگارنده است. این نسخه آغاز ندارد، و ما در تصحیح کتاب حاضر از صفحه ۳۵ سطر ۱۶ پیعد، نسخه مذکور را با نسخه سابق الذکر مقابله کرده ایم.

نشانه اختصاری این نسخه در کتاب حاضر G است.

نسخ مذکور از لحاظ رسم الخط نکات شایان ذکر ندارد.

حواشی در حواشی نسخه دکتر غنی، بعض مطالب متن عبهر العاشقین
عبهر العاشقین شرح و تاویل شده، که ما آنها را در پایان کتاب حاضر
نقل کرده ایم.

چون نسخه دکتر غنی آغاز ندارد بالطبع حواشی مربوط باوایل کتاب هم در آن نسخه موجود نیست، و در نتیجه حواشی مذکور شامل مطالب مربوط به اواسط فصل پنجم پیعد است.

تاریخ تألیف این حواشی و نویسنده آن معلوم نیست، اما در ضمن آنها اشعاری از مولوی وسعدی و حافظ نقل کرده است. آخرین شاعری که شعر او درین حواشی نقل شده جامی (۸۱۷-۸۹۸ هـ) است که این بیت
اورا مؤلف آورده است:

بس که در جان فکر و چشم بیمارم نوئی

هر که پیدا میشود از دور پندارم نوئی^۱.

از سبک نگارش حواشی مزبور^۱ ظاهراً بر میآید که در عهد صفویه تألیف شده.

نویسنده حواشی از معتقدان روزبهان است. نشانه این حواشی در کتاب حاضر Gh است.

۶. ماخذ

- ۱- ترجمه احوال روزبهان بقلم خود او در «کشف الاسرار»^۲. در نسخه خطی کشف الاسرار که در مجموعه ایست مورخ جمادی الثانیه سال ۶۶۵ هـ. (۱۲۶۶ م.)، شامل منطق الاسرار روزبهان و کشف الاسرار. ۲۵ ورق اواخر مجموعه بکشف الاسرار تخصیص دارد^۳.
- ۲- عبهر العائقین، تألیف روزبهان بقلی، دو نسخه خطی^۴.
- ۳- شرح الشطحیات، تألیف روزبهان بقلی، دو نسخه خطی^۵.
- ۴- تحفة العرفان، تألیف شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی بن فخر الدین احمد بن روزبهان بقلی (نواده پسر روزبهان مورد بحث)، مؤلف بسال ۷۰۰ هجری قمری. در باره نسخه خطی این کتاب پیشتر بحث شد.
- ۵- شدالازار فی هط الاوزار عن زقار المزار، تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، مؤلف بسال ۷۹۱ هجری قمری، بتصحیح وتحشیة

۱- از جمله «چنانچه» بسیار بکار رفته. ۲- شرح آن گذشت. ۳- ماسینیون ص ۲۷۵. ۴- شرح آن گذشت. ۵- شرح آن نیز قبلاً آمده است.

محمد قزوینی و عباس اقبال، طهران ۱۳۲۸ هجری شمسی، چاپخانه مجلس،
صفحه ۲۴۳ - ۲۵۳ و مواضع متعدد دیگر.

۶- هزار هزار، ترجمه ملخص شدالازار، بقلم عیسی بن جنید، از
انتشارات کتابفروشی احمدی و جهان نما، شیراز ۱۳۲۰ شمسی، صفحه ۱۱۰ -
۱۱۴، و مواضع متعدد دیگر.

۷- تاریخ گزیده، تألیف حمد الله مستوفی بسمی و اهتمام براون،
ج ۱، ۱۳۲۸ هجری قمری، صفحه ۷۹۳ (مختصر).

۸- تذهة القلوب، تألیف حمد الله مستوفی. المقالة الثالثة بسمی
و اهتمام گای لیسترانج ۱۳۳۱ هجری قمری صفحه ۱۱۶.

۹- شیراز نامه، تألیف معین الدین احمد بن شهاب الدین ابی الخیر بن
ابی الفضل بن عزّ الدین هودود زرکوب، با اهتمام بهمن کریمی، چاپ تهران
۱۳۱۰ شمسی صفحه ۱۱۶ - ۱۱۷.

۱۰- مجمل فصیح خوافی، در حوادث سال ۶۰۶.

۱۱- نفحات الانس جامی چاپ ناسولیس Nassau-Lees، کلکته
۱۸۵۸ م. صفحه ۲۸۸ - ۲۹۰ و مواضع متعدد دیگر؛ چاپ نول کشور لکنهو.

۱- مرحوم قزوینی با خط خود در حاشیه ص ۲۸۸ نفحات الانس چاپ لیس نوشته اند:
«مضمون این شرح حال تا ص ۲۹۰ که از فتوحات چیزی نقل کرده، تقریباً بعین عبارت
مطابق با شدالازار است، ولی این دلیل آن نیست که از آن کتاب منقول است، بلکه
باحتمال بسیار قوی از یکی از مآخذ عده شدالازار «تاریخ مشایخ فارس» تألیف فقه
صالح الدین حسین بن محمد بن سلمان (نمره ۱۲۲ از تراجم شدالازار چاپ قزوینی ۲۰۰ م.)
که بتصریح خود شدالازار این ترجمه حار را از او نقل کرده است و وی معاصر با شیخ
روزبهان بقلی بوده است.»

۱۹۱۵ م. ۱۳۳۳ هجری قمری صفحه ۲۴۰-۲۴۲ و مواضع متعدد دیگر.

- ۱۲- حبیب السیر، تألیف غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، در خلافت عباسی، جزو ۳ از جلد ۲ ص ۷۶ چاپ بمبئی ۱۲۷۳ قمری (خط محمد علی شیرازی)، چاپ خیام، ج ۲ تهران ۱۳۳۳ شمسی ص ۲۳۰-۲۳۱.
- ۱۳- صفینة الاولیاء، تألیف محمد دارا شکوه. لکنهو ۱۸۷۲ م.

صفحه ۱۷۶.

- ۱۴- کشف الظنون، تألیف حاجی خلیفه در ذکر «عرائس البیان» (چاپ فلوگل ۲ : ۱۱۰ = چاپ دوم استانبول ۲ : ۱۱۳۱) و «الانوار فی کشف الاسرار» (چاپ فلوگل ۱ : ۱۶۸ = چاپ دوم استانبول ۱ : ۱۹۶).

- ۱۵- ریاض العارفین، تألیف رضا قلی هدایت چاپ اول، تهران ۱۳۰۵ قمری صفحه ۷۹ = چاپ دوم؛ از انتشارات کتابخانه مهدیه، تهران ۱۳۱۶ صفحه ۱۲۸-۱۲۹.

- ۱۶- مجمع الفصحاء، تألیف رضا قلی هدایت، تهران ۱ صفحه ۲۳۵-۲۳۶.

- ۱۷- فارسنامه ناصری، تألیف میرزا حسن فسائی، تهران ۱۳۱۳ قمری ۲ صفحه ۱۴۷، ۱۵۷.

- ۱۸- آثار المعجم، تألیف فرصت شیرازی، بمبئی ۱۳۵۴ قمری، صفحه ۴۶۱-۴۶۲.

- ۱۹- طرائق الحقائق، تألیف معصومعلی شاه، تهران ۱۳۱۶ قمری ۲ صفحه ۲۸۶-۲۸۷.

- ۲۰- خزینة الاصفیاء، تألیف غلام سرور صاحب، چاپ نولکشور (بی تاریخ) ۲ : ۲۵۳.

۲۱- ریحانة الادب، تألیف محمد علی مدرس تبریزی، ج ۲، تهران ۱۳۶۷ قمری (۱۳۲۷ شمسی) صفحه ۳۹۸-۳۹۹.

برای شناختن مآخذ برپانهای اروپایی که توسط H. Ritter، ریتر، لوئی ماسینیون L. Massignon، ایوانف W. Ivanov و دیگران منتشر شده، بمقدمه فرانسوی همین کتاب رجوع شود.

در پایان این مقال از همکار دانشمند خود پرفسور هنری کریین که همواره در راه احیای آثار فلسفی و عرفانی ایرانی کوشا بوده و هستند، و کتاب حاضر نیز با اقدام ایشان آماده طبع شده، و آقای دکتر عیسی سپهبدی استاد دانشگاه تهران که با استنساخ متن عبر العاشقین از روی نسخه عکسی نخستین قدم را در راه آماده کردن کتاب برای طبع برداشته اند، و آقای عدالت مدیر کل فرهنگ استان هفتم که شرحی در باب آرامگاه روزبهان مرقوم داشته اند، و آقای صدر الدین محلاتی فاضل محترم که تحقیقاتی در باب مقبره شیخ فراهم آورده در اختیار نگارنده گذاشته اند، و آقای دکتر نورانی وصال دانشیار محترم دانشکده ادبیات که نیز اطلاعاتی در باره آرامگاه روزبهان مرقوم داشته و عکسهای دقیقی از آن تهیه کرده اند، سپاسگزار و توفیق همگان را در راه دانش و ادب خواستار است.

ذیل

شرحی که در باب آرامگاه روزبهان و افراد خاندان او از طرف

دوستان رسیده بود در صفحات ۱۶-۱۸ مقدمه حاضر طبع شد، بعداً چون خاک سنگهارا تا حدی پاک کرده و دقت بیشتری بعمل آورده اند، معلوم گردید که برخی از مطالب منقول باید اصلاح گردد.

در صفحه ۱۶ مقدمه حاضر سطر آخر «هفت قبر» نادرست و «شش سنگ قبر» درست است.^۱

صفحه ۱۷ سطر ۱۰-۱۲ چنین اصلاح شود:

«سنگ دوم سنگی است که روی آن دو مربع بخط کوفی نوشته شده، و گویا سنگ لوحه پایین مزار شیخ بوده است که در دیوار پایین پا قرار داده شده بود و بعداً آنرا افقی بر زمین نهاده اند.»^۲

سطر ۱۳، ۱۲، کلمه «قبر» به «سنگ» تصحیح شود.

سطر ۱۸ چنین تصحیح گردد: «سنگ پنجم سنگی است که کلمات «احمد» و «روزبهان» در آن خوانده میشود، و تاریخ آن هم «احدی و سبعمایه» است. اگر این سنگ را از آن قبر شیخ فخرالدین احمد بن روزبهان بدانیم، سنه وفاتی که مؤلف شدالازار (ص ۲۴۸) برای او یاد کرده، اینچنین: «توفی فی سنه... و سبعمایه»^۳ با تاریخ مکتوب در سنگ مذکور تطبیق نمیکند. آقای محلاتی بر آنند که تاریخ منقول در شدالازار اشتباه است مخصوصاً با در نظر گرفتن قول مرحوم قزوینی در حاشیه ۳

۱- در گزارشی که دوستان از وضع آرامگاه فرستاده بودند «هفت سنگ قبر» تصریح شده بود، زیرا در معوطه آرامگاه هفت سنگ وجود داشته که بعداً معلوم شد یکی از آنها قطعه ایست متعلق بقبر شیخ روزبهان. ۲- یادداشت آقای صدرالدین محلاتی. ۳- رک. ص ۳۷ همین مقدمه.

همان صفحه که در باره جمله مذکور از شد لازار نوشته اند: «کذا فی م (یکی از مآخذ طبع شدالازار)، یعنی جای آحاد وعشرات در آن سفید است، ق ب (مآخذ دیگر طبع شدالازار) اصلاً این تاریخ وفات را ندارند.»
 سطر ۱۹ و ۲۰ نیز چنین اصلاح شود:

«سنگ ششم، قسمتی از سنگ صندوقی کوچکی است که در کنار دیوار محوطه گذاشته شده و بیش از نیم متر طول و ربع متر عرض و همین مقدار ارتفاع ندارد. کلماتی که در طرفین این سنگ خوانده میشود چنین است: «السعيد الاعلم، الشهيد، ضياء الملة والدين... علی بن المولى الاعظم...»

صفحه ۱۸ سطر اول حذف شود^۱.

در سطر دوم، «هفتکانه» حذف شود.

نگارنده این سطوز و همکار فاضل پرفسور کریمین اقداماتی کرده و توجه انجمن آثار ملی و اداره کل باستان شناسی را برای خرید خانه‌های مجاور و بنای ساختمانی جهت آرامگاه شیخ جلب کرده‌ایم، آقای عدالت هدیر کل فرهنگستان هفتم نیز درین راه اقداماتی بعمل آورده اند، امیدواریم بزودی آرامگاهی در خور شأن شیخ اجل روزبهان بقلی فسایی شیرازی پرداخته آید.

تهران، دی ماه ۱۳۳۶

محمد معین

كتاب عبهر العاشقين

في احوال العشق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

< مقدّمه >

3 (١) الحمدُ لله الَّذي استأثرَ لنفسه المحبّةَ والعشقَ في أزليّته؛ وتجلّى
بهما من ذاتِ القَدَمِ لأرواحِ المحبّين وأسرارِ العاشقين؛ وكشفَ بهما حُجُبَ
الملكوتِ عن جمالِ الجبروتِ لقلوبِ المتهمّنين وصدورِ الخائفين الى أبدنيّته؛
6 فأوّله قلوبَ العارفين بلذّةِ محبّته؛ وحَيَّرَ أسرارَ الموحّدين بحلاوةِ عشقه في
9 قفارِ صمديّته.

(٢) فألبسَ أنوارَ المحبّةِ فؤادَ النّبيّين؛ وصفى بصفاءِ العشقِ أرواحَ
9 المرسلين؛ عشقَ بأهلِ النّهاياتِ في الأزل، فجعلهم عاشقين بجمالِ ذاته؛
وأحبَّ [2a] أهلَ البداياتِ في قدمه، فجعلهم محبّين بجلالِ صفاته؛ فرّ بالمحبّين
بنورِ انسه في كنفِ قُربه؛ فرّ بالعاشقين بكشفِ قدسه في حجرِ وصلته؛
12 بشوقه شَوّقهم الى عظيمِ جمالِ قدمه؛ وبأصطفائه لهم لمعرفته غرّقهم في
بجارِ كرمه؛ اصطفاهم عشقه، بجبلِ المحبّةِ مجذوبون، بسلاسلِ العشقِ
محزونون، بسيفِ العشقِ مذبوحون، على بابِ الحبيبِ مطروحون، حيارى
15 سكارى من شرابِ حبيبهم.

(٣) فسبحان الذي استحقَّ المجد والثناء والحمد والبقاء في قدمه ودوام ديموميته؛ فشكر نفسه بنفسه اظهر عجائب صنایعه وغرائب بدايعه؛ فألبسها أنوار جماله وجلاله لأرواح عشاق حضرته وعقول الباء سرادق قربه؛ وأراها من مرآت لطائف صنعه [2b] حسن الأزلية وجمال الأبدية، حتى ألفت الارواح والعقول بجماله في مصنوعاته.

(٤) وعشقت الاسرار فيها من لطائف صانعها وجمال قدرته فيها؛ فجعل الأشخاص الآدميين مشكاة نور بهائه وسناء صفاته ومحل اظهر بروز تجليه؛ وألف قلوب بعضهم بعضاً بسبب سلطان نور قدرته ومشاهدة صفاته. الذي ظهر من أرواحهم، جمع أرواح المؤلفين بنمت المحبة والعشق لمشقه ومحبه في هذا العالم، كما جمعها قبل الاجساد في حضرته التي هي مشهد خطاب «ألسن بربكم؟» فاتصلت محبة البداية محبة النهاية. فطارت الارواح في عالم العشق الرباني بجناح العشق الانساني بمراكب العشق الرباني. 12 (٥) وصلى الله على خليفته آدم بديع فطرته، وسراج نور جماله، المخصوص باصطفائيته، المنقوش بنقش خاتم قدرته [3a]، وعلى رئيس مملكته عماد، المجتبي بخلته، المصطفى بمحبته، و«على» عترته المطهرة، 15 وعلى ازواجه المقدسة، وعلى صحبه الكرام البررة، وعلى اخوانه من الانبياء والمرسلين، وعلى خدامه من الملائكة المقربين، وعلى عشاق أمته المجالسين في زمرة محبته، سلاماً دائماً أبداً.

الفصل الاول

فی ملاطفة العاشق والمعشوق

3 (۶) اَمَّا بَعْدَ اَفْهَمْ يَا اَخِي ، - بَارِكْ اللّٰهُ فِیْ فَهْمِكَ وَفِیْ زَمَانِ عَشْقِكَ -

که چون بعد از سیر عبودیت بعالم ربوبیت رسیدم ، و جمال ملکوت بچشم ملکوتی دیدم ، در منازل مکاشفات سیر کردم ، و از خوان روحانیان مائده مقامات و کرامات بخوردم . با مرغان عرشی در هواءِ علّیین پریدم ، و صرف تجلّی مشاهده حقّ - عزّ اسمہ - بچشم یکتایش بنگریدم [3b] ، و شراب محبت در الجلالی از قدح جمال صرف بمذاق جانم رسید . حلاوت عشق 9 قدم دلم را کسوت معارف و کواشف اصلی در پوشید .

(۷) در بحر معرفت بحقّ توانگر گشتم ، و از لُجّه آن بسفینه حکمت امواج قهریات و لطیفیات پُریدم ، و بسواحل صفات فعل رسیدم ، بمدارج 12 و معارف توحید و تفرید و تجرید سوی عالم ازل رفتم ، و لباس قدم یافتم ، خطاب عظمت و کبریاء و انبساط و حمن و قرب بشنیدم ، فناء توحید عزّت خود بمن نمود ، و مرا در عین قدم از رسم حُدُوثیت فانی کرد ، و ببقا 15 باقی کرد .

(۸) حقّ مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از من بر کشید ، و لباس حرّیت در من پوشانید و گفت « صِرْتَ عاشِقًا وَاَمَقًا مَحَبًّا شَائِقًا حَرًّا 18 شَطَاحًا عَارِفًا مَلِيحًا مُوَحِّدًا صَادِقًا ؛ فَاَصْنَعْ بَصْنَعِي ، وَاَنْظُرْ بِنَظْرِي ، وَاَسْمَعْ بِسَمْعِي ، وَاَنْطِقْ بِمَطْلَقِي ، وَاَحْكَمْ [4a] بِحُكْمِي ، وَاَحِبَّ بِحُبِّي ، اِنَّكَ مِنْ اَوْلِيَائِي حَقًّا ؛ اَنْتَ فِیْ كَنْفِ عِصْمَتِي ، اَمَّا مِنْ قَهْرِي وَمِنْ عَيْنِ لَطْفِي ؛ لَكِنْ اَمْتَحِنُكَ

بلیات المشق واختبر فيك الحق، من يُحبك انجيه من اليم عذابي، وهو
من خواص المريدين من احبائي.

(۹) چون دور ملکوت ورور جبروت جانم را حاصل شد، در من
درد پیدا شد، و خود را در امتحان عشق دیدم متواری، و چون از آن عالم
باز آمدم، درین شرایط امتحان از یافت و نایافت رنجور شدم؛ پس در جهان
جمال بنشستم؛ روح از سهام عشق در سرای امتحان بنخست؛ نفس حلاوت
می جست، عقل در حسن صانع قدم طلب می کرد؛ تا ناگاه از سوز آن
سوداء عشق جمال حق در عالم حدناتان سیر می کردم. از قضا بسوی بازار
نیکان بر آمدم، و در هر صدفی در لطفی می جستم، تا ناگاه بر سر چهار
سوی مکرمات در مرآت آیات [4b] جمال آن صفات دیدم.

(۱۰) مرغ باغ ازل در آشیان افعال پیرده صنع در پنهان شده بود،
ولباس «خلقنا الانسان فی أحسن تقویم» در حسن «أحسن صورکم» بجمال
معنی «خلق الله آدم علی صورته» مزین بود؛ صنعت صانع در صانع کم
شده بود، من بدانستم که آن چه نادره بود و آن که بود. بی اختیار
چشم جانم در آن آینه بماند و شور عشق بر من غالب شده بود، دیده
جان در صانع بماند، و چشم عقل از کافری در صنعت؛ بچشم جان جمال
قدم دیدم، و بچشم عقل صورت آدم فهم نصرف کردم.

(۱۱) و مرا گفت «بدیده انسانی در عالم انسانی نگر». چشم دل

12 سورة ۹۵ (التین) آیه ۴ | سورة ۴۰ (المؤمن) آیه ۶۶، ۶۴ (التقاین) آیه ۱۳

13 خلق الله آدم علی صورته : رجوع خود به سفینه جبار الانوار ج ۲، ص ۵۴-۵۵

17 فهم نصرف کردم : چنین است در A 18 و مرا A : شاید «او مرا»

در چشم صورت آمد، و جنتی لعبتی دیدم که بحسن و جمال جهانیان را در
 عشق میداد؛ ازین کافری، رعنائی، مکاری، زرقاکی، شوخی، عیاری که در
 3 طرف چشمش صد هزار هاروت و هاروت بود [5a]، و در حلقه زلفش هزار
 لشکر ابلیس و قارون؛ رنگ رخسارش زهره را خجل کرده، و با مشتری در
 سماء بحسن و جمال مباحثات نموده.

6 (۱۲) در تبختر آهوی عشقش شیران شکار کردی، و برعنائی زاهدانرا
 از صومعه ملکوت یزار کردی؛ از راه تبختر درو نگاه کردم، و از روی
 زهد پرده شرم بر گرفتم، و بزبان لال او را میگفتم:

4 برتر از گوهری و از عرضی جمله کاینات را عرضی،

عرش و فرشت سرای بارگهست آفرینش ترا چو کارگهست.

12 و در عقل و علم ضایع کردنِ عمرست، بشوخی این چه نظرست که در نصوف، در غیر حق نگاه کردن کفرست،

(۱۳) از سرِ خوش دلی گفتمش که «در زمره عارفان عاشق توئی

نگارا که سخت در خوری، اگر چه از آن شراب عشق در مجلس ییخودی

15 با ما نخوری.» گفت مرا «از آن عالم باز آمدن غفلت است، و بما

نگرستن [5b] محل آفتست، مگر ره کم کرده‌ئی.» گفتم «در عشق راه

کم بسیار است، و عقلها دست از سرمایه عشق تو در آن عشق بی کار است.

18 با من بگوی در عین الله تو کیستی، یا از سر افعال چیستی؟» گفت «سر

1-2 در عشق میداد: در عشق میداد A و شاید «درد عشق میداد» 7 در: در

A 16 گفتم: گفت A 17 و عقلها... بی کار است A: شاید «و عقل را دست از سرمایه

+ در آن عشق است»

لاهوئی بی زحمت حلول در ناسوت است، و جمال ناسوت از عکس جمال
لاهووت است. بدایت آفرینش ما راست، نهایت امر خدای راست.

(۱۴) گفتم «ای جان مرا نکوئی تو از کجائی، مرا نکوئی تو» 3

گفت «من دست کرد لاهوتم قاید ورهنمای ناسوتم»

«اول خلق در جهان مائیم ز همه جای چهره بنمائیم»

«بعضا وسفله کم کردیم در جیلّت زخلقها فردیم» 6

«نظر حق بماست از همه خلق خلقت ما جداست از همه خلق»

(۱۵) گفت «ای بلمجب باز! با ما بلمجب باز، هر که با ما خو

کند از صرف جانِ جانِ رنگ ممدن اصلی حسن گیرد، و رنگ نیم رنگ 9

دندان دیگر نگیرد؛ هر که [68] همرنگ ما شد جان و روانِ جهانِ جهان

در جانش فنا شد، بیت:

هر چه در صحن او مکان دارد تا بسنگ و کلوخ جان دارد. 12

(۱۶) سرّ جمالی در جلال حسن فطرت نقشِ گلِ آن عروس دیدم،

که از لب لعلش نور ازل ارواح قدسی را در عین فناء عشق در کمند اجل

داشت. ضحك بود که در لب روح القدس پیدا بود، و همراهانِ جانِ جو 15

عقل کَلّ و نفس کَلّ در آن جانِ جانِ جانشان در دست اجل شیدا بود. بیت:

اجل از دست آن لب خندان سرّ انگشت مانده در دقدان.

(۱۷) چون نیک بدیدم، صفات صفاء جانش صورت بی مکان بود، 18

2 خدای راست: شاید «خدا راست» بقیاس «ما راست» 6 بدنا وسفله کم کردیم:

چنین است در A 8 با ما بلمجب باز: شاید «با ما بلمجب مبارز»

وعین حقیقت در صورت آدم - علیه السلام - بی نشان بود، جایی که
 گویمش که شهر خدای جای جانست و جان ندارد. در خوش دلی سرا گشود
 3 و غرجه عشق دید، بچابکی ورعنائی خواست که از من سر بیچاند. گفتم
 «عکس روح تو با روح متحد صفاء صورت اشیاء، ظل دیوار کعبه قدرت،
 سایه جان ما نست؛ این چه بد خوئی بود؟ چون کار عشق بدین سامانست،
 6 بر گشتن از ما کار خامانست.» گفت «چند گوئی، سخن عشق نکته است
 و نایافته، کام عشق از عشق خفته است؛ اگر ترا ملال نیست، مارا کارست.»
 اشارت در آن، بیت:

یکدمی من که با تو گفتم غم بهمه عمر ندیم آن یکدم.
 (۱۸) گفت «بدیدم، صوفی راه اباحت نیست و مرا نگرستن کار
 اهل ولایت نیست. نظر صائب تفکر در مقادیر است، والباء حقیقت را نظر
 12 حسن قدرت قادر در حسن تصویر است؛ نفس را در این عالم حظ نیست،
 که هر که را نفس پیش رو باشد، در معرفت بحقیقت مرد نیست.
 تأمل بعین الحق، ان کنت ناظرًا الی صفة فیها بدیع و فاطر [7a]
 15 و کن ناظرًا بالحق قدرة قادر.

(۱۹) از آن همه بامتحان گفت «ای صوفی! در آن عشق این
 عشق را چه کار است؟» گفتم که «عشق تو در بدایت آن عشق و شرط
 18 التباس مبتدی و متهی را در سکر عشق الهی ناچار است.» گفت «عیشم

در راه شما مگر خطاست؟» گفتیم «عشق عقیف را شرع احمد صلوات الله > علیه <
گواه است.» گفت «گواه کیست؟» گفتیم: قوله عز وجل «نحن نقص
عليك أحسن القصص» ای نحن نقص عليك قصة العاشق والمعشوق: يوسف 3
وزليخا — عليهما السلام، — وأيضاً محبت يعقوب ويوسف — عليهما السلام —
لأن قصة العشق أحسن القصص عند ذوى العشق والمحبة.

(٢٠) وقوله — عليه السلام — «من عشق وعف وكنم ومات، مات شهيداً.» 6
وقال — عليه السلام — «من فيه حبة وغلبة بالله ولله وفي الله، يحب وجه
الحسن.» وقال [7h] ذوالنون — رحمه الله عليه — «من استأنس بالله،
استأنس بكل شيء مليح ووجه صبيح.» وأيضاً قال «المستأنس بالله 9
يستأنس بكل شيء مليح وبكل صورة طيبة. ولأهل المعرفة في هذه
الأشياء اسرار لا يصلح كشفها إلا لأهلها، فمن أفشا بغير أهلها حلت به
العقوبة والمثالات.» 12

(٢١) بعد ازين دليل مرا گفت «در اين علم بس چابكى، هل يجوز
اطلاق المشق على الله تعالى؟ وهل يجوز أن يدعى أحد عشقه؟ وهل اسم العشق
عند العشاق من الاسماء المشتركة؟ وهل يكون جواز العشق على الله ومن 15
الله وفي الله وبالله؟» قلت «اختلف شيوخنا في ذلك؛ فمنهم من أنكر ومنهم
> من < أجاز؛ فمن أنكر أخفى هذا السر من أهل هذا العالم غيراً على الخلق،
ومن أجاز فمن جرأته في العشق والانبساط؛ والعاشقون [8a] والمحبوبون < لا 18

2-3 سورة ١٢ (يوسف) آية ٣ | 7 وقال: وكان A | 8 ذوالنون: ذا النون A |

11 اسرار: اسراراً A | 15 من: ومن A | الاسماء المشتركة: اسماء المشتركة A |

18 والمحبوبون: والمحبوبين A

يخافون في الله لومة لائم، ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم.

(٢٢) فممن جاوز ذلك عبد > الواحد < بن زيد واهل دمشق، وابو

3 يزيد البسطامي، وابو القاسم الجنيد، وابو الحسين الثوري، وذو النون المصري،

ويوسف بن الحسين الرازي، وابوبكر الواسطي، والحصري، والحسين بن

منصور، والشبلي. وشيخنا وسيدنا ابو عبد الله محمد بن خفيف - رحمة الله

6 عليه - كان ينكر العشق في قديم الزمان حتى وقع عليه مسألة لأبي القاسم

الجنيد في العشق ذكر فيها معنى العشق واشتقاق اسمه، وما بينه وقال به

ابو عبد الله، ورجع عن انكاره، وجوزه وصنف فيه مسألة.

9 (٢٣) قد روى عن النبي - صلى الله عليه وسلم - انه يقول الله تعالى

« اذ علمت ان الغالب على قلب عبدي الاشتغال في مسألتى [8b]، جعلت شهوة

عبدى مناجاتي. فاذا كان عبدى كذلك، فاراد عبدى أن يسهو عني، حلت

12 بينه وبين السهو عني، أولئك أوليائي حقاً، أولئك الابطال، أولئك الذين

إذا أردت أهل الارض بعقوبة، رويتها عنهم من أجلهم.

(٢٤) وروى أن داود - عليه السلام - كان يسمى عشيق الله. وقال

15 قريش « ان محمداً قد عشق ربه ». اينست أدلة جواز العشق على الله - عز

وجل - اى سبب عشق ربانيان، وای سرمايه عشق روحانيان، وای تحفه

1 سورة ه (المائدة) آية ٦٠ 2 عبد > الواحد < بن زيد (كتاب اللع چاپ نيكلن

ص ٢٥ ، ٣٢٢ ، ٤٢٩) . نیز ممکن است « عبد الله بن عمر بن علي بن زيد » (كتاب

اللع ص ١) مراد باشد بعطف نام بدر وجد 4 الحصري (كتاب اللع ايضا ص xvii) :

الحصري A 8 ابو عبد الله : عبد الله A 11 مناجاتي : ومناجاتي A 12 الصهو : فهو A

15 جواز : + جواز A

حق نزد آدمیان، که وارد شد از بهار رحمت، و صادر شد از معدن معرفت، جانِ جانِ آدم و غرضِ عالم و آدم، عشیقِ الله و مُحبِّه و صَفِیه مُحَمَّد المصطفی، صلوات الله علیه.

3

(۲۵) واما بعد: معلوم باشد که عشق لیلی و مجنون، و جمیل و پشینه، و دعد و رافع، و وامق و عنرا، و هند و بشر، [9a] و اهلالم و نظراء هم در عرب و عجم، نزد عقلا و علما معروفست. و الباء حقیقت دانند که تالف از نهمت طبیعت میروست. حکماء فلاسفه گفته اند که عشقِ عقیف تالف ارواح است و نجات اشباح است. و نیز سلاطین معرفت در زمان بدایت بعضی را مرغان مقدس در قفس عشق انسانی در افتاد، مثل ابو الحسن النوری، و ابو الغریب اصفهانی، و در صحابه بشر و هند.

6

9

(۲۶) جوهر دریا عشقشان بجهان عشق از جهان امتحان نقل کرد. سید آفاق را از حالشان خبر شد، بریشان ترحم کرد و گفت « الحمد لله الذی جعل فی اُمتی مثل یوسف وزلیخا » و نیز در عشق انسانی که منهاج عشق ربانی است « و اتق الله و تخفی فی نفسك ما الله مُبْدیه » ؛ « ان هذا أخی له تسع وتسعون نَجْةً » [9b] ولی نَجْة واحدة ؛ « ولقد همت به وهم بها ». از دفتر انبیا بر خوان، تا بدانی که در عشق این نظر نیست، و در آن عشق از جیعون توحید بی قنطره عشق تو ما را گذر نیست. انبیا و اولیا در عشق انسانی از تهمت طبع شهوانی مقدس اند. آن نکته است که اهل التباس در عشق دانند.

12

15

18

- (۲۷) فلما رأته في الحكمة والشرعة منطقاً وفي اللسانين فصيحاً قالت «أيها الصوفي العارف! رأيتك بحرًا في المعرفة وعالمًا في الحكمة. عشقت بلطفًا طابك وطرأوة نبلك وجمالك، بالله! هل تقدر أن تشرح لي 3
- العشق الانساني في العشق الرباني باللسان الفارسي في كتاب مختصر، ليكون لنا ولجميع العشاق والمعشوقين إمامًا ولسانًا للمحبين مقامًا؟»
- (۲۸) قلت «الامر لك. أشرع فيه لحسن [10a] عهدك وامثال امرك في 6
- عشقك. لأن العاشق محكوم المعشوق والشائق ملك المشوق، يحكم ما يريد. لو كنت تذكر حبه، لأطمئه، إن المحب مطيع.» فصنفت كتابًا في بيان 9
- العشق الانساني والعشق الرباني، بعون الله وحسن تأييده، ليكون للمحبين والعاشقين نزهة الأوس والريحان من حظيرة القدس، وسميته «عبهر العاشقين» ووضعته بأحدى وثلاثين فصلًا:

تمهيد الكتاب

12

الفصل الأول: في ملاطفة العاشق والمعشوق

الفصل الثاني: في المحبة مقدمة العشق >

- الفصل الثالث: في ذكر الشواهد الشرعي والعقلي في العشق الانساني 15
- الفصل الرابع: في فضيلة المحبين الذين يالفون الحسن والمستحسن

والمحبوبين المستحسنين [10b]

1 رأته: رأى A. منطقاً: نزل ممكن است «منطيقاً» باشد. 3 طابك A: شاید «طابك» نيلك: نيلك A. 4 العشق الانساني: عشق الانساني A. باللسان: بلسان A. 6 لحسن: الحسن A. 7 المشوق: المعشوق A. 8 تذكر: يتذكر A. 9 للمحبين: المحبين A. 10 حظيرة: حضيرة A. 11 باحدى وثلاثين فصلاً: در متن G سی و دو فصل آمده است. 12 تمهيد الكتاب: در A پس از «الفصل الاول... والمعشوق» آمده. 13 ملاطفة (A در اول كتاب): ملاطفه A. 15 العشق: عشق A. 17 والمحبوبين: والمحبين A.

الفصل الخامس : في الحُسْن والحَسَن والمستحسن

الفصل السادس : في كَيْفِيَّة جَوْهَرِ الْعِشْقِ الْإِنْسَانِيِّ وَمَاهِيَّتِهِ

3 الفصل السابع : في بيان سبب بقاء العشق في العاشقين

الفصل الثامن : في السَّالِكِينَ الَّذِينَ لَيْسَ فِيهِمْ بَدَايَتُهُمُ الْعِشْقَ الْإِنْسَانِيَّ

في العشق الالهيّ.

6 الفصل التاسع : في وصف العاشقين الذين بدأيتهم العشق الانسانيّ

الفصل العاشر : في بداية العشق

الفصل الحادي عشر : في بداية العشق وامتحانه

9 الفصل الثاني عشر : في لزوم العشق وتأثيره

الفصل الثالث عشر : في تربية العشق

الفصل الرابع عشر : في نزول العشق [11a]

12 الفصل الخامس عشر : في طريق العشق في قلب العاشق

الفصل السادس عشر : في بيان مقامات العشق الانسانيّ وترقيتها في

مقامات العشق الربانيّ

15 الفصل السابع عشر : في خلاصة العشق الانسانيّ

الفصل الثامن عشر : في غلط اهل الدّعوى في العشق الانسانيّ

2 الانساني A : للانسان G 3 بيان A : - G (در متن) 4 العاشقين G (در متن) :
 العاشق A 4-5 العشق... العشق : عشق... عشق AG 6 العشق : عشق AG 9 وتأثيره
 G (در متن) : وتأيد A 12 طريق A (در متن) G (در متن) : تواطر A 13 مقامات
 A (در متن) G (در متن) : مقدمات A 13-14 الانساني... العشق A (در متن) G (در
 متن) : - A 14 العشق الرباني : عشق الرباني AG 15 خلاصة G (در متن) : خلاصة
 A 16 العشق : عشق AG (در متن) 16 في G (در متن) : من A 1 الدعوى G (در متن) :
 الدعوى A 1 العشق : عشق AG (در متن)

- الفصل التاسع عشر: في بداية العشق الالهي
- الفصل العشرون: في بداية هذا العشق وهو العبودية
- 3 الفصل الواحد والعشرون: في مقام الولاية في العشق
- الفصل الثاني والعشرون: في المراقبة التي هي جناح لطير الانس
- في مقام العشق
- 6 الفصل الثالث والعشرون: في خوف العاشقين في العشق
- الفصل الرابع والعشرون: في رجاء العاشقين [11b]
- الفصل الخامس والعشرون: في وجد العاشقين
- 9 الفصل السادس والعشرون: في يقين العاشقين
- الفصل السابع والعشرون: في قربة العاشقين
- الفصل الثامن والعشرون: في مكاشفة العاشقين
- 12 الفصل التاسع والعشرون: في مشاهدة العاشقين
- الفصل الثلاثون: في محبة العاشقين
- الفصل الحادي والثلاثون: في شوق العاشقين
- 15 > الفصل الثاني والثلاثون: في كمال العشق <

1 العشق: عشق AG (در متن) 2 هذا G (در متن): - A 4 المراقبة G (در متن):
مراقبة A 1 لطير الانس G (در متن): - A 6 خوف العاشقين G (در متن): الخوف للعاشقين
A 13 محبة G (در متن): شوق A (متن وفهرست) 15 الفصل ... العشق G (در متن):
- A (متن وفهرست)

الفصل الثانی

فی المحبة مقدمة العشق

- (۲۹) اعلم أيها السائل في العشق، که عشق را مقدمانست، و بديایت 3
عشق ارادت است، از آنجا بخدمت آیند؛ بعد از آن موافقت است؛ بعد
از آن رضایتست؛ حقیقتش محبت است، و آن از دو طرف در آید [12a]:
6 از انعام معشوقی و از رؤیت معشوق؛ اول عمومست و دیگر خصوص. چون
بکمال رسد، شوق است؛ < و چون > بحقیقت استغراق رسد، بسمی عشق.
آنکه آنرا نتیجه هاست، بترتیب گفته آید، ان شاء الله تعالی.
- (۳۰) اما العشق، فعلى خمسة انواع: نوعی الهی است، و آن منتهای 9
مقامانست، جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت را نباشد. و نوعی عقلی است،
و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشد، و آن اهل معرفت راست. و نوعی
روحانیست، و آن خواص آدمیانرا باشد، چون بغایت لطافت باشد. و نوعی 12
بهیمی است، و آن رذال الناس را باشد. و نوعی طبیعی است، و آن عامه
خلق را باشد. برین قاعده هر یکی را بیانی کرده شود، ان شاء الله تعالی [12b].
- (۳۱) اما بهیمی، رذال خلق را باشد، اهل خمر و فساد و زمر و فسق؛ 15
و ارتکاب معاصی جز بتأثیر هوی نیست، و از میلان نفس آماره باشد، که
بدان قُتد، تا مُهتِج شهوات مذمومه شود، تا بحدی برسد که ضعف حیوانی
— که عین شهوت فطری است در اصل خویش —؛ بعد از صحبت محبوب 18
و الفت با وی که یکدم < است >، از علاقه حُرقت آتش شهوت نفس آماره

برسد و این در جهان عقول <و> نزد شریعت، چون بر احکام و امر الہی نباشد، مذموم باشد.

- 3 (۳۲) اما آنچه طبیعی است، کہ از لطافت عناصر اربعہ است، کہ مُہیج آن یمیناً نفس ناطقہ است، و شمالاً نفس امارہ است، و فوقاً نفس کلّ است، و تحتاً نفس فریبندہ است، اگر غلبہ عقلیات و روحانیات را باشد، 6 محمود است؛ و اگر نہ، کہ [13a] میلان طبع جسمانی است، در محلّ عشاق، مذموم است؛ و مآل این طایفہ ہر دہ - چون عقل و علم غالب نیست - جز ہاویہ دوزخ نیست. اینجا بدین آتش بسوزند کہ شہوت حیوانی است، 9 و آنجا بدان آتش بسوزند کہ آتش جسمانی است.

- (۳۳) اما عشق روحانی، آنست کہ آن خواصّ الناس را باشد. جواهر صورت و معانیشان صفاء روح مقدّس یافتہ، و تہذیب از جہان عقل 12 دیدہ، صورتشان ہر رنگ دل باشد. ہر چہ از مستحسنات ببینند، در عشق آن بغایت استغراق برسند. مادام کہ بآتش مجاہدت، خبت طبع انسانی محترق شدہ باشد، و آتش شہوات از صرصرِ انفاس خمود یافتہ باشد، این 15 عشق بعشق اہل معرفت پیوندد؛ چون نردبان پایہ ملکوت باشد، لا جرم مستحسن باشد نزد [13b] مذهب اہل عشق.

- (۳۴) اما عشق عقلی، از سیر عقل کلّ در جوار نفس ناطقہ در 18 عالم ملکوت پدید آید از لواجح مشاہدہ جبروت. این بدایت عشق الہی است. اما عشق الہی، ذرّۂ علیاست، درجۂ قصوی است، و آنرا بدایاست.

انبساط و نهایت جز از مشاهده جلالی و جمالی بر نخیزد. و سَنَبِّینَ فی اثناء الكتاب، ان شاء الله تعالى.

- (۳۵) اما الفتی که از عالم طبیعت بروست و بعضی محبت باشد،
3 میان آدمیان معهود است و معروف نزد علماء معرفت، که آن عشق جز فعل باری — سبحانه و تعالی — نیست و اجسادی نیست. چون خواهد که کسی را بجهان غیب راه نماید، در بدایع فطرت و صنایع قدرت افکند، تا حقایق
6 اصطناع الہیات بچشم جان ببیند [14a]، و در آن خوشدل و خوشوقت شود. لکن از حق بجمال فعلش مرهون شود، تا بحقیقت بحد آن نرسد، نتواند گذشت. بر بام خانه غیب جز بنردبان پایه افعال بر نیاید، زیرا که
9 بدایت جمیع عاشقان از راه شواهد در آید، الا بعضی از خواص اهل توحید که مشاهده کل بی مشاهده حدثان بجان ایشان در آید، و آن از فادرات غیب باشد.

12

- (۳۶) لکن اصل فطرت روحانی است، که در جهان جسمانی سیر در افعال و مشاهده حق می کند. اگر — والعباد بالله — عارضی طبعی نفسانی در میان در آید، این اصول عشق بر قانون باشد، بعارضی مذموم اصول
15 آن تباه نکند. لکن غلطی عظیم باشد اگر بماند؛ و اگر نماند، خطوت خطاست، [14b] و نفس اماره را — که در شوق شهوت نهاده است — غبار قدم آن گبر بدم حرقت مضمحل باید کرد؛ و این عشق را شواهد شرعی است،
18 و دواعی عقلی است. سَنَذْکَرُ حَقِیقَتَهَا، ان شاء الله.

1 انبساط و نهایت A : شاید « انبساط نہایات » 8 تا : با A 1 نرسد : برسد A

18 گبر : کبر A

الفصل الثالث

فی ذکر الشواہد الشرعیۃ والعقلیۃ

فی العشق الانسانی

۳

(۳۷) چون محبتِ خامس از جلال ذات و جمال صفات و تجلی افعال

در ممکنات عقول روحانیان عبادِ صبحِ عشق در جانِ جان زد، و بلابلِ حقایقِ

۸ معرفت متقار شوق بدلِ راسخانِ عقل فرو کرد، و بازِ قهرِ عشقِ امرِ ربّانی

بچنگلِ جذبِ محبتِ بجهانِ مشاهده بُرد، حقِّ دوستان را با دوستان نمود،

و ایشانرا بنایستگیِ محبتِ بستود؛ و در فضیلتِ آن بر محبانِ خویش [15a]

۹ بعد از اصطفاّیّتِ جانِ مقدّس ایشانرا بعشق و محبتِ منت نهاد و گفت «وَأَلْقِیْتُ

عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي». قال مجاهد «مَوَدَّةٌ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ».

(۳۸) پس از این جایست که ارواحِ قدسی را، چون نورِ محبتِ حقّ

۱۲ فرو پوشیدند - که از محضِ صفاست - انوارِ معدنِ صفت از ارواح در

اشباحِ تأثیرِ حسنِ میکند، و بدان سببِ عشقِ ایشان در جان و روانِ عقلا

صفتِ عشقِ تأثیرِ میکند، و این از حقِّ دوستانرا دُرّی گرانمایه است و نعمتی

۱۵ عظیم، که مر ایشانرا در بنیابت و نهایتِ ولایتِ سرمایہ است؛ زیرا که سیدِ

مشاهدانِ غیوب و مبارزانِ فرسانِ میادینِ قلوب - صلواتِ الله علیه - گفت

لعلی بن أبی طالب - کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ - «قُلْ رَبِّ اقْضِ لِي الْمَوَدَّةَ فِي صَدْرِ

۱۸ الْمُؤْمِنِينَ، وَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ وَلِيجَةً وَحِبًّا، وَاجْعَلْ لِي [15b] عِنْدَكَ عَهْدًا وَوَدًّا».

۲ الشواهد A (10a) : شواهد A (14b) الشرعیة والعقلیة : الشرعی والخطی A

۳ العشق : عشق A (14b, 10a) ۱۰-۹ سورة ۲۰ (طه) آیه ۳۹ ۱۴ صفت : سبب A

(۳۹) چون داعیه قلوب اولیاء حق شد، محبت انسانی از صفات ربانی و جاذبه ارواح مؤمنان شد، از معادن طبایع انسانی بجهان جاودانی، تا در عین مشاهده بحسن صفت کمال معرفت یابد. محبت جلالی خداوند 3
— عز اسمہ — بموافقت دعای سید آیت فرستاد « اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ». قیل « محبة فی صدور المؤمنین »؛
هر که دولت انوار محبت یافت، وبخاصیت حسن الهی مزین شد، یافت 6
مرقمی درو طباب دلها؛ اهل حق. پس دلالت شد که هر که باسباب حسن مقبول دلها باشد، ویرا « مراد الله فی أرضه » گویند، و « حبیب الله فی الناس » خوانند، لقوله — صلی الله علیه وسلم — « اَلَا اُخْبِرُکُمْ [16a] بِأَحَبِّکُمْ اِلَى اللَّهِ؟ 9
قالوا: بلی. قال: أَحَبِّکُمْ النَّاسُ ».

(۴۰) زیرا که تأثیر حسن با قبول جانها از رؤیت مستحسن معیاری شد، تا عاقلان امت نیکویان بنی آدم را بمحبت خلق با محبت حق موازنه 12
میکند، که قدر آن محبت — که محبوبان حق راست — در قدر محبت ایشانست مستحسن را. ومعلوم باشد عاقلان حق را که حق — سبحانه و تعالی — نخست نیکوانرا برگزید پیش از نیکوی، و آنکه نیکوی داد — قد أعدّه 15
محبة — از حق خلعت خلق را آمد، اعنی الحسن خلعة.

(۴۱) خود دوست دارد، و درین هیچ عجب نبود، و در حقایق اسباب هیچ شیء عزیزتر از محبت انسانی و وجدان محبت روحانی نیست، زیرا که 18
وسیلت خاص است. بدان پایه پیام سرای ازل توان رفت. و چون حسن

احسنِ وسایط بود، این محبتِ فرهود [16b] بلبلِ عشقِ ازلیات و سیمرغِ
آشیانہ ابدیات - صلی اللہ علیہ وسلم - کہ « قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی
3 بحبکم اللہ »، زیرا کہ حسنِ جلالی در جمالِ سید ما بود. بہر موئی
در زندانِ صد حسنِ یوسف داشت؛ و در ہر لوحِ جانی، صد ہزاران نقشِ
شمس و اقمارِ ملکونی از جمالِ جبروتی بنگاشت.

(۴۲) جمالش پرتو تجلی ذات بود، زیرا کہ او آیینہ صفات ذات
بود. از آن، درین جہان، نشانِ آن جہان آمد، کہ لجۂ بحرِ عمیقِ قدم
از راہِ عدم در میانِ آمدہ، خلق را در دو طریقِ عشقِ آن سیدِ حاصل
9 آمد: بعضی را عشق از موافقت او پدید آمد، و بعضی را عشق از تأثیر
رؤیت و صحبتِ خلق و خُلقِ عظیمش کہ حقِ آنرا عظیم خواند، زیرا کہ
تخلق بخلق او داشت. جانش نقش [17a] « خلق اللہ آدم علی صورتہ » یافتہ
12 بود، زیرا کہ گفت « لعمرك ».

(۴۳) خُلقش حق را صفت بود، زیرا کہ گفت « وانك لعلی خلق
عظیم » پدید آمد. چون بنی آدم را ہیچ سرمایہئی بہتر از قبولِ دلہا ندید،
15 از تأثیرِ اخلاقِ حسنِ صفات گفت « ألا أخبرکم بأحبکم الی اللہ واقربکم
منی؟ قالوا: بلی یا رسول اللہ. فقال: أحسنکم أخلاقاً الموطؤون اکنافاً الذین
یألفون ویؤلفون. وقال: انّ اللہ تعالیٰ یحبّ الوذّ القدیم. » و رویِ انس،
18 قال « کان رسول اللہ - صلی اللہ علیہ - اذا ہدیت الیہ ہدیۃ، قال: انہبوا

3 موئی: مؤنی A | 10 عظیم: اشارہ بہ « وانك لعلی خلق عظیم » (سورۃ ۶۸، القلم، آیۃ ۴) |

12 لعمرك: اشارہ بہ « لعمرك انہم لفی سكر نهم بہمون » (سورۃ ۱۵، الحجر، آیۃ ۷۲) | 13-14

سورۃ ۶۸ (القلم) آیۃ ۴ | 15 حسن صفات A: شاید « و حسن صفات » | 16 الموطؤون: الموتون A

بها الی فلانة. فانها كانت تحب خدیجة.

(۴۴) بنگر که اهل معرفت را چه دلالتی است در عشق حق، عشق

دوستانش و محبت بندگانش؛ وجه اشارتی است در عشق انسانی دوست
داشتن [17b] قریبان معشوق. قاعده عشق چنین است که عاشق بانگ سگان
کوچه معشوق نیم شبان بجان شنود، و آنرا در وسیلت عشق اسباب عشق
داند. شعر:

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت

نانش میداد و کرد آن سگ می گشت.

گفتند که مهر سگت از بهر چه خاست؟

گفتا روزی بکوی لیلی بگشت.

العریة:

أطبع لآل لیلی فی هویها وأحتمل الأصغر والكبارا.

(۴۵) چون محبت را این ثابت بود و عشق را این دولت، حسن العهد

عشق سید عاشقان نگاهداشت. و روی الاوزاعی عن یحیی: قال سلیمان بن

داود لابنه «یا بنی! عليك بالحبيب الاول». عاشقان بعد از انقطاع احتراق

عشق و نقل از مقام عشق، [18a] حلاوت عشق در نهایت یاد آورند، و خیال

محبوب در آینه خیال خود می نگرند، که از دست تنگی نایافت باشد.

(۴۶) چون منبع عشق که محبت خاص است، حق را صفت آمده،

شاه و شاهزاده را بجلوه گری در کابینات یخلت و محبت بستود؛ ابراهیم را

خلیل خواند، و تقدرا حبیب - علیهما السلام، - و جمیع مقامات - چون
 خوف ورجا و صبر و توکل - جز رضا که رضا صفت حق است، و مهیج
 3 بشناخت قلوب عارفانست، بررؤیت وارد غیب در جوار حق فنا شود؛ جز
 محبت که محبت صفت ذاتی است - که عاشق و معشوق بدان موصوف اند، -
 آن فنا نگیرد و زوال نپذیرد. در جنت ماوی، مفرح دل اولیا عشق و محبت
 6 حق است، زیرا که تأثیر رؤیت جمال قدیم و آلاء عمیم است ازلاً و ابداً،
 لا یزول فی الدّارین حقیقه لا مجازاً، که معدن اصلیش عین الله است [18b]
 و آنرا تغیر نیست.

9 (۴۷) مایه تو اینست، فضیلت تو از شواهد اخبار و آیات و عقلیات.
 گرت باید که جان محبت بدیده جان به بینی، بجان من در آی، تا در
 اوراق گل جان محبت تجلی صرف محبت - یعنی صد هزار صلصل و بلبل
 12 انقاس عشقی دردناک و خوش نوا در بساتین دل بآتش عشق جناح همت
 محترق - یابی، که جمله را جان روحانی در منقار عشق مانده است.

عاشقان سوی حضرتش سر مست

عقل در آسین و جان در دست

15

تا چو شوق براق دل راند

در رکابش همه بر افشاند.

الفصل الرابع

فی فضیلة المحبین الذین یألفون

الحسن والمستحسن

والمحبوبین المستحسنین

- (۴۸) [19a] روى عن النبىِّ — صلى الله عليه وسلم — أنه قال « لا خير
 3 فى من لا يألف ولا يؤلف ». غَوَاص بحر عبرات شوق ونفَاس عرابس عشق
 6 در اشواق مشاهدۀ تجلّی و انوار مشارق تدلّی — صلوات الله عليه — گفت
 « خير كلّی که منافع اهل دارین است، از جمیع آدمیان در عاشق و معشوق
 9 نشان کرد، زیرا که عشق عاشق و معشوق از تأثیر عشق الهیات آمد. »
 (۴۹) چو عاشق و معشوق با عشق متحد گشت، و باقی شد در آن
 مورد، نعمت الوان ولذّت زمان و مکان، اندر ذوق اسیر گشت. خیریه از
 12 جمله کون به عاشق و معشوق از آن اشاره کرد، که محرك عاشق عشق ازلی
 است، که روح عاشق محرق جمال فعلی است. عشق تا از آن معدن بمعدن
 انوار ذاتی رساند، معشوق با انوار قدرت ملتبس « شد » خَلَقًا وَخُلُقًا.
 (۵۰) وَأَيْضًا عن النبىِّ [19b] — صلى الله عليه وسلم — أنه قال « مَنْ
 15 عشق وعف وکتم فمات، مات شهيداً ». قمر ولایت نفرید و شمس عالم توحید
 و مسافر بیابان تجرید — صلوات الله عليه — گفت « در فضیلت عشاق اشارتی
 18 چند لطیف، تا محبانرا دلالتی باشد در راه محبت، و عاشقانرا حکایتی باشد
 بر گذشت عشق.

(۵۱) ولایت عشق اثبات عشق انسانی در رمز مبارك فرمود، دانست

که ارواح قدسی در بلاد بدایت در شهرستان عزّت نزد سراق حضرت

۳ یکدیگر را دیده بودند، و از رؤیت آثار حق - که در رؤیت یکدیگر دیده

بودند - با همدیگر از تأثیر آن حسن و مقارنه و بمشابهت صفات با هم الفت

گرفته بودند. چون درین عالم آمدند، بدان چشم یکدیگر را باز بینند. از

۶ غلبه اهلّیت و صفاء صفت و تعریف عقل کلّ و قرابت جان [20a] با جان

یکدیگر باز بینند، و بنور فراست یکدیگر را باز شناسند، و بر یکدیگر

عاشق شوند.

(۵۲) چنانکه فرمود - صلی الله علیه - «الارواح جنود مجنّدة، فما

تعارف منها اتلف، وما تناكر منها اختلف.» اختلاف بعضی از غیرت حق

بدیشان بود، که اگر یکدیگر را باز دیدندی، در عشق یکدیگر تا ابد باز

۱۲ ماندندی، و بمعین اصلی که عشق قدم است، نرسیدندی. حق اسباب و دعاوی

از عشق بدیشان پیوشید، تا یکدیگر را باز شناختند، غیره و شفقه علیهم.

اینها که یکدیگر را بدانستند، سلوك مسالك طرق ربّانی بر ایشان سهلتر

۱۵ آمد، ایضاً رحمة و شفقه علیهم.

(۵۳) لکن نبوت اخلاق نفسانی در عشق انسانی در سرّ جان بجان

بمرکب «أحسن صورکم» از جان دفع کرد، دانست که [20b] در چنین

۱۸ جان نفس حیوانی از نصیبه حلاوت شهوات است، زیرا که نفس را لکام

۱) قرابت (۲) : نرآية (۱) A 10-9 «الارواح...» رك : سفينة بعار الانوار غیخ

عباس قمی، ج ۱، نجف ۱۳۵۲ قمری، ص ۵۳۷ | 17 احسن صورکم (رك : ص ۵ س 12) :

حسن صورکم A

عَفَّت در سر کرد و گفت « و عَفَّ ». معلوم داشت که جان بیننده بنور عقل از دخان طبیعت بخاری ندارد، عقل را ترتیب تعَفَّف اخلاق فرمود، و اگر نه مرکب عشق از تکلف و تعَفَّف رخت شهوت طبیعت بر نگیرد، چرا که 3 حقیقت عشق جنبش اجزا بتهَرَك کُل است.

(۵۴) اَمَّا حَدِيثُ كَتَمَانَ از اشارت سَبَد عاشقان تسویت احتراق 6 جانست، تا بآتش عشق نِيَك نِيَك بسوزد، که تف آتش عشق بنشیند. عاشق اگر در عشق بگوید، از آن شهیدش خوانند که بسیف غیرت در منزل ابتلا کشته شود، و بآتش عشق و باحتراق در کتمان سوخته شود. گفت — علیه السلام — « مَنْ أَحْرَقَ بِنَارِ الْعَشْقِ، فَهُوَ شَهِيدٌ؛ وَمَنْ قُتِلَ فِي 9 [21a] سَبِيلِ اللَّهِ، فَهُوَ شَهِيدٌ ».

(۵۵) چون بعشق شهید شد، با انبیا در حضرت جبروت و هیادین ملکوت بمرکب عشق هم عنان شد، زیرا که شاهراه عشق مقتل شهداست 12 و مشاهد انبیاست. نه هم قرانشان بینی در رسالت «و» مجد و کبریا؛ نبی و صدیق و صالح و شهید؟ چون تعَفَّف بامتحان عشق از مهلکه طبیعت است، رو بر خوان «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ 15 عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا.» معشوق بدین صفات از حق، زیرا که شمس جلالی از کوه ازلی بروی خویش بر می آید. اگر دیده وری، بنگر که بر روی آن چنین چون 18

1 و عَفَّ : رُك س ۲۳ س 16 | 2 ترتیب A : و شاید « ترتیب » 3 | از : باق A |

رخت : و رخت A | 7 شهید : رُك « من عشق و عَفَّ ... » س ۲۳ س 15-16 | خوانند :

خوانند A | 12 شاهراه : شاهزاده A | 13 مشاهد : مشاهده A | 15-16 سورة { (النساء) آیه ۲۱

بر می آید. در آئینه لطافت جوهر صورتش نگه کن، تا نور کوکبِ

[21b] جانش در بشره صفات بجهان خلقش چون مشرق میشود، در

3 دفتر حروف افعالی در ورق حسن و جمالش نقش صفاتی چون مرقوم می گردد.

(۵۶) در قامت او دلم را قیامت‌هاست، در رؤیت جمال او تنم را

6 دیانت‌هاست، در ره هجر او دلم را ولایت‌هاست، در میدان وصال او روحم را

با چند عشق مبارزتهاست. گوئی که کدام جوهر بود، که از سلك ملکوت

بگسیخت، یا کدام دلبری بود از عرایس خانه جبروت که ازین خسته جان

9 بگریخت؟ شعر:

من خود صنما سوخته خرمن بودم!

وز عشق تو من کشیده دامن بودم؛

تو نیز پیامدی بازردن من

12

در شهر مگر دست خوست من بودم؟

الفصل الخامس

فی فضیلة الحسن والحسن والمستحسن

15

(۵۷) [22a] چون بذر فطرت از قالب قدرت بتربیت حسن قدم از

شاهراه عدم بجهان حدثان در آورد، خلعت خلافت پوشید، و علم «عَلَم

18 آدم الاسماء کلها» در خزانه اسرار بگوش جان از حق نیوشید. افسر

8 خسته جان : خسته جانرا A 11 وز : شاید «در» 17 پوشید : پوشیده A 1

- شاهی از نور کبریائی بر سر نهاد، و کمر عبودیت در مقام حریت در میان بسته، بلباس صفات و انوار ذات مزین شده، چهره را بخلق جمال قدم برشته صبح «صبغة الله» در جامه جان زده.
- 3 (۵۸) این چنین عروسی را حق بخودی خود ستوده، میان نیکوان ملکوت گفت «صوّرکم فاحسن صورکم». قیل آدم - علیه السلام - زیرا که صفی مملکت بود، و بدیع فطرت، و خزانه امانت، و کارخانه حکمت، و نو آمده مسافران شاهراه قدم از ولایت عدم - صلوات الله علیه - وایضا منی علی موسی - علیه السلام - «والقیبتُ علیک [22b] محبة منی» قال قتادة «ملاحه فی عینیک لا یراک أحد الا یحبک». وقال عکرمه «حسن وملاحه».
- 9 (۵۹) و چون عیار سر بازار غوغایانِ عشق بکوه تجلی بر آمد، و در دیده و جان و صورت آینه «یضی» و لولم تمسه نار» داشت، نور کبریا «نور علی نور» اورا پیرایه داد. جمال فعلش با جمال ذات وصفت درو بدید آمد. لا جرم چو باز آمد، از روی خوش نور تجلی ساطع بود. هر که را چشم از آن چشمه افتاد که تجلی بود، چو اورا بدیدی، بدو عاشق شدی، و همچنان درین نفّاس خانه شاهدان جلالی بوسفرا - علیه السلام - زیرا که بنور جمال پیرایه صفت برهن یزید «و شروه بثمرن بخش» داشت.

3 صبغة الله A: اشاره به «صبغة الله ومن احسن من الله صبغة ونحن له عابدون» سورة

2 (البقرة) آیه ۱۳۲ | 5 سورة 40 (المؤمن) آیه 66 | 8 سورة 20 (طه) آیه 39 |

11 سورة 24 (النور) آیه 35 | 12 سورة 24 (النور) آیه 35 | 13 خویشتن: خویشتن A |

15 نفّاس خانه: نفّاس خانه A | جلالی A: شاید «جلال» 16 سورة 12 (یوسف) آیه 20

(۶۰) زیرا که کون بهای يك هویش نبود، از آن چنان ارزان آمد؛
 لیکن عاشقانرا بصد هزار جان دادند، بهایش [23a] نه گران آمد. در
 3 مرآت جمالش چهرهٔ جمال ازل پیدا بود، از آن سیارگان سماوات رسالت
 بنعت حرمت پیش او سُجود کردند، چنانکه ملکوتیان پیش آدم. زیرا که
 هر دو کعبهٔ صفت بودند و مشارق آفتاب ازلیات، از آن آفتاب پرستان
 6 قدم بدان دو شاهزادهٔ عدم سجد کردند. جمال یوسف بهمت التباس از
 راه « هذا ربی » خلیل بر داشت، گفت « انی رأیت احد عشر کوكبا والشمس
 والقمر رأیتهم لی ساجدين. » یا اولو الالباب! دانید که سرّ ظهور تجلی
 9 نه عین حلول است؛ اگر نه، ظهور حالات جلال ذات در آینهٔ افعال بودی
 حو- این قبله‌های مختلف از آن حدیث که شهود عین در عین فعل است،
 بیگانه بودی.

12 (۶۱) عشق یعقوب بر یوسف - علیهما السلام - هر عاشقانرا دلیلی
 عظیم است [23b] در عشق انسانی، زیرا که عشق او جز عشق حق نبود،
 و جمالش جمال حق را در عشق وسیلت بود. آن همه برای آن بود که
 15 « محمد » - صلوات الله علیه - یوسف را - علیه السلام - گفت: که
 « أعطی نصف الحسن »، و حسن او را معجزات و آیات آمد، خود را تابش
 نشانهٔ جمال بود.

18 (۶۲) عشق یعقوب بر آن شاهد حق از آن آمد که هر که در آن

3 سیارگان A: شاید «ستارگان» 7 سورة 6 (الانعام) آیه ۲۶ || 7-8 سورة ۱۲

(یوسف) آیه ۴ || 9 حالات A: شاید «حلولات» 12 || 12 علیهما السلام: علیهم السلام A

مجلس دیده‌ور بود، هم چون زُلیخا جای وی از چشمهٔ حسن وی در جان ساخت. «اگر می‌مخواه» بر خوان، و عقل را ازین عقبت برهان، که چون حق آن شاهد را از جمال قدم جمال پوشید، از عاشق و معشوق عذر «ولقد همت به وهم بها» نیوشید.

(۶۳) چون جمالش از آن جمال بود — وبعد صفاتنا الخالق سبحانه عن تغير الزمان وعن حلول في المكان والحدثان، — عاشق آن جمال آمد، 6 چنانك [24a] زبده حسن قدم، وأصل سرمایه رهران عدم، سیمرغ مشرق کان و آیت ما کان، محمد — صلى الله عليه وسلم — گفت «ان الله جميل ويحب الجمال». وروت عایشه — رضى الله عنها — «ان رسول الله — صلى الله عليه وسلم — كان يعجب الخضره ويعجبه وجه الحسن.» 9

(۶۴) جان آن جوانمردان آزاده از زحمت شهوات انسانی ذریهٔ آدم — که از جان بجان نگرستی — هباً بود. فرمود — عليه السلام — «ثلث 12 يزيدين في قوة البصر: النظر الى الخضره، والنظر الى وجه الحسن، والنظر الى الماء الجاري.» أسباب استرواح ارواح درین مسائل بیان کرد، که روحانیات حواء دیدن بچشم عشق وسیلت حق است، وزیادت نور بصر 15 و بصیرتست، چو بر احکام شریعت گذرد.

(۶۵) وروت ایضاً <ان> رسول الله — صلى الله عليه وسلم — يأمر بالحيوش «اذا ارسلتم رسولاً فاجعلوه [24b] حسن الوجه الاممر» وقال 18

2 سورة ۱۲ (يوسف) آية ۲۱ || 3-4 سورة ۱۲ (يوسف) آية ۲۴ || 5 وبعد صفاتنا

الخالق (۱): وبعد صفات ما خلق A || 8 وجب: جب A || 11-12 ذرية آدم: (رجوع

بمنه ۳۰ سطر 17 خود): در آدم A || 18 فاجعلوه: فجلوه A

۳۔ علیہ السلام۔ «اعتمدوا بحوائجکم صباح الوجه، فان حسن الصورة اول
نعمه لفاک من الرجل.» وقال بعض الفلاسفة «الحسن طلوع نور البقین
الناطقۃ علی بینۃ الطبیعة.» ندیدی چون شاهد شواہد آیات و بدر بریات
بأنوار حسن و جمال قدم ملتبس شد، و نور قدم در نفس حدث پیدا شد،
خلق را شواہد آمد در کونین و عالمین، صفوتش داد، «خلقہ یدہ والبسہ
6 من حسنه وبھائہ.»

(۶۶) تا جہانرا قبلۂ صفات شد، جمالش در جمال در آمد، و علمش
در علم، و قدرت در قدرت، و ارادت در ارادت، و حیات در حیات، و صفات
9 در صفات، و انوار ذات بجانش در آمد. در خم اتحاد ہی زحمت حلول
برقع جمالش ظہراً و بطناً خلقاً و خلقاً یک رنگ [25a] و حدث شد، و از بیم
رنگ حدث مطہر شد. لا جرم اکرم صورۃ واعز شاهد ابدأها الحق فی
12 العالم آمد.

(۶۷) شمع گیتی نواز ملازم پردۂ راز احسن الخلق و الخلق، و شاهد
الحق، محمد مصطفیٰ۔ صلوات اللہ علیہ۔ چون جمیع صفات باری بجان و جسم
15 پدر متجلی دید، مثنیٰ علیہ گفت «خلق اللہ آدم علی صورۃ.» و آن نکته
از «خلقت بیدی» و «نفخت فیہ من روحی» از سبب عالم۔ علیہ السلام۔
اشارت، و مبدع کمال صفت بود. حسن اصلی ذریۂ او را تا قیامت ساعت از
18 او منسوب شد.

(۶۸) از بدایت فطرت حسن برگزید شاهدان حق >...< و با

2 لفاک : فاک A | 4 ملتبس A : شاید «ملتبس» | 5 خلقہ : خلق A | 14 اھ : - A |

معدن اصلی برند، که از جنت فردوس اعلی، وجنة المأوی، وشجرة طوبی، وسدرۃ المنتهی، شعله میزند، زیرا که آنجا نور از نور حق دارد، وحسن از حسن، وجمال از جمال، [25b] وبها از بها، وبقا از بقا. در 3 آن جوار تشیند الا آنک از آن جای نصیه دارد، جزو با کل رسد. کل شیء برجع الی اصله.

(۶۹) از آن گفت - علیه السلام - «لما غرس الله جنة الفردوس، 6 غرس اشجارها بیده، وفجر انهارها، ثم قال لها: تحسني بحسني، قو عزتي وجلالی! لا یجاورنی فیک بخیل.» زیرا که حسن با بخل نباشد، راز آن محل اخلاق مضمومه نشاید، تا بدانی در این جهان هرچه مستحسن است، 9 از اثر جمال این دو مشهد وشهید است، یعنی: جنة الفردوس وآدم. چون در آمد بدین عالم، خاک آنجا در اصلاّب نیکوان پاشید، تا از ارحام امهات یوسفان مشارق ومقارب از پرگار خانه قدرت درین جهان در آمد، 12 وافاضت این دو بدایع فطری در این جهان نور مستحسنات آمد.

(۷۰) و سر این حدیث که [26a] حسن اصلی است، از زبان شارع شریعت وواضع طریقت - صلوات الله علیه - بیان شد، چون از حال مکاشفة 15 التباسی خبر داد وپیدا کرد محبت است، سر حق در تجلی حسن آورد. حسن فطری که چون جان عاشقان بحسن قدم درین حسن عاریت می کند، درین رمز حرف علم مجهول پیدا کرد. گفت «رأيت ربی فی احسن صورة، 18 فقال لی: سل.»

(۷۱) خواجه کاینات بدان محبت خواست، که وراء آن حلاوت در

آن زمان هیچ حلاوت ندید. گفت « اسألك بحبك وحب من یحبك وحب عمل یقربنى الی حبك. » چون جمال قدم در شاهد حسن بجانش رسید،
از غلبه حسن آن رؤیت محبت صرف پدید آمد در جان؛ و در فضیلت صاحب حسن روایت کند انس مالک از رسول [26b] - علیه افضل السلام -
قال « من رزق حسن صورة وحسن خلق وزوجة صالحة وسخاء نفس، فقد أعطى خیر الدنيا والآخرة. »

(۷۲) وچنین نشان داد سید اهل نشان، که حسن وجمال ونبیل وکمال وخلق وسخا و وفا هر که یافت در این جهان، در آن جهان آثار است، و از معدن مقدس اهل انس را انوار است. چون این دولت یافت، نور جمالش نار نسوزد، و کلاه دولتش در کونین جز حق ندوزد؛ زیرا که از جهان بی ضرر است و از عالم بی خطر، صفات مجد دارد و سرمایه وجد. مجدش سالکانرا منهاج و وجدش عاشقانرا معراج.

(۷۳) قص این مرغ کس نشکند، و بیخ این گل زخمه قهریات بر نکند، چنانک گفت سید خاققین و میزبان کونین و میهمان « قاب قوسین » - صلی الله علیه وسلم - « ما أحسن الله خلق رجل [27a] و خلقه فیطعمه النار » هر که را این عهد حسن دادند بنور قدس مصطفی شد، و حلاوت انس مجتبی شد، آدم ثانیش خوانند. چنانک گفت سید عالم « من انار الله وجهها حسنا، وجعله فی موضع غیر شأن له، فهو من صفوة الله فی خلقه. »

(۷۴) در کتاب مجید گفت بعد از قسم «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» حسن تقویم در راه خَلَق و خُلِق آدم را از آن آمد، که جوهر طینتش در قالب فعل ریخته شد، و آن موضع را در تربیت صبغ قدرت داد، 3 بحلیه صفات او را بیاراست. حدیث - که گفت «سمعا وبصرا ولسانا ویدا» - یاد دارد. چون چشم مهد سکر و موضع التباس شریعت و شهسوار دولت راه طریقت و شاهین بستان حقیقت - صلوات الله علیه - در سمع فطرت و آئینه 6 قدرت آدم - صلوات الله علیه - [27b] بیچشم جان نقش جانان دید، و از خاتم قدرت بر رخ آن شهزاده عدم سطر نکین صفت دید، بانگ بجهان عقول فرو کرد، و بصوت ستوحی ارواح قدوسی را گفت «خلق الله آدم 9 علی صورته.»

(۷۵) گردن کشان ملکوت و سر اندازان جبروت در غیب احدیت، این سخن از حق بواسطه احمد - صلوات الله - بشنیدند، از سر سودای 12 عشق بنکارخانه قدرت رفتند، و آن شاهد نو آمده از ازل بدیدند، بی اختیار ترد <او> کعبه صفت رکوع کردند. از حق ندا آمد، که حقیقت «لیس کمثله» <را> شبیه نیست، «أسجدوا لآدم» که نفی متشابهات جز 15 تعطیل نیست، بدانکه استفادت مستحسن تا در جهان تالیف و طبایع و صور واصل عناصر از اصل آدم است، که نور قدرت نخست در مشکاة صورت وی آمد، و شمس عزت بروی شواهد [28a] مشرق جمال او بر آمد، زیرا 18

۱ مجید : مجد A 1-2 سورة ۹۵ (التین) آیه ۴ 15 سورة ۴۲ (التوزی) آیه ۱۹

سورة ۲ (البقرة) آیه ۳۲ 17 که : لو A

که نور جمالش از معدن جمال قدم بود، هر که را و هر چه را که از آن نوری دادند؛ درین جهان عاشقان را ریاحینی است از باغ جمال و جلال احد، در قرب از آن نور سایه حسن بر من پزید است، چون از معدن دور افتد، حسن نقصان گیرد.

(۷۶) هر که را وجود لطیف تر و جسم رقیق تر و جان شریف تر، هیکل او از جواهر نورانی معدن ظاهر تر. در جمع اشیاء از مستحسناات تأثیر آن حسن است، زیرا که هر ذره از گون جانی از فعل حق دارد، که درو مباشر است بنعت صفت و تجلی ذات، علی الخصوص اشیاء مستحسن، جز چشم یقین بین نه بیند، هر چه اقرب بر معدن جمال، بهد عشق نزدیک تر. یقینی که شیر مرغ زار بهشت عقل و سناد کوهسار [28b] فضل، از مادگی عشق هر چه تازه آمدی در باغ مقادیر از نزد معشوق، بسرعت آنرا پیوسیدی و بر چشم نهادی.

(۷۷) بوسیدنش مباشرت روح با فعل قدیم از شهوت عشق آمد، بر دیده نهادش، خواستن قرب قرب آمد. کما روی «ان رسول الله - صلی الله علیه وسلم - کان اذا رأى <الورد> قبلها ووضعها علی عینه، وقال - علیه السلام - : الورد الأحمر من بهاء الله.» حفظ چشم بجز چشم را نباشد، زیرا که بچشم از آن چشم آن چشم را می دید، زیرا که چشم نهادی که دریچه جانست، روح از آن دریچه عالم ملکوت می بیند.

(۷۸) «وانه - صلی الله علیه وسلم - برز الی المطر یوماً، فحشر ثوبه

۵ لطیف تر؛ لطیفش A || 10 مرغزار؛ مرغ را از A || سناد؛ سناد A سناد بمعنی کرگدن است (منتهی الارب) تصحیح آقای سید جعفر شهیدی || فضل؛ فعل A

عنه، لیصیبه، فقیل له فی ذلك، فقال: هو قریب العهد بربه^۱، اینست صحت
دعوی عاشقان، ووارد آمد از معدن رسالت [29a] محمد — صلوات الله علیه.
اما فرق میان نیکوئی آدمی و نیکوئی غیر آدمی از الوان و اشیاء درین
جهان، آنست که حسن انسان خاصیت انوار تجلی ذاتی دارد، و دیگر چیزها
حسن از طراوت فعل دارد.

- (۷۹) رؤیت کون قبله زهاد است، و رؤیت آدم قبله عاشقست. 6
نا رسیدگان شریعت بر ما خرده گیرند، و گویند که آیات خلق سموات
عظیم تر، چرا در آن تکرید؟ آری، در سموات آیاتست، و آیات تنگ دلان
عالم منهاج است، لکن در روی آدم بروز آفتاب تجلی ذات وصفانست، 9
زیرا عشق از حسن آدم در آمد، و نور ایمان از کالبد کون در آمد.
کس عاشقی بر کون ندید، و جز بر روی خوب یوسف تغیری در کون ندید.
(۸۰) عشق و حسن از معدن صفات آمد، و در لوح افعال حرف 12
مشکلات ذات اندر آیات در سطوات [29b] قدس ذات فناست، و عشق بر
حسن در عین الله عین بقاست. اینست جواب مفسران طامات. انصاف ازین
حکیم در عشق است، که بیان کند مرغانرا که در آینه کون حق صفات 15
عظمت و نور عزت ذات تجلی کند، صدمات آن نظام معرفت و قوام محبت
شکند. از آن خلیل بعد از رؤیت ملکوت از سیارگان سموات بری گشت،
زیرا که در آن اثر جمال نبود، «ربّ آرنی» گفت در پیرایه قدرت، 18

2 عاشقان: + فقیل له فی ذلك، فقال هو قریب العهد بربه A (تکرار است) ۱

16 صدمات آن...: ازین بید نسخه A با نسخه G مقابله شده. 17 شکند G: بشکند

A 18 رب آرنی G: آرنی A، سورة ۲ (البقرة) آیه ۲۶۲

«أولم تؤمن» در جواب آمد، زیرا که آیات محلّ ایمانست.

(۸۱) چون دانست که شهود جمال قدم در آیات نیست، سر بگریبان

۳ عشق فرو کرد، گفت «انی ذاهبٌ الی ربّی». چون از غیر بیگانه آمد،

تا خود را در جمال جان خویش یاز یافت، از آیتها کون مرآت دل

برگزید، زیرا که حقّ را بدیده سر در آن آینه دید، از آن گفت «الا

۶ من انی الله بقلب سلیم». یعنی مصفی عن کدورات الّکون بنور التّجلی

(۸۲) و فرق میان مستحسنات و مستقبحات آنست که حقّ تعالی

مستحسن را آینه لطف آفرید، و مستقبیح را آینه قهر. قهر محلّ نکرت آمد،

۹ و لطف محلّ معرفت. اگر چه نکرت در حقیقت آلت معرفتست، نازک دِلان

انس از رؤیت آن بگریزند، زیرا که لطیف صدمات قهریات تواند دید، زیرا

که سبّد عالم - صلی الله علیه وآله وسلم - از مستقبیح متنفر بودی، که

۱۲ روحانی کثافت جسمانی تواند کشید.

(۸۳) اگر بوالفضولی گوید که آنچه در روی آدم پیداست، در

صورت مستقبیح همانست، بدیع فطرت و سلاله قربت نشناخته است. تو

۱۵ نیرنگ و رنگ و مکر و سخنان مزخرف او هشنو، که آن طامانست. اگر

گوید که آن در این پیداست، محض ترهات است. لکن موحدان دانند

۱ اولم تؤمن : ایضا ۲ چون G : و جو A ۳ سورة ۲۷ (الصافات) آیه ۹۷

۴-۵ سورة ۲۶ (الشعراء) آیه ۸۹ ۷ حق تعالی G : - A ۸ آینه G : از آینه A

آینه A : آینه G ۹ نازک دِلان G : تا زنده دِلان A ۱۰ زیرا که ... بتوان دید G :

- A ۱۱ صلی الله ... سلم : صلی الله علیه وآله وسلم G ؛ - A : متنفر بودی G (متن) :

متنفر شدی Gh ، متعمر شدی A ۱۶ ترهات است A : ترهاتست G : لکن A : لیکن G

که مستقیم از آن امور اضافی است، ورنه در عین قدم قبیح نیست. اما صورت قهرش زشت تر نگاشته است، و تو در حجابِ توئی، اگر تو از توئی بیرون آئی، حجابِ قهر بر خیزد، و تو محض قدم بینی. لکن در قدم 3 آیت عدم نیست. بچشم صرف صرف قدم نه بینی. در این فصل محض اسرار گفتیم، و بآب حکمت لوح خیال شستیم. هر که لعلِ کانِ الله در کانِ لعلِ آن تُرك نه بیند، ادرا این سخن مسلم نیست، و هر که نور کبریا در چشم او نه بیند، میان عاشقان محرم نیست. هر که لاله رخسار قدم در لاله زار روی او نه بیند از عشق بیگانه است، و هر که چنین سخن نداند، نزد عاقلان عشق دیوانه است. 9

(۸۴) رایت وصل دوست در خط و خال آن مه رویست. گر ندانی، در سطر صفت بنگر که چون گفت «ونحن اقرب الیه من جبل الوریث»، «ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون». مگر آن غارتی را ندیدی که چون بچشم شوخ دلم را غارت کرد، و نگارخانه عشقم بجمال خود عمارت کرد، خم گشت پشت هتم در این حرف پر غلط، زیرا ز دست عشقش بگریختم. یاسبان عشق او دلم را ملازم، از آن بنعت عشق در دست آن 15 تُرك عاجزم. رباعیه:

در عشق تو خفته همچو ابروی توأم

زیرا که نه مرد دست و بازوی توأم 18

3 لکن A : لیکن G | 10 رایت G : و رایت A | خط A : خد G | 11 گفت A :

فرمود که G | سورة ۵۰ (ق) آیه ۱۵ | 12 سورة ۵۶ (الواقعة) آیه ۸۴ | 15 یاسبان G :

یاسبان A | 16 رباعیه G : شعر A | 17 و 18 توأم G : نوم A

در خشم شدی کہ گفتمت تُرک منی
بیزارم از این حدیث، ہندوی توأم.

الفصل السادس

فی کیفیۃ جوهر العشق الانسانی وماہیتہ

(۸۵) اعلم یا اخی - ارشدک اللہ طریق العاشقین - بدان کہ اصل
6 عشق چہار چیز است، و از ترکیب آن چہار چیز عشق انسانی و روحانیات
مکان گیرد. چون طبع جان از طبع انسانی جدا شود، و حسن جان از
حسن صورت - کہ عالم باد و خاک و آتش و آبست - بتأثیر فطرت فعلی مقدس
9 شود، و زری کانی در این عالم بغایت پرورش بصفۃ اصلی معدنی شود، در
آن جوهر رقت و لطافت بہندی شود کہ «یُضیء بنفسہ فی نفسہ» از ارکان
اربع عشق رکنی پدید آید.

(۸۶) چون بدین صفت گشت، استعداد قبول جمال روحانیات یافت؛
12 پس از آن در دیدہ سر نور روحانیات ملکوت - کہ اصل حسن است -
در او پیوندد، زیرا کہ حجاب جان انسانی برخاست. چون نور جان بنور
15 معدن متحد شد، دو رکن از جوهر عشق حاصل آمد. بعد از این صفات
مستحسن ہم رنگ مستحسن شد: ثلثان قمر عشق از خسوف بیرون آمد،

1 کہ G : جو A | 2 بیزارم ازین A : بگذاشتم این G | 4 العشق (عشق) G | الانسانی
G : عشق للانسان A | وماہیتہ G : وماہیتہ A | 5 یا اخی G : - A | طریق G : لطریق
A | بدان A : - G | 6 و از ترکیب... انسانی G : و آن چہار چیز عشق انسانی در
ترکیب A | 7 مکان گیرد A : مکان گیر شود G | چون G : جو A | 8 فعلی G : فعل A |
11 رکنی G : + از ارکان A | 12 جمال روحانیات G : روحانی A | 13 آن G : آنک A |
14 او G : - A | جان انسانی G : خاک انسانی A | چون G : جو A | 15 دو رکن G :
و رکن A | 16 ہم رنگ G : جو ہم رنگ A

زیرا که پیرایه فعل — که اصل استعداد معدن قدس است — که حسن اصلی از آن منشعب است، برابر استعداد عاشق آمد.

- (۸۷) دیگر از رشاش نور جمال قدم چون در حسن حسن طلوع
 3 کرد، حسن اصلی مقابل نور دیده عاشق شد؛ آن دو نور که در صورت
 دو جزء است، و در معنی کل محض است، جزویت پذیرد. چون معنی در
 6 معنی و حسن در استعداد ملتبس شد، اهلیت باهلیت متصل گشت، آفت
 طبیعی با حسن صوری پیوند گیرد؛ طبع دل عاشق هم طبع دل معشوق شود؛
 عقل متجانس گردد؛ نور دیده روح با نور دیده متحد شود؛ سر با سر
 9 یامیزد؛ صفات معشوق بخیال عاشق سر از گریبان جمال بر آورد. ظاهراً
 و باطناً پیوند کلی پدید آید.

- (۸۸) چون این صفات معشوق در عاشق نفوذ کند، سلطان عشق
 دست فراز کند و اماکن جان و دل و عقل و سر و صورت و صفت فرا گیرد،
 12 و اصل عشق از جواهر اربع در صفات عاشق و معشوق منعقد گردد؛ صورت
 و صفات انسانی از ضعف مقهور سلطان عشق شوند؛ دل را اندوه پدید آید؛
 از تأثیر حرقت بآتش عشق، نفس را هوای عشق پیدا شود؛ ملازم درد
 15 بماند؛ عقل را هوس التباس در عشق انسانی بروی انسان درگیرد؛ روح را

3 دیگر : A : دگر G : رشاش G : رشایش A : 5 و در G : در A : 6 اهلیت باهلیت
 G : اهلیت در اهلیت A : 7 صوری G : صورت A : دل G : — A : 9 از گریبان G :
 بگریبان A : 11 این A : — G : معشوق در عاشق G : در عاشق و معشوق A : 12 دست
 فراز کند G : دشت فرات (۱) A : فرا G : قرار A : 14 ضعف G : + معنی A : سلطان
 G : — A : 15 از G : آن A : 16 عقل را G : عقل از آن A : در گیرد G : کرد A

هوس جانان در جان و جمالِ جان که صفات معشوقست پدید آید: آن جذباتِ عشق قدم باشد. لکن جان عاشق، در بدایت عشق انسانی بر آید.

3 (۸۹) چون این معجونات پدید آید، خواهندگان معشوق از جهان

عقل بجهانِ جان سفر کنند، و از دریچه‌های حواسِ خمس طلبِ جانان کنند.

6 این وصف اصل جوهر عشق آمد؛ از اینجا مقام بمقام ترقی کند، تا کمالِ عشق پدید آید. بعد از جمع ارکان اربع بدایت عشق کمال الفت است،

والفت جمعیت است و مقارنهٔ دل بدل و اتصال محبت بقلب و جان بجان و سکونِ

نفس، کما أنشد بعضهم، شعر:

9 وَالْفَيْنِ كَالْغُصْنَيْنِ شَقَّهُمَا الْهَوَى
فَرُوحَاهُمَا رُوحٌ وَقَلْبَاهُمَا قَلْبٌ.

يُمِيتُهُمَا بَعْدُ الْمَزَارُ إِذَا نَأَتْ
دِبَارُهُمَا شَوْقًا وَيُحْيِيهِمَا الْقُرْبُ.

(۹۰) چون بدان مزید گیرد، جان بجان انس گیرد و انس در رؤیت

12 و صحبتست، زیرا که سکون از آن پدید آید، کما أنشد، شعر:

أَنْسْتُ بِهِ فَلَا أَبْنَى سِوَاهُ
مَخَافَةً أَنْ أَضِلَّ فَلَا أَرَاهُ.

بعد از این ود است، و آن از تأثیر وصلست و غایت قربست، و آن غایت حظِّ

15 دل عاشقست، کما قال، شعر:

وَدَدْتُ وَبِيتُ اللَّهَ مَا دُمْتُ أَتَاهَا
نَصِيبِي مِنَ الدُّنْيَا فَانِي نَصِيبَهَا.

1 جذبات G: جذیب H A | 3 معشوق G: معجون A | 4 بجهان جان G: و جان A |

6 از G: از آن A | عشق کمال G: کمال عشق A | 7-8 و جان... نفس G: و سکون

نفس و جان بجان A | 8-10 شعر... القرب G: - A | 11 بجان G: از جان بهمدیگر A |

12 کما أنشد شعر G: - A | 13 فلا G: قال A | اصل G: اخل A | 14 و آن از G:

و آن A | قربت G: و قربت است A | حظ G: حض A | 15 شعر G: - A

فَإِنْ تَجَزَّ لَيْلِي بِالْمُودَةِ تَجَزِّنِي وَأَنْ تَجَزَّ بِالْقَرَبِ فَأَنْتِ قَرِيبِيهَا.

(۹۱) چون بر آن حقیقتِ نورِ عشق زیادت شود، آنرا محبت گویند.

آنکه که سلطان عشق لشکرِ عقل شکست، و در جان عاشق بنحسِ سلطنت نشست، محبت حقیقی از مجازی پیدا شد. آنکه خلّت پدید آید، که حقایق عشق بعروق جان متخلل شود، و صفات یکتایی پدید آید. آنکه گوید، شعر:

خَلَّانِ نَفْسَاهُمَا وَالرُّوحَ وَاحِدَةً

فلا يَمِيلَانِ طَوْلَ الدَّهْرِ مَا اجْتَمَعَا.

(۹۲) چون اندوهِ دل بر مزید شود، و شعله‌ی جان از بامِ عقل پرتوی

بِعالَمِ فَعْلٍ او کند، شغف پدید آید. و آن شدتِ ولع است، غرامِ کَلِّ آنجاست، و امتنانِ دل از تأثیرِ عشق بروی معشوق در دل پدید آید. دگر عشق بشغافِ قلب رسد، و پرده‌ی فؤاد بسوزاند. چون نيك محترق شد، استشهاد پدید آید، و آن غلبه‌ی حُبِّ محبوب باشد، که عاشق را مَهْيَجِ جنون عشق شود، تا اسرارِ معشوق از کزاف میگوید. آنجا جنون در جنونست. دگر وله پدید آید، و آن ذُهلِ عقل باشد که از شدتِ حُزنِ جان حاصل شود؛ دگر هِمَانست؛ دگر هِيجَانست؛ دگر عطش است که آنرا صدی خوانند؛ دگر شوقست، و آن غایتِ قلق و صَبَاتست.

1 فان تجز لیلی G : فا تجز لیلای A | تجزینی G : انجزنی (۱) A | تجز بالقرب G : انجز بالقربی (۱) A | 2 بر A : در G | 5 شعر G : - A | 8 چون G : چو A | از بام G : بنام A | 8-9 پرتوی بامِ فعل او کند G : بر نورِ عالمِ فعل انکا (۱) A | 9 شغف G : شغف A | ولع G : وله A | غرام G : هرم A | 10 بروی G : بر روی A | 11 عشق Gh : - AG | 12 استشهاد G : استتار A | عاشق را G : عاشق A | 13 اسرار G : - A | 14 ذهل G : زهول A | 15 دگر هيجانست G : - A | 16 دگر G : دیگر بار A | و صَبَاتست G : صَبَات A

(۹۳) چون این مقامها در مرد پدید آمد، سواقی اسباب عشق در

جان عاشق قلزم عشق شد، عشق در ظاهر و باطن سرایت کند، وهیج نفسی

۳ بر وی بی لذت عشق نگذرد. آنکه در این عشق حضور و غیبت باشد،

سکر و صحو باشد. آنکَش عشق خواتند که این صفات مجتمع شود. غایت

عشق انسانی نا بدین دروازه است، زیرا که جان در رؤیت صنایع صانعست،

۴ لکن عشقِ صانع از عشقِ مصنوع باز نمی داند، زیرا که مبدأ عشقست.

(۹۴) چون صانع قدیم حجاب عشق انسانی از پیش عشق ربّانی بر

دارد، «صار عشقه عشق الخاص». اگر مرید از علل نفسانی در عشق انسانی

۵ مطهر شود، در عشق الهی راسخ باشد. و اگر بر جامه جان از لوث شهوت

چیزی بماند، در جهان عشق الهی از مرکب حقیقت پیاده رو باشد. بهر حال

که عشق پدید آید، اگر طبیعتات و اگر روحانیات باشد، عشق در مقام

۱۲ خود محمود است، زیرا که عشقِ طبیعی منهاج عشق روحانیست، و عشق

روحانی منهاج عشق ربّانی است. انتقال عشق الهی جز باین مرکب نتوان

کشید، و راقِ صفاء صرفِ جمالِ قدم جز در این اقداحِ افراح نتوان

۱۵ نوشید. این سه جوهر بقصد معدن همیشه حرکت مینماید.

(۹۵) ای دانه مرغان بستانِ مُلک! وای آفتاب مشرق! ای نرک!

۱ آمد G: آید A ۲ قلزم A: قلزم G ۳ نفسی بر وی G: موی A ۳ نگذرد

G: نگذارد A ۵ صنایع G: طبایع عاشق A ۶ مبدأ AG: مبتدی Gh ۷ صانع

C: صنایع A ۷-۸ بر دارد G: دارد A ۹ بر G: - A از G: - A شهوت G:

شهوات A ۱۱ عشق A: که عشق G ۱۲-۱۳ و عشق روحانی G: و روحانی A ۱۴ راق

G: روان A ۱۵ نوشید G: کشید A ۱۶ وای آفتاب مشرق

زینهار که اگر روزی عاشقت از سر هستی سر زلفت گیرد، یا بمباشرت
 — خاک در دیده — در پای تو میرد، نگوئی که این چه غلطست؟ نیست
 غلط در عشق خاص میل طبع روحانی. فی الجمله اقامت عشرت عاشق 3
 رواست. آه گوئی که سزای این دولت کجاست؟ این عارض سقم جان در
 شمار مگیر. مصرع: «کآخر نباشد کم ز کم». لکن عارض طاریست. ای
 جان مارا غذا! وای وصف گفته ایزد در نبی! عشق اصول بر اندازد؛ آن 6
 از فرط عشق است، معذور دار.

(۹۶) اگر چه در حقیقت عشق طبیعی ادنی منزلی است، که عشق
 تأثیر کبریت احمر کبریاست که در نور دیده جان زده است، واز آن 9
 کیمیا جانی از ازل در جان جان پوشیده است، — از این سبب عشق بر
 عاشق و معشوق بصنع اتحاد بکرنگست. حقیقت عشق رهی بگفت، اگر
 بشنیدی. و چون از این شراب نخوردی، الله الله! هیچ مارا ندیدی. در 12
 باغ عشق ما نگر، تا مرغان سبجانی «أنا الحق» سرای بینی. بشنو آن
 نعمها که مطرب رود عشق چون میزند؟ در ششدر کاف کفر وفاء فنا

1 که اگر G: تا نه A | 2 خاک G: چو خاک A | در دیده G: دزدیده A | چه A:
 — G | غلطست G: غلطی است A | 3 در عشق G: ولی در عشق A | فی الجمله G:
 مسکن A | 4 رواست G: است A | آه G: — A | کجاست G: کجاست A | مصرع
 G: — A | کآخر G: که آخر A | 6 وای G: ای A | عشق اصول G: اصول عشق
 A | 7 از G: — A | 8 که G: آه A | 10 کیمیا G: سیاهی A | 10-11 بر عاشق G:
 و عاشق A | 11 بگفت A: گفت G | 12 نخوردی Gh: بخوردی AG هر دو لفظ موجه
 است | 13-14 آن نعمها G: این فقطها A | 14 مطرب رود G: بطربروی A | میزند
 G: زنده A

غرچه روزگار توأم، دو شش پنجی در عرصه عشق بتفش وصل مارا بزن،
 که در نکاپوی جان در ره عشق جانان جانرا قدمی نماند، و در محفل
 3 خوبان زمانه مارا دمی نماند. رباعیه :

بوسی زلفت بمن ده و جان بستان ؛

و زلف تو کافر است، ایمان بستان ؛

6 و در غم تو ز دل شده تقصیری،

از جان بلب رسیده تاوان بستان .

الفصل السابع

9 فی بیان سبب بقاء العشق فی العاشقین

(۹۷) اعلم یا اخی - بارك الله فی عشقك - که عشق صفت قدس است
 در معدن قدس ؛ از تغیر حوادث منزّه است، زیرا که حق را صفت است.
 12 پیش از وجود اکوان و حدثان، عشق و عاشق و معشوق خود بود ؛ چون از
 نگارخانه امر اشکال فعلی پیدا کرد، خلاصه کون صورت آدم آمد
 - صلوات الله علیه، - زیرا که الطف جواهر ملکوتی بود، حق بلباس هستی
 15 پوشیده بود، و عالم صفتش را حجاب نیامد.

(۹۸) اگر چه ایشان بنخود از حق محجوبند، لا جرم عقل قدسی
 و روح قدسی آینه قدم آمد، زیرا که آن عقل از وجود حق پیرایه داشت،
 18 از آن در حجاب نشد. چنین گفتند او را پیش از کون که «أول ما صَدَرَ

1 توأم : G | 2 جانان : G | 3 دمی : G | 4 ادمی : A | 5 رباعیه : G | 6 A -

9 بیان : A - : G | العاشقین : G | العاشق : A | 14 بلباس : G | 15 : G | 16 : G | آدم :

و عالم : ۸ | صفتش را : ۸ | صفتش : G | 18 از آن : G | آن : A

من الباری یعنی العقل. نور قدم در آن آینه بی اسباب پدید آمد، عقل را سلب صفت پوشانید، اهانت آدم آن بود، زیرا که جان را جانِ جان بود، تا در جوهر عقل بی زحمت ارواح آن لطیفه مانده بود؛ از رتبت اصلی جز يك درجه تغیر نیافت حسن اصلی، زیرا که نور قدم در حدث متجلی بود.

(۹۹) چون عقل آن ودیعت بروح داد، تغیر زیادت آمد. روح در معدن دل چون بنشست، آفتاب تجلی از کوهستان روح سر بر کرد. نور کبریا در آن وسیله که گفتم، خود را در نیران طبیعت زد. حسن قدم بحسن حدث ملتبس شد؛ عالم صورت از پرتو آن منور شد. از پس این پرده ها روی بعالم نمود، که اگر آنچه در جوهر طبیعت همچنان روی بدین جهان نمودی حقیقه و صرفاً، صورت بسوختی از غلبه آن نور؛ و اگر صرف آن بی واسطه روح بدل سرایت کردی، بنیاد بشر برداشتی؛ و اگر حقیقت بی التباس عقل بروح درآمدی، ارواح واجساد محترق کردی.

(۱۰۰) بلطف و جمال نور حسن ازل در مشکات عقل آمد، و اگر حقیقت حسن بنعت قدس از راه کبریا وعظمت به عقل درآمدی، عقل از عقل مضمحل شدی. حسن اصلی که معدن عشقت، در جمله این حجاب

1 یعنی العقل G : — A | آن G : — A | پوشاید A : — G | 2-3 جان جان G :
 جان A | 4 نور G : بدر A | 7 کوهستان G : کریان A | 8 در آن وسیله که گفتم G :
 درین وصیت گفتیم A | خود را G : — A | 10 طبیعت G : + است A | 11 آن نور G :
 انوار A | 12 بی واسطه G : — A | 13 حقیقت بی التباس عقل G : حقیقت آن عقل بی
 التباس A | 15 راه A : ره G | 16 عشقت G : عشق A |

چون در آمد، نور جمال در جمیع حجاب پوشید. اگر آنچه روح را داد
 همچنان بجهان در آمدی، در پرتو آن کون مُستغرق نور شدی. بلکه
 ۵ اگر روح بی آن روی بنماید، از نور جمال او نور ابصار بریابد، زیرا
 که طراوت فعل خاص و نور قدرت دارد. شیخ ابو بکر واسطی - رحمة الله
 علیه - گوید: «أظهر الله الروح من بين جماله وجلاله، ولولا أنه سترها
 6 بالماء والطين، لأحترق الكون بنورها».

(۱۰۱) پس چون کون طاقت صرف آن جمال و حسن داشتی، اگر
 نه مصباح ازل در مشکات حدث پیدا شدی؛ اگر ندانی، رو و تفسیر «الله
 9 نور السموات والارض، مثل نوره كمشكوة فيها مصباح» بر خوان، تا معنی
 «المصباح في زُجاجة الزجاجَة كأنها كوكب دري» بدانی، که نور مصباح
 نور قدمست، و روغنش از وسایط فعل خاصست. و بیخ آن در زمین ازل
 12 رسوخ دارد، که عوارض حدث سر سوی آسمان سرمدی دارد. فرمود
 «لا شرقية ولا غربية». نزدیک بود که افعال را حکم صرف دادی، فرمود
 «یکاد زبتها يضيء ولولم تمسه نار».

15 (۱۰۲) چون نور ذات بنور فعل تجلی کرد، فرمود «نور علی نور»،
 آن خاصیت جز ارواح قدسی را و عقل جلالی را نیست «من بين الحدثان

3 روی G : رخ A او G . - A اظهر ... و جلاله G : - A ولولا انه G :
 که لولا انها A 6 لاحترق G : لاحترق A بنورها : بنوره A 8-9 سورة 24 (النور)
 آیه 35 10 ايضا سورة 24 (النور) آیه 35 12 که G : بی A حدث G : - A
 فرمود G : گفت A 13 سورة 24 (النور) آیه 35 افعال را G : افعال A فرمود G :
 گفت A 14 ايضا سورة 24 (النور) آیه 35 15 فرمود G : گفت که A ايضا سورة
 24 (النور) آیه 35

وأهل الزمان والمكان، چنانکه فرمود « یهدی الله لنوره مَنْ یشاء » وهرکرا
 فیست، ازین حدیث بیگانه است. « وَمَنْ لَمْ یجعل الله له نوراً، فما له من
 نور ». چندانکه نظر عاشق در صفات معشوق حسن اصلی بیش بیند، عشقش
 بیش باشد، زیرا که مصباح عشق را روغن از حسن قدست « یزید بزیادته
 وینقص بنقصانه »، برای آنکه در اصل عشق با حسن متحد است.

(۱۰۳) بقاء عشق بقاء حسنست، تا بدان حدّ که بصروف حوادث
 وزحمت طبایع وسیر عناصر وتغیر عمر چون از آینه کالبد شمس حسن تحت
 سحاب حواس وطبیعت از روی معشوق بمعدن اصلی روی در میکشد، عشق
 در عاشق نقصان میگردد، زیرا که بغروب او عالم صورت متغیر می شود.
 دل عاشق چون آفتاب حسن نیابد طلب از معدنی دیگر کند. عجب مدار
 که در کبر سنّ معشوق، در عاشق آن عشق کم شود، که قدرت صانع
 قدیم وحکمت لایزالش اقتضاء آن کند، که نور از وقت فطرت در معشوق
 تا عنفوان شبایش بیش نماند. آنکه بتدریج قمر حسن بمغرب ازل باز میگردد،
 زیرا که ظلمت معاصی از شب قهر در صفت و صورتش سرایت میکنند.

(۱۰۴) عاقلان دانند که چون شب آمد، نور آفتاب هیچ نماند جز

۱ فرمود G : گفت A : ابضا سورة ۲۴ (النور) آیه ۳۵ | 2-3 سورة ۲۴ (النور)
 آیه ۴۰ | 4 باشد G : بیند A : عشق را G : عشق A : قدست AGh : قدست G :
 6 بقاء... حسنست G : تا عشق بقاء آن حسن است A : تا... حوادث G : تا بدان
 حرکت بصورت A : 7 چون G : - A : 8 سحاب AGh : سحابات G : اصلی G : +
 چون A : 11 در عاشق G : بر عاشق A : که G : + از A : 12 حکمت G : حکم A :
 که G : + آن A : 13 شبایش G : شباب A : بمغرب G : : بغروب A : : میگردد G :
 می رود A : 15 آمد G : + او A

اهل ولایت را، که عاقلانرا فرمود «لقد خلقنا الانسان في أحسن تقويم، ثم رددناه أسفل سافلين، إلا الذين آمنوا وعملوا الصالحات»، یعنی اهل ولایت که اجر ایشان حسن ازلیست، بطاعت بر مزید باشد؛ چنانکه اشارت فرمود وگفت «فلهم اجرٌ غیر ممنون» ای حسنهم غیر منقوص. واین دو حال حق - سبحانه و تعالی - در استوار کتاب پیدا کرد، یعنی عموم اهل طبیعت صورت ایشان بنور طاعت حق مزین است.

(۱۰۵) چون آینه طبیعت از زنگار معصیت مصفا شد، جمال حسن ازل بنمت تجلی در آن آینه پیدا شود. پس آنکه صورت و معنی ایشان هر زمان بنور حق مصفانر، زیرا که ایشان پرندگان شمع قدم اند، نور از معدن حسن گیرند و جمال از جمال حق پذیرند. مگر نشنیده‌ئی که یوسف - علیه السلام - هر روز زیاتر و نیکوتر بودی «وَالْقَبْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي»، در شیخوخت نور حسن از روی موسی - علیه السلام - ساطع تر بود، چنانکه ایشانرا هر دو پیوسته برقع بر روی بودی؛ و اگر نه چنان بودی، اُمت در عشق از عبودیت باز ماندندی.

(۱۰۶) اینست قصه عشاق، ای شمع جان اهل اشواق! تا بدانی که آن نور در پیشانی ماست. بچشم حقیقت بنگر، که نیک پیداست، - «تَعْرِفُهُمْ بِسِمَاهُمْ» - حسن بدیع با عشق من مقرونست، که حدیث حَدَّثَ از معدن

۱ فرمود G : گفت A ۱-2 سورة ۹۵ (التین) آیات ۴-۶ ۱ 4 فرمود G : کرد A ۱ سورة ۹۵ (التین) آیه ۶ ۱ 6-7 صورت... طبیعت G : - A 7 شد G : شود A 10 از جمال G : از جلال A 11 روز G : روزی A ۱ زیاتر و G : - A ۱ سورة ۲۰ (طه) آیه ۳۹ ۱ 12 نور حسن از روی G : - A 13 هر دو G : - A ۱ بر روی G : بروی A 16-17 سورة ۲ (البقرة) آیه ۲۷۴ ۱ 17 با عشق G : - A

عشق و حسن بیروفت. عشق و عاشق و معشوق گر نه هائیم، پس کیست؟
هرچه نه این دم است، عالم دوئیست. این نادره نگر که من بر من
من عاشقم، و من بی من دایم در آینه وجود معشوق می نگرم، — تا من
کدام؟ رباعیه:

در جستن جام جم جهان پیمودم

۸ روزی تنشتم و شبی نشودم

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم

خود جام جهان نمای جم من بودم.

۹ الفصل الثامن

فی السالکین الذین لیس فی بدايتهم العشق الانسانی
فی العشق الالهی

۱۰۷ (۱۰۷) اعلم — وفّقك الله لسلوك طريق السالکین — که گه گه حق ۱۱

— سبحانه و تعالی — از عموم خلایق جمعی را در ره عشق ازلی بی زحمت
مدارج عشق انسانی در آورد. بدایت ایشان مجاهدۀ نفس باشد در عبودیت،
تا با عبادت حق اس گیرند؛ دلشان بذکر حق بیاساید، آفتشان با خلوت ۱۵
بود، زیرا که شهدشان مقامات زهد بود، پیشه شان ورع و تقوی بود، تا
نور ایمان بر دل ایشان مستولی شود.

۱ گر A : گو 3۱ G : دایم A : ۸ خود G : آن A 10-11 العشق الانسانی

فی العشق الالهی : عشق الانسان فی عشق الالهی AG 13 جمی را G : — A بی زحمت

G : — A 14 باشد در عبودیت G : در عبودیت باشد A 15 دامن G : دل A ۱۶

16 زهد G : ذکر A 17 بر دل G : بدل A

(۱۰۸) پس از آنجا بمنزل یقین شوند، ودرای یقین مکاشفه است. چون در کشف ملکوت سیر کنند، در آن احوال منزلشان جز تفکر نیست، تا یقین ور یقین مزید گیرد، که در آن مقام شواهد غیبی است؛ خلاصه یقین از رؤیت آن در آید. چنین فرمود: «وَكذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين».

(۱۰۹) ایشانرا آنجا وقت نیست، وقت آنجا عاشقافراست، تا تحصیل جمال جبروت در آینه ملکوت کنند. پس سالکانرا بعد از رؤیت شواهد لوايح در آید، پس بی مکان نابد، تا در صفت تجلی تعظیمشان مضمحل کند. چون ساکن شوند، مشاهده حق بر ایشان کشف شود، ودر مقام حیا وحبرت بمائند، بر بساط انبساط رهشان نباشد، زیرا که بمرکب عبودیت بمقام مشاهده آمده باشند.

(۱۱۰) آنها که از بدایت در ره ازل بمرکب عشق بمعشوق اصلی رسیده باشند، چون اورا ببینند، شهود سکر در منزل انبساط بر ایشان غالب شود، تا عریده کنند؛ واین منزل سالکانرا نیست، که ایشانرا بدایت عبودیت بوده است نه عشق. لیکن «صفوة الله» باشند در مقام معرفت وحب و تعظیم، که آن منازل توحید است. لکن وشاقان حضرت وشطاحان

1 آنجا : G : آنجای A : ودرای یقین G : ودرای نفس A 2 آن G : - A 3 ودر G (= بر) : ودر A 4 یقین از G : - A : آن G : از او نفس (۱) A : در آید AG : فراید Gh : فرمود G : گفت A 4-5 سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۵ و 8 بی مکان G : بی مکانی A : تا G : - A 9 ودر G : در A 13 رسیده باشند G : رسیده A 15 باشند G : شنید A 16 که آن G : از A

معرفت در منزل قرب فریند. سالکانرا رؤیت قدس است، وعاشقانرا منزل
 انس؛ رؤیت ایشان بجلال وجمالست بعد از انس، وسالکانرا مقام فناست،
 وبعد از فنا عاشقانرا مقام بقاست، فانی از کُلّ اشیاء منقطع، وباقی در 3
 بقا واله.

(۱۱۱) اینست وصف منزل سالکان، ای آینه عقل کُلّ! تا در آن
 آینه می نگرم، آفاق ملکوت در جان آن مرآت می بینم. بنمای جام 6
 گیتی نمای، چند مارا خسته دل داری؟ ندانی که آشیان مرغان ملکوت در
 خانه ماست، وحلّ مشکل رهروان جبروت در مشکل ماست؛ لکن از
 دور فلک مقادیر جز غم عشق نصیب ما نیست، ودر این اشارت جز درد 8
 ما گواه نیست. رباعیه:

حلّ غم روزگار در مشکل ماست.

12 کاشانه محنت زدگان منزل ماست.

از گشتن قصابِ فلک هر ساعت،

که کردن وگه جگر نصیب دل ماست.

15 الفصل التاسع

فی وصف العاشقین الذین بدایتهم
 العشق الانسانی

18 (۱۱۲) اعلم یا اخي — ذوقك الله تعالى طعم العشق — که نصیب

2 بجلال : G : جلال A وسالکانرا مقام : G : سالکان از مقام A 3 اشیاء : G : — A 5 وصف
 G : محنت A 7 در : G : — A 10 گواه : A : گوا G 11 رابعه : G : شعر A 11 حل : G : جمله
 17 A العشق : عشق AG العشق الانسانی : + فی وقت بدایتهم A 18 ذوقك : G : وفكك A

عاشقان در عشق جز غم نیست. غمشان وصولست، و در این وصول جز آتش
و نم نیست. زیرکان دیوانه اند، آشنایان بیگانه اند، مجنونان هشیارند،
3 سینه بر روح گوا دارند، دل و جان را در عشق معشوق برای فنا داوند،
مرغان قفس شکنند، باغبانان گل بدتند، ره روان بی برگند، زندگان بی
هرگند. سفرشان جز حقیقت نیست، سرمه دیده شان جز خاک کوی شریعت
6 نیست.

(۱۱۳) حرّان رهینند، سیارگانِ سَمَوَاتِ یَقِینِ اند. جانِ حرّشان
بنده عشقت، زانکه مرغانِ روحشان قفسِ جسم بشکست. دَرِ باغِ عشق را
9 بسر پیش شوند، دُرِ دریایِ عشق را بجان خویش شوند. ویرانِ گنجانِ سرایِ
طبیعت اند، بینودانِ راهِ حقیقت اند، رخسِ دلشان جز بارِ محبّت نکشد،
لَبِ جانشان جز شرابِ الفت نچشد. عشوهِ خِرانِ بی مقصود و استادانِ بی
12 مزدور اند. در ره عشق از افسردگی دور اند.

(۱۱۴) نازکان دلخوشند، مهرویان گشند، شربتشان جز خون جگر
نباشد، زانکه ابرِ عشق جز اشکِ غم در دل ایشان نباشد. شبِ ایشان همه

1 در این وصول G : در وصول A 2 و نم G : نم A 3 زیرکان G : زیرا که A
آشنایان G : واسنا A 2-3 مجنونان ... بر روح G : مجنون سینه اند و برخ A
4 مرغان ... برگند G : - A شکنند : شکستند G 1، رهینند G : کریم اند A 8 روحشان
G : وحشیان A 1 بشکست G : شکنند A 8-9 در باغ ... شوند G : - A 9 عشق را
G : مهر Gh 10 بینودان راه G : بی خود از راه A 1 دلشان G : طلقان (۱) A
11 جز شراب ... نچشد G : جز بیاده 1 است تر نگردانیده A 1 خِران G : خوران A
بی مقصود G : + اند A 1 استادان G : استادان A 12 در ره عشق ... دور اند G :
افسردگی در ره ایشان نیست A 13 نازکان G : تارکان A 1 کشند G : کسی اند A

- روز است، روز ایشان همه نوروز است. بطریق خیال دزدان خانه جاناتند،
 چه کنند که جز دزدی نمیدانند؟ طراران یار فریهند، جز در کوچه یار
 از دست غم نگریزند. سحر نمایان دهندند، از کم زنی در عاشقی جز سحر
 نمیدانند. خلقشان جوانمردیست، طریقتشان پارسائی و مردیست. در محل
 طاعت تواضع کنند. اولیارا بحضرت بشفاعت برند.
- (۱۱۵) می سوزند و می سازند، می دانند و می باشند. ترنم نوای
 دردشان، سماع خوش مزمار مُزیدِ گردشان، بشهرودِ عشقِ نوای آشفته
 زنتند، زیرا که بلبل دردشان در عشقِ واله، و جان بوالمعجبشان بروی یار
 مایلست. در راه جانانِ جان وصل بگدازند، تا کار جدائی بر اندازند. در
 مَزَکَتِ کوچه یار مناجاتی باشند، در صومعه زهاد خراباتی باشند. هر چند
 گویی، نشنوند؛ و در عشقِ یار یکدم نغنونند. ملوکان زمانه را پیش ایشان
 قدم نیست، زیرا که عشق ایشان از مُلکِ دو جهان کم نیست.
- (۱۱۶) صد دروغ از چاکرانِ یار بر است گیرند، و بجان خویش
 عشوۀ ایشان بپذیرند. چون هست شوند، از پیش یار بگریزند، و در طلب
 مشهود ازل خونهای دیده بریزند. چرخ جز بار عشق ایشان نکشد. دهر در

1 روز ایشان G : و روز ایشان A | 3 جز G : — A | 4 پارسائی و مردیست G .
 پارساییست A | 5 اولیارا ... بشفاعت G : و اولیارا بشفاعت حضرت A | 7 مزمار ...
 گردشان G : — A | 8 و جان G : جان A | بروی G : بر روی A | یار G : + می A |
 9 در راه G : و در راه A | بگدازند G : بگدازد A | تا ... بر اندازند G : — A |
 10 مَزَکَت G : مسجد A | هر چند G : چون A | 11 ملوکان AG : جمع ملوک جمع ملک
 بسباق فارسی. رجوع شود : م. معین، قاعده های جمع در زبان فارسی. تهران ۱۳۳۱
 ص ۳۶-۳۸ | 12 قدم G : ره A | 15 خونهای دیده G : خونها ز دیده A

مجلس دردشان جز شربت غم نپاشد. چون بگریند، ابر بگرید. چون بنالند، کوه بنالد. کاینات در میزان عشقشان سبکسار است. عقل کل در ملک دلشان از بو الفضولی بی کار است.

(۱۱۷) آوه کنانِ غم زده اند، مصیبت زدگان دلشده اند. خوردنشان مدد جانست، خفتن شان منهاج ایمانست. با حریف دردِ عشق درِ قمارخانه کم زده اند، زیرا که در عاشقی نو آمده اند.

(۱۱۸) یوسف بن حسین رازی - علیه الرحمة - گوید که در مجلس ذو النون - رحمة الله علیه - بمصر حاضر بودم، و آنجا هفتاد هزار خلق نشسته بودند. در محبت خدای تعالی - جلّ جلاله - کلام میراند، یازده تن بمردند. چون مجلس بآخر آمد، عیاری برخاست که او را خُتاب گفتندی. شصت سال روزه داشته بود، و شبانگه جز قشر باقلا نخورده بود. گفت «ای ابو الفیض! از محبت باری بسی یاد کردی، در محبت مخلوق بمخلوق چیزی بگویی!» ذو النون آوه بر آورد، جامه را چاک کرد، برخاست و بروی در آمد، رویش پر خون شد، بزبان تازی می گفت «غَلَقْتُ رُهُونَهُمْ وَاسْتَعْبَرْتُ عِیُونَهُمْ».

(۱۱۹) این بود حکایت عاشقان که شنیدی. ای در بناگوشت رنگ

۵ مدد : G : مداد A | ختن شان : G : عشقشان A | با حریف : G : + عشق A | قمارخانه : G : + عشق A | ۷ بن : G : - A | علیه الرحمة : G : - A | ۸ رحمة الله علیه : G : - A | بمصر : G : مصری A | ۹ بودند : G : + گفت A | یازده : AGh : هفتاد G | ۱۱ سال : G : - A | بود : A : - G | بود : A : - G | بود : + و شبانگاه A | ۱۲ بمخلوق : G : - A | ۱۳ برخاست : G : و برخاست A | ۱۴ غلقت : G : - A

سیمرغ ازل پیدا! وای در چمن باغ زلفت صد هزار بلبل جان عاشق شیدا!
وصف آن آشفنگان از صفت بیرونست، و در این گفت صد هزار رمز
افزونست. رباعیه:

3

قومی که بآفل نگراید دلشان

جز کوی حقیقت نبود منزلشان

6

وقتی که شود کار بر ایشان مشکل

جز بساده گشاده نکند مشکلشان.

الفصل العاشر

9

فی بدایة العشق

(۱۲۰) چون جان ساده همزوج و مطبوع استعداد عشق آمد، قلم
فتوی درد از محبره ذوق مداد محبت برداشت، و در دایره دل حروف
عشق برسم مباشرت فعل بنگاشت؛ سطر لایزالی اقتضای لا ابالی آمد؛ نظایر
« کتب فی قلوبهم الایمان » مرقوم کرد، تا در راه عشق مذهب عشق هم
عشق آمد. از صاف « و مزاجه من نسیم، عینا یشرب بها المقربون »،
جوهر جان مرید را جانان صبح التباس بی رسم صرف صفاتی داد. لطافت

15

1 عاشق : G : عشاق A 2 آن آشفنگان : G : آشفنگانرا A 3 صفت : G : وصف A 4 رباعیه : G : - A 4 بآفل : G : بفلائی A 5 دل ایشان : G : 5 منزلشان : G : منزل ایشان A 6 بر ایشان : G : برین طایفه A 7 مشکلشان : G : مشکل ایشان A 10 و مطبوع : G : مطبوع A 11 ذوق : G : - A 12 حروف : G : حروفها A 13 سوره ۵۸ (المجادلة) آیه ۲۲ 14 سوره ۸۳ (الطغیثین) آیه ۲۷-۲۸ 15 جوهر ... جانان : G : - A 1 داد : G : دارد A

صفات خاصّ در اقداح آفراح فعل بجان جان بتأثیر آمد، اورا نهیجی نمود، بصفای وجد اقتضای طلب کرد.

- 3 (۱۲۱) چون بجست وجوی معشوق در آمد، جوهر فطرت روح ناطقه از سر ارادت در مرکب طلب از رنجوری نایافت کام در بطنان اشباح استرواح طلب کرد. ندانست که آن حدیث بی رسم دخول و خروج
- 6 صفات رحمانی در حواشی حدثانی برون از گل انسانیت، تا بی مکانرا در لا مکان جُستی، وغبار حدوثیت بقطرات دموع حزن عشق از چهره عروس قدم بشستی. چون فطنت ادراک حقایق در زمان ارادت دستش نداد،
- 9 رسم عشق اورا در آینه اکوان وحدنان جمال معشوق نمود. زیرا که از امر ربّانی در دیده جاودانی برده عروس قدم داشت، از معشوق برسم معشوق محجوب شد. لاجرم این مسکین از نایافت صرف قدم، بدید
- 12 نوزادگان عدم مبتلا گشت، وروزی بیازار امتحان برآمد، تا مگر در دریای نیستی در طلب جوهر هستی از غم جانان دست وپائی زند، تا ناگاه آن عروس طرازی بصفت بی نیازی در آمد، واین غریچه روزگار عشق
- 15 - چون گردان ابله - بروی نگارین جان بوالعجبش برُبود، واز سرش مایه عاقلی پستند.

1 بتأثیر G : تأثیر A 2 بصفای G : صفات A 3 بجست وجوی G : جست وجوی A 4 ارادت G : استراد A از G : - A 5 آن G : این A بی رسم A : رسم G 6-7 حدثانی ... جستی G : حدثان در مکان عشق A 8 عروس G : سر A 9 وحدنان G : حدثان A 11 لا جرم G : ما لم جرم A 11-12 بدید نوزادگان G : بدید زاده گان A 12 بیازار G : در بازار A در G : - A 13 جوهر G : جواهر A هستی A : نیستی G 14 بصفت بی نیازی G : صفات نیازی A 15 بروی G : بر روی A بوالعجبش G : بوالعجب A 1 واز سرش مایه G : و سرمایه A

(۱۲۲) وَلَبَّ جَانثِرَا صَافِي از جام « وَاشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِم الْعَجَل »
 برسم تنقیر از راه « ثَالِثُ ثَلَاثَةٌ » — با تهمت حلول — بی زحمت امتزاج
 لاهوت در ناسوت آن شربت داد، و بحلاوتِ چهره کبریا در رنگ خضاب
 خلوق « لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ » سُستش کرد، تا چنین در
 صَفِ صُوفِیَان عاشقِ غمهای دل گوید، و ببلغتی خوش در حدیثِ آن عروس
 مزید اندوه دل جوید، گَهشِ اقتضای رعنائیست، گَهشِ سر بر انداختن از
 پاکبازیست، گَهشِ در سجودِ عشقِ قرائتِ زند و پازندِ و سواشِ محبت از
 لوحِ خیالِ جمالِ آن عروس خواندن است، که از حومه خرمی همِ عالیهِ
 دزدِ اوباشِ طبیعت راندن است.

(۱۲۳) در این میدان، ای جان و جهان! سخت ممتحن ورنجور
 است؛ با سر زلف کز ورنک چشم شوخ نو از حرفِ حدّنان دور است.
 سخت چابکِ غَوَاصی است در بحر مهر تو، تا از شورابِ دریای امتحان
 اصدافِ لآلی مشاهده جلالی برون می آورد، که در قمرِ آن بحر عمیق
 صد هزار نهنکِ شهوتست، که همه در نیشِ قهرِ زهر « وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه
 وَهْمٌ بِهَا » دارند. در ظلماتِ طبایع از چشمه زارِ شهواتِ نفسِ اماره از

1 سورة ۲ (البقرة) آية ۲۸۷ : ثلاث A ، سورة ۵ (الاعراف) آية ۱۷۷

بی G : وی A 3 در ناسوت G : و ناسوت A ۱ داد G : داد A ۱ جلاوت G : حلوت

A 4 سورة ۹۵ (التين) آية ۴ : سُستش G : سُستش A ۱ چنین G : حوئی A ۵ بلفتی

G : بگفتی A 6 از G : و A 8 خیال G : — A ۹ حومه G : به A ۱۰-11 سخت...

ورنگ G : — A 11 دور است G : بروست A 12 شوراب G : سوارب A 13 لآلی

AGh : لا ابالی G ۱ در قمرِ آن بحر G : در آن قمر بحر A 14-15 سورة ۱۲ (يوسف)

آية ۲۴ : 15 در G : از A

عین جمع که آنرا «عین الله» گویند، عارفانه و خضروار آب حیات خورد،
 واز سر تنزیه در روی چون تو نگاری مرقعهای غیبی دردد. که بسوزن
 3 غم جیب غیب دوزد، که باتش جان از روی غیرت خرمنهای عیب نفس
 اماره سوزد.

(۱۲۴) لاجرم عارفان در صدر صحن جان عاشقان جز راق صفا
 6 نخورند، ودر جهان حکمت ملازمان صحبتش از روی ارادت در وقت اشتیاق
 از این آشفته دل بدامن وجیب سر حدیث لطایف مهر برفد. اگر چه
 آشنائی در اصول، در فروع عشق بیگانه‌ئی؛ و اگر نه در جهان يك سر
 9 انگشت نمائی، که نه آن محل از راه شکر این حدیث با چنین حریفی
 مسجد سجود تو بودی؛ مگر ندانی که این در مکنون - که عهد «و نفخت
 فیه من روحی» است - در صدف فعل خاص در طینت «ان الله تعالی خمر
 12 طینه آدم بیده اربعین صباحاً»، چون بنظر تجلی پرورده است، تا چنین
 درّی شده است که از هزار عالم بسر غربال امتحان باز آمده است.

(۱۲۵) در رنگ صفاء جوهرش بوالفضولان شریعت و خرده‌گیران
 15 طریقت رسم حلول بینند. والله که ندیدند آنها که بدیدند! فکیف آنها

1 آنرا : G - A | عارفانه : G | عارفانرا 2 | که : G - A | 3 که : G - A |
 روی : G | سر : A | لا جرم : G | لا جرم : A | عارفان : G - A | در صدر صحن : در
 صدر صحن : G | در صحن صدر : A | عاشقان : A | عاشقش : G | صحبتش : G | صحبتش : A |
 7 از : G - A | دل : G - A | بدامن : G | دامن : A | سر ... برند : G | ازین حدیث
 بر کند : A | اگر چه : G | و اگر چه : A | 8 عشق : G - A | 8-9 در ... انگشت : G :
 چهار انگشت : A | 10 این : G - A | 10-11 سوره : ۱۵ (العنبر) آیه ۲۹ | 13 در : G :
 در : A | که از هزار : G | او : A

که ندیدند؟ چنین فرمود در رسم الهام که «أولبائی تحت قبابی لا يعرفهم
سوائی»، و چنین نمود در سر پیغام که عروسان بقا تحت حجاب امتحان
بجباب غیرت قدم محفوظند، و مستورند. گفت «ينظرون اليك وهم لا
يبصرون»، تا مصون باشد جمال جلال جان جهان آشوب از چشم زخم
حساد قهر، تا اشارت کرد هر عروس سرای وحدت و خلاصه جوهر آدم را
ماه بنی هاشم، شمس مطالع انوار قدم، شاهد مادر عدم، محمد مصطفی -
صلوات الله وسلامه عليه - «وَأَنْ يَكَادِ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَزْلَفُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ» - بیت:
هیچ منمای روی شهر افروز

چون نمودی، بر آن سپند بسوز!
آن جمال تو چیست؟ هستی تو.
و آن سپند تو چیست؟ هستی تو.

12 الفصل الحادی عشر

فی بدایة العشق و امتحانه

(۱۲۶) معلوم رأی جانان باشد که حال این خسته دل مرغی را ماند،
که در چمن باغ سعادت بر اغصان ورد دولت ترنمی میکرد، و از راه
عافیت در هوای انس و حریت پر و بالی بنعت تسبیح و تهلیل میزد، و بر

1 فرمود G: A- که G: A- قبابی: قبابی G قبابی A 2-3 تحت حجاب
امتحان بجباب غیرت G: تحت حجاب غیرت A 3 و مستورند A: و مستور G گفت
A: کنف G 3-4 سورة 7 (الاهراف) آیه ۱۹۷ 4 باشد G: باشند A جان جهان
G: در تن جهان جان A 5 وحدت G: وحدت را A 6 مطالع G: خاور مطلع A
7 سورة ۶۸ (القلم) آیه ۵۱ 9 بر آن G: بر A 14-16 که حال... در هوای
انس G: که چمن باغ سعادت بر اغصان ورد دولت این خسته دل مرغی را ماند که ترنمی
لذ راه عافیت می کرد و در هوای انس A

جویبار انس عبادات لالی ذکر می سفت، وهر ساعتی در هوای انس با
مرغان مقدس در فضای روزگار راه معرفت میرفت. که از روی اشتیاق
3 دانهای اندوه می چید؛ که از چشم عشق روی معشوق میدید؛ که با
همدمان محبت سرّ ازل میگفت؛ که از صدفهای علم غیب جواهر حکمت
می جست؛ که در حلقهای مرغان خاموش مراقب قربت می بود، واز آینه
6 لطف زنگار اندوه می زدود؛ که در چین زلف بار ماوای خود می ساخت،
و بر عرصه کم زنان ارادت مهرهای مهر می باخت.

(۱۲۷) این چنین عندلیبی خوش سرای با چندان هزار نوای، ناگهان
9 در دام دامیار امتحان افتاد، وبامید دانه دیدار در خارستان گلستان رخسار
آن نگار ماه روی ملازم بزم درد او ماند. که نگار کنان اندوه از خانه
خیال معزول می کند؛ که نسرین حسن از باغ اشتیاق آن دلبر می چیند.
12 در این دام بسی کام ندارد، و در این کام بسی آرام ندارد. که از سر
نیافت روی یار، «لن ترانی» میگوید؛ که از روی امید دیدار و وصل
حریف دلنواز از درج اندوه، آیت «لا تریب» یوسفی میخواند.

1 لالی ذکر G : لالیهای ذکر A : می سفت G : می کرد A : در هوای انس G : -
2 A : فضای G : صفاء A : راه G : - A : میرفت G : می پرید A : 3 دانهای G : دانه
A : از چشم G : از روی A : 4 که G : و A : قربت G : قرب A : 6 که G : - A :
ماوای G : ما A : 6-7 خود ... ارادت G : - A : 8 چندان G : چند A : 9 در دام
دامیار امتحان G : در دام امتحان بار A : خارستان G : خار A : رخسار G : رخ A :
10 نگار G : - A : ملازم بزم درد او ماند G : ملازم درد افتاد A : نگار کنان G : نه
کار کنان A : 11 آن G : از A : 12 آرام G : دام A : 13 سورة ۷ (الاعراف) آیه
۱۳۹ : دیدار و G : - A : 14 درج G : درجه (۱) A : سورة ۱۲ (یوسف) آیه ۱۶۲ :
یوسفی G : یوسف A

- (۱۲۸) نه بر درد وی راحمی؛ نه درمان ویرا مشفقی؛ نه سوز اورا سازشی؛ نه سازش اورا غم بری. از بهشت خلوت بخاکدان عشق آمده، 3
 و صد هزار وشک مهر با خود آورده. در این تنگنای فقد احباب همدمی
 نبیند، و در این بیچارگی عشق هم رازی ندارد. گهی که خاموش شود
 بی تو درد خود با نا اهلان از بی اختیاری عشق گوید، و هر ذره‌ئی از
 وجود از چمن باغ جمالت خیالی بیند. 6
- (۱۲۹) لا جرم درخت امیدش بی بر بمانده است، و بلبل عشق او
 از دفتر خیالت چنین حرفها نخوانده است. با صوفیان صافی در زاویه‌های
 محبت ساخته‌های تو گوید، و جامهای پر خون عشق از مهر تو بآب دیده‌ها 9
 شوید. اگر لشکر غمهای او بصحرای عشق آیند، همانا که ره قرلغ و یغما
 بکاروان عشق لیلی و مجنون زنند.
- (۱۳۰) چنین شهسواری در این جهان تنگ بکدام میدان در آید؟ 12
 و چنین آفتاب روئی روی آشنائی ازل در کدام آینه بنماید؟ که سطر
 «ینظرون الیک وهم لا یبصرون» بروی جهان آشوب دارد. با آنهمه در
 دو جهان درد آن نگار بسهام مژگان عشق قرین این محزونست، و بهمه 15

۱ راحمی G : رحمتی A ویرا G : وی A ۲ سازشی G : سازی A سازش G :
 ساز A آمده G : آمد A ۳ آورده G : آورد A ۵ خود G : — A عشق G : —
 6 خیالی G : جمالی A ۱۰ او G : — A قرلغ G (رجوع شود بدایرة المعارف اسلام :
 Karluk) : خلع A (خلع) ۱۳ روی G : — A ۱۴ سورة ۲ (الاعراف) آیه ۱۹۷ :
 بروی G : بر روی A ۱۴-۱۵ با آنهمه... آن نگار G : بار آن درد آن نگار A
 ۱۵ قرین این محزونست G : افرین مجروح است (۲) A

صفات از راه تهمت برونست، زیرا که صحن صفایش غبار غلت ندارد، و در زمین وفا نخم جفا نکارد.

3 (۱۳۱) اگر ندانی از هم در دانش، استخبار فرمای، که ایشان مانند رسم تنگدلی، و ایشان خوانند سطر اندوهگینی، تا بدانی که مردی این جوانمرد در طریق عشق چیست، و این آشفته دل در میان شاهان معرفت چیست. چشم خود بین چنان عروسی ندیدست، و چنان پیاده‌ئی در راه وحدت کم دودست.

(۱۳۲) بوالعجب همائست که از آسمان بقا روی بجهان فنا دارد، و از جهان فنا روی بعالم بقا دارد. بین که در دامت چه مرغیست، که آشیان سیمرخ عرش دانه وی پر قنابد، و عروس بهشت از حق جز روی او نخواهد. در فکر که در سینه عشق درجهای سر ذوالجلالی دارد، 12 که اگر از آن آسمان يك حرف ببینند، مستوری ملکوتی بشوخی عاشقی بدل کنند. جامه آسمان گون دردد، و دردد آسمانیان خورد.

(۱۳۳) در صف صوفیان عاشق سر «أنا الحق» گوید، و صفات 16 بگانگی از حقیقت سبحانی جوید. که داند رمز این حدیث جز عاشقان؟ یا که خواند این حروف صفت جز شایقان؟ محرمان معانی ازین معنی

1 زیرا که G : زینهار که (؟) A 2 جفا : G : جدا A 4-5 تا بدانی ... چیست G : اگر مردی این بعنوان که مرد حق در طریقت عشق چیست A 6 ندیدست G : ندیده است A 7 وحدت G : اشته (؟) A : دودست G : دودیده است A 10 عرش G : عرشى A 11 درجهای G : در A 12 از آن آسمان G : از آن ملازمان آسمان A : عاشقی G : و عاشقی A 13 درد G : دارد A 15 رمز G : که A 16 صفت G : - A : شایقان G : عاشقان A : معانی G : معاصی A

- بیگانه اند، و در کار این شوریده عشق عاقلان زمان دیوانه اند. مگر روزی
در راه بام کبریا بنعت التباس جانان بجات برون آید، و از گنگره تارک
کیوان ازل بآینه رؤیت سایه اندازد، تا چنین صوفی مستور در راه شریعت 3
متواری کند، تا چنین رازها از آن حرف رمز عشق باز گوید، و چنین
درجها با اهل صورت بی اختیار باز خواند. رباعیه :
- این آن سخنست که بنده دوست گفته است 6
- پنهان ز همه خلق بگوشت گفته است
امروز همه شهر حدیث من و نیت
- این راز مگر حلقه گوشت گفته است. 9

الفصل الثانی عشر

فی لزوم العشق وتأثيره

- (۱۳۴) اعلم — ایها الممتحن بالعشق! — که عشق تخم فعل قدیمست 12
در زمین دل بآب صفای صفت بر لذت اسرار آورده، و عروق جانِ جان
در شفافِ قلب اصلی از صوافی صفت بوسایط فعل آب خورده. این شجر
میخ مهر در گل آدم دارد، و سر سوی آسمان قدم دارد. 15 «أصلها ثابت،
و فرعها فی السماء». همیشه بر دهد، و در حرکات انفاس عشاق ثمرهای

2 بام : G : و بام A 2-3 تارک کیوان : G : تارکی ابوان A 3 اندازد : G : داد A 1
4 کند : G : کرد A 5 درجها با : G : درجهای A 1 باز خواند : G : چنین باز خواند A 1
رباعیه : G : — A 6 آن : G : — A 6 و 7 و 9 گفته است : گفت است AG 12 قدیمست
G : قدم است A 13 بآب : G : از باب A 1 آورده : G : اوزد A 1 و عروق : G : و عروس
A 14 صوافی : G : شوافی A 1 خورده : G : خورد A 15 مهر : G : قهر A 15-16 سورة
14 (ابراهیم) آیه ۲۹ 16 همیشه بر : G : — A 1 و در : G : — A

أَلَفْتُ وَمَحَبَّتٍ وَلَذَّتْ وَحَكْمَتٍ دَهْدٌ ، تَا بَدَانِ بِيَا سَايَنْدُ .

(۱۳۵) مَبَارِزَانِ قُلُوبٍ وَشَهَسَوَارَانِ مِيدَانِ غُيُوبٍ ' تُونِي اُكْلَهَا كَلَّ

3 حِينَ بَاذَنْ رِبْهًا . دَلِ كَمُ شَدَّ شَمْعٍ خَدَابَسْتُ ، كِه دَر لَكْنِ صَوْرَتِ بَتَاثِيرِ

حَوَاسٍ وَطَبِيعَتِ مُحْكَمِ اسْتِ . رُوحِ قَدْسِي نَوْرِ آن شَمْعِ دَانِ ' يَضِيءُ وَلَوْلَمْ

تَمْسَهُ نَارٌ . لَكْنِ مُحَاذِي قَبْلَهُ قَدَمَسْتُ ، اَز شَمُوسِ اَزَلِيَّاتِ وَأَنْوَارِ اَبْدِيَّاتِ

6 نَوْرِ گَبِرْدُ ، وَحَقِيقَتِ نَوْرِ حَقِيقِي بُوَسَايِطِ حَدَثَانِ اَز قَنَادِيلِ حَكْمَتِ غَيْبِي يَذِيرْدُ .

(۱۳۶) سُلْطَانِ عَشْقِ رَا مَفْرَحِ دَوْلَتِ مَهَرِ اَلْهَيْسَتِ ، لِيَكْنِ دَر مَجْمَرِ

جَانِ اَنْسِي اَز رُويِ اَنْسَانِ سُوَزْدُ ، وَخِيَّاطِ حَكْمَتِ آن جَانِ بُوَقْلَمُونِ رَا

9 جَلْبَابِ نَوْرِ صِفَتِ دُوَزْدِ . گَاهِ گَاهِ دَر زَمَانِ عَشْقِ مَعْشُوقِ اَزَلِ دَر عَشْقِ اَنْسَانِي

بِرْ آيِدِ بَتَجَلِّيِ جَلَالِ اَز كَلِّ رُوحَانِي . تُو نَدَانِي كِه اَيْنِ حَدِيثِ چِه بُوَالْعَجَبِ

نَامِه اَيْسْتِ ، تَا بَعْدِ اَز كَشْفِ عَيْنِ اَللّٰهِ دَر ظَهْوَرِ فَعْلِ خُودِرَا بَرَسْمِ آلاءِ وَنِعْمَاءِ

12 دَر يُوَسْتِ حَدَثَانِ بَعَارِفَانِ نَمَايِدُ ، تَا اَز رَاهِ حَدَثِ دَر عَيْنِ قَدَمِ آوَرْدُ ، زِيْرَا

كِه بَرْتَبَتِ حَدَثِ اَز مَنَزَلِ حَدَثِ حَرَكَتِ نَمَايِدُ .

(۱۳۷) اِكْرَ چِه قَدَمِ اَوْرَا بِقَدَمِ رَسَانْدُ ، مَزْدَوْرَانِ اَفْلَاكِ آسْمَانِ اَسْرَارِ

15 دَر شُورِ لَا اِبَالِي بِرِيَا حَيْنِ حُسْنِ اَنْسَانِ بِيَا سَايَنْدُ ، زِيْرَا كِه نَرْدَبَانِ پَايَةِ آسْمَانِ

2 میدان G : - A 2-3 سورة ۱۴ (ابراهيم) آية ۳۰ 4 طبیعت G : طبیعت A

4-5 سورة ۲۴ (النور) آية ۳۵ 5 لکن G : لیکن A قبله G : + حجت A وانوار

G : انوار A 6 نور G : - A حقیقی G : حقیقت A بوسایط G : بواسطه A

غیبی G : غیبت A 7 در G : - A 8 آن G : از A 9 جلباب G : جلبات A

دوزد G : + ویفشاند A در زمان G : دره از ازمان A 10 بتجلی G : تجلی A

از G : - A چه G : - A 11 خود را برسم G : خود اسم A 12 در پوست G :

دروست A 13 برتبت G : ترتیب A 15 بریاحین G : با چنین A

ازلست. بد خوئی مکن، ای تُرک رعنا! چون مجمره عودِ فعلِ خاص در
روی تُست، و شراب الفت شاهدِ قدم در قدحِ جانِ پاک تُست. این صوفی
مستور از صرف توحید در این منزل مهجور است، و در امتحانِ عشق تو 3
و رنجورست. در عزّت خانه «انما اشکو بّی و حزنی الی الله» منتظر جمال
یوسف جاهیست. مصرع:

6 زیرا که در آن شمع زمان نور الهیست.

(۱۳۸) قبله جان شدی، تا در خوردِ جانان، جانان شدی. جان را
از جانان محجوب جهان مدار، که جان بی جانان نتواند بود. جان از
عالم جان آسیبِ عشق تو دارد، تا در اوراقِ وردِ صفت در باغِ روی تو 8
نو عروسان تجلی مکشوف بیند. جانِ جان آفرینست در جانِ جان نهانست.
تو بگو تا در میان دو صفت این حدیث کدامست؛ بیت:

12 که جان نشان تُست و گهی تو نشان جان

جان خاک تُست و خاک ره تُست جانِ جان

گر هیچ دیده صورت جانرا اثر ندید

15 اینک بلملهای تو پیدا نشان جان.

۱ مجمره: A: مجمره G: 2 تست: G: تو است A: قدم: G: قوم: A: 4 رنجورست: A:
رنجور: G: ۱۲ سورة (یوسف) آیه ۸۶: 5 مصرع: G: - A: 7 تا در خورد... شدی
G: تا در خورد جان شدی A: 8 از جانان: G: از جان A: که: G: - A: بی جانان
G: بی جان A: 8-9 از عالم جان آسیب عشق تو دارد: G: از عالم جان است و عشق
تو دارد A: 9 روی: G: - A: تو A: - G: 10 نو: G: - A: نهانست: G: پنهان است
A: 11 بگو: G: بگوی A: دو: G: این دو A: بیت: G: - A: 15 پیدا: G: اندر A:

(۱۳۹) کہ در تحت مرقع آشنایان در کوچهای غم تو، در سر ازل
 مناجات کنم، و برسم ترنم از روی عشقت با مہنایان مجلس خاص ملکوت
 3 مہاہات کنم، و در دائرہ انسانی دم ربانی زنم، و در کارخانہ حکمت خدائی
 در کارگاہ انسانی ابریشم حلہ نیم کار آدم تنم. گاہ در زمان شوق از شرق
 جان بنخاک راہ جانان مفرح آمیزم. و گاہ گاہ از روی غیرت جلالی حق
 6 نفس رویندہ بدرگہ نفس گویندہ بر آویزم، تا در بازار ربانی آشوب اوباش
 طبیعت انسانی نباشد.

(۱۴۰) زیرا کہ مشہود سرای ازل و عرایس مشاہدہ ابد از نخاس خانہ
 9 غیب روی عفت بہ بیگانگان طبیعت بنمایند، و از صاحبان دل در تہیج
 اسرار عشق بکاین وصایف جنان قرب جانها خواهند: از این مرید بی
 سرمایہ مرغ وحدانیت آشیان جان بی زحمت خواهد، تا باز فردانی در
 12 آشیان جان روحانی در آید، و بمنقار نور کبریا ہرچہ جز خدا بریابد.
 شوخ دبدهئی دارم، چون دیدم آنچه دیدم؛ و آنگاہ اورا در این بینم. بیت:
 چون خدایت بدوستی بگزید چشم شوخ تو دیدنی ہمہ دید.

1 کہ G : A - 2 عشقت G : عشق A 3-4 حکمت خدائی در کارگاہ G : A - 4 انسانی G : انسان A 5 از شرق G : A - 6 از نخاس خانہ A : از خانہ G 7 عفت G : A - 8 بیگانگان G : بیگانہ A 9 طبیعت G : A - 10 بکاین G : بکاین A 11 بی G : A - 12 خواهد G : خواهند A 13 فردا نیز A : فردانی G 14 در آشیان G : آشیان A 15 بریابد G : بر دارد A 16 چون دیدم G : A - 17 و آنگاہ G : و آنکہ A

الفصل الثالث عشر

فی تربیة العشق

- (۱۴۱) اعلم، ایها الحبيب، که چون خواست الله تعالى بارادت قدم 3
تا جان جاقها از روزنه قدرت بنماید، هر اهل استعداد عشق را جواهر
طینتشان بعد از اصطفاء جان بنور محبت صقال داد. اشباح و ارواحشان
بمعجونات شریعت زبده « و تفخمتُ فيه » بمباشرت عشق تهذیب داد، تا 6
صورت بجمال فعل مزگی شد، و جان بتجلی جلال قدرت از غیر او جز
وسایط عشق در عین الله که در آن منزل غیر کفر است - میرا شد.
- (۱۴۲) ارواح را بمیاه قاموس ازل بنعت « ألتُ » تطهیر داد، و بندوه 9
علیا بالای اکوان - بشرف « و صورکم فأحسن صورکم » - بر مقربان قدس
صورة و معنی تفضیل داد. فرمود « لقد کرّمنا بنی آدم » عاجلشان در بحر
لطائف و بر قهریات بسفن و مراکب اسرار بتأثیر جذب ارادت بجهان 12
جاودانی کشید، و از راق مشاهده در کوس مکاشفه و اطعمه لطایف بر
مواید دولت معارف در این تنگ خانه از عالم جاودانه شربتها و نعمتها داد،
تا « و حملناهم فی البرّ و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر 15
ممن خلقنا تفضیلاً » نعت ایشان آمد.

3 خواست G : — A 4 تا G : — A عشق را G : عشق A G بمعجونات G : بمعجرات

A : سورة ۹۵ (العنبر) آیه ۲۸ : 9 ارواح را A : ارواح G : سورة ۷ (الاعراف) آیه

۱۷۱ : 10 سورة ۴۰ (المؤمن) آیه ۶۶ : بر مقربان G : بر مقربان A : 11 فرمود G :

گفت A : سورة ۱۷ (الاسرى) آیه ۷۲ : 12 و بر G : بر A : بسفن G : سبق A :

13-14 و از راق ... داد G : و از راق مشاهده بنعت مکاشفه درین تنگ خانه از عالم جاودانه

طعمه لطایف بر کوس دولت معارف شربتها داد A : 15-16 سورة ۱۷ (الاسرى) آیه ۷۲

(۱۴۳) چون مُهرِ مهرِ نقوش خاتم ملک اعلاّی معرفت شد، صبح
 قدوسی از خُمِ سُبوحی در جامهٔ ایشان زد، تا بکرنک شدند در ره مقاصد
 3 جان آشفته بنعت طلب جانان در صور کابنات؛ حُشّان در عبودیت مهل
 فرمود، تا دادِ تزکیهٔ حال از ره شریعت و حقیقت بدهند، تا در آن قانون
 آداب عبودیت بدرگاه ربوبیت بجای آورند، تا در مقامات قبل الحالات
 6 جمع کنند.

(۱۴۴) آنکه چون صفای ذکر برسم معامله در شفاف قلب ایشان
 رسوخ یافت، اقتضای طلب مشاهده شد. حقّ بعنایت قدم لا داخلا ولا خارجا
 9 از جمیع اکوان بجان ایشان - بلکه بصورت ایشان - در حقیقت متجلی
 شد. علی الخصوص از دائرهٔ وجود انسان جانرا فیض رحمان داد، تا
 خُلقِ قدم در خُلقِ برسم عدم بدیدند، واز آنجا منزل عشق لایزالیشان پیدا
 12 شد، زیرا که از قدمِ بقدمِ حدث را راه نیست. اگرچه گویند 'بتوان رسید'،
 جز بتربیت عشق حدثانی بعشقِ رحمانی نتوان رسید: الا در يك منزل که
 آنرا شهودِ صرفِ قدم گویند، که از رسمِ حَدَث بیرونست. وآن منزل
 15 خواصّ انبیا و رسل و اصفیاء معرفتست. هر که از آنجا قدم بر دارد، در
 وسایط او را منزلی نیست، واین در احوال ایشان نوادرست.

2 سبوحی : G : صبوحی A | در جامه G : در جام جامه A | 2-3 مقاصد جان G :
 مقامات صد جان A | 4 داد G : - A | 5 در G : - A | 9 اکوان G : - A | 11 برسم
 G : رسم A | بدیدند G : بدید آید A | واز آنجا G : از آنجای A | 12 حدث را G :
 حدوث A | رسید G : رسیدن A | 13 بعشق G : بی عشق A | نتوان رسید G : - A |
 14 شهود G : شهود A | 15 انبیا و رسل G : انبیا، ملک A

(۱۴۵) بنی نپایند در این حال، و جمهور سالکان حقیقت این منزل در حقیقت وطنات دارند، و در صفت ره روش خطرات دارند. لیکن اغلب احوالشان از راه افعال خاص است، که در مبادی ظهور حق بنعت جمال افسانیت، که اگر عین تنزیه بابتدا بنعت عشق روی بنماید، در مشاهده ربوبیت قبل وصول العبودیة، تکلیف شریعت بر خیزد، آنگاه احکام باطل شود. 6

(۱۴۶) و این قطعه ایست از علم مجهول، که در اوراق صحایف قدس نزد اهل قدس مشهور است، و آن نقوش در لوح محفوظ قیست. اگر در آید مکاشفان غیب را بعضی وثبوت یابد اقتداراً، غیرتش محو کند؛ چنین نمود «بمحو الله ما يشاء ويثبت» مراتب عشق الهی را. آنچه سالکان طریق حق را در بدایت از عشق انسانی بر خیزد، آن تربیت اولست، تا مبتدیان را در این منزل طریق شریعت عشق ازل در آموزند، و متأدب شوند 12 در منزل اءلا بآداب بدایت، زیرا خلیل - صلوات الله علیه - از ره ملکوت بدریچه های فعل در آمد. لاجرم او در واقعه رشد نبوت اگرچه در عین الله شرك بود، آیات را نشانه کرد؛ از سرعت طلب و هیجان شوق میگفت 15

2 دارند G : A - 3 است، که A : G - 4 انسانیت G :

آنجاست A : بنماید G : نماید A 5 وصول G : الوصول A 8 مشهور G : مستور A :

9 بعضی G : A - وثبوت G : بثبوت A 10 نمود G : نمودند A سورة ۱۳ (الرعد)

آیه ۳۹ الهی را G : الهی A 11 طریق G : طریقت A آن G : زیرا که A تربیت

A : ترتیب G 12 این منزل G : A - 13 زیرا خلیل G : زیرا که خلیل را A 14 در

آمد G : در آورد A : در G - A

- « هذا ربي »، از آن چنین آمد که اگر عروس جلال کبریائی برسم حدثان روی بدان مهتر نمودی، در منزل طلب چون موسی عمران در حق محو شدی، و او را طاقت رسیدی، چنانکه گفت « تَبْتُ إِلَيْكَ ».
- 3 (۱۴۷) و دانند اُولو الالباب معرفت که حدث را طاقت صرف قدم نباشد. مقصود حق آن مرید را در مبادی تربیت بود، که در عشق انسانی
- 6 احکام عشق ربّانی پیدا میشود، و آن لزوم جانت در مقامات ایشانرا: بعد از احتراق اقتضاء خوف معشوق کند، و رجاء معشوق، عبرت و عثرت و زفرت، تخریق، تمزیق، ترقص، تصفیق، نشاط، وله، هیجان، هیمن، حیا، فنا،
- 9 سلوت، تلاشی، بکا، ضحك، نطق، صمت، و جمیع اوصاف عشاق ایشانرا پدید آید. و این پرده ها از چنگ جان بزخمه توحید در منزل تفرید ایشان نزد مشاهده حق زنند. و هر چه اینجا ایشانرا در آید، در آن منزل
- 12 اعلا باز یابند؛ متمکن و محقق شوند.
- (۱۴۸) یا حبیبی، چگویم که در طرّهای طرّارت چه اذیال صبح مکاشفتهاست، و تحت اوراق و رد خدّت چه شمس و اقمار مشاهدهتاست! در
- 15 قامت این سوخته دل را در منزل عشق قیامتتاست. چون بخرامی، شهوات نفسانی از جانم برون رانی، و آنکه در نبختر حوراء جنان قدس در جلیباب خود بنمای.

1 سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۶، ۷۷ و ۷۸ | برسم A : رسم G | 3 طاقت AGH : طلب
 G | سورة ۴۶ { الاحقاف } آیه ۱۴ | 6 ربّانی G : حق A | ایشانرا G : ایشان A |
 8 تخریق، تمزیق G : و تخریق و تمزیق A | تصفیق A : تصفیق G | هیمن G : - A |
 9 سلوت، تلاشی G : سکوت و تلاشی A | صمت G : - A | عشاق G : + که A | 13 چه
 G : - A | 14 چه G : - A | در G : از A | 17 جلیباب G : حلیات A

(۱۴۹) ای عاقله عقلای عشق، ای شراب جام یکتائی در خم تلبیس
التباس، ای نقش کز کمبتین عرصه امتحان ذو الجلالی، ای غلط مریدان
در مبادی، ای زیدان عارفان در عالم بی منتهائی، ای خوشی دلخوشان 3
محبت سرور بالای تو، ای آینه جمال قدم چشم رعناى تو! بیت:
خبیز و بنمـای عشق را قامت

6 که مؤذن بگفت قد قامت.

ای بر آشوب از دست نقش در بازار صفاء تو اهل صفوت شوخی و خلیع
العداری، ای کیمیای جان در جزع لعل رعناى تو، ای سرمایه دل خردهندگان
در طلب حقیقت بمطالعه آیات تو، ای خلف خلیفه اول در سرای نیکوان 9
با معرفت، ای نکته فلسفیان، ای رمز عشق در مداوات جنون محبت
در دیوان طیبیان، ای سکون اطفال مهد اسرار، وای شمس حقیقت انوار،
در آی در میادین جانم، تا به ترکی گوی ایمان بصولجان عشق از هقطع 12
حدنان به «ابدناه بروح القدس» بگذرانی، و حلال کارخانه رسم آدم بر تن
وجان از شوخی بدرانی.

85

الفصل الرابع عشر

فی نزول العشق

(۱۵۰) اعلم، یا حبیبی، که چون طیر انس — که روح ناطقه است —

3 بی منتهاى G : منتها A | خوشی دلخوشان G : خوش دلی خوشان A | 4 سرو بالای
تو G : سر بالای تو A | ای G : وای A | 7 پر G : — A | از G : — A | 8 جزع لعل
A : جزع G لعل Gh | 9 بمطالعه G : مطالعت A | تو G : — A | نیکوان G : تا توان
A | 10 جنون A : بیجنون G | 11 در دیوان G : درین (۱) A | 12 در میادین G : مبادی
A | 13 سورة ۲ (البقرة) آیه ۸۳ و ۲۵۴

- در قفس دل بمعاشرت عشق در گون صغری - که جسم آدمست - پرواز کند، و سرّ حقیقتش بتقاضی عشق در بطنان غیب صورت بحرکت در آید،
- 3 تا دل عقل را بطلب جانان اعلام کند، او باش طبیعت ملازمان خلیفت را در جسم و جان خفته بیند. بخلوت خانه عقل کلّ در آید، و پیش مهد دل در باین سایه الهی نشیند، که آن سرّ خلاصه حدثانست - که مرد را امیر
- 6 حاجب و خلیفه خاص روح خوانند، - و بترنم طلب آن زاده سرای ازل را از خواب فطرت بیدار کند، و با او در عرصه دل بخلوت خانه مهر کبریائی هم نفس شود، و با او شرح اصوات جرس «الست» بگوید، تا طبیعت
- 9 خلیفت انسانی و روحانی را در طلب سفر عشق بکار در آورد. سالکان سرای طبیعت را - که حواس روحانی و جسمانی اند - بعد از کمال استعداد از نزول عشق خبر دهد، تا آن خلیفه با عروسان خلیفت در تحت
- 12 قبه کون صغری مترصد کنوف صدمات سلطان عشق شوند.

- (۱۵۱) همگنان عالم علوی و سفلی و ملکی و روحانی و ربّانی و جسمانی و حیوانی با استعداد کمال فعل قدرت و مباشرت عشق را استعداد یافته، لکن
- 15 از منقار شاهین عشق بیخبر، تا ناگاه سرّ ازل تقاضی کند از حقیقت خدائی که این خام جوهر انسانی را خدمت استعداد عشق ازل پیوشی، تا ناگاه

3 ملازمان خلیفت را G : ملازمان خلیفت A 4 خفته G : جوفه (۲) A 4-5 در باین G : بر بالین A 6 و خلیفه G : - A و بترنم G : بترنم A 7 و با او G : و باز او A 8 مهر : مهد A 8 سورة 7 (الاعراف) آیه ۱۷۱ 9 و روحانی را G : و روحانی A 11 خلیفت A : خلیفت G 1 در G : - A 13 عالم G : عالی اند A 14 با G : - A 1 عشق را G : عشق A 1 یانته G : یافت A

عرایس تجلی در شمس خانه وجود انسانی بنعت کشف نقاب فعل در آینه قدرت دریدن گیرد.

(۱۵۲) و آنجا جان صورت و معنی متحرک آید بآثار نفحات عشق 3
و جنب سلسله ارادات، تا اشکر توفیق گل گُل انسانرا در آید از ره
تحقیق، تا مرد را شایسته مجلس خاص عروس قدم کند. لابد ناگهان این
صوفی از رباط سموات ازل بیزار ابتلا در کوچهای شیراز بر آید، از کان 6
علم مجهول در مکتب شریعت مقلد حقیقت شده، متقلب قلب ارادت قدرت
سرگردان مشیت مشغول صفت باشد.

(۱۵۳) نداند که غلمان صفائی در تحت ملاحف التباسی از حجب 9
خاصیت گل آدم بیرون خواهند آمد، تا ناگهان از مرقع مراقبه سر پر
آورند، و چشم جان در چشم صورت آمد؛ در عالم مقادیر بنعت جانان نظاره
میکرد. ناگاه از کوچه خرابات فعل ترك خانقاه قدرت بیچار شب 12
عصمت برون آمد، و بدیده بی دیده در خیال دیده جانش مکشوف شد، تا
لاجرم در بازار تقلید شریعت و کارخانه خلقت از تأثیر نزول عشق بترکان
تجلی غارت جان و صورت فرمود، زیرا که قابله مادر آدم بود، که از ره 15
افعال بکوچه کشف قدرت بر آمده بود، تا از ملکوت حقیقت عرایس
مشاهده در طبع خلقت بنعت «و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض»

2 دریدن : G : وزیدن 3 آید : G : کد 4 آید : G : - 5 تحقیق : G
+ در آرد : A : مجلس : G : محل 6 از : G : - 7 بر آید : G : بر آمد 8 سر
گردان : G : بر گردان 9 در : G : - 10-11 بر آورده : A : بر آورد 12 میکرد
G : کرد : A : خانقاه : A : خانان 14 در : G : - 15 که : G : - 17 سورة 6
(الانعام) آیه ۷۵

روی بنماید، تا نا گه برسم نطق نبوی محمدی - صلوات الله وسلامه علیه -
مفرد از تشبیه و حلول و نزول، گوید که «رأيتُ ربِّي في أحسن صورة» .
3 (۱۵۴) چون در درج متشابهات حرف مشکل التباس «خلق الله آدم
على صورته» خوانده بود، و خلیل وار - صلوات الله وسلامه علیه - در
آسمان ملکوت فعل عروس قدرت در آینه فعل دیده بود، لا جرم روح
6 نو آموز ازل رعنا در عشق بذروهئی که پایهای صورت انسانست، سر از
مغاره دیده رسم صورت آدم بیرون کرد، آیات مجهول را نشانه عروس
قدم میکرد، میگفت: «هذا ربِّي» .

9 (۱۵۵) نا گاه نیران کبریا در شمع روح زد، و او را از نور ذو الجلالی
فیض سناء مشاهده ذات پوشانید، تا «نور علی نور» شمع الهی در شهر
صورت ساکنان طبیعت را منور کرد. چون سهام نور مشاهده از کنانه فعل
12 خاص ترکان تجلی بر کشیدند، و در اهداف معانی آدم زدند، در هر منزلی
بهر معنایی نشان نفاذ حقیقت عشق یافت. همه را اسیر منت عشق دید،
روح را بر چنین صفت از رنجوری عشق رهین محنت دید. عقل را بشمشیر
15 عشق پی کرده یافت، دل را بزخم سنان عشق مجروح یافت، نفس را در
بیابان مجاهده عشق در دست لشکر عشق اسیر دید. بازار غنصر و حواس

3 التباس G : + که A 11 رضا G : - A 12 بذروهئی که G : - A 7 مغاره A :
مغاره G : دیده G : دید A 11 کرده G : کرد A 8 قدم میکرد G : قدمی کرد A 11
میگفت G : + که A 6 (الانعام) آیه ۷۶، ۷۷ و ۷۸ 10 تا G : - A 11 سورة
24 (النور) آیه ۳۵ 10-11 شمع الهی در شهر صورت G : در شهر صورت شمع الهی
A 13 معنایی G : - A 11 نفاذ حقیقت عشق G : حقیقت نفاذ عشق A 14 رهین محنت.
G : چون محبت (1) A 16 و حواس G : - A

صورت نزد عناصر و حواس ظاهر و باطن پریشان دید، فهم گریخته، عقل یاوه،
وهم مضطرب شده، حسی اصلی با فطرت انسانی از دیوانگی عشق روح
بهمدیگر مختلط دید.

3

(۱۵۶) بیک کشف نقاب خدائی عالم اجسام و عقول و نفوس و ارواح
سلطنت عشق بهمدیگر بر آورد. قوله تعالى « قالت انّ الملوك اذا دخلوا
قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون ». بعد از این آشوب
جانان از جان مختفی شد، و این شهر پر آشوب بسلطنت عشق مشتم
بگذاشت. هر زمان از راه اشتیاق این خلیف خدای بحرکات در آید، و در
بیابان اشتیاق هر لشکری از حواس ظاهر و باطن به امیر حاجب عشق نزد
سرای جانان فرستد. جمله گریان و نالان و سوزان و خروشان، روح مشاهده
صرف در روی آن ترک خواهد.

(۱۵۷) عقل الهی در حلاوت مشاهده آیات نماید. نفس را خرمن
تهمت شهوت یا تش عشق بسوزد، و بعد از ترکیه در عشق جانان همرنگ
جان شود. و هم خبر جانان بجان آورد؛ فهم بزورق آیات استنباط حرف
عشق کند؛ خیال روحانی با عقل غریزی هم کتاب شوند، و جمله صورت
مشاهده تجلی از دفتر آیات در خیال انسانی بصورت جاودانی تزویر کند.

1 ظاهر و باطن A : باطن G | عقل یاوه G : و عقل یافته A | 3 مختلط G : مضطرب

A | 4 اجسام : احساس A | 5 سلطنت G : بسلطنت A | بر آورد G : + و A | 5-6 سورة

۲۷ (النمل) آیه ۳۴ | 8 زمان G : زمانی A | 10 و خروشان G : + اند A | 13 ترکیه

G : ترکیب A | 14 بزورق G : در افق A | 15 جمله G : و جمله A | 16 بصورت

G : صورت A

- (۱۵۸) دل بسواقی عین الله در دریای فعل شود، وبه لذت تجلی اندوه جانان خورد. سر حقیقت جوهر آدم در وطنات جان با عشق معشوق متحد شود، و حواس باطن بشمول عشق از ابتلا بیاسایند، زیرا که اطعمه الفت قدم از رضوان عشق در جنان جان بخورند. حواس صورت از راه طبیعت در نخاس خانه فعل شهوت جسمانی و روحانی مسترق باشند.
- (۱۵۹) در این بازار بهر دستی جوهری، و در این کارگاه بهر گوشه‌ئی از سر قدم کشوری. که ترکان عشق سر نفس کافر بر دارند، و دیوان شریعت در سرای طریقت بفارتنند. که ره تقلید فرو بندند. که دروازه عبودیت بکشایند، و در منزل شریعت هزار بار در هر طاعتی روی معشوق بنمایند. که معراج جان در عشق پدید آید. که معشوق را بی تلبیس التباس بینند. که از خود بیزار شوند. که معشوق را باز نیاوند.
- (۱۶۰) گهی گریان، گهی خندان، گهی سوزان، گهی سازان باشند. که جوهر طینت آدم را بآتش محبت بسوزند. که با ترنم نوای ازل بسازند، که در سُکر، که در صحو، که در محو. گهی در قبض، گهی در بسط، گهی در خوف، گهی در رجا، گهی در فراق، گهی در وصال. نه در

1 بسواقی G : سواقی A | 3 شود و A - : G | از G - : A | 4 جنان G : جان A |
 بخورند G : خوردند A | 5 نخاس A : نخاس G | مسترق باشند G : مسترق (؟) باشد A |
 6 دستی G : دوستی A | 7 گوشه‌ئی G : گوشه A | 8 ره تقلید فرو بندند G - : A |
 10 جان G - : A | عشق G : + خوش A | 11 بینند G : به بیند A | نیاوند G : یابند
 A | 12 باشند G : شوند A | 13 که G : گهی A | 14 که ... که ... که G : گهی ...
 گهی ... گهی A

- فراقش منزلی، نه در وصالش محلی. اینچنین عاشقی را حق در این جهان
بمدارج عشق انسانی بمعراج عشق رحمانی رساند، زیرا که در باغ عشق هم
عشقست، و رسم آن عشق از دفتر این عشق توان خواند. 3
- (۱۶۱) این ره امتحان عشق عشاق ازست، تا بر این صراط چو
هوی که حلاوت عشق انسانست، بیالاء دوزخ طبیعت بنگذزند؛ بهشت
مشاهده ازل نرسند، زیرا که قضا مقضی آمد. چون عشاق را از قرب عروس 6
قدم ناگزیر آمد، فرمود «وان منکم الا واردها کان علی ربک حتماً
مقضیاً» لکن «باطنه فیہ الرحمة و ظاهره من قبله العذاب»، زیرا که دیوار
سرای طبیعت با سور شهرستان ازل بسته است، و از این سوی نیران 9
امتحان، و از آن سوی مشاهده بی نشانست.
- (۱۶۲) چون مذهب در طریقت از عین الله عاشقان عروس وحدت را
به شفقت الهی چنین صادر شد، لا جرم، ای شمع طراز! این صوفی 12
مستور را در عشق رعنا کردی، و در شور شوق جمال خود در کوچهای
غلط کم زنان کج باز محبت شیدا کردی. ای آشیان عنقای مغرب عشق
ازل! این مرغ دردناک را در وکران سیمرغ صفت با سر مشاهده هم قران 15

1 فراقش G : زفرانش (۱) A : محلی G : محلی (۱) A : عاشق را G : عاشق را A :
حق G : - A : 2 باغ G : باغ A : 3 آن G : - A : 4 بر این G : بدین A : 5 انسانست
G : + تا بدین صراط A (تکرار) : بیالاء G : یلای A : 6 مقضی G : مقضی A : چون
عشاق را G : چو عاشق را A : 7 فرمود G : گفت A : 7-8 سورة ۱۹ (مریم) آیه ۷۲ :
8 سورة ۵۷ (الحديد) آیه ۱۳ : 9 واز G : از A : 10 امتحان G : + است A : 11 از
G : - A : عاشقان G : علی شقان (۱) A : 12 چنین G : چون A : صوفی A : صوفی G :
14 مغرب G : معرفت A

کن. ای ماه خوش روی! این سوارِ فرسانِ تصوّف در میدانِ اُنس با خود
هم عنان کن، تا به بینی از جانِ پُر شورش آنچه رضوان در جنتِ مأوی
ندیدست، واز سر جانش رمزهای حقایق بشنوی، که گوشِ پاکان ملکوت
نشنیده است.

- (۱۶۳) ای در چین زلفت جانم را در شب هجران جمالت هر دمی
۶ صد هزار صبحدم تجلّی است، وی در جهانِ جانم از جمالت دلم را هر زمان
با نور صفت صد هزار تدلّی است؛ منزل «دَنی فتدلی» روی جهان آشوب
تُست؛ «قاب قوسین» مشاهده در میان جزع اهلِ نوشین تُست؛ که که در
۹ کشف جمالت روحم «لا احمی ثناء» گوید، واز جان پاکت سر جانان
ازل جوید. ای نافه مُشک صفت! وای بزمگاه رزم آوران معرفت! مگر
ندانی که حدّ تنگدلی تا کجاست؟ و منزل جانان از جان کجاست؟ ورقی
۱۲ از دردم باز کن، تا حرفهای علم مجهول بینی، واز آن عشقِ خوشم بی
زحمت و سوايِ طبع در نشان بی نشان دانی. چگویم! این حدیث سر
خواجگان معرفتست، این رمز هم ایشان دانند، ودر تنگدلی نیافت این
۱۵ حروف هم ایشان خوانند. بیت:

سُرِست نهان ز همت آدمیان:

آنرا که نمودند، بریدند زبان.

۳ واز G: از A ۶ است A: - G وی... جمالت G: وای در خامه خام بیابان
جمالت (۱) A ۷ است A: - G ۷ و ۸ سورة ۳ هـ (الجم) آیه ۸ و ۹ ۸ جزع لعل
G: جزع و لعل A ۱۱ و منزل... کجاست G: - A ۱۳ بی نشان G: بی نشانی A

الفصل الخامس عشر

فی طریق العشق فی قلب العاشق

- 3 (۱۶۴) اعلم یا اخی — زادک الله معرفة العشق — که بلبیل عشق چون
از شاخ گل صفت بر خیزد، و بدریچه بام ازل بر آید، عصمتش جز در
قص جان مقدس نباشد. که در صفت فعل بر آید، که در خالص صرف
در آید. آنچه مصفاست از لباس حدثان، بی حدثان در حدث در آید. 6
آنچه ممزوج بسر فعل باشد، بلباس حدثان در آید.

- (۱۶۵) مع الحدیث، چون انوار جمال از عین الله بآئینه روی آدم
داخل شد، جان آدم در آئینه آدم نگرد، وصفات خاص در فعل خاص 9
میند. لاجرم سر استعداد یافته، بصفاء نظر خاص در مشاهده آن شاهد
مست و عاشق شود. آن حدیث که جان جان انبیاست، وقوت جان اولیا
و غذای جان ملک، بسر جان عاشق مباشر شود؛ حقیقت جان با عشق 12
جانان یکتا شود.

- (۱۶۶) جان عشق با جان جانان از فرط تجلی و نعت ظهور بسر سر
متحد شود. جهان جان با شراق جان عشق از غیر عشق مطهر کند. اخلاق 16
بشری از بشر بملکی مبدل کند. از طبع خوی، طبع عشق یار بستاند.

4 بر آید : G بیرون آید A 5 که در : G که A صرف : G سر A 6 از
G : A در حدث : G : A 7 آنچه ممزوج ... در آید : G : A 11 مست و عاشق
G : مست عاشق A اولیا : G اولیاست A 12-13 حقیقت جان با عشق جانان : G حقیقت
جان با عاشق مباشر شود و جانان A 14 عشق : G عاشق A جانان : G جان A فرط : G
سرط A و نعت ظهور : G ظهور نعت A بسر : G سر A 16 بملکی : G بملک A
از طبع خوی طبع A : + در G یار A : + عشق یار G

عقل ساکن را بر اوق عشق در خلوتخانه دل از غیرت جانان در طلب جانان
 یخود کند. دل را از معانی عشق پر کند، تا مسامیر عشق محترق
 3 باتش عشق بدل عاشق فرو برد، و عروق دل از شهوت عشق در روی
 جانان میان جان مهذب کند.

(۱۶۷) جوهر اصلی که کَلِ دلست، در گِلِ دل هم رنگ خود کند،
 6 و نجوی عشق بر آرد. بعد از تهذیب سلطان عشق در مسکن عشق خوش
 بنشیند. عقل طبیعی را با نفس حیوانی از زمین دل بزدان طبیعت ببند
 مجاهده عشق بر نهی، و زمین «واشرق الارض بنور ربها» در این جهان
 9 التباس بتور تجلی طور قدرت منور و مصفا کند. اعوان شیاطین که تخم
 و ساوس همزوج بتخم شهوت در زمین طبیعت می پاشند، تا حنظل کفر
 وضلالت می رویانند، لاله زار و گلزار عشق در جان عاشق تباه می کنند،
 12 و از حواشی عرصه دل برانند.

(۱۶۸) روح خندان از فرح یافت جانان در مزار دل روی نماید؛
 در هوای انس دل پروازی کند؛ دل و عقل را ببند پای بند عشق بر نهاده،
 15 و در وادی طلب اصول در فروع افکنده؛ از راه اهل بیت در بساتین دل فرو
 آید. صیاد عشق آن عندلیب خوش سرای را بیافکد جری عهد «الست»

1 ساکن را A : ساکن G : از غیرت G : از غیر A : 3 فرو برد G : فرو ریزد A :

5 در گل دل هم رنگ خود کند G : در گل و رقی ز دردم باز کن تا حرفها علم مجهول

بینی و آن عشق خوشم (تکرار از ص ۷۸ س ۱۱-۱۲) دل هم رنگ خوی کند A : 7 طبیعی را

G : طبیعی A : ببند A : بند G : 8 سورة ۳۹ (الزمر) آیه ۶۹ : 11 لاله زار : و لاله زار AG :

12 و از A : از G : برانند G : برانند A : 14 در هوای انس G : و در هوای آتش A :

15 افکنده G : + ببند A : 16 جوس G : خروس A : سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۷۱

ودانه سرّ و نفخت فيه من روحی، صید کند، و در قفس دل بمنزل عقل در خانه درد ملازم بیت احزان عشق مقید کند.

- 3 (۱۶۹) چون شاه عشق شهر صورت با شهر دل از غوغای غیر عشق
منقی کرد، مکان جان و دل و عقل بمنازل و مراقد و مراحل انوار عشق
بیاراید، و طرق تربیت از عالم طبیعت بجهان عقل بسیر هم منور کند.
6 این سه لطیفه را نجوی یکدیگر کند، تا بی زحمت انسانی برنگ روحانی
در لباس ربّانی بر آیند، و در شهر خدای در روی نگارین جانان ازل
بنور افعالش بجویند؛ و از وسایط ربوبیت سیر کند، و عقل را مقام پدید آید،
و سیرانش مهیا شود.

- 9 (۱۷۰) دل را احوال پیدا شود، و از کؤس افعال شراب ربّانی باز
خورد. روح را مدارج معارف پدید آید. سرّ را معارج توحید کشف شود.
12 از این عالم که عین افعالت، بعین صفات سیر کند، و از صرف احوال
حقایق طرق مشاهده آموزد. این آنکه شود که راهرو در بدایت عشق
انسانی طلب عشق ربّانی کند، و در این عشق خوش سیر در اندوه مشاهده
حقّ کند. و هر دم در این دم لباس افعالی از سرّ عشق جان جان در بزمکه
15 این عشق نزد عروس پنهان قدم بر می اندازد، تا آنگهش این عشق مسلم شود

1 سورة ۱۵ (العنبر) آیه ۲۹ | 2 عشق G : - A | 3-4 شهر صورت ... کرد G :
شهر صورت باشد دل از غیر عشق منقی گردد A | 4 انوار G : و انوار A | 5 بجهان ...
هم G : هم بجهان عقل بسیر A | 6 بر آیند G : بر آید A | 8 و عقل را G : عقل را
A | 10 کؤس G : کؤوس A | 11 کشف G : منکشف A | 15-16 بزمکه این عشق G :
بزم عشق A

(۱۷۱) واکر نه در حرف عشق از حرف عشق کافر شود، وبحقیقت
عشق هرگز فرسد، زیرا که هر که گرو خود شد، از روی نگارین عشق
3 و معشوق معزول شد. مگر ندیدی که آن ترک رعنا دلم را چون غارت کرد،
تا بدان حد که دزدان طبیعت را بدست زنگبان زلف عبرینش داد، تا در
تحت اوراق گلستان رویش سر از تن آدم بر داشتند؟ مگر ندیدی که
6 رنگ چشم شوخس بجان آشفته در طلب جانان از نیافت دیوانه شراب
مفرح عشق چون داد؟

(۱۷۲) چون لطایف کلامش بشنیدم، رقاصان غیب در میان مرقع
9 پوشان ازل بیام کشور ملکوت با عروسان جبروت وراء حظيرة القدس
بدیدم. چون در چادر دلربایش نماز شام در کوچه غلط بیافتم، درد فقدان
در عین وجدان با ملکوتیان جان بگفتم. در حال میان نوحه گران اندوه
12 زهره اسرار را چنگ زغان نوحه گر دیدم. بیائید، تا در آستانه آن ترک
قفجاق لشکر وسواس عشق ببینیم، که با لشکر جمالش در میدان هجر
و وصالش، چون بر مقدمه خیال شکسته اند، وجهانها سلامت بغارتیده اند.
15 (۱۷۳) دریفا زهاد! اگر استعداد عشق داشتندی، در پیچ مقنعه
زلف یار ترکان تجلی بدیدندی، که چون جان عشاق بچوگان سلب در
میدان اصطلام میزنند، واز گنج سر انسان بگنج خانه قدم رحمان چون

3- که آن ترک... مگر ندیدی که G: - A 6 شوخس G: خوبشتن A ۱ شراب
G: شربت A 9 وراء G: وادی A 10 چون G: جو A ۱ شام G: شامی A ۱
13 قفجاق (= قفجاق) G: قفجاق A ۱ ببینیم: به بینیم A بینیم G 14 وصالش G:
وصالش A ۱ وجهانها سلامت G: وجهانها سلامت A 15 در پیچ G: در پیچ A ۱
17 رحمان G: - A ۱ چون A: - G

می برند. چگوبیم: دولت یافت در دایرهٔ «صَوْرَکُم فَآحْسَنَ صَوْرَکُم» است،
 چه می شنوی: لذت محبت خاص در جام عصمت آن ترکست. مگر ندانی
 3 که این قبه‌ئی که صورت آدم است، برنگ آن دم که نفخ اولست: قبهٔ
 جان اولیاست، که بلباس هلاکت در بازار سلامت از اغیار محصون و محفوظ
 آمد. بر خوان سر الهام در زبان سید اهل پیغام - علیه الصلوة والسلام -
 6 که «أولیائی تحت قبایی لا یعرفهم سوائی».

(۱۷۴) تا ترا دیدم، ای ماه آسمان قدرت، ای ترک بی شفقت، از
 قبلهٔ رسوم برگردیدم، وروی جان بقبلهٔ خاص که در فعل خاص است،
 آوردم؛ که در آن جهان قبلهٔ شریعت و حقیقت یکرنگست. اگر ندانی،
 9 از کتاب مجید بر خوان «فأینما تولوا فثم وجه الله». بما نمای روئی که
 خلوق چهرهٔ ازل دارد، تا ترکان یغمائی را در عسکر صفاء عشق چاکر
 باشم. بیرون آی از گل انسانی، تا بروح روحانی طراز شعر ربّانی بینم. بیت: 12
 بنمای بزیرکان دیوانه در مصحف باطل آیت حق را.

الفصل السادس عشر

15 فی بیان مقامات العشق الانسانی و ترقّیها
 فی مقامات العشق الربّانی

(۱۷۵) اعلم یا اخی - ربّاک الله بغذاء العشق - که چون عالم جان

1 سورة ۴۰ (المؤمن) آیه ۶۶ | 3 قبه‌ئی که G: فته (۱) | A آن دم G: آدم 6 | A لا
 یعرفهم سوائی G: - | A 7 | ماه A: ماه G 10 | مجید G: مجد | A بر خوان G: : بر
 خوانی | A سورة ۲ (البقرة) آیه ۱۰۹ | 11 | چهره G: وجه | A 12 | طراز ... بینم
 (: بینم G) G: نمای بزیرکان دیوانه A (تکرار مصراع آئنده) | 15-16 | العشق ...
 العشق: عشق ... عشق AG 17 | ربّاک G: بارک | A | بغذاء العشق G: بعد العشق A

از غیر عشق بعشق آسوده شد، و از هوا؛ دل غبار حوادث بطوفان عشق
مضمحل گشت، و مرغ روح ناطقه که بیانک «أَلَسْتُ» سر هست مشاهده
3 بقاست، با طیرانش عشق از منقار شاهین قدم دانه الفت حقیقت در و کران
دل گرفت، و پای بند سر فعل گشت، بی علم و جهل در این کارخانه که
عشق افسانیت، ویرا منازل و مرانب عشق پدید آید.

6 (۱۷۶) اول منزلی از این منازل فوز استعداد است؛ دیگر هیجان
صفت؛ دیگر الهام خدعت؛ دیگر نور دیده اصل در دیده صورت؛ دیگر
رعونت عشق با رعونت طبع؛ دیگر ترصد بی اختیار؛ دیگر ترقب با اختیار،
9 که آن از ساده دلی، و این از خوشدلی است؛ دیگر التفات؛ دیگر لحظات؛
دیگر طرب؛ دیگر بصر؛ دیگر رؤیت، و در این دم بهت دلست، تحیر
عقلست، جوشش سر است، لذت روحست، تروح طبع روحانیت، انس
12 طبع جسمانیت؛ دیگر تخیل خیالست؛ دیگر تحفظ خیال روحانیت. اشکال
و حروف ربانی جهان صورت را در این دم اضطرابست؛ جهان معانی را در
این رؤیت احترافت.

15 (۱۷۷) دیگر سلب است، و در سلب طلبست، و در طلب هیجانست.
دیگر ماجراء و سواس خاطر است؛ دیگر تحیر و طنات دلست، خوف از
عالم شریعت است، زیرا که او در عشق نه بصیر است، تا در آن منزل

1 از غیر G : و غیر A دل G : عشق A 2 مرغ... أَلَسْتُ G : - A 3 و کران
G : - A 5 ویرا G : ویرا A 6 فوز A : نور G : دیگر G : و دیگر A 7 نور
A : - G 9 لحظات G : لحظه A 10 بهت G : بهت A 11 تروح A : تروح G :
11-12 انس طبع... خیال روحانیت G : - A 13 حروف G : حروف A ربانی G :
ربانی را A 17 آن G : - A

بود، جرأت نیست، نداند از سادگی که جهان رسوم و تکلیف و تکلف است.
 دیگر بیکاریست؛ دیگر قبض است از ثابافت همزوج با نشاط این یافت؛
 دیگر مشورت با بارانست؛ دیگر خاموشی از خوف محبت و لذتست؛ دیگر
 از هیجان عشق پرده دریدنت.

(۱۷۸) آنکه طلب احوالست، تنگنص مشوقست، مخافت مهلکت است،
 جست و جوی در بیخودی، گفت و گوی در بیدلی؛ خود بداند که باز رستن
 نمی تواند. آنکه جانانرا به حقیقت طلب کند، و بدر خانه اش متواری شود،
 چون کاروانی که مرکوب گم کرده، چون آشنائی دل افکنده، مستنشق
 نفحات دوست در کوی دوست، مرهون جمال روی درست بمانده، استخبار
 کنان شوریده، خان و مان بر انداخته، از درجه عاقبت افتاده، میان بیم
 و امید ترسان و لرزان، راز و شاه و رُمه خانگاه مشوق هراسان، تا نا که
 در حرف غلط خدعت نگردد، و حیلها و وصول جانان اندیشه کند، آفتان
 و خیزان لذت و بلا در یله میزان خوف و رجا از ریا و وفا و جفا مضطرب باشد:
 حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان
 این توانم که پیام بمحلت بگدائی.

(۱۷۹) خودرا بمکر در اصطبل دوا بش و خربندگان ولایتش چاکروار

1 بود G : A - که G : A -- و تکلیف و تکلف G : و تکلیف تکلیف A 1-2-3 دیگر
 قبض (: قبضی G) ... با بارانست G : A - 3 خاموشی G : بخاموشی A
 6 بداند G : داند A 8 مستنشق G : منشق A 9 بمانده G : بماند A 10 درجه G :
 درجه A 11 واز G : از A ورمه G : مات A 12 خانگاه G : خانقاه A 13 هراسان G :
 12 حرف G : حروف A خدعت G : بخدعت A 13 و خیزان G : خیزان A
 14-15 حلقه ... بگدائی Gh : AG - 16 و خربندگان G : خربندگان A

در بندد، و بحیل فالگیری و داور فروشی و آئینه‌گری در کوچها وی گذر کند، تا نا گهان خود را بحیل پیش چاکران خانه‌اش معروف و مشهور کند،
3 و همگنان را بندگی کند؛ بیت:

خود را بحیل در فکنم مست آنجا
تا بشکرم آن جان جهان هست آنجا
6 یا پای رساندم بمقصود و مراد

یا سر بنهم همچو دل از دست آنجا،

تا روزی بدهلیز جانان جمال جانان بیند، و در حسن و جمالش بماند متحیر و ار.
9 از روی حیل با آن مکار سخنان کج گوید. یار پر معنی در حروف کجش
حرف عشق بشناسد «واتعرفنهم فی لحن القول». چون بداند، ازو پنهان
شود، تا او عشق را خوش خوش در میان شود. تا بدین جایست سیر مقامات.
12 (۱۸۰) دیگر در سیر احوال شود: اولش هموم است، حضور در
حضور، سوزش در سازش، نعمات در نعمات، وطنات در وطنات، هیجان
در هیجان، بیخوابی در بیخوابی، آشوب در آشوب، بیکاری در بیکاری.
15 چون عشق محکم شد، جان و دل را غرق عشق نیش پرورد زهر زد. بکا
در بکاست، حزن در حزن، بی بکا ضحك، با بکا ضحك؛ با هیجان از

3 بیت G: مصرع A 4. در فکنم G: در افکند A 5-7 تا بشکرم... از دست آنجا

G: - 8 جمالش G: جمالش 9 مکار G: نکار A سخنان G: سخن A 10 سورة ۴۷

(الغزال) آیه ۱۳۲ بداند G: داد A 13 سازش AG: شاید «سوزش» جلت تکرار دیگر

کلمات 14 در هیجان، بیخوابی G: - A آشوب... در بیکاری G: در آشوب آشوب در

بیکاری A 15 محکم G: مونر A پرورد زهر زد G: بر زهر دازد (?) A 1-15 ص

۸۷، بکا... بی بکاست G: کان در بکا با حزن است حزن بی بکاست ضحك با بکاست A

سوز رجای بی بکاست، ترقی عقلست در منهاج معاملات، صعود روح است بمعراج مشاهدات.

- 3 (۱۸۱) در حالات قرب جانست، قرب عقل، درد دل، آور ابراهیمی است، زعقات موسوی است، تخریق ثیابست، رقص و تصفیق، گفتن و دریدن، خوف حقیقت است، و در خوف فترت طلب نیست. رجای کلیست، و در آن صولت و جرأت نیست. بعد از این اسرار شرب محبتست، درد اشتیاق است، شور عشقست، بدایت مشاهده است، و از آن این اشکال بر میخیزد؛ خطابست، و سلب جان که از راه بی عافیتی در آید. بعد از این تأثیر وصلست، و در وصل حیاست، خوف با رجاست، خوف بی رجاست، رجاء بی خوفست، قبض اصلی در بسط اصلی، یافت مشاهده کلیست. عرفان افعالست، عرفان صفاتست، عرفان جوهر ذاتست، عرفان اخلاقت. انس کلیست، انبساط کلیست، امن است، حکمت، معاشرتست، مباشرتست، 12 مسامرتست، مناجاتست، خلوتست، یکتائیتست، در عین قهر فنا شدنست، در لطف باقی شدنست.

- 15 (۱۸۲) این هر یکی بعد هزار اشکال در ولایت این صفات عشق انسانی از اشکال افعال در دور افلاك زمان عشق در صفات عاشق تأثیر کند،

3 در حالات A : + و مقامات G | درد دل G : + است A | 4 تخریق G : تخریق A |

5 و دریدن G : و در دریدن A | 5 حقیقت G : حقیقی A | فترت A : فترت (۱) G |

8 میخیزد G : خیزد A | بعد G : وجد A | 9 حیاست G : حیاست A | 11 جوهر A :

جوهر G | 12 امن G : امر A | 13 مسامرتست G : - A | یکتائیتست G : کماهی (۱)

است A | قهر G : - A | 16 صفات G : صفت A

تا عاشق استعداد یافته، در عین کمال عشق انسانی به بدایت عشق ربّانی
 رسد، و آنگاه آموزگار عشق از این صفتش بستاند، و بر مراکب افعال
 3 بجهان جلال قدم برد، تا ازلّا و ابدّا در حضرت جبروت با ملازمان ملکوت
 در آداب ربّانی بر بساط صمدانی در عین مشاهده جاودانی متمکن شود.
 (۱۸۳) اینست مرکب هاء آن عالم، هر کرا هست. اینست نردبان
 6 پایه عشق ذو الجلالی، هر که داند؛ چنانچه این غریب شیفته دل، گفت:
 «عشق الانسان سلّم عشق الرحمن». هر که را دادند، دادند؛ و هر که داند،
 داند؛ تا بطرف جدار خانه خدعت آن ترك چینی دیدم، بسهام مژگانش
 9 از غیر عشق بیریدم. غرایب اشارتش این صوفی رنجور را از خانقاه مراقبان
 غیب جمال متواری گرد.

(۱۸۴) میندار که این درد را حاصلیست، یا در آن رنگ هارا
 12 منزلیست. این رنگ از رنگ بوقلمون افعال خاصست، که در آئینه فنا
 جمال بقا می نماید. هان هان! که در این آتش پر جبرئیل جان بسوخته
 است، و سلب غم در عزّت خانه عبودیت بدوخته است. می پندارد آن ترك
 15 که این پرده اوست. نداند که او خود پرده هاست، و بدین حدیث درد
 ها گواست. لا بل نه اینست، و نه آن. آری! عشق جاودانست. ساعتی در
 شبی بنخانه غمگینان آمد، و هارا در عاشقی هم رنگ خویش کرد، تا لاجرم

2 رسد A : رساند G : بستاند G : یشنامد A : و بر مراکب G : و به براکب A :

4 صمدانی G : صمدی A : جاودانی G : - A 6-8 چنانچه ... داند G : - A 12 این

رنگ G : این رنگ A 13 هان هان G : هان A 14 می پندارد G : + که A :

15 اوست G : اولست A 16 و نه آن G : و نه آنست A : آری G : ار A :

اقدام جان در خطوات سر و رای افلاك كون آمد. بیت :
دوش من بودم و نگارم بود وز فلك بر گذشته كارم بود.

3

الفصل السابع عشر

فی خلاصه العشق الانسانی

(۱۸۵) اعلم يا اخي — زادك الله فهم القاء السمع — که چون شمس
واقمار افعال در ابراج افلاك جان بسیر حقیقت در آمد، نقطه زمین 6
دل — که مرکز فلك عشق است — بدورانش بین اطباق سموات طبایع بسرعت
هیجان مقید گردد؛ درجات و مقامات و منازل در طرایق غیب روح فا توان
عشق را سلم شد. 9 بهر لحظه‌ئی نجوم بروج سعادت در جهان دل و صورت
اشکالها غیبی حادث کند.

(۱۸۶) که زهره بربط عشق در مقام عشق زند. که مشتری در
منزل کیوان آئینه داری حسن کند، و در آن مرآت که صفت فعلست، 12
حقیقت روی حقیقت نماید. که کیوان در بام فلك هفتم — که اثبات عقل
گشت — شهر عشق بسلطنت حکمت و توحید بگیرد. مریخ در بزم جان
بشمیر عقل کل سر نفس کل بر دارد. عطارد — که عقل روحانیست — 15
در مدارج غیب از اشکال غیب در درج خیال روحانی حرف هزور نویسد.

4 المثلق : مثلق AG 6 افعال : احوال A 7 بین G : — A 8 در طرایق غیب G : در صرف A 9 سلم G : سلم A 10 اشکالها G : اشکال A 11 عشق در مقام عشق G : — A 13 روی G : — A 14 بزم G : بردن A 15 بر دارد G : — A 16 از G : — A اشکال غیب در درج G : اشکال در برج A

شمس صفت - که روح اولست - از کوهسار عقول ربّانی در جهان روحانی
سیر کند، وظلمت طبایع از طرف حقایق ببرد. قمر - که سرّ ضمیر فؤاد
3 است، و نور غیب که پیشرو عکس روحست - ولایت اقالیم فضاء دل را مرئی
باشد، بهر یکی بعد از سکون سلطنت و آشوب ملک در ملکوت کبری
بازن اسرار الهام و حقیقت کلام مقامی از مقامات پیدا کند، اخلاق را
6 پیروراند و اشجار احوال در زمین دل برویاند.

(۱۸۷) از بطنان غیب و سرّ فعل در جهان دل و جان نوری از انوار
صفت وزیدن گیرد. جمیع اشکال باطن از پوست افعال بیرون آیند، و در
9 فضاء صفاء فعل و مرغزار لوايح کشف غیب صفت منزل کنند. و هر یکی
از طبع معادن انسانی و روحانی و جسمانی و حیوانی بیرون آیند، و از حقّ
بحقّ منزل خواهند، در سراب فقد در سابه صفت بنشینند، تا انوار تجلّی
12 بی التباس در رسد، و همگنانرا ذوق حقیقت بدهد؛ نارسیدگان افعال را در
عین نور تجلّی برساند، و در حقیقت از منزل تلوین بجهان تمکین رساند.
(۱۸۸) آنگاه در عین الله از شرك افعال نادم شوند، و در جمال
15 مشاهده بنعت تحیر «ربنا ظلمنا» گویند. روح ناطقه از منازل «هذا ربی»
به ابراج افعال فلک صفت بگنجد؛ و در مطالع توحید طوابع تحقیق روی

3 و نور غیب که G : که نور غیب A : پیش از A : اقالیم فضاء دل را G :
و اقلام فضاء A : 4 بهر G : هر A : 5 کلام A : کلامی G : 9 صفاء G : صفات A :
11 بنشینند G : بنشیند A : 13 از منزل تلوین G : بنزل تکوین A : 14 نادم شوند G :
قدم شود A : 15 تعبیر G : + و حیا (1) A : سورة ۷ (الاعراف) آیه ۲۲ (ربنا ظلمنا
افسنا) : گویند G : گوید A : سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۶، ۷۷ و ۷۸

- بجهان قدم آورند، و اشارت کنند تربیت گرفتگان حدثانرا، که از مادر
 فعل شیر صفت خورده اند در جهان اختیار، که « ائتی بری متا شرکون »
 عقل کل در مقام معلوم « تبث البک » گوید. سلطان تجلی جان جانرا در 3
 طلب جانان از غیر جانان که منزل التباس است، مستخلص کند، وزبده
 نفع اول از ممخاض صلصال بمعرفت صفات خاص برساند.
- (۱۸۹) و عروس جانرا از زوایا انسانی بهجمله انس ربانی آورد، 6
 ولباس انوار جمال حق در او پوشد. چون نور صفت مباشر جان مقدس
 آمد، دگر از حق در آئینه کون تنگردد، زیرا که بعد از بدایت عشق
 اولی منزلی از ارادت عشق خاص است، و در آن منزل فترت و مواسات 9
 التباس نیست. لیکن عاشقانرا این حدیث در بدایت مهم است، زیرا که
 منهاج عشق ربانی عشق انسانیست. و اگر — والعیاذ بالله — دم عشق انسانی
 در بدایت عشق ربانی پدید آید، مردرا در فترت طبیعت افکند، و دیر 12
 دیر با منازل خود رسد، زیرا که آن در این شرکست.
- (۱۹۰) اما در وسط احوال که طریق ارواح در منازل جمال
 وجلالست، از خوف آنکه اسرار و ارواح در وله بهشت افتند، ایشانرا 15

1 آورند G : آورد A | کنند G : کند A | 2 اختیار G : اختیار A | ائتی : — AG |
 سورة ۶ (الانعام) آیه ۱۹ (ائتی) و ۷۸ (انی) | 4 است A : — G | 5 نفع : نفع AG | صفات
 A : — G | 7 در او پوشد G : در پوشد A | 8 آمد G : فرد (؟) A | دگر G : — A | بعد
 از بدایت عشق : + یعنی عشق انسانی Gh | 8-9 بعد از بدایت ... منزلی G : بعد از
 بدایت که عشق انسانیست، بدایت عشق ربانی رسید، اول منزلی A | 10 التباس G :
 عشق A | 11 منهاج G : مجاهد A | عشق انسانیست G : در عشق انسانی است A |
 13 آن G : — A | 15 آنکه G : + نه A | در وله بهشت افتند G : در وله و هیبت افتند A

- جمال در افعال باز نمایند، تا در عین ربّانی در رفاهیت عشق بیاسایند.
- اما در منزل سیم که عالم معارف و توحید است، روح را محلّ صحو و محو است. 3 در محو احتراق جانست بآنوار قدم در شفقت حق، او را بعین صحو باز آورند، و سرّ قدم در سرّ حدّثان روح را باز نمایند، تا در مقام صحو خلاصه مقام محو - که عین فناست - بچشم سر به بیند، و بنفحات صلصل
- عشق قدم نوزادگان عدم بیاسایند. اگر نه چنین بودی، بعد از «لا اُحْصِی ثَنَاءً»، «رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ» فرمودی. تا بدین جایست منازل سیارگان سموات قدم، که سیرشان در ابراج حدّثانست.
- 9 (۱۹۱) چون بدین دروازه که اسرار فعلست، بشهر قدم رسیدند، در باغ توحید بلابل نفرود جز بر اغصان ورد تجرید تنشینند، و شراب صفت در صفت جز از حقّ نگیرند. داند ملازمان معارف و راه روان انوار کواشف
- 12 که این منازل جز راه روان حقّ را نیست. ایشان توانند گفت: شرح مقامات عشق ربّانی در عشق انسانی، که حروف مجهول در الواح جمال اتراک چین خوانده اند، و آن عروس بو العجب در کنگره بام فلک عشق دیده اند.
- 15 درینا! اگر این حدیث دانستی، معجز از روی نگارین عروس وحدت قدم بر انداختی، که آفتاب احدیت بی چگونه از مشارق جمالش بر می آید،

۱ جمال در افعال G : که جمال کلی در افعال کلی A : عین ربّانی G : غیر زمانی A :
 4 روح را باز نمایند G : روح باز نماید A : 5 بچشم سر G : بسر A : 7 فرمودی G :
 نکفتی A : 10 جز G : - A : تنشینند : تنشینند AG : 12 که G : - A : حق را G :
 عشق را A : 13 عشق G : - A : 13-14 اتراک چین G : آنرا که عین A : 15 عروس
 وحدت قدم G : - A : 16 احدیت بی چگونه G : - A : مشارق G : مشرق A :

تا این کج زن قمارخانه توحید در سطر کج فعلی حرف صفت بخواندی.

(۱۹۲) مگر فوایب عنبرینش فرد نور جمالش، آیت "تُولِجَ اللَّیْلُ"

فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجَ النَّهَارُ فِي اللَّيْلِ ، خَوَانِد . دَانِمَ كِهْ عَكْسِ رُوحِ نَاطِقِه 3

است، که بر چهره آن نگار است. جز سایه صفت نیست، که «السلطان

ظَلَّ اللهُ فِي الْأَرْضِ. نيران مذبوح امتحانست، هیزم آتش جانست، معراج

بہشت جاودانست، نقش خاتم 'وصورکم فاحسن صورکم' قلب دائرہ 6

جانست. اشارت 'سنریم' دارد؛ اثر کواکب مشرق قدمست، که نقش

«حنا ربی» دارد.

(۱۹۳) «أثر الله في أرضه» صفت این صوفیست، زیرا امر را در آن ۹

اثر اثر است. جنبش اجزا سوی گُلست، سواقی سوی بحر پوید. در این

نہفت شخص کون آئینہ دار فعلست. از عکس صفت جملگی آن حسن

پسند، تا درین دم بعشق متواری باشد. میان عارفان بزیور عشق با اقبال 12

شدم. نزد زهاد این حدیث کفر است، زیرا کہ کج زنان سرای جانان

رنگ ملامت بر چهره سلامت دارند، و در جان جان جان دارند. بر

صورتشان رقم شفاونست، زیرا که در لوح محفوظ حرف اسمشان از 15

1 کج فعلی G : کج فعلی را A | حرف G : حروف A | 2-3 سورة 3 (آل عمران)

آیه ۴۱ و ۴۰ که بر جبهه آن نگار است G : که بر آن شار است A و سورة ۴۰

(المؤمن) آية 61-7 وصور کم... جانست G : و« صور کم » است قالب دائره

وجود دست A 7 سورة ٤١ (السجدة) آية ٥٣ مشرق G : - A 8 سورة ٦ (الانعام)

آية ٧٦، ٧٧ و ٧٨ : 9 زیر G : زیرا که A 1 اثر G : اثر آن A 10 سوی کلست

G : توکل است A سوی G : - A 12 با اقبال G : اقبالی A 13 حدیث G : سخن

A کج زنان G : جنکے زنان A ۱۴ ودر جان جان جان A : ودر جان جان جان G

ابصار ملکوتیان باز گوته است. در سطر عصمت جان نور سعادت ازل دارند،
 زیرا منہاج روش اسرارشان نور قدم در شب عدم دارد، و این از تأثیر
 8 «والله يعصمك من الناس» است. بیت :

دل ز رنگ سیه چه غم دارد
 زانکه شب روز در شکم دارد.

الفصل الثامن عشر

6

فی غلط اهل الدعوی فی العشق الانسانی

(۱۹۴) اعلم یا اخی - قدسک الله من شواہب الطبع الانسانی - که
 9 حق - سبعمانه و تعالی - ارواح و اشباح و اخلاق را بتفاوت آفریده است.
 طور ارواح قدسی و جلالی و جمالی و ربانی و روحانی و هوائی آفریده؛ اشباح
 روحانی بعکس فعل خاص مطهر کردند، و روحها؛ ملکوتی در آن مناهل
 12 بودیعت بسپردند. طبع انسانی که شوب اخلاق مذمومه است، در جسم
 کثیف عموم را آمد، و آن محل روح هوئی آمد.

(۱۹۵) و روح هوئی با روح حیوانی مطبوع کردند، و در مزابل
 15 اخلاق مذمومه رنگ از آن اخلاق گرفت. کششی که ویرا از راه الفت
 آید، جز جذب شهوت و هیجان طبیعت نباشد. انس انسانی جز از راه

2 زیرا G : زیرا که A | از G : - A | 3 سورة ه (المائدة) آیه ۷۲ | بیت G :

عصر A | 7 | العشق : عشق AG | 8 | الطبع : طبع AG | 9 | اخلاق را G : و اخلاق A |

بتفاوت A : یشتفاوت (۲) G | 11 | مناهل G : منازل A | 12 | بسپردند G : سپردند A |

13 | عموم را G : عموم A | محل G : منزل A | 14 | و روح G : روح A | 15 | مذمومه

G : مذموم A | از آن G : ازین A

طبیعت نباشد عامیانرا، زیرا کہ نفس اعمی در منزل حظوظ جز بضم پرستی
فرو نیاید. میل ایشان تہرک شہوانست. چون در صورت نیکوان نگرند،
چشمشان در صورت بماند؛ از حسن افعالی و رنگ صفاتی و تجلی ذاتی — کہ
در اقصای اشباح انسانست، و از تأثیر اطیاری ارواح بیگانه باشد — حظوظ
جلالی — کہ بر دائرہ وجود انسانست — نبینند.

(۱۹۶) آتش نفس حیوانی سر بر آرد؛ روح هوائی در صورت بی
صفت انس گیرد؛ آتش حیوانی بر انس روح هوائی — کہ آن انس در
عشق شرک خفی است — غالب شود. جهان دل پر از لشکر هوس و وسواس
کند، بہر سوئی خاطری، بہر خاطری خیالی، بہر خیالی شری، بہر شری
عزمی، بہر عزمی طلبی، در معصیت حق پدید آید. بآتش شہوت می سوزند،
پندارند کہ آن محمود است. در خیال بت پرستی کنند، در معاصی کافری
کنند، صمدرا از صنم باز شناسند. آنگاہ دعوی کنند، و گویند: طامانیان
عصر ایم، کہ ما در عالم قدرت مانده ایم.

(۱۹۷) از بد فعلی بعضی دانند و بعضی ندانند. پیش عارفان صادق
دزدی کنند، صحبت احداث و نسوان اختیار کنند. آنگہ بپند خودرا کہ

2 نگرند G : نگریدند A | 3 و رنگ ... و تجلی G : رنگ ... تجلی A | کہ G :
— A | 4 انسانست A : انسانست G | و از A : باشد G : باشند A | 7 آتش
G : انس نفس A | هوائی G : — A | 8 عشق G : + خاص A | غالب G : جو غالب A |
بر از G : بر A | 9 بہر خاطری G : — A | و بہر G : — A | 9-10 بہر شری عزمی G :
— A | 10 بہر G : و بہر A | بآتش G : و بآتش A | می سوزند G : سوزند A | 13 ایم
A : — G | ما G : — A | 14 صادق A : — G | 15 آنگہ بینند G : و آنگہ بہ بینند A

در دم اباحت با آتش دوزخ شهوت سوخته اند. از این منزل نفس فریبنده شان،
 از عالم شهوت مثنی گِل شیرین از زمین طبع بر دارند، و در دل ایشان
 3 باشد. آن گِل با گِل دل مختلر شود. چون دانست نفس کافر که دل طبع
 نفس گرفت، شیطان در آید، از ره هوا و تنم اهو در دل باشد. عن قریب
 آب شهوت اشجار ضلالت برویاند، عالم شریعت بر آندازد، و دم شهوت با
 6 دم اباحت ملتبس شود. حقیقت کار خود آن طریق دانند، جز رود و سرود
 و خمر و زهر و فسق و فساد پیشه ایشان نباشد. از این یلوه درایان زمامه
 صد هزار چاله ضلالت دهن بر دارد، که در راه خوش خوش آن کافران
 9 بمانده اند.

(۱۹۸) زینهار تا بگفت خوش آن سودائیان فریفته نشوی، که آن
 ابلهان سخت خوب سخن باشند. هر یکی از ایشان فرعون زمانه است،
 12 «قاتلهم الله» جمیعاً. مگر روزی روحانی طبیعتی، ربانی جوهری، جلالی
 عقلی، جمالی سورنی، مقدس روحی، در عشق ازل سکران، در جمال
 ابد صاحی، میان فنا و بقا داش در صحو، و جانش در محل اصطلام در عین
 15 خطاب، غرق در جمال جاودان حق، در عین بسط با شرط انبساط سرمست
 بنخاس خانه ترکان افعال بر آمد، و در رنگ چهره جمال قدس سرمست
 عزت شد.

1 سوخته اند AGh : سوزند G | فریبنده شان G : فریب آیدشان A | 2 بر دارد A :
 بر دارد G | 4 و تنم اهو G : تنم هوا A | 6 جز G : و جز A | 7 و زهر و فسق G : —
 A | ایشان G : ما A | 8 چاله G : حالت A | دهن Gh : دهن AG | خوش خوش G :
 خوش A | 11 هر G : — A | 12 سوره ۹ (التوبة) آیه ۳۰ | 14 در محل G : محو A |
 15 انبساط G : التباس A | 16 بنخاس خانه A : بنخاس خانه G

(۱۹۹) از درِیچۀ فعل خاص و قدرت خاص با مشاطگان صفت، پرده از روی مشاهده شاهد قدم بر داشتند. آن سر انداز توحید سر قدم در جهان حدثان باز یافت. از سر غوغاء مستی توحید درین محلّ تهمت گم کرده، التفاتی کرد در عالم ملامت، بعین حق، بنظر پاک، در جهان پاک بی صفات، وسوسۀ شیطان در روی عروس گم بوده، و معشوق باز یافته، نگه کرد مفلسان بی مایه در فعل آن آزاده، که جوهر حرّیت داشت؛ 6 مقلّد شدند: او در بیدلی، و اینها در خوشدلی؛ اینجا جز اباحت، و آنجا جز دم نهایت نیست. شعر:

9 أَيْهَا الْمُنْكَحِ الثَّرِيًّا سُهَيْلًا عَمَّرَكَ اللَّهُ كَيْفَ يَلْتَقِيَانِ
 می شامیه اذا ما استقلت وسُهیل اذا استقلّ یسان.

(۲۰۰) اما مخلصان عشق را در دم التباس بانصاف خطرات شهوات است، که «المخلصون علی خطرٍ عظیم». و از صراط امتحانشان بالای قنطره 12 دوزخ طبیعت می باید گذشت. و اگر — والعیاذ بالله — این که محلّ شوق ربّانیت، و ذکر عالم قدمست، و نظاره ابکار غیب است، و منازل و محارب و مشارب و مراحل و مناهل و مقادیر افعالیات و صفات و لواجح ذاتست، اگر 15

1 و قدرت : G | قدرت A | مشاطگان G : مشاطه A | 2 سر انداز G : سر اندر A |

3 درین G : در تن A | 4 کرده G : — A | بعین G : بغیر A | 5 گم بوده G : گم کرد

A | باز یافته G : باز یافت A | 6 نگه کرد مفلسان بی مایه G : نکو کرد براه A |

7 اباحت G : + نیست A | 7-8 و آنجا جز دم G : و دم A | 8 شعر G : — A | 9 يلتقيان

G : يلتقيان A | 10 یسان G : یانی A | 11 اما A : ایا G | 12 که G : — A | صراط

A : صراط G | 13 و اگر G : اگر A | 14 و نظاره ابکار G : و نظایر افکار A |

15 و مشارب و مراحل G : و مراحل و مشارب A | و لواجح G : لواجح A

بخوشی ولذت طبیعت از آن عالم باز نگردد، در دوزخ شهوت افتد، و بآتش غیرت در زاویه قهر بسوزد. و در این محلت خطرات عارفان: آنکه شان 3 مسام باشد، که بجمع آتش‌ها، مجاهده عشق بسوخته باشند.

(۲۰۱) آنکه در مجلس انس با یار شوخ کش نشیند، دلم چندان هوس دارد بروی خوب آن نگار، که از زمین طبیعت بمنقار عشق بینخ 6 شهوت بر دارد. بی آگه، جان آشفته، از بزم ملکوت و صده سطوات جبروت گریخته، جز شمع موزون و یار کش با چشم شوخ و شعر خوش نخواهد؛ و در آن مجلس سر پاکبازی دارد، دم نایافتش چون در عین 9 هجران افکند؛ نشاط عشق قدم جز از این ره نیاید. مایه گل آدم در دل آدم از این حدیث ورزد، و اگر نه، در این زندان این همه غوغاء عشق نبودی.

12 (۲۰۲) خاك زمین عشق از چهار راه ازل وابد آوردند، زیرا خلق وخلق انسان درین شوزستان از چشمه زار جان جز آب حیات عشق نچشد. این گرانمایه جوهر بجان تو که در جان ماست، رنگ رخسار روح 15 ناتوان در روی من گواست. در این کوچه در هر منزلی صد هزار جان مقدس گشته اند، و بآب حیات ازل آن شهیدان را شسته اند. بیت:

1 و بآتش G: و در آتش 21A ذاب G: هاویه 1A و در این G: در 71A گریخته
 G: + است 1A شمع موزون A: شمع سبز 71-8 و یار کش... نخواهد G: یار
 کش با سر شوخ خوش نخواهد 81A دارد A: - 91G نباید G: در نباید 1A
 10 ورزد G: آورد 12A از G: از سر 1A ازل وابد A: ابد وازل G: آوردند
 A: آورد 13G نچشد G: نخواهد 15A در هر G: هر 16A آن (A-)
 شهیدان را A: آن شهید را 1G بیت G: شعر A

سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دوست

گشتگان زنده بینی انجمن در انجمن.

3

الفصل التاسع عشر

فی بدایة العشق الالهی

(۲۰۳) اعلم یا أخی — عرّفك الله منازل الاصفیاء فی العشق — که

- 6 چون جان بهشق انسانی تربیت یافت، و در سرّ عشق راسخ شد، و دل بآتش
عشق از خطرات نفسانی و شیطانی تهذیب یافت، نفس اماره در تحت لگد
قهر عشق مطمئن گشت. عقل را منازل عشق آموختند؛ روح را مقام عشق
9 پیدا شد؛ نفس حسی و نفس حیوانی رنگ معنی گرفت. سیر منازل عشق
انسانی بروح تمام گشت؛ ویرا آداب و علم طریق عشق حاصل شد.

(۲۰۴) در شواهد آثار شاهد یافت، لکن بمعنی آن نرسید. صفاء

- 12 صفات در آئینه فعل بر وی نافت؛ نحو مشرق قدم نداند، زیرا که در
بیت احزان عشقت؛ یوسف حقیقتش از چاه امتحان روی نمی نماید. چون
از زندان امتحان بدر آید، حلاوت عشق انسانی باز نیابد، زیرا که ذوق
آثار جمال حق بدید، لطایف آن ویرا از وسایط برهاید؛ در این منزل
15 بعد از تهذیب منتظر لواحق باشد.

(۲۰۵) از غیب حق سلسله جنب بنت عشق خاص بجنباند.

4 العشق : عشق AG 6 سر : سر A 7 و شیطانی AG : شهوانی Gh 1 لگد : G

لگد کوب A 8 روح را مقام عشق پیدا شد : G : و در مقام عشق بینا گشت A 9 سیر : A

سر G 10 حاصل شد : G : خالی A 12 نحو : G : معو A 11 نداند : G : می نداند A

13 می نماید : G : نماید A 15 برهانید : G : برهاند A 17 بجنباند : G : چنباید A

چونکه بتجلی سرّ او بینا شد، از وسایط و آثار آن درین منزل پشیمان شود، زیرا که در تکاپوی بدایت جرایمها بود، که جز درین منزل نداند.

3 پس آنکه مقید حبل جذب شود، حشّ جان و دل بنوازد، عاشق حقّ طلب حقّ در عبودیت کند؛ آداب شرع رویش بنماید، متابعت سید عاشقان - صلوات الله وسلامه علیه - پیش گیرد در طریق خدای تعالی.

6 (۲۰۶) از اینجا کار عشق با سر گیرد؛ ازین منزل مفر تا بنهایت

عشق برسد. از بدایت تا نهایت - اعنی در عشق الهی - دوازده مقاماتست:

اول عبودیت، ثانی مقام ولایت، ثالث مقام مراقبت، رابع مقام خوف، خامس

8 مقام رجا، سادس مقام وجد، سابع مقام یقین، ثامن مقام قربت، تاسع مقام

مکاشفه، عاشر مقام مشاهده، حادی عشر مقام محبت، ثانی عشر مقام شوق.

ومرتبة اعلى عشق کلی است که مقصد روح است.

12 (۲۰۷) از آنجا سرّ معارف و طوابع توحید پدید آید، بعد از آن

مقام منقطع است. این فصول را علی حده هر یکی بیان کنیم ان شاء الله تعالی.

1 چونکه... بینا شد G: برکت تجلی بسر او رسد A و آثار G: وایام A درین

منزل G: - A 3 پس آنکه G: که A 5 وسلامه علیه - پیش گیرد G: - A 6 با

G: باز A 7 اعنی G: - A در عشق الهی A: فی العشق (عشق G) الالهی G

مقاماتست G: مقام است A 8 ثانی... ثالث... رابع G: و الثانی... والثالث...

والرابع A مراقبت A: مراقبت G 8- خامس... سادس... سابع... ثامن G:

والخامس... والسادس... والسابع... والثامن A 9 رجا G: الرجا A وجد G:

الوجد A یقین G: البقین A قربت: القرب A فریب G 9-10 تاسع... هاشم...

حادی عشر... ثانی عشر G: والتاسع... والعاشر... والحادی عشر... والثانی عشر

A 10 مکاشفه G: المكاشفه A مشاهده G: المشاهده A محبت G: المحبة A شوق

G: الشوق A 12 سر G: سیر A 13 حده G: هذه A هر یکی G: هر یکی را A

وآنچه گفته شد ای دوست! جز خدعت نبود، و اگر نه جان آدم از گل
 آدم کجاست؟ و منزل قدم در حدث چه جاست؟ آئینه خیال در عشق
 بکلی مزور است، جان یاک در عشق یاک بنور قدم منور است. چون رسیدی³
 بعالم انصاف، مقام التباس در عین توحید شرکت. چون بدانستم، هزار
 شکر است. بیت:

ای سنائی چو شعر دادت یار⁶

دست از این شاعری و شعر بدار.

دست و پائی همی زن اندر جوی

چون بدریا رسی، ز جوی مگوی.⁹

الفصل العشرون

فی بدایة هذا العشق وهو العبودیة

(۲۰۸) اعلم یا اخی - زینک الله بنور عبودیتہ - که عاشق ساده¹²

چون از حد امتحان عشق انسانی بعشق ربانی آمد، حاجتمند مدارج

معاملات باشد، تا بدان نردبان پایه سوی عالم ازل شود؛ با حرقتی عظیم

و خلقی کریم خود را بزیور طاعت متلبس کند؛ نفسهای خاکی را بزند¹⁵

مجاهده فرستد، و بندهای ریاضت بر نهد. مجره طبیعت از کهکشان شهوات

خالی کند. بشهب انفاس عشق دروازه بانان و سواس - که از آسمان دل

1 شد G : + مانو (؟) 1A 3 بکلی G : کلی 1A چون رسیدی G : جو رسید کی 1A

4 چون G : - 1A 6 شعر A : شرع G 7 این G : - 1A 11 هذا G : - 1A 14 عظیم

A : عظیمه G 15 متلبس : متلبس AG 17 شهب G : شبهت A

استراق حکمت غیب می کند - بسوزد، و دیده هاشان بسهام شور عشق بدوزد.

(۲۰۹) دلرا تلقین ذکر کند، عقل را در رؤیت مقادیر غذا از فکر

3 کند، روح را از چهارراه عناصر تعرض تفحات ربّانی فرماید، حواس را

مزدوری جان و عقل فرماید، تا تَخْلُق وَخُلِقَ صفای کلی گیرد. سطر جان

از ندم و قم کند، صحایف معاصی میخواند، و از لوح طبع غیوب نفس

6 میداند. مشغول بتزکیه صفات شود، جلایش در خلوت باشد؛ کم گفتن

و کم خوردن و کم خفتن سیرت وی شود؛ مرغزار ذکرش جز سجود و رکوع

نیست، زفرت و عبرت از خجالت در خلوت او را حاصل شود.

9 (۲۱۰) بعد از آن چون بسوخت در دم عبودیت، برد اُنس از عالم

ربوبیت در دلش پدید آید، و از درد دل يك زمان بیاساید. در بعضی از

اوقات چشم جانش بگشایند، و عرایس تجلی ویرا بنمایند؛ ریاح عشق در

12 زمین دلش وزیدن گیرد، و بقوت آن انتقال عبودیت می کشد، و از قدح

ایمان این شراب می چشد. جانش نور ربوبیت از قندیل عبودیت استفادت

می کند، و بدان خو می گیرد؛ باز عشقش را از جناح عبودیت بال می روید،

15 و بمنقار ارادت در زمین دل دانه نقطه پرگار الهی چو کلنک می جوید.

(۲۱۱) عالم عبودیت مشرق جمال ربوبیت است، در آن صحرا از

باغ قرب بوی خوش اتحاد در آید. اگر ندانی، حدیث «لا يزال البعد

۱ بسوزد : G بسوزاند A ۲ غذا از A : G ۳ از چهارراه G : این چهارراه

A ۴ جلایش Gh : خلوت A جلوتش G ۵ برد اُنس G : بر دانش A ۱۰ بیاساید

Gh : نیاساید G تباساید A ۱۳ این G : آن A ۱۴ و بدان G : و با آن A از G :

- A ۱۵ دانه A - : G نقطه G : نقطه A الهی G : خدای A ۱۷ در آید G : آید A

- یتقرب الی بالنوافل أو باداء الفرائض ، بر خوان ، که سید عشاق — علیه
 الصلوة والسلام — در ولایت عبودیت از یگانگی نشان داد ، و فرمود
 3 « عبودیت مزار انوار ربوبیت است » . هر که که حق سبحانه و تعالی ملازمان
 درگاه را زیارت کند ، مزور چو در خود آن رنگ بدید ، بر خود آیت
 « کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ » خواند ، زیرا که خود را محب حق داند .
 6 (۲۱۲) « اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ » تایید عشق راست ، و مختصر بشنو ،
 ای دیده بی دیدگان ! نیایی جز در مجلس عاشقان — از باغ عشق ریاحین
 رحمان — که هر که سر لاهوت در ناسوت طلب کند در شرط تنزیه ، کافر
 اوست ، زیرا که صد هزاران جان از غیر مبرا بنور توحید متلبس گشته
 9 بر در اوست . چون عروس قدم روی بنمود ، دوزخ بهشت گشت ، و صومعه
 کنشت . این میهمان آسمان ازل جمال ازل در پرده اجل دید ، پرده خدائی
 12 از جمال خدائی برخواست . صد هزار معشوق از حریف مغزولست ، و عالم
 افعال در جلال ذات مجهولست . بیت :
 چون تو نمودی جمال ، عشق بتان شد هوس
 15 رو که ازین دلبران کار تو داری وبس .

1 یتقرب ... الفرائض (: فرائضی G) : — 2 A داد : A دارد G و فرمود G :
 و گفت A 3 مزار : میزاد A مزار G هر که که G : هر که A 4 مزور G : مرد
 A 5 سورة ۵۵ (الرحمن) آیه ۲۶ 6 سورة ۲ (البقرة) آیه ۲۲۲ : تایید A :
 G و مختصر A : مختصر G ، + و مختصر A 6-7 بشنو ، ای G : بشنوی A 7 دیدگان
 G : دیده بانی A نیایی جز A : وای G 8 سر G : — A 8-9 کافر اوست G :
 کافرست A 9 هزاران G : هزار A متلبس : متلبس AG 11 میهمان G : میهمان
 A 12 پرده اجل G : آینه اجل A 12 بر خواست A : بر خواست G از حریف G : حریف A

الفصل الحادی والعشرون

فی مقام الولاية فی العشق

- 3 (۲۱۳) اعلم یا اخی - أعطاک الله رتبةً فی العشق - که ولایت در عشق جز یافتن مقامات نیست. چون عبودیت - که جز تهذیب اخلاق نیست - تا بمنازل مقامات نگذری، جواهر کرامات نیابی. مراتب مقامات را بدایت 6 توبه است، و توبه از کون بهمت بگذشتن است، و از غیر معشوق منقطع بودن است. چون شربت عشق خوردی، بدانک از غیر معشوق فردی در اسرار، «والمستغفرین بالاسحار» ترا در استغفار خانه «ینزل الله» شود.
- 9 (۲۱۴) چون ترقی عشق از «انی لاستغفر الله فی کلّ يوم سبعین مرة» یافتی، اثم نظر در عالم التباس از غروس قدم بآیت «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك» بر خیزد. آنکه معنی «ما زاغ البصر وما طغی» بدانی، که 12 در عشق صد بار توبه بشکنی، و از توبه ها توبه کنی، و بمرقات «ربنا ظلمنا» پیام سرای ازل وابد بر آئی. آنکه از تحیر در روی معشوق «لا أحصى ثناء عليك» گویی.

- 15 (۲۱۵) دگر در ورع چنان بینا شوی، که جز بخوان توکل در

3 رتبة فی العشق : دابت الولاية 5 | A جواهر : جوهر 6 | A توبه : G :
 نوبت 6-7 | A و از غیر معشوق ... بدانک : A - | G 7 در : A - | G 8 سورة 3
 (آل عمران) آیه ۱۵ | سورة ۲ (البقرة) آیه ۱۸۴ شود : G : چه هود 9 | A ای ...
 مرة : مقابله شود با سورة ۹ (التوبة) آیه ۱۸۱ کل : G - | A 10 نظر : انظر
 A | آیت لیغفر لك : G : بآیه غفر 10-11 سورة ۴۸ (الفتح) آیه ۲ | 11 سورة ۵۳
 (النجم) آیه ۱۷ | 12 سورة ۷ (الاعراف) آیه ۲۲ (ربنا ظلمنا أنفسنا) 14 عليك
 G - | A 15 دگر : G : از ذکر A | بینا : G - | A

سرای فقر لقمه « ویرزقه من حیث لا یحسب » فخوری؛ تا استعمال « دَعْ
 ما یُربیک » — یعنی شبهات امتحان — « الی ها لا یُربیک » — یعنی بی ابتلا،
 اگر دانی که فرستاده رحمانست — ورد نکنی، ترا حقیقت فراست حاصل
 3 نشود. چون ورد کردی، مفتی پیغمبران و مهتر مهتران — صلوات الله وسلامه
 علیه — ترا فتوی دهد که « استفت قلبک وان افتاک الناس وافتوک ». چون
 قلب را شناختی، زیرا که گوش او بنعت « أَلْفِی السَّمْعِ وَهُوَ شَهِیدٌ » سوی
 6 عالم غیب است — آنچه بشنود، بی زحمت و سواس با تو باز گوید. عاشق
 معشوق را داند، جز از دست او هیچ لقمه نستاند: بر در عاشق ورع
 حجابست، و در عاشقی عاشق را تا ورع حجابست.
 9

(۲۱۶) زهد چنان باید که آنچه معشوق فرمود، از عاشق چنان
 آید. در غرابان فقر زاهدی کافر است، زیرا که فقیر از فقر فقیر است،
 و از مقامات و کرامات در مجلس عشق فرید است. عشق را فقر حجابست،
 12 نخوت فقر در مجلس عاشقان شید است. تجرید فقر منازل عشق بجاروب
 فقر برفته است، و مرغ فقر با تو سر « قُلْ اللَّهُ ثُمَّ نَرْهُمْ » بگفته است.
 تو گل مرکب رضاست، آنرا علف نیستی نیستی باید، زیرا که آن رخش
 15

۱ سورة ۶۵ (الطلاق) آیه ۲ : دَعْ G — 2 A لا G — 3 A که فرستاده رحمانست،
 ورد نکنی G : و متابعت فرستاده رحمن نکنی 4 A ورد G — 5 A وان G : ولو A
 الناس G : المفتون A وافتوک G — 6 A بنعت A — G : سورة ۵۰ (ق) آیه ۳۶
 7 آنچه G : او 8 A معشوق را A : و معشوق را 8-9 بر در عاشق ورع حجابست
 و در عاشقی عاشق را تا ورع حجابست G : تا عاشق را ورع حجابست 12 A فرید G :
 بدید 13 A شید G : آشفته 14 A سورة ۶ (الانعام) آیه ۹۱ 15 A نیستی یعنی A :
 نیستی G

توحید بی علف شاید. سفینه توگل ترا در دریای قضا و قدر بی زحمت
 دزدان طبیعت بسواحل عشق رساند. چون در عشق برضا موصوف شدی،
 3 بجمال معشوق رسیدی. از دریا و کشتی نوح جانف بزمین «یا ارض ابلعی
 ماءک» رسید.

(۲۱۷) بسلطنت «لا تدر» کافران امتحان را بطوفان عشق بر داشت.
 6 چون بدروازه رضا بگذشت، وبشهر ولایت آمد، در بازار نوحه گران صد
 هزار آیات و کرامات بیند. محبت آلابش پذیرد، زیرا که رؤیت آلا
 ونعماء عشق عام انگیزد. ای سرمایه ترکان! التباس محبت آلا در عشق
 9 جز کفر شناس، زیرا که آن بر دل عاشق در منزل عشق حجابست. بیت:
 چون ترا بار داد بر درگاه

آرزو زو مخواه، اورا خواه!

الفصل الثانی والعشرون

12

فی المراقبة التي هي جناح لطير الانس في مقام العشق

(۲۱۸) اعلم يا أخى - أجلسك الله في مرابط المراقبين - که چون
 15 روح قدسی مستنشق نفحات قرب شد، عقل اصلی محمل عشق بر نجایب
 اسرار بست؛ و آن رختهای «وجتنا بیضاعة مزجاة» بکاروان گاه راه ازل
 آورد. چون رواحل عقول ائقال معامله روح بر داشت، طیران در هوای

2 موصوف A : موصول G 3-4 سورة ۱۱ (هود) آية ۴۶ | 5 سورة ۷۱ (نوح)

آية ۲۷ | 6 وبشهر G : بشهر A | 8 انگیزد G : نکیرد A | ترکان G : ترکمان A |

8 التباس محبت (: + محبت G) آلا در عشق G : التباس محبت آلابش عشق A |

9 مشناس A : شناس G | بر دل عاشق AGh : مر دل عاشق را A | 13 لطیر G : طیر

A | 15 محمل G : محمل A | 16 وآن AG : از آن Gh | سورة ۱۲ (یوسف) آية ۸۸

آسمان قدم آسان شد. جان بزار جانان رسید، مرغ عشق با مرغ انس
 در مقام مراقبت هم قفس شد، دام نرسد به صحراء دل مرغان تجلی گیرد.
 (۲۱۹) هر زمان از دریاچه‌های جان عقل کل بعالم غیب در نگرد،
 و در کارخانه جمال برقام انوار نقوش اسرار ببند، طراوت سر عشق را بر
 مزید کند؛ اشکال عالم فعلی از حومه فلك دل بر اندازد، تا حواصل اطيوار
 عشق از طعمه حدثان مطهر کند. شکوفه‌های باغ قدرت > از < باد الفت
 بوی آن بمشام جان آورد، عشق جان در عشق جانان صد چندان شود.
 مرغ غیبی چون شمس عزت بمغرب آیات ببند، در آثار آفتاب مشرق قدم
 ببرد تا بمنزل لوايح عاشق، مراقب را بیش مجال حال نیست.
 (۲۲۰) رؤیت کل جز در مشهد مشاهده نیست. صفت مراقبت دفع
 خطرات، وسیر در وطنات. آن گرانمایه عاشق از جزویات عشق — که عالم
 التباس است — روی بعالم کل در آورد. ملك عشق الهی یافت؛ زیرا که
 دل دارد و پرده بر خاست، شاهد اصلی روی نمود. چنین باشد هر که بر
 سر جاده عسکر قدم بنشیند. چنین گوید رقام طراز نیم کار آدم و آئینه
 مجدود عالم — صلوات الله علیه — « ان لربكم في ايام دهركم نفحات،
 ألا فتعرضوا لنفحات الرحمن ».

1 آسان : G : ايشان A | آسان G : — A | بزار G : برز A | 2 نرسد G : توجید
 A | 3 دریاچه‌ها G : دریاچه A | 4 از G : — A | 7 جانان G : — A | 8 بمغرب آیات
 G : برب اید G (۱) | 9 مجال حال Gh : مجال G معال A | 10 مراقبت G : مراقب
 A | 11 آن گرانمایه (: + از G) : آنکس را از ماه A | از جزویات A : جزویات
 G | 12 در آورد G : دارد A | 13 دل دارد و پرده بر خاست AGh : پرده از دلداد
 بر خاست G | 15 ان لربكم في ايام G : که ان لایام A | 16 نفحات G : بنفحات A

(۲۲۱) این بحث بشنو، که در جهان عقل جز جانرا شاید آنچه
گفتم که خلوق حُسن « ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم » در روی
3 نست؛ در منزل « هؤلاء شفعاؤنا عند الله » بودم، تا عروس وحدت از حجرة
« فاعلم انه لا اله الا الله » روی نمود، بتلقین او که « واستغفر لذنبك »
از شرك التباس مستغفرم، که در مقام مراقبه از صورت تو آیه « سنريهم »
6 بر خواندم، آنکه ترا در مقام عشق از اصل باز دانم، زیرا که در منزل
« هذا ربي » خو کردم تا مجذوب شدم.

(۲۲۲) « انی برئ مما تشرکون » نيك معلوم کن، که سلطان عشق
9 از بدایت تا نهایت نيك غیور است. از آن مر عاشقانرا بسیوف غیرت سر
غیر بین بر دارد. باش! که صفت معشوق در مکر معشوق ندیده‌ئی، و بهالك
خدمت نرسیده‌ئی، و آیت استدراج بنعوت قهریات نشنیده‌ئی. تحت حقّه
12 افعال شعبده قدم صد هزار مهره مکر است، که جمله نقش وصال دارد.
طفل زمان عشقی، از آن حروف بازگونه معشوق ندانی. رباعته :

گاهی چو شکر مباح و گاهی چو شرفک

که جفت کمان مباح و گه تیر خدنگ

15

۱ بحث : G : بعد (۲) A : عقل : G : - 2 : A : گفتم : G : گفت A : سورة ۹۵ (التین)
آیه ۴ : 3 : سورة ۱۰ (یونس) آیه ۱۹ : 4 : سورة ۴۷ (محمّد صلّم) آیه ۲۱ : بتلقین : G :
تلقین A : سورة ۴۰ (المؤمن) آیه ۵۷ : 5 : تو : G : - A : سورة ۴۱ (نعلت) آیه ۵۳ :
6 بر خواندم : G : بر خوانم A : آنکه AGh : که : G : مقام : G : - A : دانم : G : ندانم
A : 6-7 در منزل هذا ربي : G : - A : سورة ۶ (الانعام) آیه ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ :
8 سورة ۶ (الانعام) آیه ۱۹ و ۷۸ : 9 نيك : G : - A : مر عاشقانرا : G : مرغ عاشقانرا
A : 10 غیر بین : G : غیرت بین A : بر دارد : G : دارد A : صفت AGh : صرف : G

چون بوقلمون مگرد از رنگ پرنگ

یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ.

الفصل الثالث والعشرون

فی خوف العاشقین فی العشق

(۲۲۳) اعلم یا اخی - وفاء الله بنيران الخوف عن كل سوء في

العشق - که خوف از حق تعالی سوط جبروتی است، که نفس اماره را 6

بتازیانه ادب میزند، تا در حضرت جبروتی بآداب انبیا متادب باشد. آتشی

است کبریائی که حجب طبیعی در دل روحانی همی سوزاند، حرمت و وقار

عاشق از آن خیزد. سطوت قهر توحید چون در جان رسد، عالم دل بر 9

لشکر تعظیم شود. از این سواقی مفلسان شراب معرفت آب حیات خورند.

(۲۲۴) چون عاشق نقاب شرم در روی کشد، حسن انبساط در

رویش بخندد. از منزل حشمت بجهان انس شود، آنجا آثار جمال باز در 12

وی رسد. عشق بر حسن معدن جلال مزید گیرد، بلکه وجود جان جمله

عشق گردد. لیکن در مقام خوف روح از رؤیت جمال منقطع است، زیرا

که ترسنده در دریا غرق گردد؛ خوفش از غرقاست. اما در اصول عشق 15

5 بنيران G : نيران A 5-6 فی العشق G : - A 6 خوف G : - A 6 سوط G :

سقط A 7 متادب G : متادی A 7-8 آتشی است G : آتش A 8 حجب G : عجب

A 8 سوزاند G : سوزد A 8 وقار G : وقار A 9 عاشق G : عاشق را A 9 رسد G :

رسید A 10 تعظیم G : تعظیمی A 10 حیات A : حیوه Gh جا G 11 کشد G : کشید

A 12 آنجا G : آنجای A 12 باز G : - A 13 جلال مزید گیرد AGh : مزید جلال

گیرد G 14 بلکه وجود جان G : لا بل که چون جان A 15 ترسنده G : ترسیده A 15 در

دریا غرق گردد G : در دریای غرق کند A 16 از غرقاست G : از غرقانست A

هرمان است؛ خوف مکریت اهل هجرانرا؛ فریبی است اهل ایمانرا؛
سپیده دمِ رجا چو از کوهِ دل سر بر آرد، از شبِ خوف در شهر دل
3 هیچ نماند.

(۲۲۵) خوف منجنیقی است که از آن سنگِ امتحان اندازند، تا
عبودیت در بوتهٔ عشق بگدازند؛ خوف مہتج معاملات است. مضی خوف
6 عاشقانرا اشرف قنطره است؛ آئینهٔ دیدہ روح بآن آتش صفا گیرد، و جمال
حق در آن آئینه بیند، و این نادر است. هر که بچشمِ عقل در تعاریف
قضا و قدر نگه کند، و از لوح محفوظ آیهٔ «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» بر
9 خواند، بداند که بشمشیرِ قہر صد ہزار ملوکِ معارف بدرگہ عزت کشته اند،
و صد ہزار صحیفۂ رجا بآبِ شفاء ازلی ہستہ اند. عرفانش بر عرفان
ببفزاید، کہ هر کہ عاشقتر عارفتر، و ہر کہ عارفتر خائفتر.

12 (۲۲۶) از اینجا فرمود شمس انبیا و بدر اولیا - صلوات اللہ علیہ
وسلامہ - «أَنَا أَعْرِفُكُمْ بِاللَّهِ وَأَخْشَاكُمْ مِنْهُ». معلوم رأی آن بت بتگران
عشق باشد کہ خوف در عشق انسانی مرکب خدمتست، و در عشق ربانی
15 منہاج معرفت؛ تا بدان پایہا عاشق بر نیاید، معشوق از پردۂ رجا وبرا
بیرون نیاید. خوف بہانہ است؛ معشوق از عاشق درین مجلس ہر زمان

1 فریبی : A : قربی G 2 از کوه دل G : + بر آید A 3 نماند AGh : نگذارد
G 5 مضی : منضی A 6 بآن G : با آن A 8 سورہ ۱۳ (الرعد) آیه ۳۹
9 کشت اند A : کشتہ است G 10 ہستہ اند A : ہستہ است G 11 بر عرفان AG : بر
عارفان Gh 12 فرمود G : گفت A 13 أنا G : کہ آن A 14 آن G : این A
14 مرکب G : مرکز A 1-16 س ۱۱۱، معشوق ... بیگاہ است G : - A

بیگانه است. اگر کوئی، خرده گیرد؛ و اگر عذر آوری، نپذیرد. رباعیة:

از هرچه کشد می نخورد، چتوان کرد؟

3 وز هرچه فروشد نخرد، چتوان کرد؟

گوید مگری و می زند، چتوان گفت؟

بازد بدغا و می برد، چتوان کرد؟

6 الفصل الرابع والعشرون

فی رجاء العاشقین

(۲۲۷) اعلم یا اخی — طیب الله قلبك بحسن الرجاء فی العشق —

9 که عاشق چون از سجن عبودیت بیرون آمد، و او را بندهای خوف بگشادند،
و سیمرغ جانش از غربت امتحان سوی صحراء خرد آمد، لطایف غیب بی
اضطراب خوف روی بنماید، بجمال غیب مستروح شود. صباء رجا در
12 عالم دل بوزد، آب گرم از روی نعم بر وی بیارد، درختهای اسرار الفت
رستن گیرد.

(۲۲۸) چون ربیع رجا در آید، شتاء خوف بگریزد. شمس عشق

15 در برج حمل دل رسد، جهان عقل و علم پر شکوفه های نوروز رجا شود،

1 کوئی Gh (: یز «گوئم» Gh) : گوید AG | آوری AGh : آورم G | رباعیة G :

— A | 2 نخورد G : خورد A | چتوان کرد G : — A | 3 چتوان کرد G : چنان کرد

A | 4-5 چتوان گفت ... چتوان کرد G : — A | 8 فی العشق G : — A | 9 سجن G :

سجن A | آمد AGh : آید G | بگشادند AGh : بگشایند A | 10 خرد AGh : حریت

G | آمد AGh : آید G | 11 مستروح AGh : مستریح G | صباء G : صفا A | 12 از

روی (: آرزوی A) نعم بر وی بیارد A : از روی بروی بیاد G | 15 دل G : در A

بلبلان زبان بریده بمقراض خوف بر انحصان گل اُنس زمزمه توحید زنند،
 هوا جان از تأثیر رجا مُطیب شود. کاروانیان خلقت در بیابان حقیقت
 3 سفر کنند، روح در ریاض دل بر تخت مملکت عقل نشیند، در شهر
 خدای بسطنت انبساط بأشکال طبیعت فرمان دهد. چون راق رجا از کأس
 وفا چشیدند، ماه جان از خسوف نقصان بیرون آید.

6 (۲۲۹) کالبد آدم در آن عالم از تلذذ رجا مطیبات خواهد، دل
 سرود و رود خواهد، عقل در شواهد اصلی طربناک شود، روح از آئینه
 التباس دگر بار جانان طلب کند. درین مقام اغواء اعزاز عشق بیش باشد
 9 در عاشق، از آن از عشق حقیقی بیدایت باز نگردد. اُنس از خوش دلیست
 که صبر نکند، تا در مقام رجا کشف بقا باشد اورا از هیجان محبت.
 در شهر شواهد شاهد اصلی طلب کند، زیرا که شاهد از پیرایه جمال آن
 12 معدن منور است. ازین سبب از مقام تحقیق گامی باز پس آید. اما
 حقیقت منزل رها نکند، زیرا که مشتری جان در برج دل رجوع کند.

(۲۳۰) لیکن از خط اصلی که مدار ملک طبیعت است، بیرون
 15 شود. رجوعش که که آن سبب راست، که در مقام رجا بوی مقام اُنس آید،
 و هونس حق در عالم حدثان در هر چین بمستحسنات مستانس شود. لیکن
 آن از تمکین غلیان عشق باشد، که دوزخ محبت «هل من مزید؟» می زند.
 18 رجا منزلیست که در آن عاشقانرا جرأت پیدا آید. در هوا قرب و رقاء

8 اعزاز Gh : حرار A اغواء G : 9 در عاشق G : و در عاشق A 14 ملک AG :

نلك Gh 15 رجوعش G : رجوعش (۱) A 16 در هر چین بمستحسنات G : در چین

مستحسنات A 17 سورة ۵۰ (ق) آیه ۲۹ : می زند G : زند A

روح بجناح عشق وقوت شوق طیران پیش کند، زیرا که در مرغزار رجا
رخش عشق شهی تر است؛ از آن قوت سیرش بیشتر است.

- (۲۳۱) اما در منهاج رجا حالها غلط بسیار بود، آنرا که اعوان³
طبیعت بند خوف گسیخته باشد. مذهب این عاشق است، که رجا عاشقانرا
مرکبی عظیم است، زودتر از مرکب خوف بمنزل رسد، زیرا که اگر چه
خایف درست آید، دیر آید. راجی اگر چه جانش را در حقیقت پای⁶
بسنگ طبیعت بر می آید، زودتر آید. «اقلوا ذوی الهیات عثراهم»
شرط آنست که ترسم، و این سرّ بگویم دلخوشی. عاشقانرا، تا بتحقیق
خودرا بدانند، و معلوم گردانند از رمز این عاشق که خوف مقام عبودیت⁹
است، و رجا مقام ربوبیت.

- (۲۳۲) راجی مهمان حقست، و خایف دربان حق. جانانرا در منزل
رجا توان یافت، که بدریای هلاک¹² دلیران عبر کنند. خایف بخوف از
وصول منقطع است. ندیدی که پیران عشق چه گفتند که «الخوف زمام
سوء الادب»؟ و سلاطین خراسان — رضوان الله علیهم — گفتند که «راه
خوف از راه رجا عزیزتر است. و باید که خوف از رجا بیش باشد، تا
مرد ناجی شود؛ که اگر میزان ایمان را پلّه رجا رجحان کند، و هلاک¹⁵
شود»؛ سخت نیکو گفتند، برکت بر روان عزیزشان باد!

- (۲۳۳) آری. ولیکن این حدیث در شأن عبودیت است، منزل عشق¹⁸

2 شهی تر G : مشهی تر A 4 گسیخته G : گسته A 5 وحد G : رسد A 7 بر
می آید G : بر می زند A 11 الهیات : ای خصلاّت سوء Gh 8 ترسم G : بتروشم A
9 گردانند G : کنند A 12 هلاک G : هلاکت A 13 ندیدی G : نه بینی A 14 که پیران...
که G : که گفتند پیران عشق که A

عالمی دیگر است. عاشق را جز مرکب رجا بهالم قدم نبرد، زیرا که یکی
 که خواهند که بروزی شصت فرسنگ برود، اورا پادشاه بهر فرسنگی
 3 دیهی بپذیرد، تا در سیر قوتش مزید گردد، هلا هلا و شراشر در وی
 بندند، تا می رود و بحسن رجا قوت سیر می یابد. اگر يك ذرّه خوف در
 وی رسد، پنج فرسنگ بیش نرود؛ از بیم پاره‌ئی بدود، - مصرع :
 6 لیکن از بیم ره بسر نبرد.

(۲۳۴) مرغ جان در عالم عشق بطعمه رجا پرد، زیرا که منازل
 شوق رجاست. جان چون آنجا رسد، جامه عبودیت در جمال ربوبیت آنجا
 9 درّد. رجا منزل شطاحانست، مرکب عیارانست، محمل عاشقانست، عرصه
 پاکان است. ای نقش حبیبان از رنگ نقش تو! وای شور عاشقان از خم
 چشم هست تو! ترا بید دلی توان یافت، پیشانی نفس اماره جز بسنگ
 12 عشق تو توان شکافت. بیت :

بد دلی شرط نباشد جو ره عشق روی
 من وزلف تو نوگلت علی الله حکیم.

15 رباعیه :

یکسو کشم آن زلف ستیغ از رخ تو
 ما باز که دارم بتیغ از رخ تو

2 شصت AGh : بیت G 3 دیهی A : دهی G 4 گبرد A 4 يك G :
 باز 5A بدود G : بدود 6A لبرد G : نبرد 7A بطعمه G : بضع 7-8 منازل ...
 رجاست G : رجا منازل شوق است A 9 محمل G : محمل A 10 پاکان G : پاك بازان
 A 11 حبیبان A : خم G 12 زخم Gh 11 ترا G : اورا A 12 تو G :
 15 رباعیه G : - A 16 ستیغ G : ستیغ A 17 که G : - A

این دیده گرینده چو مینغ از رخ تو

گر نیست شود نیست درینغ از رخ تو.

3 الفصل الخامس والعشرون

فی وجد العاشقین

(۲۳۵) اعلم یا اخی — أوصلك الله منازل الواجدین — که هرید در

6 سر گذشت عشق انسانی شراب وجد که از محض عشق ربّانی بر خیزد،
در اقداح عشق انسانی خورده است، وحلاوت این وجد درین منازل بمذاق
جانش رسیده است؛ لیکن حقیقت آن معدن نشناخته است، چه از آنجا
9 که مشهد نور افعالست، بنور صفات سیر کند، واردات ربّانی بی اسباب
حدثانی — یعنی بی عشق انسانی — بر وی گذر کند؛ بهر واردی که بتأثیر
نجلّی از حقّ صادر شود، جانش را از وجد لباسی دیگر پوشد.

12 (۲۳۶) خو کرده عشق انسانی بعشق جاودانی طلب منهاج مکاشفات

کند، ومعراج مشاهدات، تا از قرب حقّ کأس لطایف شراب وجد مالا مال
بستاند. بدایت وجد از لوایح است، و قهایت وجد از طوابع. بهر وجدی
15 بنو عشقی، وبهر عشقی وجدان مقامی؛ سیر بمرکب وجد ومقرءة شوق
وزمام عشق که آن جبل جذبت؛ ودخول بیداء قدم ووصول شهر بقا
اقتضا کند.

18 (۲۳۷) وجد هرید بوئی از آن جهان یش نیست، زیرا که بعشق

2 گر G : مر (۱) A 5 أوصلك G : وصلك A ۱۱ منازل G : مقام A ۱۸ 8 آن G : —

A ۱۱ چه G : جو A ۱۰ 10 حدثانی یعنی بی G : — A 15 15 وبهر عشقی G : — A ۱۱ مقامی

G : مقام A 16 16 جبل G : جبل A 18 18 بوئی از آن G : تا بوی آن AGh

مقرونست. «الفناء فی التّوحید» از این وجدها بیرونست. معنی وجد یافتن قرب معشوقست، چه یافت عشق بر عشق حاصل شد. چندانکه وجد بیشتر، عشق دل در رؤیت هر عروسی غیبی وجدی دارد. چون دید سلطان وجد بیجان غالب شود، در شهر خدای لشکر عشق فرود آورد، چه عشق تولّد وجد است، عشق حقیقت مجدد است. بیرون نیست عشق از وجد 6 و وجد از عشق.

(۲۳۸) نخست وجد باشد ویس عشق. اگر گویند که عشق پیش از وجد است، باوه درایند، که باز وجدرا عشق متقار است. از آن، جز یافت صید جانرا جان نخورد، برای آنکه بمنقار عشق جز جان نگیرد 9 در شرط اتّحاد وجد و عشق متحد اند. چشم جان چو بر افعال ذات و صفات قدیم افتاد، و بقدر حال نور حقّ در وی مباشر شد، از لذّت آن مضطرب شود. این معانی را آنکه «وجد» گویند. وجد مهد عشقت. آن طفل را 12 بالوان البان مباشرت تجلّی پرورش دهد. مرضعه‌ئی است که اطفال ارواح قدسی را در مهاد اشباح انسی بشیر عشق دایگانی کند. فراشی سرای 15 طبیعت بجاروب حرقتِ نفسِ کلّ دایگانی کند.

(۲۳۹) وجد سلب است، وجذب است؛ رمز معشوق است، لطفه

1 الفناء : A : الفناء 2 چه G : جو A 3 دل AG : + تا A غیبی A : - G
دید A : - G : 4 چه G : جو A 7 ویس G : بس A که A : - G 8 متقار است
G : متفاوتست A 8-9 جو یافت G : یافت A، یعنی جز وجد Gh 9 جانرا جان
نخورد G : جانرا جان خود A 10 بمنقار G : متقار A 10 و عشق G : - A بر G :
در A 13 البان G : البان A 14 اشباح G : اشباح A دایگانی G : دایگی A
15 نفس کل دایگانی کند G : نفس کلرا دایگی کند A 16 وجذب است G : جذب A

کبریائی است، سطوت ازلی است، کشف نوادر غیبی است، نزول پیادگان
 نجلی است، که طور «ارنی» موسی جاثرا نزول کند؛ موج بحار قدم
 است، استعداد آدم است، بنیاد عالمست، رؤیت اشکال افعال است؛ از 3
 خطاب برخیزد، واز انکشاف نور جمال پدید آید. کون جمله در خطاب
 ودر ظهور وجود جامهای شراب مروق وجد است. وجدرا حد نیست،
 زیرا که موجودرا حد نیست. 6

(۲۴۰) اصناف وجد در رسالة القدس گفته ام. اینجا یشی ازین
 حاجت نیست. مقصود این ضعیف بیان قانون عشق است. مفظوم عشق
 انسانی، چو از آن عشق فطام یافت در عشق ربّانی، چو مراکب جان از 9
 ائقال واردات غیبی می‌گریزد، ودر دامن شاهدان التباس آویزد، درین دم
 در مجلس عارفان عاشق اسباب وجد روی آن ترک است، که اطبار ارواح
 علوی از هوای علیین بسهام مژگان دردناک افکند. طرف شوخش در زمین 12
 جان نخم عشق کارد؛ لحظ هستش صبغ جمال ازل دارد. زمزمه‌اش در
 خوشدلی الحان مرغان عرشی است.

(۲۴۱) دمدمه‌اش در تندی نوحان زمانه عشقرا در بحر معرفت 15

1 نزول : G | نزل A | 2 ادنی : G | ادنی‌دا A ، سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۴۳ | کند
 : G | کرده‌اند A | 4 برخیزد واز : G - | انکشاف : + | بر خیزد A | 5 ظهور : G
 - | شراب G | - | 6 زیرا که ... نیست : G - | 7 رسالة القدس : G | رسائل
 قدس A | گفته ام : G | است، آنرا گفته ام A | 8 این ضعیف : G - | 9 آن : G -
 A | 10 غیبی می‌گریزد : G | نفسی بگریزد A | شاهدان : G | مشاهدات A | 11 عارفان
 عاشق : G | عاشقان A | 13 لحظ ... دارد : G - | 15 در تندی : G | تندی A | عشقرا
 : G | عشق A

کشتی است. چون نغمهٔ رعنائی بر دف رنگ آمیزی بر آورد، گردانان
 واجدان عالم بیستان عشق خود در آورد. چون مقنمه بر زلف پیچید،
 ۸ متعبدان ملکوت از بیم همرنگی هاروت و ماروت در صوامع عصمت جبروت
 گریزند. اگر حوراء جنان قاضی بنگرند، از رشک حله‌ها بر خود بدرند.
 چنین شوخی کافری روغن مصباح وجد ماست، زیرا که قلزم عجایب آیات
 ۹ از چشمهٔ سار حقایق عشق ماست. کام وجد در کام آن معشوقست.
 (۲۴۲) گنج‌خانهٔ دولت ولایت در گنج‌خانهٔ عشق آن محبوب است.
 در وقت هجران با ما متمکاری کند، در سرای وصل همه شوخی و طراری
 ۱۰ کند. آنچه شنیدم در صفت کافری، از او صد چندان دیدم. عشوهای
 بجان خریدم، جفاهای بنعت وفا در دل میدارم. رباعی۴ :

بسا دل گفتم دلا! ز سوداش هنوز

۱۲ وہ! می نخری عشو۴ فرداش هنوز

خود سیر نکشتی ز جفاهاش هنوز

دل گفت: مرا چه دید۴؟ باش هنوز.

الفصل السادس والعشرون

15

فی یقین العاشقین

(۲۴۳) اعلم، یا اخی - أنار الله قلبك بنور اليقين - که یقین در

1 چون ... بر آورد G : چو سر برعنای و رنگ آمیزی بر آورد AGh 2 | در
 آورد G : آورد A پیچید G : پیچید A 4 | گریزند G : گریزد A | بنگرد G : بنگرد
 A 6 | چشمه سار G : چشمسار A 7 | آن محبوب G : - A 9 | در صفت G : - A
 10-14 رباعی۴ ... هنوز G : - A 12 | وہ : ده G 17 | أنار الله قلبك G : بارک الله
 فی قلبك A 1 | دو A : در G

حاله باقتضا کند: حال عموم و حال خصوص. یقین عموم عامیانرا رسوخ عروق
 درخت ایمان است در دل، وآب آن درخت تقلید عام است. قریبتش از
 شریعت رسول است صلی الله علیه وسلم . در وحدانیت و اثبات ربوبیت 3
 چنان مستحکم باشد، که يك موی از خاطر شك در ایشان مضطرب نشود.
 اگرشان بشمشیر پاره کنی، تحقیق ایمانشان در اثبات حق محض یقین شده
 است؛ از آن هرگز بر نگردند. این ایمان را گفته اند مفسران که یقین 6
 است. قال الله تعالى «الذين يؤمنون بالغيب» یعنی «یوقنون».

(۲۴۴) اما یقین خواص پرتو نور کبریاست، که از ذات حق بر
 جان عاشق متجلی شود. دیده دل صفات بی رؤیت ذات بیابد؛ مشاهده دل 9
 «یقین» خوانند. آن نور خطرات مکر قدم بر دارد، زیرا که حق تعالی،
 بعد از اجتناب دیده روح از رؤیت حق، عاشق را بقرصهائی افکند فکرات
 خسته دل دارد. آن شکی است، که صورتش شك است، ومعنی تحیر. 12
 (۲۴۵) و تحیر از آن پدید آید که بعد از وجدان جانان در قرب
 قرب، صد هزار ساله راه ورای اُکوان ببرد، وحق را باز نیابد؛ نه ازین
 که حق محتجب است از دیده جان. حق بحق نهان است. چون درین 15
 منزل بود که بحار حقیقت فکرت است، این را «شك» گویند. چنانکه

1 یقین G : — 2 تقلید G : تقدیر 3 ربوبیت G : الوهیت 4 ایشان
 G : انسان 5 یقین G : — 7 سورة ۲ (البقرة) آية ۱۲ یعنی G : الی ۱۱
 9 دل G : ذات 10 خوانند G : بخوانند 11 بعد از ... حق G : — ۱۱
 12 ومعنی G : و معانی 14 ورای G : — ۱۱ اُکوان G : کون ۱۱ ازین G :

در لا مکان با عاشق خطاب کند، واورا بنور اُحدیّت روشن کند، بدایت معرفت است.

- 3 (۲۴۶) این مقام را « یقین عاشقان » خوانند. چو جان عنقاء مغرب
 ازل، وپا زهر هر غلبه اُفمی اُجل، مرغ بستان « قاب قوسین »، مدار افلاك
 کونین، سید بریات محمد مصطفی - صلوات الله وسلامه علیه - در منزل نکرت
 6 بودی، از مقام عیانش با بیان فرستادی؛ گفتم « فان كنت في شك مما
 أنزلنا اليك، فأسئل الذين يقرأون الكتاب من قبلك ». این یقین مدارج
 عشق است، و معارج شوق است؛ رباط خیول اشکال کواشف است، موارد
 9 اطبار معارف است.

- (۲۴۷) عشق را یقین مفرّجی است. چون آن معجون در عشق رسد،
 عشق را از صفات حدونیت بستانند، واز عشق اهل بدایت در عشق اهل
 12 نهایت هیچ نماند، زیرا که منظر اعلی است، منجنیق اشواق است، مصباح
 عشاق آفاق است، شب هجران بآن چراغ با روز کنند. از شادی نزول
 آن بر مرزها درد، در روز جهان پر سوز کنند. هلال یقین چون از آسمان
 15 مشاهده بر آید، صوّام عشاق برؤیت او بجمال حق مفطر شوند، زیرا که
 در بدایت عشق چون نور یقین از تحتِ سحابِ تحجیر عاشقانرا مکشوف است،
 برؤیت او که در رؤیت او نور صرف ذات پیدا بود، از غیر حق امساك کرد.

1 در G : - A 3 : جو A : 4 : اُفمی A : - G 1 : سورة ۵۳ (التجم) آیه ۱۹

6-7 سورة ۱۰ (بولس) آیه ۱۹۴ 8 شوق G : معشوق A 13 از G : آن A ۱۴

14 در روز G : - A 15 بر آید G : بدید آید A 17 کرد A : کردند G

- (۲۴۸) اگر ندانی، ازین حدیث بشنو که کاروان سالار غیب گفت
 - چو این مقام اورا مسلم شد - متحیران عشق را، که «صوموا لرؤیته
 3 وافطروا لرؤیته». چون آنرا سوی مغرب مشاهده بینند از آسمان کشف
 روزه داران عشق، که از بامداد ازل تا وقت مغرب ابد از کونین صایم
 بوده اند، عشق خوشی در روی آن هلال از فرح یافت مقامشان بخنداند.
 6 از بی خودی، دست بر دست می زنند، و «رَبِّی وَرَبِّکَ اللهُ» می گویند.
 (۲۴۹) بدایت یقین عاشقان را نقل بشریت بر دارد، و در نهایت ظاهر
 و باطنشان همه روح گرداند. نبینی که صفی مملکت و رئیس اهل ولایت
 - صلوات الله وسلامه علیه - آدم ثانی را گفت «رَحِمَ اللهُ أَخِي عِيسَى، لَوْ
 9 ازداد یقیناً، لَمَشَى فِي الْهَوَاءِ»؛ اشارت درین حرف بآیه «سُبْحَانَ الَّذِي
 أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا» کرد. چون همه جان شد، روح الله بمرکب یقین بر
 آسمان شد، لیکن مرکب یقینش چون هم علف رخس توحید سید نبود،
 12 مرابط حدثنان نتشاند. چون مصباح جان سید - علیه افضل الصلوات واکمل
 التحیات - همه نور یقین شد، بآب دریای انوار قدم از او کرد عدم یشت.
 (۲۵۰) چون از غیریت مبرا شد، و از عکس جمالش جهان مصفا
 15 شد، زبده حقیقتش بر سر ممخاض کون آمد. قبضة قدمش از مقطع آئینه
 مربوبیت بر بود، و بنعت توحید بر مرکب تجرید نشست. در بیابان ازل

1 ازین G : این A 2 چو این مقام G : جوانی A که G : - 3 بینند G : بیند A
 4 بامداد ازل G : بامدادان عشق ازل A 5 عشق خوشی (: خوش A) ... بخنداند AGh :
 عشق خوش در روی آن هلال بخندد از فرح یافت G 10-11 سورة ۱۷ (الاسراء) آیه ۱
 13 حدثنان G : حدثنانش A : نتشاند : بنشاند G سعاد A 16 ممخاض A : مخیض G
 17 مربوبیت G : و بر تو رفت A

(۲۵۱) صد هزار شواهد در مشاهده مضحک است، و شواهد در بدایت
 ۶ اهل یقین را در راه حق مراکب عقول است. چون یقین از وجود نور
 حق گیرند، ادلتها شواهد انسانی بعد از آن بهیچ بر نگیرند. نگارا!
 مبتدیان عشق را دست گیر، که شاهد مجلس عارفان آشفته از زخم
 ۹ صنان شوقی اگر بنگرند بدیده لاهوت، در توحید کافزند؛ گرت از نایافت
 در هجران بنگرم، عاشقم. با این همه دلخوشی عارفان از سر لطف در
 ما نگر، تا بدان نظر پایی بر بام ازل نهیم. عشق است باکوره باغ آن
 ۱۲ عجب مانم. چون نماتم؟ که آن صفات چون در این آیات است، دانم
 که در توحید حلول نیست. ترا این دانستن جز فضول نیست. اگر ترا
 دانم، جز تشبیه نیست. و اگر ترا ندانم، جز تبطیل و تعطیل نیست.
 (۲۵۲) خواهم که آن جمال قدم درین جمال پیدا کند، و در
 ۱۵ عاشقی مرا آن نرک دیوانه و شیدا کند. بیت:

۱ آدم و G : - A | 3 بر تو Gh : (بدنه AG | عروس A : وای عروس G | 5 مشاهد
Gh : شاهد G مشاهده A | و شواهد A : شواهد G | 6 مرا کب G : مرکب A | چون
یقین... : ازین جا تا ص ۱۲۳ س ۱۰ (بر عروسان) مفقود است در A | 8-9 که شاهد
مجلس... کافرنند G : که اگر در شاهد مجلس عارفان نگردد بدیده لاهوت در توجیه
کافرنند Gh | 9 لاهوت : + بایه G | کرت Gh : گر A | 11 باغ آن : + عشقت G |
5-15 ص ۱۲۳، و در عاشقی... بدایتست G : تا این خست را و گر عاشقی دیوانه و عید

بنمای بزیسرکان دیوانه در مصحف باطل آیت حق را.

صفا صفت چون جانت را همرنگ خود کرد، اگر برابر آید اختر در عشق،
نه انصافست. چون روی خوبت در ایالی انفصال عارفانرا در طریق منظمه 3
توحید مصاحب است، شعر گل و شانت مفرح زیسرکان نهایتست. زلف عنبر
فشانت سلسله دیوانگان بدایتست.

(۲۵۳) چون از کشی و دلخوشی لعل خاموش بلواؤ در سلك گیری، 6
بدام اجل از باغ کشف و یقین مرغان ازل گیری. ای عشقت نیاز را نهایتی!
ای آشوب حسنت، نماز را بدایتی! هجر تو غم را بدایتست. وصل تو دل را
نهایتست. و درین میان عشق را از یافت و نیافت صد ولایتست. خمخانه عینین 9
طراوت پر عروسان سرمست صد پیکار جسته، و در زوایا جان ما از آن
عروسان صد هزار شکار پیوسته. ای خریف نواز! با ما بساز، که ساختن
بر تو آسانست، و ناساز گاریت بر ما عظیم گرانست. بیت : 12

یا ما بساز، دانم بر تو سبک نشیند

جانم مسوز، دانی بر من گران تر آید.

کند، بنمای بزیسرکان آیت صفا صفت حق را تا دیوانه گردند. بنمای جام گیتی نمای ه
تا این آشنایان از خود بیگانه کرده، ای دوست روی ا کل و شانت مفرح دیوانگان
بدایتست. زلف عنبر فشانت سلسله دیوانگان نهایت است Gh 1 بنمای ... حق را G :
رجوع شود ببنده ۱۷۴، ص ۸۳ س ۱۰۱۳ پر عروسان G : + حسن 10-11 سرمست
صد پیکار جسته و در زوایا جان ما از آن عروسان صد هزار شکار پیوسته Gh : مست
و در زاویه جان ما از آن عروسان صد پیکار جسته G مست و در زوایای جان ما از
آن عروسان صد هزار پیکارست A 12 بر تو G : ترا A و ناساز ... گرانست G :
و ما را ارایگان A 1 بیت : G شعر A 14 مسوز G : بسوز A گران تر آید G : گران
نیاید A

الفصل السابع والعشرون

فی قرۃ العاشقین

3 (۲۵۴) اعلم یا اخی! - قَرَبِكَ اللهُ مِنْهُ إِلَيْهِ فِيهِ بِهِ لَهُ - که مرغان مقدّس ارواح چون از اغصان گل شهود حدّثان پدیدند، و بعدِ هواءِ آسمان یقین بُریدند، آشیانشان جز در بساتین قرب نباشد. قرب نهان خانه ازست، 6 که در آن کنوز لطایف جمال قدم است. اهل قرب در سرادق کبریا چون از عین «وَمِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ» شراب قربت چشیدند، واثقال انوار برواحل اسرار کشیدند، نیران مشاهده از نور مکاشفه در جناح جانشان رسد، از 9 قهر آن نار پرده‌ها جانشان بسوزد، بر در غیبت غیب بی پر بمائند. عروس بها از دریچه بقا روی بدیشان نماید.

(۲۵۵) چون آن پر نماند در آن منزلشان پری دیگر از عشق صرف 12 بر آید. بدان جناح پروانه‌وار دیگر یار بیرند، کردِ شمع جمال در لکن قربت نور وصلت‌شان بسوزد. چون جمله جناح از روح در روح بسوخت، علم حقایق در سرای ازل بیندوخت، آن علوم او را پرها عشق و شوق شود، 15 و در هواءِ قربِ قرب می‌پرد. هر زمان قربِ قربش بُدِ بعدِ بعدِ بعدِ بعدِ بعدِ بعد از مقصود منقطع می‌شود. چون قربش بُدِ گشت، حیرت هم قرین

4 چون از G : جو از A | کل G : + کل A | حدّثان G : حدّثانی A | 4-5 و بعد ...
 بریدند G : - A | 5 قرب ... قرب A : قربت ... قربت G | 6 لطایف G : الطایف A |
 6-7 چون از G : جو از A | 7 سورة ۸۳ (المطففین) آیه ۲۷ | 9 نار G : در A |
 جانشان G : خروشان (خردشان) AGh | غیب G : - A | 11 چون آن G : جوان A |
 12-13 بدان جناح ... چون جمله جناح G : - A | 14 بیندوخت G : - A | 15 قرب
 می برد هر زمان G : - A | 16 هم G : همه A

عشق شد، جان از جانان منهزم شود، بخطاب جمال ولوایح وصال حق دستش گیرد، از تحیر باز مقام قرب آید، که قریش بنوازد.

- 3 (۲۵۶) چون جان ملازم خانه قرب آمد، در قرب همرنگ قرب شود. در رفاهیت نفحات و کشف صفات به پرتو انوار ذات مستانس شود، و منتظر کشف غیبات می شود. عشقش فرماید که «دیوانه وار نزد معشوق در آی». خوف اجلال از وصل جلال بازش دارد، چنانرا در قرب صد هزار مقام است، که هر يك از آن عالمیانرا اصولست. زبان و صافان معرفت اگر شرح آن گوید، گوش اهل ملکوت نتواند شنید، و آنچه ایشان در قرب بینند، هیچ چشم نتواند دید. مسافران قرب قرب را جز درد بر درد نیست. انقاس ایشان از نقل بار معرفت از جان بر نمی آید. اگر بر آید یکی از آن جز منزل عشق را نمی شاید.

- 12 (۲۵۷) ای زجاجة مصباح التباس! این شوریده عاشق را بحق المعرفه بشناس! در تحت مرقعش معراج در معراج است، به پیش سجاده اش بسوی تحقیق منهاج در منهاج است. در صدف تجرید تحت بحر ملامت در کرائم اخلاق نگر و کرامت بین. در عشق ما جز در صدف ملامت نیست. جز 15 عاشقی و شوریدگی و رسم زهد بر انداختن سلامت نیست. در قباب ملامت

1 جمال A : و جمال G | 2 باز G : با A | قرب G : قربت A | 2-3 که قریش ...
 قرب آمد G : - A | 4 به پرتو G : پرتو A | مستانس شود A : مستانس می شود G |
 6 بازش G : باز A | 7 هر يك از آن G : هر یکی از آن A | 8 گوید A : گویند G |
 10 انقاس ایشان A : انقاسشان G | 13 در نعت A : نه تحت G | به پیش A : نه پیش
 G | 13-14 بسوی تحقیق G : - A | 15 در عشق G : عشق A

جان خواصّ عشق از چشم حسّاد مصونست، و درین پرده بی رسمی اسرار
دلشان از اغیار مکنون <و> محبوبست. بیت :

3 پرده دار عشق دان اسم ملامت بر فقیر
یاسبان در شناس آن آب تلخ اندر بحار.

الفصل الثامن والعشرون

فی مکاشفة العاشقین

6

(۲۵۸) اعلام یا اخی! - کشف الله لك عجائب الملكوت وانوار
الجبروت - که کشف مهیج عشق است، و مطایا محبت و شوقست. بعد از
9 قرب دیده جان عاشق را کشف در کشف است. عقل را کشف آیاتست.
دل را کشف صفاتست. روح را کشف ذاتست. کشف آیات طرق عشق
انسانیت، لیکن مشهود ازل ظهورش در شواهد حدثانی است. غذاء عشق
12 درین منزل از آلاست. کشف صفات عشق را از التفات حدثانی مطهر کند.
کشف ذات جان عاشق را از جان عاشق مجرد کند.

(۲۵۹) کشف ملکوت یقین اقتضا کند. کشف جبروت جانرا اسرار
15 قدم با عشق جمال قدم پیدا کند. کشف جهان ملک و شهادت اقداح شراب
عشقست. کشف علم ربوبیت خود شراب عشقست. چو جان از آن شراب
خورد، مست ابد گشت، و جامه جانرا بصبغ صبغة الله رشت. آن کشف را

1 چشم A : + چشم G | و درین پرده بی رسمی G : و در پرده رسمی A | 2 مکنون
G : - A | بیت G : - A | 4 یاسبان ... بحار G : - A | 8 مطایا : و مطایا G مطایای
A | 11 غذاء عشق G : غذای این A | 12 از آلاست G : ازل است A | حدثانی G :
حدثان A | 17 رشت G : رنگه کند A | آن G : - A

- نهایت نیست، وعقل را در کشف عشق روایت نیست. او کشف در کشفست،
ظاهر در باطن، باطن در ظاهر، آخر در اول، واول در آخر. از کشف
چنگویم که کشف نشان ندارد، و نشان نشان درین باب بیان ندارد؛
(۲۶۰) مارا در عشق روی تو بستان کشف است. بلبل جانم در آن
بستان مست ازل گل حسن چید است، زیرا که نتاج غیب نیم کار آدم در
حسن آن روی تنید است. دلرا گفت که از بلاش مگریز، و در رنگ یکنایی
عشقش رنگ دویی میامیز. بد خوئی معشوق در وصال و هجران عاشق
و عشق را نیکوست، زیرا که از آن عشق تا این عشق در حقیقت چو
بنگری، اوست. رباعیه؛

- ای دل! قدح بلاش چون نوش بکش
صد بد ز برای روی نیکوش بکش.
نا حلقه بندگیش داری در گوش
او کم نکند، تو پنبه از گوش بکش.

الفصل التاسع والعشرون

فی مشاهدۃ العاشقین

- (۲۶۱) اعلم یا اخی! - اراك الله جمال جلاله - که عاشق چون از
عشق انسانی قربیت یافت و بنور افعال پیدا و بینا گشت، و این منازل را که

2 و اول G : اول A 3 و نشان نشان A : و سان انسان G 1 باب G : - A 4 بستان
G : سان A 5 مست ازل G : - A 6 چید است G : حید A 7 دویی G : روی A 8
9-8 زیرا که ... اوست A : زیرا که آن عشق با این عشق در حقیقت بنگر که اوست
G 9 رباعیه G : - A 10 اراك الله G : بارك الله فی A 11 چون G : چو A

گفتیم بجان و دل پیمود، بعد از مکاشفه مشاهده است تا در عشقت. و مقام مشاهده عاشق را در دو مقام دو قسم است: منزلی در عشق مقام سُکر است، 3 و منزلی در عشق مقام صحو است. سُکر است نه سُکر توحید که در آن منزل عشق صحو است، لیکن هر مقامی را سُکری و صحوست که اصل آن تمکین و تلوینست نه تلوین و تمکین معارف، که تلوین و تمکین اصل شرایط 6 مقامانست.

(۲۶۲) چون در عشق این سُکر و صحو حاصل شد، قسم مقام التباس در مشاهده قسم صحو است، و قسم مشاهده صرف در عشق قسم صحو 9 است، یعنی سُکر در سُکر، مشاهده حق بی وسایط بیند. در عشق سُکر بر سُکر متراکم شود. سلطان مشاهده جان عاشق را محترق کند، چون در فنا بشرف هلاک خواهد رسید، حق بشفقت جمال صرف از مرآت التباس 12 در مقام صحو بوی نماید. صحو در عشق منزل خلیل بود - صلوات الله علیه - از آن در التباس خواست و گفت «رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحِبُّي الْمَوْتَى». سُکر منزل کلیم بود - علیه الصلوة والسلام - صرف مطلق خواست، گفت 15 «رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ». هر دو مقام حبیب را - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بود، در منزل صحو گفت «ارْنِي الْأَشْيَاءَ كَمَا هِيَ». - رَأَيْتُ رَبِّي فِي أَحْسَنِ

3 سُکر است G: - A 5 نه تلوین ... که تلوین و تمکین G: - A 7 چون G: -
 جو A 9 یعنی سُکر G: - A 10 عاشق را G: عاشق A 12-13 صلوات الله علیه G: -
 - A 13 التباس G: لباس A و گفت G: گفت A سورة ۲ (البقره) آیه ۲۶۲
 14 کلیم: طیم A، کریم G علیه الصلوة والسلام G: - A 15 سورة ۷ (الاعراف)
 آیه ۱۳۹ صلى الله عليه وآله وسلم G: - A

- صورة. — جاء الله من سینا واستعلن بساعیر وأشرف من جبال فاران. چو از حدنّان بگذشت بچشم جان هست، هست ازل بدید، گفت « لا اُحصى ثناء عليك ». سِرّ قدم درین مرحله ظهور ذات ندارد در عالم و آدم. 3
- (۲۶۳) ابو الدردا — رضی الله عنه — از رؤیت سؤال کرد، از مقام مسحوش جواب داد، گفت « رأیت نوراً ». ابن عباس — رضی الله عنه — از رؤیت سؤال کرد، از مقام سکرش جواب داد، گفت « رأیت ربی فی احسن صورة ». وسایط التباس در اشارت ثانی نیست. اگر از مقام عشق نکرد، جز رؤیت صرف قدم نیست. واین در جهان کس را مسلم نیست. قلمزم توحید است، و آن دربای بی کشتی حدود است، لاجرم حیات موحدان درین عالم جسمانی دیر نباید، زیرا که گرداب فنا صد هزار باقی را فانی کند. 8
- (۲۶۴) بدایت مشاهده صرف کشف است، دگر خطاب است، آنکه وصلت دل، آنکه خطاب تسکین و قربت، آنکه بروز لوایح و طلوع انوار 12
- کشف عجایب اسرار، آنکه جمال « لیس کمّله شیء » بدیده ربوبیت و چشم جان و عقل بینند. این چه این مقام را گفتیم بدایت است، آنکه مشاهده

1 سینا : محل تجلی موسی ع م Gh | واستعلن بساعیر : G : واستعلن بساعة A | ساعیر : محل تجلی عیسی ع م Gh | فاران : مکه معظمه که محل تجلی حضرت خاتست ع م Gh قس « ببجده الذي ظهر علی طور سیناء فکلمت به عبدك ورسولك موسی بن عمران ، وبطلمتك فی ساعیر وظهورك فی جبل فاران » (دهاء سمات مغایع الجنان ، چاپ هکسی تهران ۱۳۶۸ قمری ص ۷۲) 2 گفت G : — A | عليك G : + گفت A | 4 ابو الدردا G : ابو دردا A | رضی الله عنه G : — A | 5 رضی الله عنه G : — A | 6 گفت G : که A | 6-7 فی احسن صورة G : — A | 8 قدم G : — A | در جهان A : دو جهان G | 9 بی A : — G | 10 باقی را G : باقی A | 11 آنکه G : — A | 12 آنکه خطاب : G : وخطاب A | آنکه G : — A | 13 سورة ۴۲ (التوری) آیه ۱۹ بدیده G : بدید A | وچشم G : چشم A | 14 بیند G : به بیند A | این چه این مقام را گفتیم : این (+ این چه گفتیم Gh) مقام را که گفتیم G این مقام را این چه گفتیم A

در مشاهده روح را بی نهایت است. بقدر تمکین حقّ جمالش بنماید. در
 بدایت جانرا در مشاهده درنگ نیست، زیرا که سطوات ذات بصدمتش از
 8 رؤیت در سکر کئی اندازد. در آن وَلَه دیده را قدرت دیدن نیست. چون
 برسد بمشاهده معرفت ووصلت در مشاهده دیر بماند، لیکن هیمان وهیجان
 وجدش از حلاوت جمال مضطرب دارد.

8 (۲۶۵) چون علل حدثانی از روح محو شود، روح با مشاهده خو
 کند، وبنعت مشاهده در مقام صحو شود. آنکه صاحبی سکران است
 وسکران صاحبی، تا در مشاهده بجائی رسد که خطاب خاص در حبال
 9 انس از حق بشنود. محبت صرف عاشقانرا آنجا حاصل شود، تا درین
 مزار زیارت نکنند، روی آن نگار طرارشان دیدن مسلم نیست، زیرا که
 طامات را درین منزل رقم نیست. متواریان شهوت اگر بچشم غفلت، ای
 12 جان نیکوان! از عکس چشم تو در تو نگرند، در عشقشان باور مدار که
 بطبع آشفته بجانان توان رسید. پای درازان دست کوتاهند. دعوی گران
 بی معنی اند. درین آئینه نقش آدم نیست. آدم را چه بینند، چون آدم را
 15 بی نقش آدم ندیدند؟ زهی طرّه طرارت که در باع عشق جز خم در خم
 ندارد. زهی حله نیم کارت که در هر تار وپود جز از انس حسن صد
 هزار رقم دارد. رباعیه :

8 وسکران G : سکران 1A تا G : + بعدی 10A طرارشان دیدن A : طرار بابشان
 11 G : شهوت G : شهوت 1A 12 از عکس چشم تو G : ایشان را به بینی که 1A
 مدار G : مکن 13A بجانان A : بجان 14 بی معنی اند G : بی خسارت 1A
 آینه G : آینه 1A چون G : جو 15 بی نقش A : بی نفس G 16 حله A : خطه
 17-4 ص ۱۳۱، رباعیه. ای ترک... ز سیم کان خوانم من G : - A

ای ترک! ترا شمع جهان خوانم من

وصل نو حیات جاودان خوانم من.

3 چال زنج ترا وزافین ترا

از مشک رسن، ز سیم کان خوانم من.

الفصل الثلاثون

6 فی محبة العاشقین

(۲۶۶) اعلام یا اخی! - رزقك الله ذوق المحبة - که محبت را درجات

است. ذروه علباش محبت الهی است. جز الهیات عموم محبت در بدایت

9 کتاب مذکور است، اما آنچه الهیست محبانرا دو نوعست: محبتی خاص

و محبتی عام. اما محبت عام از رؤیت طراوت صنایع جمال آیات و شواهد

افعالیات آلا و نعمات تربیت یافت. کرامات و آیات و معجزات «حسن مآب»

12 لطایف مقامات باشد. این صفات محبت پدید آورد از حق در دل دوستان،

لیکن مدارج ایمان است، از آتش محبت معلوم گویند. در کتاب «بیان»

این شواهد بعضی پیدا شد.

15 (۲۶۷) اما محبت خاص خاصانرا بعد از مشاهده است، و اهل مشاهده را

سه مشاهده است: یکی پیش از وجود انسانی ارواح را قبل الاجساد در

حضرت مجدد، چون جمع آورد با رؤساء ارواح، فرمود «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟»

4 مشک : و شك G | کان : چه (!) G | 5 الثلاثون : الثلاثون AG | 6 محبة G :

شرت A | 8 علباش محبت G : علبای محبت A | عموم محبت G : محبت عموم A | 9-10 اما

آنچه... اما G : - A | 10 محبت عام G : و محبت خاص A | 13 از آتش G : از آتش A |

معلوم A : معلول G | «بیان» : ظاهراً مراد روزبهان «عرائس البیان» در تفسیر قرآن است |

17 چون G : جو A | فرمود G : گفت A | أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ سورة ۷ (الاعراف) آية ۱۷۱

طوعاً « قالوا بلی ». لذت کلام در ایشان رسید، از حقّ جمال خواستند، تا عرفان بر کمال شود. حقّ حجاب جبروت بر داشت، و جمال جلال ذات 3 بایشان نمود. ارواح انبیا و اولیا از تأثیر سماع و جمال جلال هست شدند. با شاهد قدم بی رسم حدّنان دوستی گرفتند. از آن ولایت بمراتب تربیت الهی محبتّ شان مزید گرفت، زیرا چون ارواح قدسی بصورت خاکی در 6 آمدند از سرِ سوداء پیشین جمله ارنی گوی شدند و محلّ انبساط یافتند، تا هرچه درین جهان دیدند، همه اورا دیدند، چنانکه بعضی از خواصّ محبتّ گفته اند « ما نظرتُ فی شیء الا ورأیتُ الله فیه ».

9 (۲۶۸) از شطّاحان طربناک هیچ کس نیست که از حقّ رؤیت نخواست و دعوی رؤیت نکرد. در مجالشان زبان عشق همه « رأیتُ ربّی » گوید. بر سنن منازل محبتّ ثانی در رؤیت ثانی یافتند، که هر که بعد از امتحان 12 در حجاب انسانی جوهر روحش بمواضع بشری محتجب نشود، و در جوهر روحش قهریات تأثیر نکند، آن شاهد اول بی زحمت حدّنان اینجا بلز یابد، و محبتّ بر محبتّ بیفزاید.

15 (۲۶۹) مشاهده سوم رؤیت اعظم است، و آن در سرای بقاست. چون جسم و روح متجانس شدند، غایت محبتّ آنجاست. بقدر مشاهده

1 قالوا بلی : ایضا سورة ۷ (الاحراف) آیه ۱۷۱ و 2 عرفان G : عارف A و جمال جلال G : و جلال و جمال A 3 انبیا و اولیا G : اولیا و انبیا A جلال G : - A 5 مزید ... خاکی G : - A 6 سر G : + آن A پیشین G : پیشینه A ارنی (Gb : آری G) گوی G : ارنی گو A 7 چنانکه G : + گفتند A 8 گفته اند G : - A فی G : الی A 10 نکرد G : نکردند A در مجالشان G : ولی A گوید G : گویند A 13 آن G : - A 15 سوم G : سیم A 16 چون G : جو A غایت محبتّ آنجاست G : - A

محبت می افزاید و هرگز از عارف منقطع نشود، زیرا که محبوب را حد مشاهده نیست، لیکن خواص محبت را بقدر محبت مشاهده باشد؛ مشاهده عموم دگر و مشاهده خصوص دگر. صدیق اکبر - رضی الله عنه - چون 3 محبت و ایمانش از محبت و ایمان خلائق افزون بود، سید عالم - صلی الله علیه و آله وسلم - فرمود که «ابو بکر در تجلی خاص است، چندانکه عموم بیستند، او تنها بیند» چنانکه سید - علیه افضل الصلوات والتحيات - در حق 6 وی فرمود «تجلی الجبار للخلق عامة ولأبي بكر خاصة».

(۲۷۰) تا دانی که یافت بقدر دل است. نه هر که درد خورد در محبت او مرد است. خاصانرا محبتی خاص است. بعد از آن مشاهده جمال 9 است، و در مقام مشاهده منازل است. بقدر منازل محبت است. اصل محبت از رؤیت حسن و جمال است. در رؤیت عظمت محبت را زوال است. چون خلق ربانی در وصلت بیابد، از هر صفتی که مہیج محبت است، محبتی 12 پذیرد. اگر آنجا رسی، این مذهب بدانی. محبت قلق ذات است، هیجان روح است، ذوب فؤاد است. از حلاوت یافت محبوب محب را موافق است. محبوب را شایق است، بر مجنون عاشق است. این خلق جنون عشق 15

2 خواص محبت را G: + او را صفاتست از آن فنا نیست لیکن خواص محبت A
2-3 مشاهده عموم دگر G: - A 3 رضی الله عنه A: - G 4-5 صلی الله علیه و آله وسلم G: - A 5 فرمود که ابو بکر G: گفت ابی بکر A 6 بینند... بیند G: به ایستند او تنها بایستد A چنانکه G: چون A سید G: + عالم A علیه... التحیات G: -
7 A وی فرمود G: او گفت A 8-9 درد... مرد است G: در درد او مرد در محبت او مرد است A 9 خاصانرا محبتی G: محبت خاصانرا A مشاهده A: - G
10 و در مقام مشاهده G: و مقام مشاهده را A اصل G: اهل A 11 جمال G: جمال A چون G: جو A 13 آنجا رسی G: چاره A ذات G: درد A 15 این خلق G: خلق این A

- است. بیجائی رسد که آئینه حق شود، که هر که در او نگرد بحق عاشق شود.
- «سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» بخوان و تفسیر «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي» بدان.
- 3 (۲۷۱) در محبت بنده حق را شیوه‌ئی گفتم. عبودیت و مقامت و کرامت تأثیر آنست. چون حق بمحبت و ارادت بنده را مرید و مراد و حبیب و محبوب کند، بنده شاهد حق شود، بنظر قدم در وی نگرد، و صفات خودش در پوشاند، نه از راه حلول که او منزّه از حدثان است. کاری است از فهم و عقل بیرون، تا ظهور صفت ندانی، الله الله که «تَخْلُقُوا بِاخْلَاقِ اللَّهِ» بخوانی. چون ملتبس بانوار حق شد، حقش بخاصیت ربوبیت بیاراست.
- 9 از آن محبوب حقست که حق این محب را آن خواست، تا در عشق همرنگ معشوق نشوی، در عذب خانه وصال با معشوق متحد نگردی.
- (۲۷۲) محبت زمین شوق است، و در آن زمین اشجار عشق است، از بحار قدم آب خورد، و از سواقی ابد بجوی جان از آن انهار آب برد. محبت در مشاهده بی عرفان محبت اهل کواشف است، و محبت بعد از عرفان محبت اهل معارف است. نهایت آن محبت بدایت این محبت است، و نهایت این بدایت توحید است. خون عاشقان بسیف توحید در
- 15

1 رسد : G برسد A آئینه : G آینه A او : G وی A 2 سورة ۱۹ (مریم) آیه ۱۹۶ سورة ۲۰ (طه) آیه ۳۹ : 3 در محبت بنده : G : حدیث در محبت چو A 3-4 شیوه‌ئی... چون حق : G - A 5 قدم : G : قدیم A 6 در پوشاند : + ای گران G ، در پوشد A 6-7 کاری است... بیرون : G : اما کاری است که از فهم و فهم و عقل بیرونست A 7 ندانی : G : بدان A که : G : تا A 8 بخوانی : A : بخوانی G 9 آراست : G : آراست G : + که A 10 نشوی : G : شوی A 11 نگردی : G : شوی A 13 عرفان : G : + وجود A و محبت : G : محبت A 14 آن... این : G : این... آن A 15 این : G : آن A

هشده تنزیه ریزند، زیرا که صد هزار عاشق مست از صدمات تفرید گیرند.
ای جان جهان! درین عرصه من معزولم و شاه تو مات است، عشق ما فانی
و گل تو خار است. رباعیه:

کی بو که سر زلف تو در چنگ زخم

صد بوسه بر آن رخان گلرنگ زخم

در شیشه کنم مهر و هوای دگران

در پیش تو ای نگار! بر سنگ زخم.

الفصل الحادی والثلاثون

فی شوق العاشقین

(۲۷۳) اعلم یا اخی! — شوقك الله — که چون محبت کامل شد، هیمان

بر مشاهده علی الدوام در دل عاشق پدید آید، که او را متزعج کند از

حدثان بشرب لقاء رحمان. چون جان بجناح شوق در قرب پرواز کند،

در قرب قرب بقوت شوق قرب بر مزید می آید، زیرا که شوق مقوی

طیران روح است، چندانکه بیش پرد شوقش بیش باشد، زیرا که در

مراب حیرت تشنگی شوق بر تشنگی است، در مذهب عشاق وصل نیست،

اگر چه نیز فصل نیست، که حدث در قدم فرسد. پس شوق را حد نیست.

1 تنزیه G: + خون A، تجرید Gh زیرا که G: — A | گریزند G: بگریزند A |

2 جهان: و جهان AG | معزولم A: معزول G | 5 رخان G: لبان A | 6 هوای G:

ووفای A | 8 والثلاثون: والثلاثون AG | 9 فی شوق العاشقین G: — A | 10 کامل G:

قابل A | هیمان G: هیمانی A | 12 رحمان: رحمن G، الرحمن A | جان G: — A |

در قرب G: + شوق A | 14 شوقش بیش باشد G: — A

رؤیت جلال جانرا در شوق است، و در آن رؤیت ذویان قلب در شوق
بر مشاهده وافر گشت.

- 3 (۲۷۴) چون چنین است که شوق عاشقان را مطایاء رخت اسرار
است بعالم انوار، و سبب جوامع عشق است، سید مشتاقان و رئیس عاشقان
- علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - در دعا می گفت «أَسْأَلُكَ لَنَّةَ النَّظَرِ
6 اِلَى وَجْهِكَ، وَالشُّوقَ اِلَى لِقَاءِكَ». و قال ابو سعید الخراز - رحمة الله علیه -
«مَلَيْتُ قُلُوبَهُمْ مِنَ الْمَحَبَّةِ، فَسَارُوا اِلَى اللَّهِ طَلَبًا وَهَامُوا اِلَيْهِ اشْتِيَاقًا، هَنِيئًا
لَهُمْ مِنْ قَلْبِي مُشْتَقَ اَسْفٍ بِرَبِّهِ كَلِفٍ دَنَفٍ، لَيْسَ لَهُمْ سَكَنٌ غَيْرُهُ وَلَا مَالُوفٌ
9 سِوَاهُ». شوق آتشی دان از لواحق مشاهده که چون شعله‌ها آن در دل
رسد، حجب حدثانی از دل بسوزد، و بمشاهده جمال و جلال رحمانی رساند.
قیل «الشُّوقُ نَارُ اللَّهِ أَشْعَلَهَا فِي قُلُوبِ اَوْلِيَائِهِ حَتَّى يَحْرُقَ بِهَا مَا فِي قُلُوبِهِمْ
12 مِنَ الْخَوَاطِرِ وَالْاِرَادَاتِ وَالْمَوَارِضِ وَالْحِجَابِ». سواقی شوق تا بحر عشق
است، و بحر عشق و بحر شوق در عین الله که عین قدم است خشک است،
زیرا که عاشق چون با معشوق متحد شد، شوق بر چیست و عشق جز بر خود
15 بر چیست، بلکه عشق در نص «وَمَا قُدِّرُوا اللَّهُ حَقَّ قَدْرِهِ» عین دویی است.

1 در شوق G : - A 4 و سبب G : سبب A 5 علیه ... التحیات G : - A 1 اسئلك
لنّة G : - A 6 رحمة الله علیه G : - A 7 فساروا الى G : فساروا A 8 طلبا G :
طربا A 8 دنف G : درق A 9 آتشی دان G : آتشی است A 10 چون G : - A
آن G : + چون A 10 بسوزد G : بسوزاند A 11 رساند G : - A 11 ما G :
- A 12 بحر G : بحر A 13 و بحر عشق و بحر شوق G : بحر عشق A 14 قدم است
G : قدم A 14 چون G : - A 15 بر چیست G : چیست A 16 سورة 6 (الانعام) آیه
16 دویی است G : در دوی اوست A

- (۲۷۵) شوق مرکب عشق دان. راکب عشق بر مرکوب شوق تا
 دریا، توحید بیش نرود. اگر رود، نه شوق ماند و نه عشق. عشق از شوق
 3 مزید گیرد، بهر آنکه جز بر آن کشتی بسواحل بحر مشاهده نمیرسد،
 و لآلی عشق در اصداف تجلی جمال نمی یابد. جان مشتاق اگر با حق انس
 گیرد، منزل انس جانرا از گلاب انبساط غرقه‌ئی بر روی افشاند، تا آتش
 6 عشق در وی بنشاند. در مجلس انس این مشتاق با چون تو عروسی حریف
 شود، که تو مستانسان را اسباب انس حقیقی، محققان شایق را شکوفه بستان
 معرفتی، از کأس انس تو شراب رحیق توان خورد. آن قدح بنمت هجر
 9 مگردان، ای که در وصال گاه جوانمردی بر ما جفا کنی و از ما وفا نخری؛
 درین میان با شوخی و رعنائی و فصاحت در عاشقی چه درد سری؟ رباعیه:
 گسر با تو وفا کنم نمی دارد سود
 12 در با تو جفا کنم بیازاری زود
 مانند لبان تو همی باید بود
 باریک و نزار و خامش و خون آلود.

1 عشق دان G : عشق است A | راکب ... شوق G : راکب و مرکوب قالب A |
 تا G : + در A | 2 رود G : روند A | 3 بهر G : از بهر A | جز G : - A | کشتی
 G : + چون A | نمیرسد G : - A | 4 و لآلی G : لآلی A | نمی یابد G : یابند A |
 5 افشاند G : افشان A | 5-6 آتش عشق G : انس A | 6 مجلس G : مجالس A | این
 G : - A | چون G : چو A | 7 محققان شایق را G : مشتاقان از A | 8 تو G : - A |
 رحیق G : نور حقیقی A | آن قدح G : صرح آن A | 9 ای که G : ای A | وصال گاه
 جوانمردی G : وصال که جوانمردان A | 10 و رعنائی G : + تو A | و فصاحت G : فصاحت
 A | 11 نمی دارد A : نمی یارد G .

الفصل الثانی والثلاثون

فی مال العشق

- 3 (۲۷۶) اعلم یا اخی! - رزقك الله وأكرمك بعشق اهل الكمال - که خداوند - سبحانه و تعالی - ازلاً و ابداً ذات قدیمش موصوف است بصفات قدیمش. از جمله صفات حق یکی عشق است، نفس خود را بنفس خود عاشق بود.
- 6 پس عشق و عاشق و معشوق خود بود. از آن عشق بکرنک آمد که صفت اوست، و او از تغیر حدثان منزّه است. عشق کمال محبت و محبت صفت حق است. در اسم غلط مشو، که عشق و محبت یکی است. صفت اوست،
- 9 و قایم بذات اوست. در آن تغیر نیست، بلکه بنخود عاشق است. تغیر حدثانی در او روا نیست. محبت حق چنان دان که علم او «لم یزل محباً بنفسه لنفسه کما أنه لم یزل عالماً بنفسه و ناظراً الی نفسه بنفسه».
- 12 (۲۷۷) انقسام در احدیثش نیست. چون خواست که کنز ذات بمفتاح صفات بگشاید ارواح عارفانرا، بجمال عشق بر ایشان تجلی کرد، و بصفات خاص بر ایشان ظاهر شد. ایشان از هر صفتی لباسی یافتند: از علم علم،
- 15 و از قدرت قدرت، و از سمع سمع، و از بصر بصر، و از کلام کلام، و از ارادت ارادت، و از حیات حیات، و از جمال جمال، و از عظمت عظمت،

1-4 الفصل الثانی والثلاثون (: الثلثون G) ... بصفات قدیمش G : - A | 5 صفات حق G : صفاتش A | 6 صفت G : صفات A | 7 و محبت G : + هر دو A | 8 بذات اوست A : باوست G | عاشق G : محبت A | 10-11 ... لم یزل G : - A | 11 و ناظراً ... بنفسه G : - A | 12 چون G : چو A | 14 لباسی G : - A | یافتند G : یافتند A ، شاید « یافتند »

واز بقا بقا، واز محبت محبت، واز عشق عشق. این همه از بود، واز
 در ایشان ظاهر بود. تأثیر صفات در ایشان آمد. صفت ایشان بدان تأثیر
 3 قایم گشت؛ از حلول در آن عالم هیچ نیست، «العبدُ عبدٌ والربُّ ربٌّ». 3
 (۲۷۸) پس اصل عشق قدیم است عشاق حق را. عشق با جان قدیم است.
 عشق لبلا به زمین قدیم است که گرد درخت جان عاشق بر آمده است.
 6 عشق سیفی است که از عاشق سرحدوث بر میدارد. سر کوه پایه صفاست
 که جان عاشق چون بدانجا رسید، مأخوذ عشق گشت. از آن ذروه بزبر
 تواند آمد. هر که معشوق حق شد و عاشق حق شد، در عشق همرنگ عشق
 9 شد. چون عاشق همرنگ عشق شد، عاشق و معشوق یکرنگ شدند. آنگاه 9
 عاشق در مملکت حق حاکم شود. چون حق بر او غالب شد، قالب صورتش
 جنانی است، نفس روحانی است، جانش ربانی است، معشوق معشوق
 است، مراد مراد است، در جهان کار از آن معشوق است، اثر صفات 12
 است. گفتنش معجزات است.

(۲۷۹) هایه عشق چون پیدا شد، صفت عاشق عیان گشت. عاشق
 15 مرکب عشق است. خاک آن مرکب سرهایه بهشت است. عشق او مشاهده 15

2-3 صفت ... قایم گشت G : صفت بذات قایم است 3 | A Gh : در آن A : درین G |
 4 اصل عشق G : + عشاق A | 5 لبلا به : لبلا به G : لاه A ، یعنی عشقه Gh | که گرد
 G : گرد A | 6-8 سر کوه پایه ... تواند آمد G : - A | 8 معشوق G : معروف A |
 همرنگ عشق G : همرنگ حق Gh | 9 آنگاه G : آنگاه A | 10 صورتش G : و صورتش
 A | 11 جانش ربانی است G : - A | 11-12 معشوق معشوق است A : - G | 12 کار
 از آن معشوق است A : - G | 12-13 اثر صفاست (۱) G : - A ، شاید «اثرش» |
 13 گفتنش G : چو گفتنش A | 14 چون G : - A | 14-15 عاشق مرکب G : عشق
 مرکب A | 15 او A : از G

- کَلّ است. در رؤیتِ صرف صفات عشق بر عشق است. کمال در عشق نیست، زیرا که معشوق را نهایت نیست. بی زحمت کمال عشق عین کمال است. 3 عشق در عشق کم نیست. بالاء عشق از تأثیر قهر خم نیست. چون عشق رسوخ گیرد، در دفتر عاشق حروف لطف و قهر نیست. در هر کشفی از ذات معشوق عاشق را صد هزار عشق است. اصول عشق و دولت عشق از کشف جمال و جلال است. آنجاست مشهد عاشقان. او همه جمالت، اگر بنماید، لیکن چون از جمال تجلّی عظمت کند، نه عشق باشد و نه عاشق، زیرا که محلّ فنا عشق است. منفردان عشق چون بغایت عشق رسیده اند، 9 چون بداند که نداند، داند که هیچ ندیده اند. ذره‌ئی از کشف جمالش صد هزار جان نبی و ولی واله کرده. همه بازی گران در که عشق اویند. معلوم شد که جمله خود را اند، بی او بسته اویند.
- 12 (۲۸۰) انشدَ سمنون المحبّ - رحمة الله علیه - فی هذا المعنی، فقال . شعر :

- 1 رؤیت G : - A در عشق G : عشق A 2 زحمت G : - A عین G : - A
3 در عشق G : در A کم نیست G : کم است A چون G : جو A 4 گیرد G :
کرد A در دفتر G : دفتر A عاشق G : - A لطف و قهر G : قهر و لطایف A
5 ذات A : داب G و دولت عشق G : و دولت A 6 او همه G : و همه A 7 چون G : جو A 7-9 لیکن... کشف جمالش G : لیکن چو او را جلال بهکم جمعیت کمال و غیرت عشق لایزال با شیوهای گوناگون و نقشهای بوقلمون پوشاید. شعر : جمالك فی کلّ العنایق... ولیس له الا جلالك سائر، لاجرم A 10 نبی و ولی G : ولی و نبی A
کرده G : - A اویند G : او اند A 11 اویند G : او اند A

قد كنتُ أزعِمُ أنِّي قد بلغتُ من الهوى

الى غاية ما بعدها ليس مذهب

فلما تفرقنا تذكّرتُ ما مضى 3

وأيّقتُ أني انما كنتُ العبّ.

عشق کمالی است که از کمال حقّ است. چون در عاشق پیوندد، از صرف
حدوثیت بجلال الّهیت ظاهر و باطنش ربّانی شود، معدن اصل طلب کند، 6
واز حوادث دُهور و صروف زمان و تأثیر مکان متغیّر نشود. چون در عین
کمال بود، سوانیر ربوبیت بر خیزد و عاشق ربّانی با معدن اصلی برد، در ربط
خاکی در اکناف کرم محفوظ باشد، وارواح قدسی در حظایر قدس از 9
تغیّر عالم محجوب باشد. جز نقل از مقام بمقام نباشد. هر که بعشق حقّ
زنده شد، ذکر موت بر ایشان روا نباشد، هر که بعشق حقّ زنده شد،
ذکر موت بر وی راه نیابد. بیت: 12

بتیغ عشق شو کشته که تا عمر ابد یابی

که از شمشیر بو یحیی نشان ندهد کس از احیا.

1 قد كنتُ از عَم : A : وازم 2 | غایة : A : مذهب : G : لبس : G : لی : AGh : 4 وایقت
G : وایقت : A : 5 چون : G : 6 | بجلال : G : بجمال : A : 7-10 و صروف... از
تغیّر : G : و صرف صوارف اصعار دور گشته، پرواز شهباز نفس مطبّثه اش با آواز طبل
ارجسی الی ربك و حکم کلی الینا راجعون که بدو رسد از ظاهر این : A : 9 حظایر :
حظایر : G : 10 باشد : A : نباشد : G : ذکر موت... زنده شد : A : - : G : 12 ذکر : A :
دگر : G : بیت : G : شعر : A : 13-14 بیت از سنائی است. دك : دیوان سنائی مصحح
مدرس رضوی. تهران ۱۳۲۰ ص ۴۹ | 14 کس از احیا : A (ابضا دیوان سنائی ص ۴۹) :
کسی احیا : G : بو یحیی : کنیه عزرائیل است

وقال - علیه الصلوة والسلام - « ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر ». قال
الله تعالی « بل اَحیاء عند ربهم ». ومعلوم است که فرمود « من عشق وعف
وکنتم ومات، مات شهیداً ».

(۲۸۱) چون عاشق هم نعت عشق شد، چون عشق بمعدن اصلی باز
شود، عاشق را همرنگ خود کرد، بقرب معشوق باز رساند، تا چون روحانیان
ملکوت در اعلیٰ علّیین با طاووسان ملایکه بپرد، مثل خضر و الیاس و ادریس
وعیسی - علیهم السلام - چون صفتشان ربّانی شد، سماواتی گشتند. کونین
ایشانرا مسخر شود. هرجا که خواهند خودرا بنمایند، مثل خلیل و کلیم
و هارون و حیب - علیهم الصلوة والسلام - ایشانرا در جمله اکوان بینند
و شناسند. بعضی را اجسام در تراب بگذارند مثل ابو بکر و عمر و عثمان و علی
و سلمان و ابو ذر و حذیفه و اویس قرنی و ثابت بنانی - رضوان الله علیهم
12 اجمعین - بعضی را لحوق کئی پدید آید و حجاب کئی بر خیزد، چون از
وطن خاکی بعالم پاکی نقل کنند، تا بحجاب عزّت و کبریا برسند، چنانکه
ذو النّون مصری - رحمة الله علیه - خبر داد و گفت « روزی در بادیه‌ئی

1 وقال : G قال A الصلوة : G - A والسلام : G السلم A الشهداء : G شهدا
A 2 سورة 3 (آل عمران) آية ۱۶۳ : G ومعلوم است : G معلوم است A فرمود : G
گفت A 4 چون ... چون : G جو ... جو A اصلی : G - A 5 کرد : A کرده : G
5 8 معشوق باز رساند ... کونین ایشانرا : G معشوق در حضیرة قدس (حضیرة قدس)
و حضرت خضر طوبی انس بر تنهت سلطنت لکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما
تدهون بنشاند، پس همه کارهای با خطر مما لا هین رأت ولا اذن سمعت ولا علی قلب
بشر خطر A 6 اعلیٰ : G 8 هرجا : G هرجه A خودرا : A ره : G 9 و هارون
G - A علیهم الصلوة والسلام : G - A 10 ابو بکر : G - A و عمر : G عمر A
11-12 رضوان الله علیهم اجمعین : G - A 12 لحوق : G حرق A 13 بحجاب : A حجاب G

- می رفتم، جوانی دیدم که جان تسلیم حق می کرد، اثر عرفان بر رویش
 بشناختم، گفتم: یا اخی! بگو: لا اله الا الله. گفت: شرم نداری که میان
 3 عاشق و معشوق تداخل می کنی؟ — شعر:
- من لایم والارا او باقی واو والا.
- آنکه «هو» گفت، وشهباز روان پر عشقش پرواز کرد.
- 6 (۲۸۲) نشانان چنین عجیب است واحوالشان چنین غریب. عالم
 طبیعت قفس مرغ نیست. عاشق در جهان ننگبند. «ضائق علیهم الأرض»
 صفت اوست. بیت:
- 9 عشق بی چار میخ تن باشد مرغ زیرك قفس شکن باشد.
- صدف جان محل در عشق است وجان با جانافست. «القلوب بین اصبعین
 من اصابع الرحمن، والارواح فی یمین الرحمن». در عشق مقصود نیست،
 12 وعشق با مقصود موجود نیست. بیت:
- عشق و مقصود کافری باشد عاشق از جان خود بری باشد.
- نقش را در عالم عشق ره نیست، زانکه عقل و نفس در ره عشق با هم نیست.

1 جوانی G: جوانی را A | عرفان G: عرفان A | بر رویش G: بروی A | 2 لا اله
 G: + جوان A | 3-5 عاشق و معشوق... پرواز کرد A: من و میان حق جز حجاب
 کبریا نمانده است. تو آنکه گویی که او را یاد کن G | 6 نشانان... عالم G: — A |
 7 قفس G: بر قفس A | سوره ۹ (التوبة) آیه ۱۱۹ | 8 بیت G: شعر A | 9 زیرك
 G: دانا A | 10 صدف جان G: + جو A | 11 والارواح G: الارواح A | 12 وعشق G:
 عشق A | بیت G: شعر A | 13 بیت از سنائی است. رك به «حديقة الحقيقة» مصحح مدرس
 رضوی. تهران ۱۳۲۹ ص ۳۲۷ | مقصود G: مقصود A | جان AG: کام (حديقة ايضاً) |
 14 ره نیست A: قدم نیست G | 14-2 ص ۱۴۴، عقل و نفس... شکار G: نفس هدف سهام

عشق مرغ جان گداز است. عشق جان را چون کبوتر و باز است. بیت :

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار.

3 امر ونهی در راه عشق منسوخ است. کفر ودین از سرای عشق محبوب است. آفاق در اشراق عشق محترق است. گون در تحت ستم رخس عشق مضحل است. بیت :

6 پیش آنکس که عشق رهبر اوست

کفر ودین هر دو پرده در اوست.

هر چه در کاینات جزو و گزند .

9 همه در راه عشق طاق بلند.

(۲۸۳) سرشت گوهر عشق در ازل بوده است. در آن عالم جان

وعقل را راه نبوده است. آنکه عشق او را روی بنماید، جوهر مفتش ازین

12 خاکدان بر باید. بیت :

عشق برتر ز عقل و از جانست لی مع الله وقت مردانست.

امر ونهی است و معروض احکام کفر ودین، معبوس چار میخ آفاق است و معسوس

کون را مشاق. ای نفس تو در عجب بلایی، در عشق گریز وین ولایی A 3 راه عشق

G : راه A 4 کون AG : شاید « اکوان ». رک به شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم

جلد ۴ (نهران ۱۳۱۳) ص ۱۰۴۹ پیما 6-9 دو بیت از منائی است. رک به حدیقه

الحقیقه ص ۳۶۸ 8 و کلند AG : کل اند (حدیقه ابضا) 9 همه ... بلند AG : در ره

عشق طاقها، یل اند (حدیقه ابضا) 10 در آن G : در A 11 عقل را G : عقل A

آنکه عشق او را A : آنکه راه عشق G بنماید : نماید A جوهر G : جواهر A

13 بیت از منائی است (حدیقه ابضا) و از G (حدیقه ابضا) : و از A مردانست G : +

عشق و معشوق و عاشق است یکی، هر که همچون شناخت، مرد آنست A (این بیت در

حدیقه ص ۳۶۸ - ۹ نیامده)

در عاشق کبری و کافری نیست، بد خوئی و ابلهی نیست، کمال تحیر صفت عاشقان است. خضوع و خشوع صفت بیدلان است.

۳ طفل را بار عشق پیر کند باشه را عشق پشه گیر کند.
بهشت جای زاهدان است. کنشت خرابات عاشقان است. نارسیدگی در عشق نیست. ناتوانی در راه عشق نیست.

۶ (۲۸۴) آنچه گفتیم جز صفت عشق و عاشق نیست. نهایت عشق بدایت معرفت است. در معرفت عشق بر کمال است. گر عاشق با معشوق همرنگ شود، مقام توحید یافت. اگر در معرفت متحیر شود، مقام معرفت یافت. ۹ متهای عشق تا بدین دو مقام است. چون عارف شد از صفات معرفتش، صفات حق روی نماید. ذکر ذاتی و فکر صفاتی حیا در قدم حکمت ازلی، جمع عین عاشق و معشوق در عین جمع عشق اقتضا کرد، پس هر که را عشق رسد، او را بدین جمع کشد، بفناء فعل و نعتش اولاً، و فناء فنا ثانیاً، ۱۲ و بقاءهما ثالثاً، و بقاء بقا رابعاً معشوق باشد. در ملك ربوبیت بنمت الوهیت تصرف کند، سعادت کبری یافت. اگر باز عشقش بمشاهده توحید برد،

۱-۲ در عاشق... بیدلان است G: کبیا که می گویند جز عشق ترفی بخش نیست A
۳: بار G (حدیقه ص ۳۲۹): باز A باشه را عشق پشه گیر کند AG: پشه را عشق باشه گیر کند (حدیقه ص ۳۲۹) ۶ آنچه G: این چه A نهایت G: تناهی A ۸ مقام توحید G: مقام معرفت A اگر در معرفت... یافت G: - A ۹ چون G: چو A از صفات G: اوصاف A ۱۰ صفات G: از اوصاف A ذکر G: سر A و فکر A: فکر G ۱۱-۱۳ عین عاشق و معشوق... معشوق باشد A: عین قدم تفرقه در افعال تسکین در استقامت در رؤیت بقاء عین حقیقت اسرار علم از شرایط عشق عاشق را برون برد، وصول معروف از درد عشقش بستاند در حضرت مجد ملك می باشد G ۱۴ برد G: مرد A هاید «برد»

وصولِ موحدِ بیابد، شهود عینِ بیابد، کانه هو شود. توحیدش از زحمت
 حدثان منفرد کند، بمرکبِ تفرید بعالمِ تجرید شود. رؤیتش جز مشاهده
 3 کبریا وعظمت بقا و قدم ازلیات وابدیات نباشد.

- (۲۸۵) درین منازل عشق نماند. سرّ توحید بخدمات وجدانی از
 دل لذت عشق بستاند. عالم جمال نیست، اگر هست نمایند. اجلال در
 6 اجلال و تعظیم در تعظیم است. قبض از رکوب عظمت، بسط از نشاط
 وجدان، معرفت در معرفت، حرمت در حرمت، احتشام در احتشام از
 رؤیت انوار عظام، سُکر در سُکر از بدیهه قدم ظهور، ولّه در ولّه در
 9 بحر ازل، دهشت در دهشت از فردانیت ابد، صحو از رؤیت بقا، فنا از
 تأثیر سطوت انوار ذات، بقا از تأثیر جمال نفس کلی. در آن منزل نه
 حفظ حدثانی، نه آفات نفسانی، واز انبساط حق در موحد انبساط پدید آید.
 12 (۲۸۶) چون در لجه بحر قدم عین جمع از اوصاف مخلوقی مقدس
 شد، محلّ اتحاد یافت، آنکه شطحیات گوید. از اینجا بود حدیث
 «سبحانی» و «لیس فی جبتی غیر الله»، و سرّ «انا الحق». اگر ندانی، از
 15 آن شیر مرغزار توحید و شهسوار میدانِ تجرید، ابو بکر شبلی - رحمة الله

1 موحد A : موجد G | 3 بقا A : وبقا G | 4 بخدمات G : خدمات A | وجدانی A :
 وجدانی G | 5 نمایند G : نماید A | 6 اجلال و تعظیم در تعظیم است G : اجلال است،
 تعظیم در تعظیم A | 7 در معرفت G : - A | 7-11 از رؤیت ... حفظ (: خطرات Gh)
 G : کرامت در کرامت، رغبت در رغبت فرد معشوق ولایت بخش بی علت و همت فرای
 بی نهایت میند، بابسط معشوق، پس یک گام از حد حدثان بجهت و آن خطوة A | 11 واز
 A : « از G | 12 چون G : جو A | قدم G : - A | خبر الله A : - G | ندانی G :
 دانی A | 14-15 از آن G : از سران A | 15 ابو بکر G : - A

علیه - بشنو که روزی در مجلس موحدان رمز این حدیث در بیتی پیدا کرد. چون سکر وجد بر او غالب شد، گفت. شعر:

تبارکت خطرانی فی تعالائی فلا اله اذا فکرت الائی. 3
چون بدان عالم رسیده اند، فعلشان ربّانی، قولشان ازلی وابدی است، کما
قال ابو سعید الخراز - رحمة الله علیه - «للعافین خزائن اودعوها علوماً
غریبةً وانباءً عجیبةً، یتکلمون بها بلسان الابدیة وینخبرون عنها بعبارات
الازلیة». بیت:

بایزید او بگفت سبحانی نه ز جهلی بگفت وویلانی
آن زیانی که راز مطلق گفت راست جنّید کو انا الحقّ گفت. 9
این بود که گفتیم قصه عاشقان روحانی و ربّانی، ای «عبر» صفت چشم تو،
سر افعال در روی تو، سحر غمزه جادوت عاشقان موحدرا هاروت وماروت،
عشق تو مرکز فلك لا یزالی است. اگر چه در آن عشق عاشقان را از 12
حدنان هزار ناله وزاری است.

(۲۸۷) در رنگ شقایق جبین تو دیده جان را صد تجلی است. در
شیوه آن چشم عقل کدر را در عین فعل صد تدلی است. بیت: 15
آن کس داند حال دل مسکینم کورا هم ازین نمد کلاهی باشد.
بگوییم که مصباح صفات در مشکلات آیات است. عاشقان موحدرا درین

1 بشنو که G: - A | این حدیث A: آن حدیث G | 2 وجد G: وحد A | شعر G:
- A | 3 تعالائی G: معانی A | فلا... الائی G: ما اله الا فکرة ان لای A | 4 بدان
G: بدین A | رسیده اله فعلشان G: وصف (وصف) گفتشان A | ربّانی G: + است A |
از 4 تا پایان کتاب G: والله يقول الحق وهو يهدي السبيل الا حق. تحت الرسالة A

فصل بسی عبارات است؛ درین بیت آن بوالعجب عاشق، آن دولتی شایق،
ابوالمنیت حسین بن منصور - رحمه الله و قدس روحه - ازین شطح بسی
3 رمزها و اشارات است در سکر توحید از دیده بکنا بین، چون خون
می راند و می گفت، شعر:

سبحان من اظهر ناسوته سر سنا لاهوته الشاقب
6 ثم بدا في خلقه ظاهراً في صورة الآكل والشارب.

(۲۸۸) ثم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه، والصلوة على سيد العاشقين
وامام الشائقين، عتقاء مغرب اللاهوتی فی قفص الناسوتی، وعلى آله واحبائه
اجمعين. اللهم نور قلوبنا بنور حكمتك، وثبت قلوبنا بدوام ذكرك وحلاوة
مناجائك ولذة كلامك، وروح ارواحنا بلطفك، ونور قلوبنا بنور قربك،
وقرر عيوننا بمحبتك، وطيب اسماعنا بلنايذ مناجائك، انك على ما تشاء
12 قدير. اللهم روح قلوبنا بمشاهدة جلالك وارنا عجائب ملكوتك، واجعل
لنا حظاً من نصيب انسك، واجعل لنا من عندك موقفاً، تقرّبنا من نفسك،
وتؤنسنا بأنسك، ولا تخيبنا من ذلك كله، يا ارحم الراحمين!

15 ثم كتاب عبهر العاشقين من الواردات القدسية على العاشق

الواق، المحب الشائق، العارف المليح، الموحّد

الصادق، ابي محمد روزبهان، قدس تعالی سره.



حواشی کتاب صبر العاشقین

از نویسنده‌ئی ناشناس

حواشی فصل پنجم

3

.....

۱

- 6 صفحه ۳۵ سطر ۱۶ نظام معرفت: نظام آن معرفت وقوام آن محبت
که از رؤیت کون در آید، چنانچه حضرت خلیل را - علیه السلام - در
آمد از رؤیت نورانیت زهره و ماه و آفتاب، که صفاء ملک ایشانست و منشأ
9 نشأ ربوبیت و پرورش آن سه <...> که آن سرّ ملکوت ایشانست <...>
حقّ تعالی بصفّت عظمت <...> از آن هر سه آفل روی بجناب حقّ قدیم
کرد که «انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من
المشرکین»، زیرا که آن سه مجالی آیات، نه همچون حسن آدم مجلی
12 ذات. و بدانک عاشق چون در عشق انسانی <...> کمال درو رسید؛ نشأتی
عاشقی و معشوقی در اوج شده، بانحداد میرسد، و رنگ دومی میگذارد، تا

3 حواشی فصل پنجم نسخه G از نیمه فصل پنجم آغاز میشود (رک به ص ۳۵ متن کتاب
حاضر) و بنابراین حواشی نیز از همینجا آغاز میگردد. مواضعی که چند نقطه گذاشته شده،
لایقراً است 11 وجهت ؛ - Gh 11-12 سورة 6 (الانعام) آیه ۲۹

خود عشق و عاشق و معشوق می‌شود. پس بقدر وحدت غنی می‌گردد از اخذ
 حظ لذت جمال، زیرا که لذت در دویی صورت می‌بندد. پس درین موطن
 3 قوام محبت انسانی هم شکسته می‌شود، چنانچه حضرت شیخ - رضی الله
 عنه - در رسالة القدس می‌فرماید که «صدمات قدوسی چون متجلی شود
 بجان اهل معرفت، حلاوت جمال از مرد بستانند، تا نه عاشق رعنا باشد،
 6 که موحد استوار باشد، که مبادی عشق اقتضاء بندگی کند، وعظمت
 توحید خدایی اقتضا کند، اتمی کلام الشیخ، قدس سره.

۲

9 ص ۳۵ س ۱۸ زیرا که: زیرا که آن خاصیت حسن ایشان است.

۳

ص ۳۶ س ۱ اولم تؤمن: که آن احياء موتی است، تا باشد
 12 بشهود جمال قدم رسد.

۴

ص ۳۶ س ۱ محل ایمانست: نه محل شهود جمال قدم.

۵

15

ص ۳۶ س ۴ در آیات نیست: و آن حضرت را - علیه السلام -
 نوبت شهود انسانی - که رؤیت بصری است - نیست، چه آن نوبت حضرت
 18 خاتم است - علیه افضل الصلوات واکمل التحیات، وعلی آله واجبائه.

۶

ص ۴۶ س ۴ عشق: یعنی عشق غیبی الهی.

3

۷

ص ۴۶ س ۵ در آن آینه دید: حاصل آنکه حق - تعالی شأنه - بمقتضای «هو الظاهر والباطن» ظاهر است و باطن، و مرآت ادراک باطن و معنی حق تعالی قلب و سر و روح عارفان است، و مرآت ادراک ظاهر و صورت حق حواس ظاهر، یعنی مشاعر جزئیة ایشانست بمعونت قلب و سر و روح، و مرآت ادراک وجه قدیم کریم حق چشم سر عاشقان انسانی است، و چون خلیل را - علیه الصلوة والسلام - این نوبت نبود، برؤیت باطن و معنی حق 9 بدیده سر اکتفا فرمود، و این نوبت را بحضرت ختمی - علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - گذاشت.

12

۸

ص ۴۶ س ۹ آلت معرفت: زیرا که منکر - یعنی مستقبح - مظهریست از مظاهر حق، پس عارف را آلت معرفت باشد.

15

۹

ص ۴۶ س ۱۶ محض نرّهاتست: زیرا که اگر چه حق در مستحسن و مستقبح پیداست، اما در مستحسن بصفّت جمال و لطف تجلی دارد، و در مستقبح بصفّت جلال و قهر.

18

۱۰

ص ۴۷ س ۴ بیرون آیی: اگر شبهه در آید که حضرت حبیب -

- علیه افضل الصلوات واکمل التحیات - مگر از خودی خود بیرون نیامده بود که از مستقبح متغرز شدی - معاذ الله - آن حضرت اکمل موجودات
- 3 واعرف عرفا وانم موحدان بل شخص کمال و عرفان و توحید آن حضرت است، و من دونه اجزاؤه و اظلاله، و همه اشیارا در موقع کمال می دانست، حتی تغرز لطیف از کثیف، و این از مقتضیات فرق ثانی و مرتبه جمع الجمع
- 6 است در کتب صوفیه، بطلب! فلکلم مقام مقال ولکلم عمل رجال.

۱۱

- ص ۳۷ س ۴ بچشم صرف صرف قدم: یعنی بچشم صورت که مدد
- 9 از نور قدم نداشته باشد.

۱۲

- ص ۳۷ س ۷ محرم نیست: حاصل این قراین و فقرات آنست که
- 12 هر که صاحب ذوق تجلی وجه حق در حسن انسان نیست، از فهم این معرفت محروم و از قبول این حکایت دور است.

۱۳

- ص ۳۷ س ۱۱ در سطر صفت: یعنی قرآن. 15

۱۴

- ص ۳۷ س ۱۱ ونحن اقرب: در بیان قرب حق تعالی بانسان، چون
- 18 مره ذوق شهود انسانی در آمد، دل - که محل تفصیل معرفت شوق الهی است - عرضه فترت می شود، و غارت عبارت از آنست، و از تفصیل عرفان

— که نزول از نشأ وحدت به نشأ کثرت است — عروج بلذت تجلی وحدت می کند بمعراج عشق انسانی، و عمارت نگارخانه عشق بجمال معشوق اشارت بآنست.

3

حواشی فصل ششم

۱۵

ص ۴۸ س ۹ وزر کانی: حاصل آنکه جان انسانی روحانیست، وتن او جسمانی، وبسبب تعلق روح بتن، مقتضیات روح مفشوش شده، همچون زر کانی که بمس یا غیر آن آمیزد. پس هرگاه که در بوتۀ ریاضت — چنانچه لایق باشد — گداخته شود، از غش (از عشق Gh) خلاص شود، وبصفای معدنی باز گردد.

۱۶

ص ۴۸ س ۱۴ قبول جمال روحانیات یافت: همچون آئینه که جلا (: جلی Gh) یابد ومستعد انعکاس صور شود.

۱۷

ص ۴۸ س ۱۴ حجاب جان انسانی بر خاست: یعنی پردۀ کثافت طبع بشری از جان انسانی بر خاست.

۱۸

ص ۴۸ س ۱۵ متحد شد: یعنی بروحانیات پیوست.

۱۹

ص ۴۸ س ۱۶ هم رنگ مستحسن شد: یعنی بعد از آنکه فطرت

- عاشق روحانی شد، و بسبب روحانیت استعداد اتصال بروحانیات یافت، که آن رکن اولست. دیگر بانوار روحانیات - که معدن حسن است - پیوست،
- 3 که آن رکن دومست. دیگر آن روحانیت که بروحانیت عاشق اتصال یافته، رنگ عشق پذیرفت، و مناسب معشوق شد در تلون بلون عشق؛
- پس رکن سیم پدید آمد، چنانکه فرمود «ثلثان قمر عشق از خسوف
- 6 بیرون آمد». و مضایقه در لفظ «ثلثان» - «که» - از عالم حساب دانی باخص است - «در بیان» - شیخ - قدس سره - عین بوالفضولیت، چه غرض بیان ترقی است نه تحدید ربع و ثلث. بعد از آنکه عشق غیبی تلون
- 9 بلون عشق در عاشق دید، در حسن معشوق مقابل دیده عاشق آمد، و بر او جلوه کرد. پس آن يك نور بدو اسم و دو صفت بر آمد: در عاشق دیده بینا شد، و نام عاشقی گرفت؛ و در معشوق روی زیبا گشت، و صفت
- 12 معشوقی پذیرفت، - و این رکن چهارم عشقت. و باجتماع عمدة العناصر الاربعة تمّ العشق، و بتمامه وردت الانسانیة موردها، و نالت مقصدها، فافهم! هداك الله تعالى سواء الطريق، وأذاقك حلاوة الحقیق.

- ص ۳۹ س ۴ برابر استعداد عاشق آمد: حاصل آنکه سالک عشق (: عشقی Gh) فطرت، چون بواسطه ریاضات لایفه از لوازم طبع بشری پاک شد
- 18 و رها گشت، و رنگ عشق پذیرفت، لیاقت عاشقی پیدا کرد. پس از ممکن الهی و معدن استعداد ذاتی، نشانی که مبدأ حسن تواند شد و عنوان معشوقی پذیرد بی مظهری، برابر استعداد عاشق آمد، چنانچه فرمود «بعد از این (: آن Gh)

صفات مستحسن چون هم رنگ مستحسن شد، (ص ۳۸ س ۱۵) الی آخر الکلام

۲۱

ص ۳۹ س ۴ مقابل نور دیده عاشق شد: یعنی آنچه در حضرت 3
امکان واستعداد، برابر استعداد عاشق آمده بود، در صورت معشوق برابر
دیده عاشق آمد.

6

۲۲

ص ۳۹ س ۴ آن دو نور: نور جمال قدم در حسن معشوق، و نور
دیده عاشق.

9

۲۳

ص ۳۹ س ۵ جزوبت پذیرد: یعنی بتعین عاشقی و معشوقی متعین
شود، تا یکی را عاشق گویند و یکی را معشوق.

12

۲۴

ص ۳۹ س ۵-۶ معنی در معنی: عاشق در معشوق.

۲۵

15

ص ۳۹ س ۶ حسن در استعداد: معشوق در عاشق.

۲۶

18

ص ۳۹ س ۶ متصل گشت: یعنی چون حسن معشوق واستعداد عاشق
بیکدیگر نسبت تامه پیدا کردند.

۲۷

ص ۳۹ س ۷ هم طبع دل معشوق شود: همچنانکه در صفت همرنگ

21

باشد.

۲۸

ص ۳۹ س ۸ متّعد شود: بسبب آنکه طبع عاشق روحانی شده است.

۲۹

3.

ص ۳۹ س ۸ سِرّ با سِرّ: بکسر هر دو سین، یعنی سِرّ عاشق و سِرّ معشوق. یا بکسر سین اول وفتح دوّم، یعنی سِرّ عاشق با سِرّ عاشق، وآن 6 تأکید فقره سابق باشد، یعنی «نور دیده روح» تا آخر.

۳۰

ص ۳۹ س ۹ صفات معشوق: مقصود از صفات معشوق صفات روحانیّه 9 مکنونه در ممکن استعداد معشوق است من حیث المعشوقیّه، که بآن صفات غلبه واستیلا ونفوذ در عاشق دارد، وآن از معدن قهر وسلطنت ربوبیت است وألوهیّت، ربّ وآله است نسبت با مربوب.

۳۱

12

ص ۳۹ س ۱۴ فرا گیرد: هم از آن عاشق وهم از آن معشوق، هر يك از وجهی: در معشوق بصورت غلبه واستغنا وناز، ودر عاشق بصفت 15 مغلوبیّه وافتقار و نیاز. وهم معشوق وهم عاشق در تحت قهر وغلبه عشقند، که هر يك را چنانکه مقتضای استعداد اوست، مَجَلّی شیون خود ساخته. وبدانکه در این طریق فتوح وفوائد عاشق راست غالباً - که بر قَدَم 18 عبودیت است - نه معشوق را؛ فافهم.

۳۲

ص ۳۹ س ۱۵-۱۶ ملازم درد بماند: بسبب حرمان از مقتضیات

خود بواسطه استیلاء قهرمان عشق بر او و منع او از مقتضیات.

۳۳

ص ۳۹ س ۱۶ التباس : یعنی التباس در عشق گذشت.

۳۴

ص ۴۰ س ۱ پدید آید : یعنی روح را هوس شهود جانان - یعنی

حق - در جان پدید آید، و آن را رتبه عیان گویند، و مرتبه روح اینست.

و نیز روح را بسبب غلبه نشاء عشق، هوس شهود جانان در جمال جان - که صفات لطیفه معشوق است - پدید آید. و آن نیز مقام التباس در عشق است.

۳۵

ص ۴۰ س ۴ بر آید : از غلبه آفات بسبب امتزاج و اشتباه احکام

نفس و عقل و روح.

۳۶

ص ۴۰ س ۳ ابن معجونات : یعنی چون چهار رکن عشق جمع شوند.

۳۷

ص ۴۰ س ۴-۳ از جهان عقل : یعنی تعین اول که جامع مجموع

نشأت کونیة معنویة و صوریة مجردة و عادیة است.

۳۸

ص ۴۰ س ۴ طلب جانان کنند : تا بواسطه هر حاسه‌ئی بتجلی

مخصوص بآن حاسه فایز شوند.

۳۹

ص ۴۰ س ۵۶ کمال عشق بدید آید: و آن شهود وجه الهیست
 3 کما هو در پیکر زیبا منظر انسان، و ترتب آثار بر آن از اخلاق حمیده
 و معارف سنیه و قَدَر غالبه علی ما یلیق بهذا الموطن.

۴۰

ص ۴۰ س ۷-۸ و سکون نفس: یعنی آرامیدن فی الجملة بسبب
 6 وصول بمبادی منزل، و مراد از سکون نفس نه استقامت است، چه آن در
 نهایت حاصل میشود.

۴۱

ص ۴۱ س ۷ فلا یملان: ای لا یتفرقان بعد الاجتماع ابدأ، والمراد
 اتحاد روحهما فی العشق وعدم زوال المحبة، وان بعد شخصاهما بعد ما بین
 12 المشرق والمغرب.

۴۲

ص ۴۱ س ۸ از بام عقل پرتوئی: یعنی شعله جان عاشق و معشوق
 15 که باتحاد رسیده، از بام عقل هر دو پرتو بعالم فعل ایشان - که بدنهاء
 هر دو است - اندازد، و عقل <را> - که مبدأ کونست - تشبیه فرموده
 به بامی، که از آن چراغی آسمانی (: باسمانی Gh) که ازو نیری به
 18 پستی تابد، و آن روح است، <پرتو افکند>.

۴۳

ص ۴۱ س ۹ شغف: یعنی پرده که پیش از شفافیت. و دل هفت

برده دارد، هر برده نامی دارد، و جای چیز است. و چون شرح آن ضروری
این موطن نیست، باختصار کوشیده شد.

۳ ۴۴

ص ۴۱ س ۱۱ بشاف : یعنی اندرونی.

۴۵

ص ۴۱ س ۱۴ استشهاد پدید آید : یعنی عشق در مُحِبَّ چندان
کمال گیرد که سرایت در محبوب کند، و حُبَّ او با مُحِبَّ غلبه شود، تا
تمیز محبی و محبوبی بر خیزد.

۹ ۴۶

ص ۴۱ س ۱۴ از گزاف : یعنی بی احتیاط و اندیشه با محرم و نامحرم
و آشنا و بیگانه.

۱۲ ۴۷

ص ۴۱ س ۱۴ ذهول عقل : یعنی عقل متعارف که آلت ادراک است.

۴۸

ص ۴۱ س ۱۶ و صبابتست : تمام این الفاظ مذکوره تا صبابت، الفاظ
دالّه است بر غلبه نشاء محبت، و تفصیل معانی آن در کتب لغت و در
اصطلاحات صوفیه مسطور، فليطلب هنالك. و وجدان معانی آن گاهی
موقوفست بحصول آن. والله المَعطى!

۱۸

۴۹

ص ۴۴ س ۱ سواقی : من الساقية.

۵۰

- ص ۴۴ س ۳ حضور و غیبت باشد: حضور آنست که سرایای وجود
 3 خود از معشوق پُر یابد، بلکه خود همه معشوق بیند. و غیبت آنکه هر
 چند در سرایای خود نگردد، معشوق نیابد.

۵۱

- ص ۴۴ س ۴ سُکر و صحو باشد: سُکر آنست که آثار عقل در
 6 سطوت عشق ناپدید شود. و صحو (و محو Gl) آنکه عقل را با وجود غلبه
 عشق مکنت اجرای احکام و آثار خود باشد.

۵۲

- ص ۴۴ س ۵ تا بدین دروازه است: تا بدین مرتبه هنوز عشق را
 مجازی خوانند، اگر چه در نهایت تقدس و تحفظ باشد، زیرا که اگر چه
 12 جانش در صورت معشوق عاشق حقیقت، اما خود نمیداند، و پندارد که
 عاشق آن صورتست، چنانکه فرمود «لکن عشقِ صانع از عشقِ مصنوع
 باز نمیداند».

۵۳

- ص ۴۴ س ۶ مبدأ: مبتدی.

۵۴

- ص ۴۴ س ۷-۸ عشق ربّانی بر دارد: نه بآن معنی که چشم از
 18 آن صورت بر دوزد و روی از او بگرداند، بلکه بکشف عشق رسد، و بر

او ظاهر شود که حَقِّست > که < بصورت معشوق بر وی تجلّی نموده، و معاملاتِ
الْهِيَّة غَيْبِيَّة از آن صورت با خود یابد، بی آنکه صورت معشوق را خبر از
آن باشد.

3

۵۵

ص ۴۴ س ۱۰ از مرکب حقیقت پیاده رو باشد : یعنی او را در
راه حقیقت قوّه قدم نباشد بسبب قید شهوت که بر پای او باشد.

6

۵۶

ص ۴۴ س ۱۵ این سه جوهر : یعنی عشق طبیعی و روحانی و ربّانی.

9

۵۷

ص ۴۴ س ۱۶ ای دانه مرغان : خطاب با معشوق.

۵۸

ص ۴۴ س ۴ خاك در دیده : یعنی از افتادگی هم جنس خاك راه
تو شده، تا آن خاك بیای تو واصل شود.

12

۵۹

ص ۴۴ س ۳ اَقالت عثرت عاشق رواست : یعنی اگر چه میل این
طبع روحانی از همچون من عاشقی پیش تو > ... < عاشق رواست.

15

۶۰

ص ۴۴ س ۴ سزای این دولت کجاست : یعنی از میان عاشقان بغیر
همچو منی که را مرتبه انبساط با معشوق است ؟ چه این رتبه اهل رسوخ

18

16 پیش تو : متأسفانه شش کلمه معرّی شده است 19 کرا : کرا Gl

در عشق است، که عشق روحانی در ایشان رنگ طبیعت بهیمی نگیرد،
 و از حقّ محبوب نشود، بلکه در مثل شیخ - قدّس سرّه - انبساط با
 3 معشوق عین مقابله با اذواق الہیست. اللہم! قدّس روحہ و زد فی الانبساط
 فتوحہ!

۶۱

6 ص ۴۳ س ۴ - ۵ این عارض سقم جان در شمار مگیر: ای طالب
 طریق محبت بنگر! بنگر کہ حضرت سلطان العاشقین - قدّس سرّه - با
 عنایت ازلی و عفت ذاتی و عصمت فطری و اصطفای با اسرار عشق انسانی و رؤیت
 9 بصری بعد از رسوخ در توحید و فناء فی اللہ و بقاء باللہ، انبساط در عشق
 انسانی را سقم جان میگوید، و روی منور را - کرّمہ اللہ تعالی - نزد معشوق
 بآب معذرت میشوید، با آنکہ هر انبساطی از او با معشوق ملاطفه‌ئی لطیفہ
 12 است از حقّ با کرشمه‌ئی بدیع از نوادر جلوات حقّ - عزّ شأنہ - و فتح باب
 ترقّی در بارہ معشوق. پس من و ترا با این طبع دنی و نفسِ بآتش مجاہدہ
 سوختنی، چہ حدّ این دم و چہ نیروی این قدم باشد؟ واللہ ولیّ العصمة.

۶۲

15

ص ۴۳ س ۹ - ۱۰ و از آن کیمیا: <...> کیمیا صحیح تمام
 چون در مس آمیخته شد، خلع صورت نحاسیت میکند، و از مبدأ بر
 18 او صورت ذہبیہ فایض میشود. و اگر تا تمام آمیخته شد، ظاہراً تغییر
 لون می کند، اما بحقیقت ذہب نمی رسد. عشق چون از عشق طبیعت پاک

شد، در عاشق سرایت قدس الهی میشود، تا بشهود حق میرسد، و در آینه
حدوث وجه قدم می بیند. و اگر از عشق طبیعت اثری مانده باشد، در
عاشق تغیر پیدا میشود و بعضی صفات از دیگران ممتاز میگردد، اما بشهود³
نمیرسد، و کمال انسانیت نمی یابد.

۶۳

ص ۴۳ س ۱۱ اتحاد یکرنگست: و اگر چه بتعین عاشقی و معشوقی⁶
دو می نمایند.

۶۴

ص ۴۳ س ۱۲ و چون از این شراب نخوردی: یعنی اگر چه نظر⁹
محبت یافته‌ئی، اما چون هنوز خورای [خورای: چنین Gh] تو نشده، و در
طبع تو تغیر فکرمده، قدر صاحب نظر نمیدانی، و حقیقت این امر نمی یابی.
و اگر نسخه «نخوردی» باشد، نزدیک بهمین معنی است، یعنی با آنکه¹²
بهره از نظر یافته‌ئی و این شراب خورده‌ئی، هنوز در تو اثر فکرمده، تا
مارا بشناسی.

15

۶۵

ص ۴۳ س ۱۴ در شش در کاف کفر: یعنی با کفر حقیقی و فناء
فی الله که اعلی مرتبه عرفانست، گرفتار و زبون بازیجهای تجلیات جدید
مانده‌ام، که از روی تو جلوه میکند بسبب غرابت و قدرت غلبه آن.¹⁸

۶۶

ص ۴۴ س ۱ غرچه: یعنی نادان زبون.

۶۷

ص ۴۴ س ۳-۴ در محفل خوبان زمانه : یعنی چون مرا از میان
 3 خوبان زمانه تو مرآت تجلی و مستقر عشقی، پس با غیر تو از خوبان
 زمان دم محبت نمی توانم زد.

حواشی فصل هفتم

۶۸

6

ص ۴۴ س ۱۴ حق : یعنی آدم حق بود لباس هستی کونی پوشیده،
 و بصف آدمی بر آمده.

۶۹

9

ص ۴۴ س ۱۴-۱۵ لباس هستی پوشیده بود : یعنی تجلی و تلبس
 حق لباس خلقت و اتصاف باین صفت حجاب حق نشد از علم قدیم او
 12 - عز وجل - بحقایق شئون و کمالات ذاتی، بلکه مظاهر صفات که خلقند
 به تعینات خود از خلق محجوبند. لاجرم حق تعالی بصف لطف و جمال
 ازلی تجلی در عقل فرمود، و عقل در روح، و روح در قلب، و از مشکات
 15 قلب نور بعالم طبیعت انداخت. آن جوهر عقل - چون از وجود حق
 پیرایه داشت - هم سبب وجود عالم شد، و هم دلیل انکشاف و معرفت و رفع
 حجاب خلقت از وجه حقیقت.

۷۰

18

ص ۴۵ س ۱ بی اسباب پدید آمد : و این صفت ابدانست.

۷۱

ص ۴۵ س ۴ جز يك درجه : که آن تعین عقلست .

3

۷۲

ص ۴۵ س ۴ زیرا که نور قدم : « زیرا » دلیل تغیر است ، یعنی
تجلی يك درجه .

6

۷۳

ص ۴۵ س ۴-۵ نور قدم در حدث : یعنی عقل .

۷۴

ص ۴۵ س ۷ تغیر زیادت آمد : از آن جهت نور قدم تغیر یافت 9
که در حدث تجلی کرد .

۷۵

ص ۴۵ س ۸ در آن وسیله : یعنی بوسیلت عقل وروح وقلب . 12

۷۶

ص ۴۵ س ۱۴ صرف آن : بی واسطه قلب وروح وعقل .

15

۷۷

ص ۴۵ س ۱۵ از راه کبریا وعظمت : نه از راه لطف وجمال .

۷۸

ص ۴۵ س ۱۵-۱۶ از عقل مضمحل شدی : یعنی تعین عقلی نیافتی . 18

۷۹

ص ۴۶ س ۱ روح را داد : بواسطه عقل . - س ۴ همچنان : یعنی

21

بی تلبس بروح .

۸۰

ص ۴۶ س ۴ اگر روح بی آن : بی تلبس قلب .

۸۱

ص ۴۶ س ۸ مشکات حدث : یعنی عقل و روح و قلب .

۸۲

ص ۴۶ س ۸-۹ الله نور السموات : در این آیت کریمه ضرب المثلی

است در ظهور عالم کون بتجلی نور الهی ؛ و چون عالم کون طاقت صرف نور الهی نداشت از غایت قدس و عظمت ، ضرورت بود وسایط . پس بواسطه عقل کل و نفس کل تجلی فرمود در طبیعت کل ، و جسم - که صورت عالم

کبیر است - پیدا شد ، تا از آن لب و لطیف عالم - که صورت انسانست

واورا عالم صغیر گویند از روی جنبه و جسم ، و کبیر گویند از جهت معنی

۱۲ و حقیقت - بظهور آمد . و حق بصورت تجلی فرمود بواسطت عقل و نفس

ناطقه و قلب . و در آیت تمثیل آن حالت فرموده بچراغی که در آبگینه

باشد ، و آن آبگینه در سوراخ دیواری نهاده ، و از آنجا روشنائی باطراف

۱۵ افتد ، و مقصود بیان تعدد وسایط است ، و تشبیه مجموع بمجموع و تطبیق

اجزاء ممثل به اجزاء مثل لازم نیست .

۸۳

ص ۴۶ س ۱۱ و روغنش از وسایط فعل خاصست : یعنی از تجلیات

فعلیه متجدد بتجدد آیات ، زیرا که ذات اقدس بواسطه صفات فعلیه تجلی

در کون میفرماید .

۸۴

ص ۴۶ س ۱۱-۱۴ وینچ آن در زمین ازل رسوخ دارد: زیرا که
صفات فعلیه الهیه - جلّت وعظمت - ازلی وقدیمنند. 3

۸۵

ص ۴۶ س ۱۴ عوارض حدث سر سوی آسمان سرمدی دارد: زیرا
که بواسطه افعال قدیمه سرمدیه - یعنی ازلیّه ابدیه - از حق صادر میشود، 6
وباز بحق راجع میشود، که «منه بدا والیه يعود».

۸۶

ص ۴۶ س ۱۴ لا شرقیه ولا غربیه: لا شرقیه فقط ولا غربیه فقط، 9
یعنی لا ازایه فقط بلا ابدیه، ولا ابدیه فقط بلا ازلیّه، بل ازلیّه بلا ابتداء،
وابدیه بلا انتهاء، وهذا معنی السرمدیه.

12

۸۷

ص ۴۶ س ۱۴ نزدیک بود: یعنی نزدیک بود که افعال قدیمه
الهیّه > را < حکم ذات بحت دادی در تجلّی کونی که آنرا خلق گویند؛
فرمود «یکاد زیتها یضی» ولولم تمسه نار، یعنی نزدیکست که صفات 15
فعلیه از غایت نورانیت تجلّی نماید در اکوان بی امداد ذات.

۸۸

ص ۴۶ س ۱۶ آن خاصیت: یعنی اگر چه مجموع اکوان باین نور 18
پیدا وباین تجلّی موجودند، اما خاصیت نورانیت در آنهاست که ارواح
قدسی وعقل جلالی منمور ظلمت طبیعت ایشان نشده وتیره نگشته، تا از

ظاهر و باطن ایشان می‌تابد، و ایشان انبیا و اولیا اند؛ یا از ظاهر ایشان، و ایشان اهل حسن و جمالند. پس اگر موفق شوند بخدمت پیران و تصفیة باطن، نور ظاهرشان سرایت در باطن کند، و حسن شان ابدی شود. و اگر نه، نور ظاهر بعوارض طبع بمرور دهر زایل شود، و از نظر پیران بیفتند، و ظلمانی شوند، نعوذ بالله من سوء الخاتمة.

۸۹

6

ص ۴۷ س ۳ چندانکه نظر عاشق : خلاصه و مقصود فصل .

۹۰

9 ص ۴۷ س ۴ روغن از حسن قدمست (: قدسست G) : که بدوام تجدد فعل خاص الہی در حسن معشوق جلوه دارد، چنانچه فرمود ' روغنش از وسایط فعل خاصست '، و شرحش نوشته شد. و بدانکه حسن 12 حسان از اخص صفات فعلیة الہی ناشیست.

۹۱

ص ۴۷ س ۱۵، ص ۴۸ س ۱ جز اهل ولایت را : چنانچه در 15 حاشیة سابق گذشت که ارواح قدسی و عقل جلالی در انبیا و اولیا بحجب طبیعت محتجب نشد.

۹۲

18 ص ۴۸ س ۴-۵ و این دو حال حق : یعنی که بعضی را حسن می‌رود و بعضی را می‌ماند.

۹۳

ص ۴۸ س ۶ بنور طاعت حق مزین است: حاصل آنکه این صفا و نورانیت همگنانرا در بدأ فطرت هست، که «کُلِّ مولود یولد علی الفطرة» . ۳
پس در هر که عصمت و رعایت - و آنچه سبب بقاء آن باشد - محفوظ ماند، داخل اولیا باشد؛ و از هر که فوت شد، بشقاوت موسوم گشت، و العباد بالله تعالی . ۶

۹۴

ص ۸۴ س ۱۴ از عبودیت باز ماندندی: یعنی از عبودیت شرعیه، زیرا که مدار آن بر تکلیف است، و مناط تکلیف عقل است، و عقل در ۹
خدمات عشق متلاشی میشود، و قید عبودیت شرعیه بسبب آن کرده شد که اُمت بسبب بُعد مشرب از نشاء عشق - که عبودیت حقیقه آنست - مگلفند ۱۲
بأمر تعبیه، تا از دایره عبودیت بیرون نباشند. اما آن خوش طالعان ۱۲
که در شعاع آفتاب عشق واقع اند، بی تکلیف و تکلف، ذره‌سان يك ذره از حرکت عبادت نمی‌آسایند، بی زجر زاجری و انداز منذری و بی رجاء ۱۵
اجری و جزائی، کما افاده المولوی - قدس سره - فی المثنوی:

بسنده آزادی طمع دارد ز جَد

عاشق آزادی نخواهد تا ابد.

۱۸ بنده دایم خلعت وادار جوست

خلعت وادار عاشق روی دوست.

و چون اَمّت را لیاقتِ عبودیتِ حقیقیّه عشقیّه نبود، رویِ انور از ایشان در پرده داشتند، تا بعبودیتِ شرعیّه تقلیدیّه مکلف توانند شد.

۹۵

3

- ص ۴۹ س ۴-۳ در آینه وجود معشوق مینگرم تا من کدام : چون در عشق کامل شد، جامع نشأتی عاشقی و معشوقی میشود. پس میگوید:
- 6 «أنا من أهوى، ومن أهوى أنا، نحن روحان حللنا بدنًا». والحق در این موطن (: + اینست Gl) تعبیر درست اینست! زیرا که بدن عاشق محلّ هر دو روح شد، یعنی نشاء عاشقی و نشاء معشوقی و نشاء عشق را روح گفتن
- 9 - خاصه از زبان عشق - بر اهل ذوق در غایت حسن و لطافتست. و چون این حالت بنهایت کمال رسید، حق ببصرِ قدیم وجهِ قدیم خود می بیند؛ پس وجود بشری در میان کار ندارد، و کلام حضرت شیخ - قدس سره -
- 12 «این نادره نگر، که + بی من عاشقم، و من بی من در آینه وجود معشوق می نگرم، - تا من کدام؟»، بر این معنی منطوق است. والله يقول الحقّ وهو يهدي السبيل.

حواشی فصل هشتم

15

۹۶

- ص ۵۰ س ۴ منزلشان جز تفکر نیست : معنی تفکر رسوخ در توجه
- 18 و مراقبت است، و اعداد قلب بجهت رؤیت شواهد تا مزید یقین گردد، نه

تفکر منطقی که ترتیب مقدمات معلومه است، تا از آن مجهول معلوم کنند «وما کادوا یعلمون».

3

۹۷

ص ۵۰ س ۶ وقت آنجا عاشقانراست: یعنی سالکان که بقدم عشق انسانی در عشق الهی <...> وعبادت میروند، در ملکوت اشیا توقف ندارند <...> رهین شوند واز وصول بجبروت باز مانند، زیرا که در <...> حدت عشق نیست، تا تحصیل جمال جبروت در آینه ملکوت نمایند، فلکّل عمل رجل.

9

۹۸

ص ۵۰ س ۷ تا تحصیل جمال جبروت در آینه ملکوت کنند: بعدت عشق، ومدار امر ومطمح نظر ملکوت حسن انسانیست، کما تقرّر غیر مرّة.

12

۹۹

ص ۵۰ س ۷ پس سالکانرا: که نه بر قدم عشق انسانی روند.

15

۱۰۰

ص ۵۰ س ۱۴ واین منزل: یعنی منزل انبساط وعربده.

۱۰۱

18

ص ۵۱ س ۵ ای آینه عقل کل: خطاب با معشوق.

۱۰۲

- ص ۵۱ س ۷-۸ که آشیان مرغان ملکوت در خانه ماست : از
- 3 الحان اقوال این طایفه مفهوم گشته، و از عنوان احوال شان معلوم شده که روحانیان ملکوت و قدوسیان جبروت بجدب جنسیه خفیه قدسیه همواره طوف حرم عزت اهل محبت می نمایند، و اگر چه مخالفت نشأت مانعست
- 6 ایشانرا از فهم آن طواف، چنانچه ملائکه را با آدم بود، این شعر مصداق این معنی است، شعر :

- بطوفون بالارواح حول حماکم ولو فهموا سر الطواف لهاموا
- 9 فجبرئیل مولاکم وخادم فضلكم نعم فهو مخفوض الجناح غلام.

حواشی فصل نهم

۱۰۳

- 12 ص ۵۴ س ۹ غمشان وصولست : بدانکه مناط فتح سالکان جهاد نفس و طبعست در منع ایشان از مرغوبات و تکلیف بمهرویان (: بمهرویات Gh).
- پس همچنانکه دیگر سالکان ممنوعند از اخذ حظ اکل و شرب و وقاع و نوم
- 15 و تکلم و خلط با خلق و سایر شهوات نفس، سالکان راه محبت ممنوعند از آشنائی و هم نشینی با محبوب، بلکه از رؤیت او در بعض اوقات، زیرا که عشق قمع دیگر رغبات از عاشق کرده، حصر رغبت عاشق می نماید در
- 18 صورت معشوق. پس او را کف نفس از آن واجب باشد، تا بفتح عشق رسد، که وصول عبارت از آنست، و کف نفس از معشوق سبب غمست، پس غمشان سبب وصول باشد.

۱۰۴

ص ۵۴ س ۴ برای فنا دارند: تا با تحاور روحی رسند با معشوق.

3

۱۰۵

ص ۵۴ س ۴ باغبانان گل بدتند: یعنی با معشوق در لطافت شریکند، بلکه خود کانِ لطافتند.

6

۱۰۶

ص ۵۴ س ۴ ره روان بی برگند: زیرا که برگ هستی در اول قدم از ایشان میریزد.

9

۱۰۷

ص ۵۴ س ۴-۵ زندگان بی هرکند:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق نبت است بر جریده عالم دوام ما.

12

۱۰۸

ص ۵۴ س ۵ جز حقیقت نیست: عاشقانِ واصلِ حقیقت این سخن

داقتد، بتازیانه مجاهده توسن نفس زنند و روانند، تا بمنزل رسانند. حالیا

۱5 رمزی بشنو: سفرشان در آدمی است، و آدمی داند که آدمی کیست.

۱۰۹

ص ۵۴ س ۵-۶ جز خاک کوی شریعت نیست:

18

ای غبارِ خاکِ کویِ توییای چشم من

کمترین گردی ز زلفت خونبهای چشم من

3 خاک باد آن چشم که از خاک شریعت مکحول نیست، که لایق دیدار و شایسته وصول نیست. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ رَبَّنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَاجِبَاتِهِ وَسَلِّمْ.

۱۱۰

ص ۵۴ س ۹ بر پیش شوند :

6 حدیث عشق چه داند کسی که در همه عمر

بر نکوخته باشد در سرائی را ؟

۱۱۱

9 ص ۵۴ س ۱۱ عشوه خران بی مقصود : عشوه عبارتست از عرض مقصودی بر کسی تا بآن فریفته شود، و عاشقان پاکباز بی طلب مقصودی فریفته معشوقند.

۱۱۲

12

ص ۵۴ س ۱۳ نازکان دلخوشند : زیرا که حدت عشق سبب نزاکت و لطافت ایشان شده.

۱۱۳

15

ص ۵۴ س ۱۳ مہروبان کشتند : زیرا که معدن حسن و لطافتند

۱۱۴

18 ص ۵۴ س ۱۴ - ص ۵۳ س ۹ همه روز است : یعنی در حالت ہجر همه واصلند.

۱۱۵

- ص ۵۳ س ۱ همه نوروز است : یعنی در حالت وصل هر لحظه
تجلی جدید دارند. « یزیدک وجهه حسنا اذا ما ازدوده نظرا. » 3

۱۱۶

- ص ۵۳ س ۵ تواضع کنند : وطاعت حقیقی اینست، زیرا که از
غلبه عشق دام دلشان بانکسار واستکانت رهین است. 6

۱۱۷

- ص ۵۳ س ۶ بشفاعت برند : زیرا که با استغناء محبت غلبه اشتیاق
ایشانرا بصورت احتیاج بر آورده، تا با کمال حریت رقابشان رهین ربقه
وقت کرده. آری آری! بیت :
کسی مرد تماست که تمامی کند با خواجگی کار غلامی. 9

12 ۱۱۸

- ص ۵۳ س ۶ می دانند و می باشند : یعنی اسرار معاملات الهی در
صورت معشوق میدانند. از آن در راه ثابت قدم و راسخ دمند، نه از بلا
میگریزند و نه از فضا می ستیزند. 15

۱۱۹

- ص ۵۳ س ۱۰ مناجاتی باشند : یعنی مسجدشان کوچه یار باشد،
و مناجاتشان مخاطبات با معشوق. لاجرم در صومعه زهاد ایشانرا خراباتی 18
خوانند، و بخراباتی نسبت کنند.

۱۲۰

ص ۵۳ س ۱۱ نشنوند :

بیدل گمان مبر، که نصیحت کند قبول

3

من گوش استماع ندارم لمن تقول.

۱۲۱

ص ۵۳ س ۱۴ از پیش بار بگریزند : یعنی چون ذوقشان تمام

6

شود، بصورت مجازی معشوق قانع نگردند، واز آن در گذرند، یعنی ازو در معشوق ازل نگردند.

۱۲۲

9

ص ۵۳ س ۱۵ چرخ جز بار عشق ایشان نکشد : یعنی غرض از

چرخ دوار، ومقصود از تجدّد روزگار جز حصول عشق ودرود نیست.

۱۲۳

12

ص ۵۴ س ۱ ابر بگرید : زیرا که همه مکونات صور حقایق وجمله

ودایع ایشانند، خواه ابر وخواه کوه وخواه آسمان وخواه زمین.

۱۲۴

15

ص ۵۴ س ۵ مدد جانست : زیرا که هدد جسمست، وجسم ایشان

همه جانست، ولله درّ من قال : بیت :

ز سر تا پا همه جانم که غرق عشق جانانم

18

همه عشقت ارکانم ز پا تا سر ز سر تا پا

۱۲۵

ص ۵۴ س ۵ منهاج ایمانست : زیرا که در خواب موردِ صورِ غیبیه
و شهادت الهیه میشوند، که مقوی ایمانست. 3

۱۲۶

ص ۵۴ س ۶ کم زده اند : یعنی دارِ کمی و نقص زده اند با تحقق
بکمالات، زیرا که صاحب فیض شوند، و اهل فیوض قدیمه معتاده بسبب 6
اعتیاد بآن فیوض از فیض جدید غافلند، بلکه منکر و مانع. پس حکمت
عشق تقاضا کرد که کم خود گیرند.

۱۲۷

ص ۵۴ س ۱۵ واستعبرت عیونهم : یعنی نه گرو ایشانرا از فید
رهائی، و نه چشم ایشانرا با غیر گریه آشنائست. و این حدیث مجمل
ورمز مبهم از روی مصلحت بر زبان آن عاشق نهاد جاری شد. ظاهرِ کلام 12
حقیقت فرجامش دالّ بر عجز و ضعف و نقص آنان بر حسب عقول نادانان؛
و باطنش بر حریفان ظاهر - والله يتولى السراير - اگر قصد ذو النون ذمّ
اهل عشق و بلا بوده، آه دردناك و پیراهن چاك و روی خون و جان مجزوش 15
چرا بود؟ الحرّ يكفيه الإشارة.

۱۲۸

ص ۵۴ س ۱۶ ای در بناگوشت : خطاب با معشوق. 18

10 گرو : گروا Gh 1 والله يتولى السراير : ر.ك. سورة ۷ (الاعراف) آیه ۱۹۵
(وهو يتولى الصالحين)

حواشی فصل دهم

۱۲۹

3 ص ۵۵ س ۱۰ استعداد عشق آمد : یعنی لایق آن شد که عشق پیدا کند، بسبب حصول آن دو رکن از جوهر عشق که در فصل سادس بیان فرمود (رجوع به ص ۳۸ شود).

۱۳۰

6 ص ۵۵ س ۱۱ مداد محبت بر داشت : چنانچه در فصل ششم گذشت.

۱۳۱

9 ص ۵۵ س ۱۴ برسم مباشرت فعل : یعنی فعل خاص که اصل استعداد معدن قدس است (رجوع به ص ۳۹ س ۱ شود).

۱۳۲

12 ص ۵۵ س ۱۴ اقتضای لا ابالی آمد : یعنی مشیت لایزال الهی که منشأ استعدادات وقوایل است - بر حسب مصلحت قدیمه و حکمت ازلیه - تقاضای لا ابالیت و عاشقی مرید کرد.

۱۳۳

15 ص ۵۵ س ۱۳ کتب فی قلوبهم الایمان : ای اعطی قلوبهم نشأه العشق. مصرع : که عشق ایمان بود، ایمان عطائست.

18 وقول حضرت شیخ - قدس سره - در فصل ششم «چون صفات مستحسن هم رنگ مستحسن شد» عبارت از این معنی است (رجوع به ص ۳۸ س ۱۶ شود).

۱۳۴

ص ۵۵ س ۱۴ عشق آمد: یعنی تا امر مرید بعشق مقرر شد.

۱۳۵

3

ص ۵۵ س ۱۵ صرف صفاتی داد: یعنی جان مرید را - بعد از اتّصاف

بروحانیت و یاکی از لوازم طبیعت - رنگِ عشقِ صرف داد بی تعلق و تعین

بمعشوقی معین، چنانکه در فصل ششم فرمود که «پیرایه فعل برابر استعداد» 6

عاشق آمد» (رجوع به ص ۳۹ س ۱-۲ شود). و توصیف «صبغ التّباس»

به «بی رسم صرف» این معنی دارد. و حاصل این کلام از اوّل فصل تا

«بصفای وجد اقتضای طلب کرد» اشارت است بحصول رکن ثالث از 9

جواهر عشق.

۱۳۶

12

ص ۵۶ س ۱ بتأثیر آمد: یعنی در سرّ جان مرید.

۱۳۷

ص ۵۶ س ۴ اقتضای طلب کرد: یعنی بسبب صفائی که از یافتن

تأثیر صفت خاصّ بجان مرید در آمد، در او اقتضای طلب پیدا شد. 15

۱۳۸

ص ۵۶ س ۴ نایافت کام: یعنی وصول معشوق ازل.

18

۱۳۹

ص ۵۶ س ۵ استرواح طلب کرد: یعنی بسبب آنکه در عشق

حبسندی بود، عاجز شد از یافت حقیقت صرف؛ از سفر حقیقت تقاعد نموده،

تنزل بصور اکوان کرد. باشد که در آن میان استراحت کند.

۱۴۰

- 3 ص ۵۶ س ۵ که آن حدیث: یعنی وصول بصرف حقیقت که غایت مرام و نهایت اقدام سالکانست، فوق طوق بشریتست، تا آب و گل انسانی مظهر آن تجلی تواند شد، بلکه حق تعالی بوساطت اسما و صفات و افعال ظهور در مظاهر کونیّه می فرماید؛ و معنی کلام حضرت شیخ - قدس سره - که «برون از گل انسانیت» نه آنکه خارج از گل انسانیت، زیرا که حقیقت - منزّهة عن الدخول والخروج - بوساطت اسما در اکوان تجلی دارد، و لهذا فرمود که «بی رسم دخول و خروج صفات رحمانی در حواشی حدثانی برون از گل انسانیت».

۱۴۱

- 12 ص ۵۶ س ۷ در لا مکان جُستی: یعنی اگر بدانستی که صرف حقیقت در مظاهر کونیّه نمی توان یافت، او را در لا مکان طلبیدی، و در بطنان اشباح آرام نگرفتی.

۱۴۲

- 15 ص ۵۶ س ۷-۸ از چهره عروس قدم بشتی: یعنی از حوادث کونیّه تبرّا نمودی.

۱۴۳

- 18 ص ۵۶ س ۸ دستش نداد: بسبب ضعف قوت فطنت و عدم رسوخ قدم.

۱۴۴

- 21 ص ۵۶ س ۹ جمال معشوق نمود: تا موجب استراحت شود.

۱۴۵

ص ۵۶ س ۱۰ پرده عروس قدم داشت : یعنی حکمت ربوبیت حق
 تعالی تقاضای تدریج میکند، و در هر موطنی سالک را ترقی در خور آن
 موطنست، و عرفان بر حسب ترقیست.

۱۴۶

ص ۵۶ س ۱۰ از معشوق : حقیقت معشوق.

۱۴۷

ص ۵۶ س ۱۴ نوزادگان عدم : یعنی جوانان صاحب جمال.

۱۴۸

ص ۵۶ س ۱۴ مبتلا گشت : اشارت بذات قدسی صفات خود
 هیفرماید، بطریق هضم نفس و اظهار عجز. حاصل آنکه مرا همچون فریدان
 چون یافت صرف قدم نبود، لا جرم در بطنان اشباح بدیدن اهل حسن
 مبتلا گشتم، و از وسایط کونیّه و مظاهر صوریّه این مظهر برگزیدم، و جمال
 معشوق ازل درین آینه دیدم، و در تحقیق فنّ عشق حکایت وجه و مرآت
 بنا بر قصور اذواق و فتور عقولست؛ و اگر نه، چه جای وجه و مرآت آنجا
 که نهایت وصولست!

۱۴۹

ص ۵۶ س ۱۴ عروس طرازی : طراز آرایشست، یعنی آرایش 18

18 طراز آرایشست Gh : باید دانست که «طرازی» منسوب به «طراز» شهر

حسن خیز ترکستان است (رك. برهان قاطع مصحح م. معین، کلمه «طراز»)

ظاهر و باطن ازوست، و مراد معشوق ازست.

۱۵۰

ص ۵۶ س ۱۴ بصفه بی نیازی : یعنی معشوقی.

3

۱۵۱

ص ۵۷ س ۴-۳ بی زحمت امتزاج لاهوت در ناسوت : حاصل

۶ آنکه ظاهر حال عاشق بحال مشرکان یهود می ماند، که گوساله را بخدائی

پرستیدند؛ و بحال مشرکان نصاری که عیسی و مریم را شریک خدای تعالی

خواندند؛ و بحال حلولیان که بحلول حق تعالی در اشیا قایلند، چه همچنانکه

۸ آن سه طایفه بعد از اقرار بتوحید، مبتلا بشرك و حلول شدند، اهل محبت

نیز بعد از وصول بتوحید صرف مبتلا بصورت انسانیّه شدند، و نشان تجلّی

حق در آن مظهر دادند. و فرق آتست که آنها ندانسته، علی العبا هذیان

۱۲ میگویند، و اینها دانسته و دیده، حاصل شهود خود بشرح و بیان می گویند.

و قول حضرت شیخ - رضی الله عنه - « صافی از جام و اشربوا »، و ایضاً

« با نهمت حلول » بعنوان نهمت، و ایضاً « بی زحمت امتزاج لاهوت در

۱۵ ناسوت » ایما بفرق میان عشق و شرك و حلولست. فافهم.

۱۵۲

ص ۵۷ س ۴ فی أحسن تقویم : از خلقه علی صورته.

۱۵۳

18

ص ۵۷ س ۶ اقتضای رعنائیست : یعنی نمودن احوال خود بسبب

غلبه نشأ عشق.

۱۵۴

ص ۵۷ س ۶-۷ سر بر انداختن از پاکبازیت : یعنی گتمان اصرار

بسبب غلبه فنا. 8

۱۵۵

ص ۵۷ س ۷ قرائت زند و با زند : این کلام از مقوله « ناکث نلثة »

و « اُشربوا فی قلوبهم العجل » است. وزند وپازند اسم دو کتابست که 6
 زردشت و مزدك > آورده اند > در احکام آتش پرستی بادعای نبوت و آنکه
 کتاب آسمانیست. یعنی : گاه از شوق آتش روی تو حال من بآتش پرستان
 هاند، در آنکه ایشان دعوی میکردند که آتش حقست، و من موسی صفت 9
 از آتش رخسار تو معنی « انی انا الله » می شنوم، چنانکه در لسان رندی
 لوند ناپسند این پسندیده بیت جاری شد « ولا تنظر الی من قال، وانظر
 الی ما قال ». بیت : ای دلیل وادی ایمن خدارا باز بین 12
 خوبان روی آتشناك چیست؛ لله درّه و صلح بفضل الله امره.

۱۵۶

ص ۵۷ س ۸ حومه : پیرامن 15

۱۵۷

ص ۵۷ س ۹ اوباش طبیعت : یعنی طبیعت بشری را منع میکنم که

در عشق تو پیرامن همت عالی من گردد، و همت مرا بر آن گمارد که 18
 بمراد او عمل نماید، یعنی اخذ حظوظ شهوی.

۱۵۸

ص ۵۷ س ۱۰ - ۱۱ منتحن ورنجور است : بسبب اشکالات که از
8 مخالف نشأت این طریق روی نماید .

۱۵۹

ص ۵۷ س ۱۱ چشم شوخ تو : که عین حدثانست .

۱۶۰

ص ۵۷ س ۱۴ دریای امتحان : یعنی محبت انسان .

۱۶۱

9 ص ۵۷ س ۱۵ - ص ۵۸ س ۱ از عین جمع : مرتبه جمع آنست
که عارف در آن مقام غیر حق نبیند .

۱۶۲

12 ص ۵۸ س ۱ خضروار آب حیات خورد : آری ! آب حیات در
ظلمات می توان یافت ، بشرط مشرب خضری نه شوکت سکندری . میت :
سکندرا نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار .

۱۶۳

15 ص ۵۸ س ۴ مرقمهای غیبی درد : یعنی از صدمه عشق منزّه از
شہوات و قوت آن ، هتک استار و افشای اسرار غیبی کند ، چنانچه فرمود :
18 « گمش اقتضای رعنائیست . » (رجوع به ص ۵۷ س ۶ شود) .

۱۶۴

ص ۵۸ س ۳ جیب غیب دوزد : یعنی از غلبه عشق بر او سر در

گرمجان خمول و بی نامی و نشانی کشد، و اخفاء اسرار و کتمان احوال پیشه گیرد.

۱۶۵

3

ص ۵۸ س ۴ از روی غیرت: که «ومن غیرنه حرم الفواحش»

۱۶۶

ص ۵۸ س ۵ جان عاشقان (: عاشقش G): صفت جان. - ص ۵۸ س ۶
 س ۷ سرّ حدیث لطایف مهر برند: مجموع این کنایات و ضمائر راجع به
 «چابک غواصی است» که از پیش گذشت (ص ۵۷ س ۱۲) و آن اشارت
 است بذات مقدّس حضرت شیخ قدّس سرّه.

9

۱۶۷

ص ۵۸ س ۷-۸ اگر چه آشنائی در اصول: خطاب با معشوقی
 میفرماید که «اگر چه در اصول عشق آشنائی - یعنی در اصل فطرت
 برنگ معشوقی رشته و بطینت عشق سرشته‌ئی - اما در فروع عشق - یعنی
 در علم آداب عشق و تحصیل اسباب آن و شناخت عظم امر و علوّ قدر
 همچون من عاشقی - بیگانه‌ئی، بسبب غروری و تکبر نشأ محبوبی. و اگر
 نه، يك لحظه بی سجده شکر نبودی، ویر فراش غفلت نمی غنودی.»

15

۱۶۸

18

ص ۵۸ س ۱۰ مگر ندانی:

تو بقیمت و رای دو جهانی چکنم قدر خود نمیدانی؟

با معشوق میفرماید که ترا نسبت بدیگر مظاهر فعلیه کوتاه نیست - حتی

سایر افراد بشری - زیرا که ترا از میان ایشان بنظر تجلی حسن پرورده است، وبصورت معشوقی بر آورده.

۱۶۹

3

ص ۵۸ س ۱۴ بو الفضولان شریعت : یعنی چون ادراک اهل شریعت وطریقت قاصر است از یافت شهود انسانی، از این شیوه اجتناب دارند،
6 که مبادا حلولی شوند! و هر که از این دم زد، اورا متهم بحلول داشتند.

۱۷۰

ص ۵۹ س ۴ عروسان بقا تحت حجاب :

9 مہر نظر بُت ما جلوہ میبکند، لیکن

کس این کرشمہ نبیند کہ من همی نگرم.

چنین جمال نشاید کہ هر نظر بیند

12 مگر کہ نام خدا کردِ خویشتن بدمی.

۱۷۱

ص ۵۹ س ۱۰ هستی تو : یعنی حدّتی کہ بر حسب مصالح الہی

15 در آید، وسبب اظهار احوال شود، «شفقة علی الخلق وهدایة لهم»
چنانکہ هستی سبب ہنک استار وکشف اسرار میشود.

۱۷۲

ص ۵۹ س ۱۱ هستی تو : زیرا کہ هستی بشریت کہ (+ از Gh)

18

چشم زخم می پذیرد، و چون از هتی رسته شد، راه چشم زخم از او بسته شد. مصرع: چون شدی تو هیچ از سندان مترس.

حواشی فصل یازدهم

۱۷۳

ص ۶۰ س ۳ روی معشوق میدید: یعنی معشوق ازل.

۱۷۴

ص ۶۰ س ۵ مرغان خاموش: یعنی اهل توجه و مراقبت.

۱۷۵

ص ۶۰ س ۶ که در چین زلف: یعنی در دقایق اسرار غیب و مشکلات طریقت.

۱۷۶

ص ۶۰ س ۹ در دام دامیار امتحان افتاد:

فان میگویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

که در این دامگه حادثه چون افتادم؟

ملکی بودم و فردوس برین جایم بود

آدم آورد در این دیر خراب آبادم

13-2 م ۱۸۸، از حافظ (دیوان حافظ بتصحیح قزوینی و دکتر فنی م ۲۱۶) ۱

17 ملکی Gh: من ملک (دیوان حافظ ابضا)

سایه طوبی و دلجوئی حور و لب جوی

بهوای سر کوی نو برفت از یادم.

۱۷۷

3

ص ۶۰ س ۹ در خارستان : یعنی بلیات عشق انسانی ، چنانچه بارها اشارت بآن رفت ، که از جهت حفظ تجلی الهی بصورت انسان جمیل می نگرند.

۱۷۸

6

ص ۶۰ س ۹۰-۹۱ از خانه خیال معزول می کند : و کار عاشق اینست که گاهی دفع اندوه جدائی ، و گاهی بیان برگ آشنائی کند.

۱۷۹

9

ص ۶۰ س ۱۳ 'لن ترانی' میگوید : طریق عاشقانست که در وقت هجران بتذکار سخن معشوق دل را تسلی دهند ، و اگرچه دشنام و وعید باشد.

۱۸۰

12

ص ۶۰ س ۱۴ آیت : یعنی آیت رجاء .

۱۸۱

ص ۶۱ س ۴ از بهشت خلوت : چنانچه از اول فصل تا اینچنین عندلیبی خوش سرای (ص ۵۹ س ۱۴ تا ص ۶۰ س ۸) تفصیل این معنی فرمود.

۱۸۲

15

ص ۶۱ س ۳ صد هزار وشك مهر : یعنی انوار قدسیه و صور عینیه.

۱۸۳

18

ص ۶۱ س ۵ با نا اهلان : بسبب آنکه اهل محبت در جهان نیست.

۱۸۴

ص ۶۹ س ۶ از چمن باغ جمالت خیالی بیند :

- 3 بس که در جان فکار و چشم بیمارم توئی
هر که پیدا میشود از دور پندارم توئی .

۱۸۵

- 6 ص ۶۹ س ۱۰ لشکر غمهای او : یعنی لشکر غمهای او در مرتبه‌ئی
از قوت و غلبه است، که عشق مجنون و لیلی با آن قوت و غلبه که داشت؛
نسبت با این عشق، در غایت کمی و عجز است، چنانچه عرضه غارت
9 میتوان شد .

۱۸۶

ص ۶۹ س ۱۴ چنین شهسواری : اشارت بذات مطهر خود میفرماید.

12

۱۸۷

ص ۶۹ س ۱۴ وهم لا یبصرون : یعنی افهام خلق قاصر است از
دولت حقیقت او، و اگر چه نظر می کنند و صورتش می بینند.

15

۱۸۸

ص ۶۴ س ۱ از راه تهمت بروست : بیان تعفف در عشق میفرماید.

۱۸۹

- 18 ص ۶۴ س ۴ در زمین وفا : یعنی صورت معشوق .

۱۹۰

ص ۶۴ س ۴ نخم جفا : یعنی تصرف در صورت معشوق .

۱۹۱

ص ۶۴ س ۵ این جوانمرد : خود . - در طریق عشق چیست : الهی !
اذقنا طعم اذواق الفتی ؛ بسید فتیان صاحب هل اتی ؛ نسخه « بحق فتی
6 الفتیان صاحب هل اتی . »

۱۹۲

ص ۶۴ س ۶ چنان عروسی ندیدست : من واردانه لا حرمانا الله
9 من برکانه .

بیجان من که در اقلیم هفتمین مرکز
عروس روح مقدس ز عاشقان من است .

۱۹۳

ص ۶۴ س ۱۰ آشیان سیمرغ عرش : یعنی حوصله عقل کل از
ادراك فیض او - که عشقت - قاصر است .

۱۹۴

ص ۶۴ س ۱۴-۱۳ بشوخی عاشقی بدل کنند

فرشته عشق چه داند که چیست بحث مکن

بخواه جام و گلابی بنخاک آدم ریز

17 چه داند Gh : نداند (دیوان حافظ بتصحیح نزوینی و دکتر فنی س ۱۸۰) || بحث
مکن Gh : ای ساقی (دیوان ابضا) || 17-2 س ۱۹۱ از حافظ (دیوان حافظ ابضا)

فدای پیرهن چاک ماه‌رویان باد

هزار جامه تقوی و خرقه برهیز

3

۱۹۵

ص ۶۴ س ۱۳ جامه آسمان کون درد : یعنی جامه فقر از غلبه عشق.

۱۹۶

ص ۶۴ س ۱۴-۱۵ صفات بگانهگی... جوید : بیجهت حرمان

6

ایشان از درد عشق.

۱۹۷

ص ۶۴ س ۴ متواری کند : متواری در اصل بمعنی پنهانست، و در

9

عرف محاوره بمعنی آشفته خارج از قاعده استعمال می کنند، و اینجا باین معنی است.

12

حواشی فصل دوازدهم

۱۹۸

ص ۶۴ س ۱۴ تخم فعل قدیمست : یعنی فعل ازلی الهی.

15

۱۹۹

ص ۶۴ س ۱۳ بآب صفای صفت : یعنی صفای صفت الهی متجلی در

حسن انسانی.

18

۲۰۰

ص ۶۴ س ۱۴ شفاف قاب اصلی : یعنی لطیفه قلبیه نه گوشت پاره

منوبری که ظاهر قلبست، مشترك میان سایر حیوانات.

۲۰۱

- ص ۶۳ س ۱۵ و سر صوی آسمان قدم دارد : عشق ناشی از حقست
3 و بحق باز میگردد، و نردبان نزول و عروج قلب عاشق عارفست.

۲۰۲

ص ۶۴ س ۱ تا بدان : معارف.

۲۰۳

ص ۶۴ س ۴ شهسواران میدان غیوب : یعنی سالکان راه عشق.

۲۰۴

ص ۶۴ س ۴ اکلها : ای نمرها.

۲۰۵

- ص ۶۴ س ۴ دل کم شده : یعنی لطیفه قلبیه که ملکوت مضيقه
12 صنوبریه است، و از ناپیدائی آن تعبیر بکم شدگی فرموده.

۲۰۶

- ص ۶۴ س ۴ در لکن صورت : تشبیه میفرماید لطیفه قلبیه را بشمع،
15 و صورت صاحب دل بشمعدان، و حواس و طبایع بخرقها که بر پائین شمع
پیچند تا در لکن محکم شود، و روح مقدس بنور آن شمع.

۲۰۷

- ص ۶۴ س ۵ محاذی قبله قدمست : یعنی همچنانکه قبله میان
18 مشرق و مغربست، و هم از آفتاب مشرقی نور میگیرد، و هم از مغربی
<و> از هر افق که طلوع و غروب کند، چنانچه جمع شمس و انوار

اشارت بتعدد آفاقت، همچنین لکن شمع روح مقدس - که صورت و جسم عاشقت - میان ازل و ابد افتاده - که بمنزله مشرق و مغربست، - و نور از هر دو میگیرد، و بآن قوت و مناسبت اقتباس نور حقیقی - که تجلی حقست - 3 بواسطه حدثان، یعنی صورت معشوق، از معادن انوار غیبیه بر حسب حکمت و مصلحت الهی میکند.

6 ۲۰۸

ص ۶۴ س ۸ آن جان بوقلمون را: بوقلمون حیوانی است که هر دم برنگی - بلکه بچند رنگ - نموده میشود. همچنین روح مقدس هر نوبت در صورت معشوقی بر حسب شئون الهی برنگی و نوعی تجلی میکند، بلکه 9 در هر معشوقی هر زمان تجلی مینماید، و در عاشق بموجب تجلیات الوان از اذواق و معارف پیدا می شود.

12 ۲۰۹

ص ۶۴ س ۹ جلیاب : پرده .

۲۱۰

15 ص ۶۴ س ۱۱ از کشف عین الله: صورت معشوق بر عارفان.

۲۱۱

ص ۶۴ س ۱۴ در عین قدم آورد : و تمامی دائره عرفان در این شیوه است که : قدیم را هم بتجلی قدیم بیند ببصیرت روح، و هم در مجالی 18 حدث بصر صورت.

۲۱۲

ص ۶۴ س ۱۴ اگر چه قدم : بتجلی در حدث .

۲۱۳

ص ۶۴ س ۱۴ مزدوران افلاک : یعنی سالکان طریق عشق .

۲۱۴

ص ۶۴ س ۱۵ بریاحین حسن انسان : یعنی در آشوب عشق حقیقی
بجهت فقدان تجلی صرف قدم .

۲۱۵

ص ۶۵ س ۱ بد خوئی خطاب با معشوق .

۲۱۶

ص ۶۵ س ۸ از جان (: جانان G) محبوب جهان مدار : یعنی
چون بسبب عشق تو از صرف توحیف مهجور است ، از او روی میپوشان ،
تا از تجلی کونی جهانی محبوب نشود ، که مطلقاً بی تجلی ماند .

۲۱۷

ص ۶۵ س ۹ آسیب عشق تو : یعنی از تجلی روحی بشغف تجلی
بصری در روی تو نزول کرده ، تا در روی تو دقایق اذواق و حقایق اسرار
باز یابد ، که شأن این موطنست .

۲۱۸

ص ۶۶ س ۳ مباحثات کنم : زیرا که در آن مجلس این ترانه نیست

11 ص ۶۵ س ۸-۷ بجای « جانان شدی . جان را از جانان محبوب جهان مدار » شاید
بتوان چنین خواند « جانان شدی جان را . از جان محبوب جهان مدار »

نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم ازوست.

۲۱۹

ص ۶۶ س ۵ مفرح آمیزم : یعنی آشنائی با صورت معشوق کنم ،
ودیده را به رؤیت جمال او روشن ، و دل را بمجالست و محاضرت او فرحناك
گردانم .

6 ۲۲۰

ص ۶۶ س ۶ نفس روینده : یعنی نامیه ، که بسبب قوه نما علو در
لوازم طبیعت می کند ، مسخر نفس ناطقه و مقید عقل کل ساخته ، او را
از وصال بصورت معشوق - که از مقتضیات طبع بشریست - منع کنم .

۲۲۱

ص ۶۶ س ۱۰ قرب جانها خواهند : و قرب جان از قرب جسم
فتوری یابد . بیت :

12

اتصال روح و روح آمد وصال

و آن ز قرب جسم می یابد زوال .

15

چیست دانی وصل ؟ صورت خواستن

نفس پروردن ، ولی جان کاستن .

حواشی فصل سیزدهم

18

۲۲۲

ص ۶۷ س ۶ زبده و نفخت فيه : یعنی حضرت مصطفی علیه افضل
الصلوات و اکمل التحیات و علی آله .

۲۲۳

ص ۶۷ س ۷ مزگی شد : یعنی بجمال فعل قدیم الہی .

۲۲۴

ص ۶۷ س ۱۰ بر مقربان قدس : یعنی ملائکہ مقربین .

۲۲۵

ص ۶۷ س ۱۱ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنی آدَمَ : اگر چه ظاهر آیت در شأن عموم انسانست ، حضرت شیخ - رضی اللہ عنہ - تخصیص فرمود با اہل استعداد عشق ، زیرا کہ ایشان در حقیقت انسانند (: ایشانند Gh) ، ودیگران بحکمت ومصلحت الہی صورت ایشانند .

۲۲۶

ص ۶۷ س ۱۱ - ۱۳ عاجلشان در بحر لطیفیات ... کشید : یعنی عطایا 12 ونعم الہی کہ خلایق را در حیات دنیا می باشد ، وبسبب غفلت از ایشان زایل می شود ؛ اہل محبت را بیمن معاملات غیبیہ - کہ در عالم ارادت از جانب حق - است - با ایشان باقی ابدی میشود .

۲۲۷

ص ۶۷ س ۱۵ وحمَلْنَاهُمْ فی البر والبحر : ای حملناہم فی البر 18 الفہریات بمراکب الاسرار وفی بحر اللطیفیات بسفن الاسرار ، ورزقناہم من طیبات رحایق المشاہدۃ فی کؤوس المکاشفۃ ، ومن اطعمۃ اللطایف علی مواید المعارف ، وفضلناہم علی ملائکہ القدس وعلی کثیر من کُل الانس .

۲۲۸

ص ۶۸ س ۱ چون مهر مهر نقوش خانم : یعنی بی مهر عشق انسانی

۳ حکم دیوان اعلاء معرفت تمام نبود.

۲۲۹

ص ۶۸ س ۱۱ در خلق برسم عدم : یعنی برسم ونعت حدوث - مثلاً

۶ علم وحیاء و قدرت و ارادت و کلام و سمع و بصر - خلق بر وجه حدوث دیدند، و در حق این اوصاف بر وجه قدم ملاحظه کردند، و قس علی هذا.

۲۳۰

ص ۶۸ س ۱۳ جز بتربیت عشق حدثانی بعشق رحمانی نتوان رسید : ۹

یعنی اگر چه عرفا گویند که حدث بمعرفت قدم تواند رسید، باین وجه گویند که از راه حدث تواند رسید، مگر در شهود صرف قدم که از راه

۱۲ حدث، بآن نتوان رسید، بلکه آن منزل اهل حقیقت است، و در آنجا واصل و موصول و عارف و معروف و شاهد و مشهود بجز حق نیست.

۲۳۱

ص ۶۹ س ۱ این منزل : شهود صرف قدم. ۱۵

۲۳۲

ص ۶۹ س ۵ تکلیف شریعت بر خیزد : و لهذا گفته اند که مقام

۱۸ جمع مطلق « شفا جُرف هار » است، زیرا که بسیاری از سالکان درین مقام از احکام شریعت بیرون میروند. و بیانش اینست که حضرت شیخ

- قدس سره - فرمود که « > اگر < عین تنزیه در ابتدا بصفه عشق روی بنماید »، یعنی خروج از احکام شریعت صاحب مرتبه جمع را : گاهی باشد
- 3 که عشقی فطریست > و گاهی < باشد که حدت فطرت عشقیه او را از تکالیف شرعیه میرون برد، بسبب هیجان جبلت عشقیه، و حرکت بجانب مرغوبات طبع، وعدم منازعت آداب عبودیت. و این شرح حالت صاحب مرتبه جمع
- 6 مطلق است. اما مرتبه جمع الجمع > آنست < که آنرا > « فرق ثانی » گویند، و آن شهود حقیقت با همه تعینات و مظاهر، و حفظ > مراتب < علی ما یلیق بحالها مع استهلاك المجموع فی الحق، و این مقام رسالت، و > نیز <
- 9 ارشاد خلافت و نیابت این مقامست. صاحب این مرتبه اگر عشقی فطریست او را، حکمت الهی در بدو حال با آداب عبودیت تربیت میفرماید، بچاشنی عشق انسانی بی غلبه عشق بر احکام عبودیت، تا از رتبت ارشاد محروم
- 12 نشود. « وقلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم » اشارت بدین معنی است، چه با غلبه آتش عشق صاحب ملت و دین نتوان شد. و امر حضرت خاتمی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات - بتزوج زینب - رضی الله عنها - در نهایت وصول بفرق ثانی و حصول رتبت ختم رسالت > مدلول <
- 15 همیز معنی بود، تا مباشرت موجب برودت و سلامت نائره عشق شود، و ختم رسالت بحصول > رسید <، که اگر زینب تحفظ فرمودی، عشق غلبه
- 18 کردی و نشر احکام > شریعت < معوق شدی. و هذه > أسرار < لا یدرکها أهل العقول ولا کثیر من أجلة أرباب العرفان.

۲۳۳

ص ۷۰ س ۴ واورا طاقت رسیدی : یعنی نیست شدی .

8

۲۳۴

ص ۷۰ س ۴ اولو الالباب معرفت : یعنی سالک طریق حقّرا .

۲۳۵

ص ۷۰ س ۶ وآن لزوم جانست : یعنی تمکّن و تحقیق چنانچه بعد
ازین میفرماید که « متمکّن و محقّق شوند » (ص ۷۰ س ۱۲) .

۲۳۶

ص ۷۰ س ۷ تا ۹ زفرت : فغان . - تخریق : دریدن جامه . -
تمزیق : پاره پاره کردن . - تصفیق : دست زدن . - هیجان : بر افروختن . -
هیمان : سر گردانی . - سلّوت : رام گرفتن . - تلاشی : ناچیز شدن .

12

۲۳۷

ص ۷۱ س ۴-۳ ای غلط مریدان در مبادی : یعنی پیش از استقامت
در کشف عشق ، که بعضی بفساد مبتلا میشود ، و بعضی بهحلول ، و بعضی به
اتحاد ، و بعضی بفرار از ذوق محبّت و هیل بزهد و از کشف عشق محروم
می مانند ، نفوذ بالله من الزیغ بعد الهوی .

۲۳۸

ص ۷۱ س ۳ ای ریحان عارفان : بسبب استشمام روایح نهود .

18

۲۳۹

ص ۷۱ س ۷-۸ خلیع المذاری ز خود کام .

۲۴۰

ص ۷۱ س ۹ خلیفه اول : یعنی آدم علیه السلام.

۲۴۱

3

ص ۷۱ س ۱۰ ای نکته فلسفیان : یعنی أدق دقایق فلسفیان شناختن حقیقت، و آن بکمال دقت نظر در تو حاصل می‌شود.

۲۴۲

6

ص ۷۱ س ۱۰ ای رمز عشق در مداوات جنون محبت : یعنی هر چند طبیبان دواي مجنون عشق بادویه معتاده کنند، خوش نشود، مگر که ترا دواي او سازند، بعد از آنکه متفطن شوند باین رمز، که دواي جنون عشق جز معشوق نتواند بود.

۲۴۳

12 ص ۷۱ س ۱۱ ای سکون اطفال : زیرا که در ابتدا به شیر محبت تربیت می‌یابند، تا از قلق نایره شك به سکون برد یقین می‌رسد.

۲۴۴

15 ص ۷۱ س ۱۱ ای شمس حقیقت انوار : باعتبار تعدد تجلیات بر حسب اوقات.

۲۴۵

18 ص ۷۱ س ۱۴-۱۴ وحل کارخانه رسم آدم بر تن وجان از شوخی بدرانی : حاصل این دو فقره از «در آی» تا آخر فصل، آنست که ایمان عاشقان شهود حقیقت در پیکر زیبا منظر انسان بی مزاحمت طبیعت

پس با معشوقه میفرماید که « در آی و جانم را رهین عشق خود ساز، تا ایمانم کامل شود ».

3 حواشی فصل چهاردهم

۲۴۶

ص ۷۲ س ۴ بطلب جانان اعلام کند: بعد از آنکه تربیت گرفته باشد، و متادّب شده. بآداب شریعت و طریقت، چنانکه در فصل سابق گذشت. 6

۲۴۷

ص ۷۲ س ۵ که آن سرّ خلاصه حدثانست: و آنرا « لطیفه قلبیه » خوانند باصطلاح صوفیه. و آن جوهریست نورانی مجرد، و حکما آنرا 9 « نفس ناطقه » گویند. و او واسطه است میان روح الهی و نفس (روح؟) حیوانی، که از بخار غذا در قلب انسان متکون میشود، و هیات بدن از آنست. و لطیفه قلبیه را هم از تجرد اثرست و هم از تجسم و هم از حدوث 12 و هم از قدم، و ملازمان خلیفت همه اعوان اویند.

۲۴۸

ص ۷۲ س ۷ از خواب فطرت: که عارض او شده بسبب رکوب 15 و اتصال بروح حیوانی.

۲۴۹

ص ۷۲ س ۹-۱۰ سالکان سرای طبیعت را: که اعوان لطیفه قلبیه اند. 18

۲۵۰

ص ۷۲ س ۱۱ تا آن خلیفه: ای لطیفه قلبیه.

۲۵۱

ص ۷۳ س ۱۴ با استعداد کمال فعل : یعنی استعداد آنکه از قوّه
3 بفعل آیند.

۲۵۲

ص ۷۳ س ۱۶ خلعت استعداد عشق ازل بیوشی : یعنی از قنطره
6 مجاز اورا بمنزل حقیقت رساند.

پایان حواشی کتاب عبر العاشقین



فهرست آیات واحادیث واقوال

عارفان وبزرگان وحکم واشعار عربی

۱

احسن صورکم (آیه) : ۵ ، ۲۴ . (رک : صورکم فاحسن صورکم)

اذا ارسلتم رسولاً فاجعلوه حسن الوجه الاسمر (حدیث) : ۲۹

اذ علمت ان الغالب علی قلب عبدي الاشتغال فی مسألتی ، جعلت شهوة عبدي مناجاتی
... (حدیث) : ۱۰

اذهبوا بها (الهدية) الى فلانة ، فانها كانت تحب خديجة (حدیث) . ۲۰-۲۱

ارنی ... (آیه) : ۱۱۷ ، ۱۳۲

ارنی الاشياء كماهى (حدیث) : ۱۲۸

ارواح الشهداء فی اجواف طير خضر (حدیث) : ۱۴۲

اسئلك بحبك وحب من يحبك وحب عمل يقربني الى حبك : ۳۲

اسئلك لذة النظر الى وجهك ، والشوق الى لقاءك (حدیث) : ۱۳۶

استفت قلبك وان افتاك الناس وافتوك : ۱۰۵

اسجدوا لادم (آیه) : ۳۳

اصلها ثابت ، وفرعها فی السماء (آیه) : ۶۳

اظهر الله الروح من بين جماله وجلاله ، ولو لا انه سترها بالياء والطين ، لاحترق

الكون بنورها (ابوبكر واسطی) : ۴۶

اعتمدوا بعوائجكم صباح الوجه ، فان حسن الصورة اول نعمة لقاءك من الرجل

(حدیث) : ۳۰

اعطى نصف الحسن (حدیث) : ۲۸

اقبلوا نوى الهنات عثراتهم : ۱۱۳

اکرمی متواه (آیه) : ۲۸

- الا اخبركم باحبكم الى الله؟ (قالوا: بلى. قال:) احبكم الناس (حديث): ١٩
- الا اخبركم باحبكم الى الله واقربكم مني؟ (قالوا، بلى يا رسول الله، فقال:) احسنكم اخلاقاً الموطون اكنافاً الذين يالفون ويؤلفون (حديث): ٢٠
- الارواح جنود مجنّدة، فما تعارف منها ائتلف، وما تناكر منها اختلف (حديث): ٢٤
- الا من اتى الله بقلب سليم (آيه): ٣٦
- الحرّ يكفيه الاشارة: ١٧٧
- الحسن طلوع نور اليقين الناطقة على بينة الطبيعة (اقول فلاسفه): ٣٠
- الحمد لله الذى جعل فى امتى مثل يوسف وزليخا (حديث): ١١
- الخوف زمام سوء الادب: ١١٣
- الذين يؤمنون بالغيب (آيه): ١١٩
- الست... (آيه): ٦٧، ٧٢، ٨٠، ٨٤ (رك: آيه ذيل)
- الست بربكم (آيه): ١٣١
- السلطان ظل الله فى الارض: ٩٣
- الشوق نار الله اشعلها فى قلوب اوليائه حتى يعرق بها ما فى قلوبهم من الخواطر والارادات والعوارض والعجاب وما قدرها الله حق قدره (آيه): ١٣٦
- البد عبد والرب رب: ١٣٩
- الفناء فى التوحيد: ١١٦
- القلوب بين اصبعين من اصابع الرحمن، والارواح فى بين الرحمن: ١٤٣
- القي السمع وهو شهيد (آيه): ١٠٥
- الله نور السموات... (آيه): ١٦٦ (رك: آيه ذيل)
- الله نور السموات والارض، مثل نوره كمشكاة فيها مصباح (آيه): ٤٦
- المخلصون على خطر عظيم: ٩٧
- المستأنس بالله يستأنس بكل شيء مليح ويكل صورة طيبة... (ذو النون): ٩
- المستغفرين بالاسحار (آيه): ١٠٤
- المصباح فى زجاجة الزجاجه، كانها كوكب درى (آيه): ٤٦
- الورد الاحمر من بهاء الله (حديث): ٣٤

- انا اعرفکم بالله واخشاکم منه (حدیث) : ۱۱۰
 انا الحق (حسین بن منصور حلاج) : ۴۳ ، ۱۴۶ ، ۱۴۷
 انا من اهوى ، ومن اهوى انا - نحن روحان حللنا بدنا : ۱۷۰
 اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (آیه) : ۱۹
 ان الله تعالى خیر طینة آدم یدیه اربعین صباحا (حدیث) : ۵۸
 ان الله تعالى یحب الود القديم (حدیث) : ۲۰
 ان الله یحب التوابین (آیه) : ۱۰۳
 ان الله تعالى یحب الود القديم (حدیث) : ۲۰
 ان الله جمیل ویحب الجمال (حدیث) : ۲۹
 ان رسول الله کان اذا رأى [الورد] قبلها ووضعها علی عینه : ۳۴
 انست به فلا أبني سواء - مغافة ان اضل فلا اراه : ۴۰
 انك لعلی خلق عظیم (آیه) : ۲۰
 ان لربکم فی ایام دهرکم نفعات ، الا فتعرضوا لنفحات الرحمن : ۱۰۷
 انما اشکو یشی وحزنی الی الله (آیه) : ۶۵
 انتی بری مما تشرکون (آیه) : ۹۱ ، (رک : انی بری مما تشرکون)
 انه برز الی المطر یوماً ، فحشر ثوبه عنه ، لیصیه ، قیل له فی ذلك ، فقال : هو قریب
 الصید بره : ۳۵
 (انه) لم یزل محباً بنفسه لنفسه کما انه لم یزل عالماً بنفسه وناظراً الی نفسه بنفسه : ۱۳۸
 ان هذا اخي له تسع وتسعون نجبة ولی نجبة واحدة (آیه) : ۱۱
 انی انا الله (آیه) : ۱۸۳
 انی بری مما تشرکون (آیه) : ۱۰۸ ، (رک : انتی بری مما تشرکون)
 انی ذاهب الی ربی (آیه) : ۳۶
 انی رأیت احد عشر کوكباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدين (آیه) : ۲۸
 انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة : ۱۰۴ ، (رک : ۱۰۴ ح)
 انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وما انا من المشرکین (آیه) : ۱۴۹
 اول ما صدر من الباری (القل) : ۴۴ - ۴۵

اولیائی تحت قبای لا يعرفهم سوائی (حدیث) : ۵۹ ، ۸۳
ایدناه بروح القدس (آیه) : ۷۱
اینها تولوا قثم وجه الله (آیه) : ۸۳

ب

باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب (آیه) : ۷۷
بل احياء عند ربهم (آیه) : ۱۴۲

ت

تبارکت خطراتی فی تعالائی - فلا اله اذا فكرت الاثنی (شبلی) : ۱۴۷
تبت اليك (آیه) : ۷۰
تجلّى الجبار للخلق عامّة ولا یبى بكر خاصة (حدیث) : ۱۳۳
تخلّقوا باخلاق الله : ۱۳۴
تعرفهم بسيماهم (آیه) : ۴۸
تؤتى اكْلها كلّ حين باذن ربها (آیه) : ۶۴
تولج الليل فى النهار وتولج النهار فى الليل (آیه) : ۹۳

ث

ثالث ثلثة (آیه) : ۵۷ ، ۱۸۳
ثلث يزيدن فى قوة البصر : النظر الى الخضرة ، والنظر الى الوجه الحسن ، والنظر
الى الماء الجارى (حدیث) : ۲۹

ج

جاء الله من سينا واستعلن بساعير واشرق من جبال فلران (حدیث) : ۱۲۹

ح

حسن مآب (آیه) : ۱۳۱

خ

خلّان نفساهما والروح وحدة - فلا يميلان طول الدهر ما اجتمعا : ۴۱
خلق الله آدم على صورته (حدیث) : ۵ ، ۲۰ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۷۴

خلقته * یدئی (اربعین صباحاً) (حدیث قدسی) : ۳۰
 خلقنا الانسان فی احسن تقویم (آیه) : ۵

د

دَعَّ مَا يُرِيكَ اِلَى مَا لَا يَرِيكَ : ۱۰۵
 دنی فتدلی (آیه) : ۷۸

ر

رأيت ربی (حدیث) : ۱۳۲
 رأيت ربی فی احسن صورة (حدیث) : ۷۴ ، ۹۲ ، ۱۲۸ - ۹ ، ۱۲۹
 رأيت ربی فی احسن صورة ، فقال لی : سل (حدیث) : ۳۱
 رأيت نوراً (حدیث) : ۱۲۹
 ربِّ ارني انظر اليك (آیه) : ۱۲۸
 ربِّ ارني كيف تعبي الموتى (آیه) : ۱۲۸
 ربنا ظلمنا ... (آیه) : ۹۰ ، ۱۰۴
 رحم الله اخي عيسى ، لو ازداد يقيناً ، لمشي في الهواء (حدیث) : ۱۲۱

س

سبحان الذي اسرى بعبده ليلاً (آیه) : ۱۲۱
 سبحان من اظهر ناسوته سرِّ منا لاهوته الثاقب ثم بدا في خلقه ظاهراً ،
 في صورة الأكل والشارب (حسين بن منصور حلاج) : ۱۴۸
 سبحاني (ما اعظم شأني) (ابو يزيد بسطامي) : ۱۴۶
 سمعاً وبصراً ولساناً وبدأ (حدیث) : ۳۳
 سنريهم ... (آیه) : ۱۰۸
 سيجعل لهم الرحمن ودأ (آیه) : ۱۳۴

ش

شفا جرف هار (آیه) : ۱۹۷

ص

صِبْغَةَ اللَّهِ (ومن احسن الله صبغة ونحن له عابدون) (آیه) : ۲۷
صَوِّرْكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ (آیه) : ۲۷ ، ۸۳ ، (رک : وصوِّرْكُمْ فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ)
صَوْمُوا لِرؤُوسِهِمْ وَافْطَرُوا لِرؤُوسِهِمْ : ۱۲۱

ض

ضَاقت عليهم الارض (آیه) : ۱۴۳

ع

عشق الانسان سَلَّمَ عشق الرحمن : ۸۸

غ

غَلَقَتْ رُءُوسَهُمْ وَاسْتَعْبَرَتْ عِیُونُهُنَّ (ذوالنون) : ۵۴

ف

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (آیه) : ۱۰۸
فَان تَجِزْ لِيْلِي بِالْمُوَدَّةِ تَجِزْنِي - وَان تَجِزْ بِالْقُرْبِ فَاَنْتِ قَرِيبِيهَا : ۴۱
فَان كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ ، فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ (آیه) : ۱۲۰
فَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالٌ ، وَلِكُلِّ عَمَلٍ رَجَالٌ : ۱۵۲
فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (آیه) : ۴۸

ق

قَابِ قَوْسَيْنِ (آیه) : ۳۲ ، ۷۸
قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا ... (آیه) : ۷۵
قَالُوا بَلَى (آیه) : ۱۳۲
قَدْ كُنْتُ أَزْعِمُ أَنَّيْ قَدْ بَلَغْتَ مِنَ الْهَوَى - إِلَى غَايَةِ مَا بَعْدَهَا لَيْسَ مِنْهُ
فَلَمَّا تَفَرَّقْنَا تَذَكَّرْتُ مَا مَضَى - وَابْقَيْتُ أَنَّيْ أَنَّمَا كُنْتُ الْمُبِ
(ممنون الحب) : ۱۴۱

قُلْ اللَّهُ نَمِ ذَرَاهِمُ (آیه) : ۱۰۵

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ (حديث) : ۲۰

قل رب ائذف لی المودة فی صدور المؤمنین ، وجعل لی عندک ولیجة وحباً ، واجعل لی عندک عهداً ووداً (حدیث) : ۱۸

ک

کتب فی قلوبهم الايمان (آیه) : ۵۵ ، ۱۷۸
کل شیء یرجع الی اصله : ۳۱
کل من علیها فان (آیه) : ۱۰۳
کنت نبیاً و آدم بین الماء والطين (حدیث) : ۱۲۲

ل

لا احصى ثناء : ۷۸ ، ۹۲ ، (رک : آیه ذیل)
لا احصى ثناء عليك (آیه) : ۱۰۴ ، ۱۲۹ ، (رک : لا احصى ثناء)
لا اله الا الله : ۱۴۳
لا شریب (آیه) : ۷۰
لا تنر ... (آیه) : ۱۰۶
لا غیر فی من لا یألف ولا یؤلف (حدیث) : ۲۳
لا شرقية ولا غربية (آیه) : ۴۶ ، ۱۶۷
لا یخافون فی الله لومة لائم ، ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله واسع علیم : ۹ ، ۱۰
لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل او باداء الفرائض (حدیث قدسی) : ۱۰۲ - ۱۰۳
لمسرك (انهم لفی سكرتهم یعمهون) (آیه) : ۲۰
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم (آیه) : ۳۳ ، ۵۷ (رک : آیه ذیل)
لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ، ثم رددناه اسفل سافلین ، الاالذین آمنوا وعملوا الصالحات (آیه) : ۴۸
لقد کرّمنا بنی آدم (آیه) : ۶۷ ، ۱۹۶
للمافین خزائن اودعوها علوماً غریبة وانباء عجیبة ، یتکلمون بها بلسان الابدیة ویشخرون عنها بمبارات الازلیة (ابو سعید الخراز) : ۱۴۷
لما غرس الله جنة الفردوس ، غرس اشجارها یدیه ... : ۳۱
(انه) لم یزل معجباً بنفسه لنفسه كما انه لم یزل عالماً بنفسه وناظراً الی نفسه بنفسه : ۱۳۸

لن ترانی (آیه) : ۶۰ ، ۱۸۸

لیس فی جبتی غیر الله (ابو یزید بسطامی) : ۱۴۶

لیس کمثلہ (آیه) : ۳۳ (رک : آیه بعد)

لیس کمثلہ شیء (آیه) : ۱۲۹

لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك (آیه) : ۱۰۴

م

ما احسن الله خلق رجل وخلقہ فیطعمہ النار (حدیث) : ۳۲

ما زاع البصر وما طفی (آیه) : ۱۰۴

ما نظرت فی شیء الا ورأيت الله فيه : ۱۳۲

معجبة فی صدور المؤمنین : ۱۹

ملئت قلوبهم من المعجبة ، فساروا الى الله طلباً وهاجوا اليه اشتیاقاً ، هنيئاً لهم من قلق

مشتاق اسف بربه ، كلف دنف ، ليس لهم سكن غيره ولا مألوف سواء

(ابو سعيد الخراز) : ۱۳۶

من اثار الله وجهاً حسناً ، وجعله فی موضع غير شأن له ، فهو من صفوة الله فی خلقه

(حدیث) : ۳۲

من احرق بنار العشق فهو شهيد ؛ ومن قتل فی سبيل الله فهو شهيد (حدیث) : ۲۵

من استأنس بالله استأنس بكل شیء ملبح ووجه صبيح (ذو النون) : ۹

من رزق حسن صورة وحسن خلق وزوجة سالحة وسخاء نفس ، فقد اعطى خير الدنيا

والآخرة : ۳۲

من عشق وعف وكرم ومات ، مات شهيداً (حدیث) : ۹ ، ۳۲ ، ۱۴۲ (ورك : ۲۵)

من فيه حبة وغلبة بالله والله وفي الله ، يحب وجهه الحسن (حدیث) : ۹

مودة فی قلوب المؤمنین (مجاهد) : ۱۸

ن

نحن نقص عليك احسن القصص (آیه) : ۹

نور علی نور (آیه) : ۲۷ ، ۴۶ ، ۷۴

و

وَاتَّقِ اللَّهَ وَتَغْفِرْ فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ (آیه) : ۱۱

وَأَسْتَعْبِرَتْ عَيُونُهُمْ ... (آیه) : ۱۷۷

وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ (آیه) : ۱۰۸

وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْمَجْلَ (آیه) : ۵۷

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا (آیه) : ۸۰

وَالْفَيْنِ كَالْفَصَيْنِ شَقِيحَا الْهَوَى فَرُوحَاهُمَا رُوحٌ وَقَلْبَاهُمَا قَلْبٌ

يَبِيتُهُمَا بَعْدَ الْمَزَارِ إِذَا نَأَتْ دِيَارُهُمَا شَوْقًا وَيَحْيِيهِمَا الْقُرْبُ : ۴۰

وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي (آیه) : ۱۸ ، ۲۷ ، ۴۸ ، ۱۳۴

وَاللَّهُ يَتَوَلَّى السَّرائِرَ : ۱۷۷

وَاللَّهُ يَعَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ : ۹۴

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (آیه) : ۷۷

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ لِيَزَلْقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ (آیه) : ۵۹

وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ (آیه) : ۱۰۶

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ (آیه) : ۱۹۶ (رك : آیه ذیل)

وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

(آیه) : ۶۷

وَدَدْتُ وَبَيْتَ اللَّهِ مَا دَمْتُ أَنِهَا - نَصِيبِي مِنَ الدُّنْيَا فَانِي نَصِيبُهَا : ۴۰

وَشَرُّهُ بَشَرٌ بَخْسٍ (آیه) : ۲۷

وَصُورُكُمْ فَاحِشٌ صُورُكُمْ (آیه) : ۶۷ ، ۹۳ (رك : صُورُكُمْ فَاحِشٌ صُورُكُمْ)

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (آیه) : ۲۶

وَكَذَلِكَ نَرَى إِبْرَاهِيمَ مُلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (آیه) : ۷۳ (رك : آیه ذیل)

وَكَذَلِكَ نَرَى إِبْرَاهِيمَ مُلْكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (آیه) : ۵۰

وَلَا تَنْظُرْ إِلَى مَنْ قَالَ ، وَانْظُرْ إِلَى مَا قَالَ : ۱۸۳

وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ (آیه) : ۸۶

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (آیه) : ۱۰۸

ولقد همت به وهم بها (آیه) : ۱۱ ، ۲۸ ، ۵۷

وما کادوا يعلمون (آیه) : ۱۷۱

ومزاجه من تسنیم (آیه) : ۱۲۴ (رك : آیه ذیل)

ومزاجه من تسنیم ، عیناً یشرّب بها المقربون (آیه) : ۵۵

ومن یجعل الله له نوراً فما له من نور (آیه) : ۴۷

ومن یطعم الله والرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین والصدّقین والشهداء

والصالحین وحسن اولئک رفیقاً : ۲۵

ونحن اقرب ... (آیه) : ۱۵۲ (رك : آیه ذیل)

ونحن اقرب الیه من جبل الوریث (آیه) : ۳۷

ونفخت فیہ (آیه) : ۶۷ ، ۱۹۵ (رك : ونفخت فیہ من روحی)

ونفخت فیہ من روحی (آیه) : ۳۰ ، ۵۸ ، ۸۱

وهم لا یبصرون (آیه) : ۱۸۸

هـ

هذا ربی (آیه) : ۲۸ ، ۷۰ ، ۷۴ ، ۹۰ ، ۹۳ ، ۱۰۸

هل من مزید (آیه) : ۱۱۲

هؤلاء شفاؤنا عند الله (آیه) : ۱۰۸

ی

یا ارض ابلی ماءک (آیه) : ۱۰۶

یا بنی ! علیک بالحیب الاول (سلیمان بن داود) : ۲۱

یضیء ولولم تمسه نار (آیه) : ۲۷ ، ۶۴

یطوفون بالارواح حول حماکم - ولو فهموا سر الطواف لهاوا

فجبرئیل مولاکم وخادم فضلکم - نعم فهو منخفوض الجناح غلام : ۱۷۲

یکاد زیتها یضیء ، ولولم تمسه نار (آیه) : ۴۶

یمحو الله ما یشاء ویثبت (آیه) : ۶۹ ، ۱۱۰

ینزل الله (آیه) : ۱۰۴

ینظرون الیک وهم لا یبصرون (آیه) : ۵۹ ، ۶۱

یهدی الله لنوره من یشاء (آیه) : ۴۷

فهرست نامها واغات واصطلاحات

شماره‌ها مربوط بصفحه‌های کتاب است

بعلل فنی، از مضافات نشده‌ها در کلماتی که در
فهرست حاضر بکار رفته خود داری شد.

آ

آب حیات ۵۸، ۱۰۹، ۱۸۴؛ - حیات

ازل ۹۸؛ - حیات عشق ۹۸

آتش پرستان ۱۸۳؛ - برستی ۱۸۳

آتش جان ۵۸، ۹۳؛ - جسمانی ۱۶؛ -

دوزخ شهوت ۹۶؛ - عشق ۲۲، ۲۵،

۳۹، ۷۵، ۸۰، ۹۹، ۱۳۷، ۱۹۸؛

- معبت ۹۶؛ - نفس حیوانی ۹۵

آتش‌ها؛ مجاهده عشق ۹۸

آخر در اول ۱۲۷

آداب انبیا ۱۰۹

آدم ۵، ۱۱، ۲۰، ۲۷، ۳۳، ۳۵،

۳۶، ۴۵، ۵۸، ۱۲۲، ۱۳۰،

۱۶۳، ۲۰۰؛ - ثانی ۳۲

آدمی ۱۷۳

آدمیان ۱۱، ۲۳

آرایش ظاهر و باطن ۱۸۲ - ۱۸۳

آزاده ۲۹

آزادی ۱۶۹

آسمان ازل ۱۰۳؛ - بقا ۶۲؛ - دل

۱۰۱؛ - قدم ۶۳، ۱۰۷؛ - کشف

۱۲۱؛ - گون (جامه) ۶۲؛ -

مشاهده ۱۲۰؛ - یقین ۱۲۴

آسمانیان ۶۲

آشنایان بیگانه ۵۲

آشوب در آشوب ۸۶

آفاق ملکوت ۵۱

آفتاب ۱۴۹؛ - احدیت ۹۲؛ - پرستان

قدم ۲۸؛ - تجلی ۴۵؛ - تجلی ذات

۳۵؛ - حسن ۴۷

آل لیلی ۲۱

آن عشق ۶، ۸، ۱۱، ۷۷

آوه ابراهیمی ۸۷

آیات ۶۹

آیه النور ۴۶، ۱۶۶

آئینه ۱۸۱؛ - آدم ۷۹؛ - افعال ۲۸؛ -

اکوان ۵۶؛ - التباس ۱۱۲؛ -

بی اسباب ۴۵؛ - جمال قدم ۷۱؛ -

حدوث ۱۶۳؛ - حق ۱۳۴؛ - خیال

۲۱، ۱۰۱؛ - دیده روح ۱۱۰؛ -

صفات ذات ۲۰؛ - طبیعت ۴۸؛ -

عقل کل ۵۱، ۱۷۱؛ - فعل ۷۴،

- ۹۹؛ - فنا ۸۸؛ - قدرت ۳۳، ۷۳؛ -
 قدم ۴۴؛ - کالبد ۴۷؛ - کون ۹۱؛ -
 گری ۸۶؛ - لطف (- قهر) ۳۶؛ -
 ملکوت ۵۰، ۱۷۱؛ - مربوبیت
 ۱۲۱؛ - وجود معشوق ۴۹، ۱۷۰
 ا
 ابراج افلاک جان ۸۹
 ابراهیم (خلیل) ۲۱، ۲۲، ۲۸، ۳۵،
 ۵۰، ۶۹، ۷۳، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۴۹،
 ۱۵۰، ۱۵۱
 ابکار غیب ۹۷
 ابلیس ۶
 ابن خفیف (ابو عبدالله محمد) ۱۰
 ابن عباس ۱۲۹
 ابو بکر ۱۳۳، ۱۴۲
 ابو الحسین النوری ۱۰، ۱۱
 ابو الدردا ۱۲۹
 ابو ذر ۱۴۲
 ابو الفریب اصفهانی ۱۱
 اتحاد ۱۹۹؛ - روح ۱۵۸
 اتراک چین ۹۲
 اثر هرفان ۱۴۲
 اجساد ۴۵
 اختراق ۷۰؛ - جان ۹۲
 احکام شریعت ۲۹
 احوال ۸۵
 احیاء موتی ۱۵۰
 اخلاق بشری ۷۹؛ - مضمومه ۳۱، ۹۴؛
 - نفسانی ۲۴
 ادیس ۱۴۲
 ادواق الهی ۱۶۲
 ارادت ۱۵، ۳۰
 ارباب العرفان ۱۹۸
 ارشاد - خلافت ۱۹۸
 ارکان اربع عشق ۳۸، ۴۰
 «ارنی» گوی ۱۳۲
 «ارنی» موسی جان ۱۹۷
 ارواح ۱۱، ۴۵، ۶۷، ۷۵؛ - انبیا
 ۱۳۲؛ - الشهداء ۱۴۲؛ - عارفان
 ۱۳۸؛ - علوی ۱۱۷؛ - قدسی ۷،
 ۱۸، ۲۴، ۳۳، ۴۶، ۹۴، ۱۳۲
 ۱۴۱، ۱۶۷، ۱۶۸
 استشهاد ۴۱، ۱۵۹
 استعداد آدم ۱۱۷؛ - عاشق ۱۵۵؛ -
 عشق ۵۵، ۸۲؛ - معشوق ۱۵۶
 استغفار خانه ۱۰۴
 استقامت ۱۵۸
 استوار کتاب ۴۸
 اسرار غیب ۱۸۷؛ - غیبی ۱۸۴
 اسماء مشترکه ۹
 اشباح ۱۱، ۱۸، ۵۶، ۶۷؛ - انسانی
 ۹۵؛ - انسی ۱۱۶؛ - روحانی ۹۴

انیا ۲۵ ، ۱۶۸
اندوه جدائی ۱۸۸ ؛ - دل ۴۱
اندوهگینی ۶۲
انس ۲۰
انس ۴۰ ، ۵۱ ، ۵۹ ، ۹۵ ، ۱۰۹ ،
۱۱۲ ؛ - انسانی ۹۴ ؛ - حقیقی ۱۳۷ ؛
- ربانی ۹۱ ؛ - کلی ۸۷
انسان جمیل ۳۵
انوار تجلی ۹۰ ؛ - جمال ۷۹ ؛ - حسن
۳۰ ؛ - حق ۱۳۴ ؛ - ذات ۲۷ ، ۳۰ ،
۱۴۶ ؛ - ذاتی ۲۳ ؛ - روحانیات
۱۵۴ ؛ - صفت ۹۰ ؛ - عشق ۸۱ ؛ -
غیبیه ۱۹۳ ؛ - قدسیه ۱۸۸ ؛ - قدم
۹۲ ، ۱۲۱ ؛ - محبت ۱۹ ؛ - مشارق
تدلی ۲۳ ؛ - معدن صفات ۱۸
اوباش طبیعت ۵۷ ، ۶۶ ، ۷۲
الاوزاعی ۲۱
اوصاف عشاق ۷۰
اول در آخر ۱۲۷
اولو الالباب معرفت ۷۰
اولیا ۱۶۸ ؛ - حق ۱۹
اويس قرنی ۱۴۲
اهل استعداد عشق ۱۹۶ ؛ - التباس ۱۱ ؛
- انس ۳۲ ؛ - ایمان ۱۱۰ ؛ - هدایت
۱۲۰ ؛ - توجه و مراقبت ۱۸۷ ؛ -
توحید ۱۷ ؛ - حسن ۱۸۱ ؛ - حقیقت
۱۹۷ ؛ - دمشق ۱۰ ؛ - نوق ۱۷۰ ؛

اشتیاق ۵۸ ، ۶۰ ، ۷۵ ، ۸۷ ، ۱۷۵
اشراق ۷۹ ؛ - عشق ۱۴۴
اشکال افعال ۸۷ ؛ - باطن ۹۰ ؛ - عالم
فعلی ۱۰۷ ؛ - غیب ۸۹ ؛ - فعلی
۴۴
اصل حسن ۳۸ ؛ - عشق ۳۸ ، ۳۹ ؛ -
محبت ۱۲۳
اصول عشق ۱۷ ، ۱۰۹ ، ۱۴۰ ، ۱۸۵
اطفال ارواح قدسی ۱۱۶
افعال ۵ ، ۶ ، ۳۵ ، ۴۶ ، ۷۳ ، ۸۱ ،
۸۷ ، ۹۰ ، ۱۰۳ ، ۱۸۰ ؛ - خاص
۶۹ ، ۸۸ ؛ - ذات ۱۱۶ ؛ - قدیمه
الهیة ، سرمدیه ۱۶۷
افلاك جان ۸۹ ؛ - زمان عشق ۸۷
اقلیم هفتمین ۱۹۰
الباء (با تشدید ب) حقیقت ۱۱
التباس ۲۸ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۵۵ ، ۶۳ ،
۷۴ ، ۷۶ ، ۸۰ ، ۹۰ ، ۹۱ ، ۹۷ ،
۱۰۱ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۰۸ ، ۱۱۲ ،
۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۴۲ ، ۱۵۷
التفات ۸۴
الفت ۱۷ ، ۲۴ ؛ - طبیعی ۳۹
الوهیت ۱۴۵ ، ۱۵۶
امتحان ۶۰ ؛ - عشق ۵ ، ۲۵ ، ۷۷
انبساط ۵۰ ، ۹۶ ، ۱۰۹ ، ۱۱۲ ، ۱۳۲ ،
۱۴۶ ؛ - با معشوق ۱۶۱ ، ۱۶۲ ؛ -
در عشق انسانی ۱۶۲ ؛ - کلی ۸۷

— شریعت و طریقت ۱۸۶؛ — صورت
 ۶۳؛ — طبیعت ۴۸؛ — عشق ۱۶؛ —
 عشق و بلا ۱۷۷؛ — عقول ۱۹۸؛ —
 قدس ۶۹؛ — قرب ۱۲۴؛ — کمال
 ۱۳۸؛ — کواشف ۱۳۴؛ — محبت
 ۱۷۲، ۱۸۸، ۱۹۶؛ — مشاهده ۱۵،
 ۱۳۱؛ — معرفت ۹، ۱۵، ۱۶، ۲۱،
 ۱۵۰؛ — ملکوت ۱۲۵؛ — نهایت
 ۱۲۰؛ — ولایت ۸، ۴۸؛ — هجران
 ۱۱۰؛ — یقین ۱۲۲

اهلیت ۳۹، ۸۰

ایمان ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۷۸؛ — عاشقان
 ۲۰۰

این عشق ۸، ۷۷

ب

بازگونه ۱۰۸

باطن ۱۶۸؛ — در ظاهر ۱۲۷

بام ازل ۷۹، ۱۲۲؛ — عقل ۴۱، ۱۵۸

بامداد ازل ۱۲۱

بانگ «آلت» ۸۴

بت پرستی ۹۵

بهار حقیقت نکرت ۱۱۹

بدایت توحید ۱۳۴؛ — عشق ربانی ۸۸،

۹۱؛ — مشاهده ۸۷؛ — معرفت ۱۴۵

بر افروختن (هیجان) ۱۹۹

برج حمل دل ۱۱۱؛ برج دل ۱۱۲

بساتین دل ۸۰

بستان کشف ۱۲۷؛ — معرفت ۱۳۷

بسط ۷۶، ۱۴۶؛ — اصلی ۸۷

بسطامی (ابو یزید) ۱۰، ۱۴۷

بشر و هند ۱۱

بصر ۸۴؛ — صورت ۱۹۳؛ — قدیم ۱۷۰

بصیرت روح ۱۹۳

بطنان اشباح ۱۸۱؛ — غیب ۹۰؛ — غیب

صورت ۷۲

بعد بعد ۱۲۴

بقا ۴، ۱۱۲، ۱۴۶؛ — بالله ۱۶۲؛ —

بقا ۱۴۵؛ — حسن، — عشق ۴۷

بکا در بکا ۸۶

بلاد بدایت ۲۴

بلیات عشق انسانی ۱۸۸

بندگی ۱۵۰

بو الفضولان شریعت ۵۸

بو قلدون ۶۴، ۱۹۳

بو یحیی (عزرائیل) ۱۴۱

بهشت ۱۰۳؛ — جاودان ۹۳؛ — خلوت

۶۱، ۱۸۸؛ — مشاهده ازل ۷۷

بیابان ازل وابد ۱۲۱؛ — حقیقت ۱۱۲

بینخواهی در بینخواهی ۸۶

بینخودان راه حقیقت ۵۲

بینخودی ۸۵، ۱۲۱

بیدلی ۸۵

بیرسمی اسرار دل ۱۲۶

تجلی ۴، ۲۷، ۳۵، ۴۵، ۴۶، ۴۸،
 ۵۰، ۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۶،
 ۷۸، ۷۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۵-
 ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۹۳؛ - افعال ۱۸؛
 - الهی ۱۸۸؛ - بصری ۱۹۴؛ - جمال
 ۱۳۷؛ - حسن ۳۱، ۱۸۶؛ - حضرت
 خاتم ۱۲۹؛ - حق ۱۹۳؛ - خاص
 ۱۳۳؛ - در حدث ۱۹۴؛ - ذات
 ۲۰، ۳۴؛ - ذاتی ۹۵؛ - روحی
 ۱۹۴؛ - صرف قدم ۱۹۴؛ - صرف
 محبت ۲۲؛ - عیسی ۱۲۹؛ - قدیم
 ۱۹۳؛ - کونی ۱۶۷، ۱۹۴؛ -
 مخصوص بهر حاشه‌ئی ۱۵۷؛ - موسی
 ۱۲۹؛ - نور الهی ۱۶۶؛ - وجه
 حق ۱۵۲؛ - وحدت ۱۵۳
 تجلیات ۱۶۳، ۱۹۳، ۲۰۰
 تحبیر ۱۱۹، ۱۲۰؛ - عقل ۸۴
 تخریق نیاب ۸۷
 تخیل خیال ۸۴
 تدلی ۷۸، ۱۴۷
 تربیت ۹۹، ۱۲۷، ۲۰۱؛ - اول ۶۹؛
 - عشق حدثانی ۶۸، ۱۹۷
 ترصد ۸۴
 ترقب ۷۴
 ترقص ۷۰
 ترقی ۱۸۱؛ - عشق ۱۰۴؛ - عقلی ۸۷

بیکاری ۸۵؛ - در بیکاری ۸۶
 بی مکان ۷، ۵۰، ۵۶

پ

پارسانی ۵۳
 باره باره کردن (تذریق) ۱۹۹
 بازند ۵۷، ۱۸۳
 پاکان ۱۱۴؛ - ملکوت ۷۸
 پر جبرئیل جان ۸۸
 پرتو انوار ذات ۱۲۵؛ - حسن قدم ۴۵؛
 - نور جمال ۴۶
 پرده ۸۸، ۹۷، ۱۰۷، ۱۲۶؛ - خدائی
 ۱۰۳؛ - عروس قدم ۵۶، ۱۸۱؛ -
 فؤاد ۴۱

پرده‌ها ۴۵، ۷۰؛ پرده‌ها؛ جان ۱۲۴
 پرندگان شمع قدم ۴۸
 پرها؛ عشق و شوق ۱۲۴
 پیادگان تجلی ۱۱۷
 پیاده رو ۱۶۱
 پیران ۱۶۸؛ - عشق ۱۱۳
 پیرایه صفت ۲۷؛ - فعل ۳۹، ۱۷۹

ت

تأثیر صفات ۱۳۹
 تألف ۱۱
 تاوان ۴۴
 تائبان عشق ۱۰۳
 تبطیل ۱۲۲
 تعبیر ۴، ۲۳، ۹۲

توحید ۴، ۲۳، ۶۵، ۸۱، ۹۲، ۱۰۹،
 ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۶
 توکل ۲۲، ۱۰۵
 تولد وجد ۱۱۶
 تولی ۳۷
 تهذیب اخلاق (عبودیت) ۱۰۴
 ث
 ثابت بنانی ۱۴۲
 ثقل بشریت ۱۲۱
 ج
 جام جم، جام جهان نمای جم ۴۹
 جامه آسمان گون ۶۲، ۱۹۱؛ - جان
 ۲۷؛ - فقر ۱۹۱
 جامی ۱۸۹
 جان ۸، ۱۸، ۳۹، ۵۲، ۵۳، ۶۵،
 ۸۱، ۱۱۶؛ - آدم ۷۹، ۱۰۱؛ -
 آفرین ۶۵؛ - انسانی ۱۵۳؛ - اولیا
 ۷۹، ۸۳؛ - جان ۷، ۱۸، ۴۵، ۵۶،
 ۶۳، ۸۱، ۹۱، ۹۳؛ - جان آدم
 ۱۱؛ - جان انبیا ۷۹؛ - جانان ۷۹؛
 - جانها ۶۷؛ - روحانی ۲۲، ۶۶؛
 - عاشق ۷۹، ۱۲۶، ۱۲۸؛ - عشاق
 ۸۲؛ - عشق ۷۹؛ - مرید ۱۷۹؛
 - مقدس ۷۹، ۹۱، ۹۸؛ - ملک
 ۷۹
 جانان ۳۳، ۴۰، ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۶۵،
 ۷۳، ۷۵، ۷۹، ۸۶؛ - ازل ۷۸، ۸۱

ترك (آن ترك، مشوقه روزبهان) ۳۷،
 ۳۸، ۴۲، ۷۵، ۸۳، ۱۱۷، ۱۲۲؛
 - بی شفقت ۸۳؛ - چینی ۸۸؛ -
 خاتقاء قدرت ۷۳؛ - رضا ۸۲؛ -
 سرمایه ترکان ۱۰۶؛ - قنچاك ۸۲
 ترکان افسال ۹۶؛ - تجلی ۷۳، ۷۴،
 ۸۲؛ - عشق ۷۶؛ - یغمانی ۸۳
 تروح طبع روحانی ۸۴
 تشبیه ۷۴، ۱۲۲
 تصوف ۶
 تعطیل ۳۳، ۱۲۲
 تحف ۲۵، ۱۸۹
 تعین اول ۱۵۷؛ - عقل ۱۶۵
 تعینات ۱۹۸
 تفرید ۴، ۲۳، ۹۲، ۱۳۵
 تفحص مشوق ۸۵
 تفکر ۵۰، ۱۷۰؛ - منطقی ۱۷۱
 تقلید عام ۱۱۹
 تکالیف شرعی ۱۹۸
 تکلیف و تکلف ۸۵، ۱۶۹
 تلبس حق ۱۶۴
 تلوین ۹۰، ۱۲۸
 تسکین ۹۰، ۱۱۲، ۱۲۸، ۱۳۰
 تمیز محبی و محبوبی ۱۵۹
 تنزیه ۵۸، ۶۹، ۱۰۳، ۱۳۵، ۱۹۸
 تنگدلی ۶۲، ۷۸
 توبه ۱۰۴

جبال فاران ۱۲۹

جبروت ۵، ۱۶، ۲۵، ۳۳، ۸۸،

۱۱۸، ۱۲۶

جبرئیل ۱۷۲

جست وجوی معشوق ۵۶

جفا ۱۳۷

جلال ۴۶، ۵۱؛ - ذات ۲۸

جمال ۳۰، ۳۲، ۳۵، ۴۶، ۵۱،

۱۳۲؛ - ابد ۹۶؛ - ازل ۱۰۳،

۱۱۷؛ - انسانی ۶۹؛ - بقا ۸۸؛ -

جان ۴۰، ۱۵۷؛ - جانان ۸۶؛ -

جاودان حق ۹۶؛ - جبروت ۵۰،

۱۷۱؛ - جبروتی ۲۰؛ - جلال

ذات ۱۳۲؛ - حق ۵، ۲۸، ۴۸،

۱۱۰، ۱۲۰؛ - خدائی ۱۰۳؛ -

ذات ۲۷؛ - روحانیات ۳۸؛ -

صرف ۱۲۸؛ - صفات ۱۸؛ - قدم

۵، ۲۹، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹،

۴۲، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۵۰،

۱۵۵؛ - قدیم ۲۲؛ - لاهوت ۷؛ -

معشوق ۵۶، ۱۵۳

جمع الجمع ۱۵۲

جمع عین عاشق و معشوق ۱۴۵

جمیل و بشینه ۱۱

جنان جان ۷۶

جنت فردوس اعلیٰ ۳۱؛ - مأوی ۲۲،

۳۱، ۷۸

جنون عشق ۴۱، ۱۳۳، ۲۰۰؛ - محبت

۷۱

جنید (ابو القاسم) ۱۰، ۱۴۷

جوانمرد ۱۹۰؛ جوانمردان ۲۹

جوانمردی ۵۳، ۱۳۷

جواهر ملکوتی ۴۴

جوشش سر ۸۴

جوهر آدم ۷۶؛ - روح ۱۳۲؛ - عشق

۳۸ بیعد، ۱۷۸؛ - عقل ۱۶۴

جهاد نفس و طبع ۱۷۲

جهان جان ۴۰؛ - جاودانی ۱۹، ۶۷؛ -

حدثان ۲۶؛ - حکمت ۵۸؛ - دل

۹۵؛ - دل و جان ۹۰؛ - رسوم

۸۵؛ - روحانی ۹۰؛ - صورت

۸۴؛ - عقل ۱۶، ۴۰، ۱۵۷؛ -

عقول ۱۶؛ - غیب ۱۷؛ - فنا ۶۲؛ -

قدم ۹۱؛ - مشاهده ۱۸؛ - معانی ۸۴

جیغون توحید ۱۱

ج

چادر شب عصمت ۷۳

چال ۱۳۱

چاله ۹۶

چرخ دوار ۱۷۶

چشم ۳۴؛ - جان ۵، ۱۷، ۳۳، ۷۳،

۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۹؛ - جان و دل

۱۲۹؛ - زخم ۵۹؛ - سر ۹۲؛ -

سر عاشقان انسانی ۱۵۱؛ - صرف

۳۰، ۳۱، ۳۹، ۴۵، ۴۷، ۷۵؛ -

افعالی ۹۵؛ - الهی ۱۹؛ - انسان

۳۵، ۶۴، ۱۵۰، ۱۵۲؛ - انسانی

۱۷۱؛ - جان ۳۸؛ - حدث ۴۵؛ -

حسان ۱۶۸؛ - صورت ۳۸؛ - صوری

۳۹؛ - قدم ۲۶، ۳۱، ۴۵، ۴۷؛ -

ممشوق ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۸

العصری ۱۰

حضور ۴۲، ۱۶۰؛ - در حضور ۸۶

حظایر قدس ۱۴۱؛ حظیرة القدس ۸۲

حقایق اسرار ۱۹۴؛ - عشق ۴۱

حقیقت ۵۲، ۶۸، ۸۹؛ - جان ۷۹؛ -

حسن ۴۵؛ - خدائی ۷۲؛ - سبحانی

۶۲؛ - صرف ۱۷۹، ۱۸۰؛ - عشق

۷۴، ۸۲؛ - فراست ۱۰۵؛ - مجد

۱۱۶؛ - معشوق ۱۸۱؛ - نور حقیقی

۶۴؛ - نور عشق ۴۱

حکایت وجه و مرآت ۱۸۱

حکما ۲۰۱؛ - فلاسفه ۱۱

حکمت ازلی ۱۴۵؛ - ازلیه ۱۷۸؛ -

الهی ۱۹۸؛ - ربوبیت ۱۸۱؛ -

عشق ۱۷۷

حلاج (حسین بن منصور) ۱۰، ۱۴۸،

۱۷۰

حالات انس ۳۲

حلول ۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۵۷، ۵۸، ۷۴،

۱۲۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۸۶، ۱۹۹

۱۵۲؛ - صورت ۶، ۷۳، ۱۵۲؛ -

عشق ۲۹، ۶۰؛ - عقل ۵، ۱۱۰؛ -

ملکوتی ۴

چهار رکن عشق ۴۰، ۱۵۷

چهره ازل ۸۳؛ - جمال ازل ۲۸؛ -

عروس قدم ۵۶، ۱۸۰

چین زلف ۱۸۷

ح

حافظ شیرازی ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶،

۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱

حجاب انسانی ۱۳۲؛ - تویی ۳۷؛ -

جان انسانی ۳۸؛ - جبروت ۱۳۲؛ -

قهر ۳۷

حجب حدثانی ۱۳۶؛ - طبیعت ۱۶۸؛ -

طبیعی ۱۰۹

حدوثیت ۵۶، ۱۲۰، ۱۴۱

حدیقة الحقیقة سنائی ۱۴۳، ۱۴۴

حدیفة ۱۴۲

حرف ۵ عشق ۸۲

حرمان ۱۱۰

حروف ربانی ۸۴؛ - عشق ۵۵؛ -

لطف و قهر ۱۴۰؛ - مجهول ۹۲

حریت ۴، ۲۷، ۵۹، ۹۷، ۱۷۵

حزن در حزن ۸۶

حسن ۲۳، بیعد، ۲۶، بیعد، ۳۰، ۳۱،

۳۲، ۴۷؛ - آدم ۳۵، ۱۴۹؛ -

ازل ۴۸؛ - ازلی ۴۵، ۴۸؛ - اصلی

حلولی ۱۸۶

حواس باطن ۷۶ ؛ - خمس ۴۰ ؛ -

روحانی و جسمانی ۷۲ ؛ - صورت

۷۶ ؛ - ظاهر ۱۵۱ ؛ - ظاهر

و باطن ۷۵

حوراء جنان ۷۰ ، ۱۱۸

حیا ۷۰ ، ۸۷

حیات ۳۰ ؛ - جاودان ۱۳۱

خ

خارستان ۱۸۸

خاصان ۱۳۱ ، ۱۳۳

خاصیت ربوبیت ۱۳۴

خاک ۱۶۱ ؛ - آدم ۱۹۰ ؛ - در دیده

۴۳ ؛ - کوی شریعت ۱۷۳

خاموشی ۸۵

خانگاه معشوق ۸۵ ؛ خانقاه قدرت ۷۳

خانه ازل ۱۲۴ ؛ - جبروت ۲۶ ؛ -

خیال ۶۰ ، ۱۸۸ ؛ - قرب ۱۲۵

خدائی ۱۵۰

خدمت ۱۵

خدیجه ۱۹

خراب آباد ۱۸۷

خرابات ۱۰۵ ؛ - فعل ۷۳

خرابیاتی ۵۳ ، ۱۲۵

خراز (ابو سعید) ۱۴۷

خرده گیران طریقت ۵۸

خضر ۱۴۲ ؛ خضروار ۵۸ ، ۱۸۴

خطاب ۱۲۹ ؛ - تسکین و قرب ۱۲۹ ؛ -

خاص ۱۳۰

خلت ۴۱

خلعت خلافت ۲۶

خلق قدم ۶۸

خلوت ۸۷

خلوتخانه دل ۸۰ ؛ - عقل کل ۷۲ ؛ -

مهر کبریائی ۷۲

خلیفت انسانی و روحانی ۷۲ ؛ خلیفه

اول (آدم) ۷۱ ، ۲۰۰

خواص ۱۲۶ ؛ - انبیا ۶۸ ؛ - محبت

۱۳۲ ، ۱۳۳

خواهندگان معشوق ۴۰

خودی خود ۱۵۲

خوف ۲۲ ، ۷۶ ، ۸۴ ، ۱۰۹ بیحد ، ۱۱۳

(مقام عبودیت) ؛ - با رجا ، - بی رجا

۸۷ ؛ - حقیقت ۸۷ ؛ - معشوق ۷۰

خیال ۲۱ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۵۳ ، ۵۷ ، ۷۳ ،

۸۲ ؛ - انسانی ۷۵ ؛ - روحانی ۷۵ ،

۸۴ ، ۸۹

د

دارو فروشی ۸۶

داود النبی ۱۰

دایرة عرفان ۱۹۳

در مکنون ۵۸

درد دل ۸۷ ؛ - فقدان ۸۲

دربای نیستی ۵۶

دین ۱۴۴	دریدن جامه (تغریق) ۱۹۹
دیوان جامی ۱۸۹	دست خوش ۲۶؛ - زدن (تصفیق) ۱۹۹؛
دیوان حافظ ۱۷۳، ۱۸۴، ۱۸۶-۱۸۸،	- فراز کردن ۳۹
۱۹۰، ۱۹۱	دعد و رافع (رباب) ۱۱
دیوان سنائی ۱۴۱	دعوی گر ۱۳۰
ذ	دقایق انواق ۱۹۴
ذکر موت ۱۴۱	دل ۳۹، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۸۱، ۹۹،
ذو النون مصری ۹، ۱۰، ۵۴، ۱۴۲،	۱۵۲؛ - آدم ۹۸؛ - روحانی ۱۰۹؛
۱۷۷	- عاشق ۳۹؛ - کم شده ۶۴، ۱۹۲؛
ر	- معشوق ۳۹
راحی ۶۱	دو مقام مشاهده ۱۲۸
راز مطلق ۱۴۷	دوازده مقامات ۱۰۰
رازی، نگاه کنید به «یوسف بن الحسین	دواعی عقلی عشق ۱۷ بیمد
رازی»	دوزخ ۱۰۳؛ - شهوت ۹۸؛ - طبیعت
راکب عشق ۱۳۷	۷۷
رام گرفتن (سلوت) ۱۹۹	دولت حقیقت ۱۸۹؛ - عشق ۱۴۰
راه حدث ۱۹۷؛ - روان انوار کواشف	دوئی ۴۹، ۱۲۷، ۱۳۶، ۱۴۹، ۱۵۰
۹۲؛ - روان بی برگ ۱۷۳؛ -	دیده بی دیدگان ۱۰۳؛ - بی دیده ۷۳
روان جبروت ۵۱؛ - روان حق ۹۲؛	دیده بینا ۱۵۴؛ - جان ۵، ۲۲،
- عشق ۵۵؛ - وحدت ۶۲	۴۳، ۷۳، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۴۷؛ -
رباط سموات ازل ۷۳	جاودانی ۵۶؛ - دل ۱۱۹؛ - ربوبیت
ربوبیت ۶۸، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹،	۱۲۹؛ - روح ۳۹، ۱۱۰، ۱۱۹،
۱۴۵	۱۵۶؛ - سر ۳۶، ۳۸، ۱۵۱؛ -
رتبت اصلی ۴۵؛ - عیان ۱۵۷	صورت ۸۴؛ - عاشق ۱۵۴، ۱۵۵؛
رجا ۲۲، ۷۶، ۱۱۱ بیمد، ۱۱۳ (مقام	- لاهوت ۱۲۲؛ - دیدمور ۲۵،
ربوبیت)؛ - بی خوف ۸۷؛ - کلی	۲۹؛ - دیده یکنایه ۱۴۸
۸۷؛ - معشوق ۷۰	دیانتها ۴۶

روحانی ۳۶
روحانیات ۱۶، ۲۹، ۳۸، ۴۲، ۱۵۴
روحانیان ۱۸؛ - ملکوت ۱۴۲، ۱۷۲
روحانیت ۱۵۴؛ - عاشق ۱۵۴
روحها؛ ملکونی ۹۴
روزبهان: آن آزاده ۹۷؛ آن سر انداز
توحید ۹۷؛ این آشفته دل ۵۸،
۶۲؛ این جوانمرد ۶۲؛ این
چنین عاشقی ۷۷؛ این چنین
عندلیبی ۶۰؛ این خسته دل ۵۹؛
این سوار فرسان تصوف ۷۸؛
این سوخته دل ۷۰؛ این شوریده
عاشق ۱۲۵؛ این صوفی ۷۳، ۹۳؛
این صوفی رنجور ۸۸؛ این صوفی
مستور ۷۷؛ این صوفی مستور از
صرف توحید ۶۵؛ این ضعیف
۱۱۷؛ این غرچه روزگار عشق
۵۶؛ این غریب شفته دل ۸۸؛ چنین
صوفی مستور ۶۳؛ چنین شهسواری
در این جهان تنگ ۶۱
روغن مصباح توحید ۱۱۸
رؤساء ارواح ۱۳۱
رویت ۸۴، ۱۳۲؛ - بصری ۱۵۰،
۱۶۲؛ - جلال ۱۳۶؛ - حسن
وجمال ۱۳۳؛ - حق ۱۹۹؛ -
شواهد ۱۷۰؛ - صرف صفات ۱۴۰؛
- صرف قدم ۱۲۹

رخش توحید ۱۰۵، ۱۲۱؛ - دل ۵۲؛
- عشق ۱۱۳، ۱۴۴
«رسالة القدس» (= رسالة قدسیه،
تصنیف روزبهان) ۱۱۲، ۱۵۰
رسم عشق ۵۶؛ - معشوق ۵۶
رشك مهر ۶۱، ۱۸۸
رضا ۲۲، ۱۰۵ یبعد
رضایت ۱۵
رضوان ۷۸؛ - عشق ۷۶
رهونت طبع، - عشق ۸۴
رقاصان ۸۲
رقص ۸۷
رمز ۶۳
رنگ دومی ۱۲۷، ۱۴۹؛ - روحانی
۸۱؛ - صفاتی ۹۵؛ - عشق ۱۵۴؛
عشق صرف ۱۷۹
روان ۱۸
روح ۸، ۳۴، ۴۵، ۴۶، ۷۴، ۹۹،
۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۰،
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۰؛ روح الله ۱۲۱؛
- الهی ۲۰۱؛ - اول ۹۰؛ -
حیوانی ۹۴، ۲۰۱؛ - روحانی
۸۳؛ - عارفان ۱۵۱؛ - القدس ۷،
۷۱؛ - قدسی ۴۴، ۶۴، ۱۰۶؛ -
مقدس ۱۶، ۱۹۲، ۱۹۳؛ - ناطقه
۵۶، ۷۱، ۸۴، ۹۰، ۹۳؛ - هوایی
۹۴

روی زیبا ۱۵۴

ریحان عارفان ۷۱ ، ۱۹۹

ز

زاهدی ۱۰۵

زخمه توحید ۷۰

زردشت ۱۸۳

زعقاب موسوی ۸۷

زلیخا ۹ ، ۱۱

زام عشق ۱۱۵

زمزمه توحید ۱۱۲

زمین ازل ۱۶۷ ؛ - دل ۶۳ ، ۸۰ ،

۹۰ ، ۱۰۲ ؛ - شوق ۱۳۴ ؛ - وفا

۶۲ ، ۱۸۹

زند و بازند ۵۷ ، ۱۸۳

زندان طبیعت ۸۰

زندگان بی مرگ ۱۷۳

زهاده ۸۲ ، ۹۳ ، ۱۷۵

زهره ۶ ، ۸۹ ، ۱۴۹

زینب ۱۹۸

س

سازشی ۶۱

ساعیر ۱۲۹

ساکنان طبیعت ۷۴

سالکان ۵۰ ، ۵۱ ؛ - حقیقت ۶۹ ؛ -

راه عشق ۱۹۲ ؛ - راه محبت ۱۷۲ ؛ -

سرای طبیعت ۷۲ ؛ - طریق حق

۶۹ ؛ - طریق عشق ۱۹۴

سایه الهی ۷۲ ؛ - جان ۸ ؛ - حسن

۳۴ ؛ - صفت ۹۰ ، ۹۳ ؛ - طوبی

۱۸۸

سحر تما ۵۳

سدرة المنتهی ۳۱

سر انداز ۳۳

سرگردانی (هیمنان) ۱۹۹

سر ۳۹ ، ۸۱ ، ۱۰۰ ؛ - ازل ۶۰ ،

۷۲ ؛ - استعداد ۷۹ ؛ - افعال ۶ ،

۱۴۷ ؛ - أنا الحق ۶۲ ، ۱۴۶ ؛ -

توحید ۱۴۶ ؛ - جان ۱۷۹ ؛ -

جانان ازل ۷۸ ؛ - حدثان ۹۲ ؛ -

حق ۳۱ ؛ - حقیقت ۷۲ ، ۷ ؛ -

خواجگان معرفت ۷۸ ؛ - سر ۷۹ ؛ -

ضمیر فؤاد ۹۰ ؛ - ظهور تجلی

۲۸ ؛ - عاشق ۱۵۶ ؛ - فعل ۷۹ ،

۹۰ ؛ - قدم ۷۶ ، ۹۲ ، ۹۷ ،

۱۲۹ ؛ - لاهوت ۱۰۳ ؛ - معشوق

۱۵۶ ؛ - ملکوت ۱۴۹

سرای ازل ۱۹ ؛ - ازل وابد ۱۰۴ ؛ -

بقا ۱۳۲ ؛ - طبیعت ۷۷ ، ۱۱۶

سرمه ۱۶۲

سعادت کبری ۱۴۵

سعدی ۱۷۴ ، ۱۸۶ ، ۱۹۵

سکر ۴۲ ، ۵۰ ، ۷۶ ، ۱۲۸ ، ۱۶۰ ؛ -

توحید ۱۲۸ ، ۱۴۸ ؛ - در سکر

۱۲۸ ، ۱۴۶

شاهزاده عدم ۲۸
 شاهنامه فردوسی ۱۴۴
 شایستگی محبت ۱۸
 شایسته وصول ۱۷۴
 شایق ۱۳۳ ؛ شایقان ۶۲
 شب عدم ۹۴ ؛ هجران ۱۲۰
 شبلی (ابو بکر) ۱۰ ، ۱۴۶
 شجره طویی ۳۱
 شرع احمد ۹
 شرقیه (ازلیه) ۱۶۷
 شریعت ۱۶ ، ۵۲ ، ۶۸ ، ۷۶ ، ۱۱۹ ،
 ۱۹۷
 شطّاح ۴
 شطّاحان ۱۱۴ ؛ طربناک ۱۳۲ ؛
 معرفت ۵۰
 شطّحیات ۱۴۶
 شمشه جان عاشق و معشوق ۱۵۸
 شغاف قلب ۴۱ ، ۶۸ ؛ قلب اصلی
 ۶۳ ، ۱۹۱
 شفق ۴۱ ، ۱۹۴
 شك ۱۱۹ ببعده
 شمس حسن ۴۷ ؛ صفت ۹۰
 شمع جبال ۱۲۴
 شمس ازلیات ۶۴ ؛ حقیقت انوار
 ۷۱ ؛ خانه ۷۳ ؛ واقمار ملکوتی ۲۰
 شواهد ۱۷ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۵۰ ،
 ۹۹ ، ۱۲۲ ، ۱۷۰ ؛ اصلی ۱۱۲ ؛

سکون ۴۰ ؛ اطفال ۷۱ ، ۲۰۰ ؛
 نفس ۱۵۸
 سلاطین خراسان ۱۱۳
 سلب ۸۴ ، ۱۱۶
 سلسله دیوانگان ۱۲۳
 سلم عشق الرحمن ۸۸
 سلمان پارسی ۱۴۲
 سلیمان بن داود ۲۱
 سنون المحب ۱۴۰
 سنائی ۱۴۱ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴
 سواتر ربوبیت ۱۴۱
 سوزش ۸۶
 سه مشاهده ۱۳۱ ببعده
 سیارگان سماوات رسالت ۲۸ ؛ سماوات
 قدم ۹۲
 سیر احوال ، مقامات ۸۶
 سیمرغ آشیانه ابدیات (- محمد نبی)
 ۲۰ ؛ جان ۱۱۱ ؛ عرش (عقل
 اول) ۶۲ ، ۱۹۰
 سینا ۱۲۹
 ش
 شاهان معرفت ۶۲
 شاهد ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۳ ، ۷۹ ، ۹۹ ،
 ۱۲۲ ، ۱۹۷ ؛ اصلی ۱۰۷ ، ۱۱۲ ؛
 اول ۱۳۲ ؛ حسن ۳۲ ؛ حق
 ۱۳۴ ؛ قدم ۶۵ ، ۹۷ ، ۱۳۲
 شاهدان التباس ۱۱۷ ؛ حق ۳۰

افعالیات ۱۳۱ ؛ - الهیه ۱۷۷ ؛ -
 انسانی ۱۲۲ ؛ - حدثانی ۱۲۶ ؛ -
 شرمی عشق ۱۷ بید ؛ - غیبی ۵۰
 شور عشق ۱۵
 شوق ۴۱ ، ۱۲۶ ، ۱۳۵ بید ؛ - جمال
 ۷۷ ؛ - ربانی ۹۷
 شوکت سکندری ۱۸۴
 شهدا ۲۵
 شهر بقا ۱۱۵ ؛ - خدای ۸ ، ۸۱ ،
 ۱۱۲ ، ۱۱۶ ؛ - دل ۱۱۰ ؛ - شواهد
 ۱۱۲ ؛ - عشق ۸۹ ؛ - قدم ۹۲ ؛ -
 ولایت ۱۰۶
 شهرستان ازل ۷۷ ؛ - عزت ۲۴
 شهسواران میدان فیوب ۶۴ ، ۱۹۲
 شهوت حیوانی ۱۶
 شهود انسانی ۱۸۶ ؛ - جانان ۱۵۷ ؛ -
 جمال انسانی ۱۶۰ ؛ - جمال قدم
 ۱۵۰ ؛ - حق ۱۶۳ ، ۱۹۸ ، ۲۰۰ ؛ -
 صرف قدم ۶۸ ، ۱۹۷ ؛ - هین ۲۸ ،
 ۱۴۶ ؛ - وجه الهی ۱۵۸
 شهید ۲۳ ، ۲۵ ، ۳۱
 شیراز ۷۳
 شیطان ۹۶
 شتون الهی ۱۹۳
 ص
 صاحب نظر ۱۶۳
 صبر ۲۲

صبنغ التباس ۱۷۱ ؛ - عشق ۱۸
 صحو ۴۲ ، ۷۶ ، ۹۲ ، ۱۲۸ ، ۱۳۰ ،
 ۱۶۰
 صدمات عشق ۱۶۹ ؛ - قدسی ۱۵۰
 صرف توحید ۱۹۴ ؛ - قدم ۵۶ ، ۱۵۲ ،
 ۱۸۱
 صعود روح ۸۷
 صفات ۳۰ ؛ - انسانی ۳۹ ؛ - حق
 ۱۴۵ ؛ - خاص ۵۶ ، ۷۹ ، ۹۱ ،
 ۱۳۸ ؛ - ربانی ۱۹ ؛ - رحمانی
 ۵۶ ، ۱۸۰ ؛ - فعل ۴ ؛ - فعلیه
 ۱۶۷ ؛ - فعلیه الهی ۱۶۸ ؛ - فعلیه
 الهیه ۱۶۷ ؛ - قدیم ۱۱۶ ، ۱۳۸ ؛ -
 معشوق ۳۹ ، ۴۷ ، ۱۵۶
 صفت آدمی ۱۶۴ ؛ - الهی ۱۹۱ ؛ -
 جلال وقهر ، - جمال و لطف ۱۵۱ ؛ -
 خاص ۱۷۹ ؛ - ذاتی ۲۲ ؛ - عشق
 ۱۸ ؛ - فعل ۷۹ ، ۸۹ ؛ - مغلوبه
 واقفکار ۱۵۶
 صفت ۷۰
 صنم پرستی ۹۵
 صور اکوان ۱۸۰ ؛ - غیبیه ۱۷۷ ، ۱۸۸
 صورت ۳۹ ، ۴۵ ، ۴۸ ، ۷۳ ، ۹۵ ؛ -
 آدم ۵ ، ۸ ، ۴۴ ، ۷۴ ، ۸۳ ؛ -
 انسان ۱۶۶ ؛ - انسانی ۳۹ ؛ -
 جاودانی ۷۵ ؛ - خاکی ۱۳۲ ؛ -
 غلبه و استغنا ۱۵۶ ؛ - مجازی معشوق

۱۷۶ :- معشوق ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱،

۱۷۲، ۱۷۵، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳،

۱۹۵ :- معشوقی ۱۸۶ :- نیکوان

۹۵

صوفیان صافی ۶۱ :- عاشق ۵۷، ۶۲

صوفی ۸

صومه ۱۰۳ :- زهاد ۵۳

ض

ضحك با بکا، - بی بکا ۸۶

ط

طاعت حقیقی ۱۷۵

طامات ۱۳۰

طامانیان ۹۵

طاووسان ملائکه ۱۴۲

طبع انسانی ۳۸، ۹۴ :- بشری ۱۹۵

- جان ۳۸ :- جسمانی ۱۶ :-

روحانی ۴۳

طبیعت ۶۴ :- کل ۱۶۶

طبیعیات ۴۲

طراز ۱۸۱

طرب ۸۴

طریق السالکین ۴۹ :- العاشقین ۳۸

طریقت ۷۶

طلب ۸۴ :- جانان ۶۸، ۷۲، ۸۰،

۸۲، ۸۵، ۹۱، ۱۱۲، ۱۵۷، ۲۰۱ :-

- مشاهده ۶۸

طوالع ۱۱۵

طیر انس (روح ناطقه) ۷۱

ظ

ظاهر در باطن ۱۲۷ :- ظاهر و باطن

۱۵۱ :- عاشق ۱۴۱

ظلمات ۱۸۴ :- طبایع ۹۰ :- طبیعت

۱۶۷

ظهور ۲۸، ۷۹، ۱۸۰ :- حق ۶۹ :-

صفت ۱۳۴ :- عالم کون ۱۶۶ :-

فعل ۶۴ :- وجود ۱۱۷

ع

عارف ۱۹۷

عارفان ۵۸، ۱۲۲، ۱۲۳ :- صادق

۹۵ :- عاشق ۶، ۱۱۷

عاشق ۲۱، ۲۳، بیعد، ۲۹، ۳۹، بیعد،

۴۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۶، ۱۲۷،

۱۳۳ :- حق ۱۰۰، ۱۳۹، ۱۶۰ :-

- ربانی ۱۴۱ :- روحانی ۱۵۴

عاشقان ۳۷، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۶۲،

۱۱۰، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۳۶ :-

انسانی ۱۵۱ :- روحانی و ربانی

۱۴۷ :- واصل حقیقت ۱۷۳

عاشقی ۵۳، ۱۰۵، ۱۲۵، ۱۴۹،

۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۸،

۱۸۵

عاقلان عشق ۳۷

عالم ازل ۴ :- انوار ۱۳۶ :- بقا ۶۲

- پاکی ۱۴۲ :- تجرید ۱۴۶ :-

جان ۸۳، ۶۵؛ - حدثان ۱۱۲؛ -
 دوئی ۴۹؛ - ربویت ۴، ۱۰۲؛ -
 شریعت ۸۴، ۹۶؛ - صغیر ۱۶۶؛ -
 صورت ۴۵؛ - غیب ۱۰۵، ۱۰۷؛ -
 فعلی ۱۰۷؛ - قدم ۱۱۴؛ - کبیر
 ۱۶۶؛ - کل ۱۰۷؛ - معارف و توحید
 ۹۲

عامیان ۹۵، ۱۱۹

عبد الواحد بن زید ۱۰

عبودیت ۴، ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۶۸،
 ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴،
 ۱۹۸؛ - حقیقه ۱۶۹؛ - حقیقه
 عشقه ۱۷۰؛ - شرعیه ۱۶۹؛ -
 شرعیه تقلیدیه ۱۷۰

عنان ۱۴۲

«عرایس البیان» (تفسیر روزبهان) ۱۳۱
 عرایس تجلی ۷۳، ۱۰۲؛ - خانه ۲۶؛
 - خانه جبروت ۲۶؛ - مشاهده ۷۳؛
 - مشاهده ابد ۶۶

عرفان ۱۳۲، ۱۸۱؛ - اخلاق، - افعال،
 - جوهر، - صفات ۸۷

عروج ۱۵۳

عروس بها ۱۲۴؛ - بهشت ۶۲؛ -
 بنون قدم ۸۱؛ - جان ۹۱؛ - جلال
 ۱۲؛ - جلال کبریائی ۷۰؛ - روح
 مقدس ۱۹۰؛ - طرازی ۵۶، ۱۸۱؛
 - غیبی ۱۱۶؛ - قدرت ۷۴؛ - قدم

۵۶، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۱۰۳، ۱۰۴؛
 - وحدت ۷۷، ۱۰۸؛ - وحدت قدم
 ۹۲؛ آن عروس ۷، ۵۶، ۵۷؛
 چنان عروسی ۶۲؛ چون تو عروسی
 ۱۳۷

عروسان ۱۲۳؛ - بقا ۵۹، ۱۸۶؛ -
 تجلی ۶۵؛ - جبروت ۸۳

عشاق حق ۱۳۹

عشق ۹، ۱۰، ۱۵، بیعد، ۴۱، ۳۵،
 ۳۸، بیعد، ۴۱، بیعد، ۴۷، ۵۰،
 ۸۰، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۵-۱۲۷،
 ۱۳۶، ۱۳۷؛ - ازل ۶۹، ۷۲،
 ۹۶؛ - ازلی ۲۳، ۴۹؛ - الهی ۸،
 ۱۵-۱۷، ۴۲، ۴۹، بیعد، ۶۹، ۱۰۰،
 ۱۰۷؛ - الهیات ۲۳؛ - انسانی ۱۱،
 ۱۲، ۱۸، بیعد، ۲۱، ۲۴، ۲۸، ۳۸-
 ۴۰، ۴۲، ۴۹، بیعد، ۶۴، ۶۹، ۷۰،
 ۷۷، ۸۱، ۸۴، ۸۷، ۸۸، ۹۱،
 ۹۲، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۵،
 ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۶۲،
 ۱۷۱، ۱۹۲، ۱۹۸؛ - بهیمی ۱۵؛
 - جاودانی ۱۱۵؛ - حق ۲۱، ۲۸؛
 - حقیقی ۱۹۴؛ - خاص ۴۲، ۴۳،
 ۹۹؛ - ربانی ۱۱، ۱۲، ۴۲، ۷۰،
 ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۱۰،
 ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۶۰؛ - رحمانی ۶۸،
 ۷۷، ۱۹۷؛ - روحانی ۱۵، ۱۶،

علماء معرفت ۱۷
 علی بن ابی طالب ۱۸ ، ۱۴۲
 علین ۱۱۷ ، ۱۴۲
 عمر ۱۴۲
 عناصر اربعہ ۱۶
 عنبر فشان ۱۲۳
 عیاران ۱۱۴
 عیسیٰ ۱۲۱ ، ۱۴۲
 عین اللہ ۶ ، ۳۵ ، ۵۸ ، ۶۴ ، ۶۷ ،
 ۶۹ ، ۷۶ ، ۷۷ ، ۷۹ ، ۹۰ ، ۱۳۶ ،
 ۱۹۳ ؛ - بقا ۳۵ ؛ - توحید ۱۰۱ ؛ -
 جمع ۵۸ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶ ، ۱۸۴ ؛ -
 حدثان ۱۸۴ ؛ - حق ۹۲ ؛ - دومی
 ۱۳۶ ؛ - ربانی ۹۲ ؛ - صفات
 ۸۱ ؛ - فعل ۲۸ ، ۱۴۷ ؛ - قدم
 ۴ ، ۳۷ ، ۶۴ ، ۱۳۶ ، ۱۹۳ ؛ -
 قہر ۸۷ ؛ - کمال (= عشق) ۱۴۰ ،
 ۱۴۱ ؛ - مشاہدہ ۱۹ ؛ - نور تجلی
 ۹۰ ؛ - وجدان ۸۲
 غ
 غارتیلین ۷۶ ، ۸۲
 غایت عشق ۱۴۰ ؛ - محبت ۱۳۲
 غربت امتحان ۱۱۱
 غریبہ (ابدیہ) ۱۶۷
 غرچہ ۸ ، ۴۴ ، ۱۶۳
 غزلیات سعدی ۱۷۴ ، ۱۸
 غلبہ عشق ۱۷۵

۴۲ ، ۱۶۲ ؛ - طبیعت ۱۶۳ ؛ - طبیعی
 ۱۵ ، ۱۶ ، ۴۲ ، ۴۳ ؛ - عقیف ۹ ،
 ۱۱ ؛ - عقلی ۱۵ ، ۱۶ ؛ - غیبی
 ۱۵۴ ؛ - غیبی الہی ۱۵۱ ؛ - قدم
 ۲۴ ، ۴۰ ، ۹۲ ، ۹۸ ؛ - قدیم ۱۳۹ ؛
 - کلی ۱۰۰ - مجازی ۱۶۰ ؛ -
 و عاشق و معشوق ۴۴ ، ۴۹ ، ۱۳۸ ،
 ۱۴۴ ح ، ۱۵۰
 عشوہ خر ۵۲
 عطارد ۸۹
 عطش ۴۱
 عفت ۲۵
 عقل ۳۹ ، ۴۵ ، ۷۴ ، ۸۱ ، ۱۰۲ ،
 ۱۴۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۹ ؛ - اصلی
 ۱۰۶ ؛ - الہی ۷۵ ؛ - اول ۴۴
 بید ؛ - جلالی ۴۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ؛ -
 روحانی ۸۹ ؛ - طبیعی ۸۰ ؛ - غریزی
 ۷۵ ؛ - کل ۷ ، ۱۶ ، ۲۴ ، ۵۱ ،
 ۵۴ ، ۷۲ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۱۴۷ ، ۱۶۶ ،
 ۱۹۰ ، ۱۹۵ ؛ - قدسی ۴۴
 عقلای عشق ۷۱
 عقلیات ۱۶
 عقول ربانی ۹۰
 عکرمہ ۲۷
 علم ۳۰ ؛ - آداب عشق ۱۸۵ ؛ -
 حقایق ۱۲۴ ؛ - غیب ۶۰ ؛ - مجهول
 ۷۳ ، ۷۸

غلماں صفاتی ۷۳

غم ۵۲

غیب احدیت ۳۳ ؛ جمال ۸۸ ؛ -

حق ۹۹

غیبت ۴۲ ، ۱۶۰ ؛ - غیب ۱۲۴

غیرت قدم ۵۹

غیوب نفس ۱۰۲

ف

فالگیری ۸۶

فراست ۲۴ ، ۱۰۵

فراق ۷۶

فردانیت ۱۴۶

فردوسی ۱۴۴ ح

فرستاده رحمت ۱۰۵

فرق ثانی ۱۵۲ ، ۱۹۸

فروع عشق ۱۸۵

فصل ۱۳۵

فضیلت صاحب حسن ۳۲

فطرت انسانی ۷۵

فعل ۳۳ ، ۵۶ ، ۶۷ ، ۶۹ ، ۷۳ ، ۷۶ ،

۷۹ ؛ - ازلی الهی ۱۹۱ ؛ - حق

۳۴ ؛ - خاص ۴۶ ، ۵۸ ، ۶۵ ، ۷۴ ،

۷۹ ، ۸۳ ، ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۷۸ ؛ -

خاص الهی ۱۶۸ ؛ - قدیم ۳۴ ،

۶۳ ؛ - قدیم الهی ۱۹۶

فغان (زقورت) ۱۹۹

قر ۱۰۵

فلک عشق ، - هفتم ۸۹

فنا ۵۲ ، ۷۰ ؛ - شدن ۸۷ ؛ - فعل

۱۴۵ ؛ - فنا ۱۴۵ ؛ - فی الله ۱۶۲ ،

۱۶۳ ؛ - فی التوحید ۱۱۶

فوز استعداد ۸۴

فیض جدید ۱۷۷ ؛ - رحمان ۶۸

فیوض قدیمه معتاده ۱۷۷

ق

قاب قوسین ۳۲ ، ۷۸

قارون ۶

قبض ۷۶ ، ۸۵ ، ۱۴۶ ؛ - اصلی ۸۷

قبلة خاص ۸۳ ؛ - زهاد ۳۵ ؛ - شریعت

وحقیقت ۸۳ ؛ - صفات ۳۰ ؛ - عشاق

۳۵ ؛ - قدم ۶۴ ؛ قبله های مختلف ۲۸

قتاده ۲۷

قدرت ۳۰

قدوسیان جبروت ۱۷۲

قرابت جان با جان ۲۴

قرب جان ۶۶ ، ۸۷ ، ۱۹۵ ؛ - عقل

۸۷ ؛ - قرب ۱۱۹ ، ۱۲۴ ؛ -

معشوق ۱۱۶

قربة ۱۲۴ بیعد

قرلغ ۶۱

قصه عاشقان روحانی و ربانی ۱۴۷ ؛ -

عشاق ۴۸

قفچاق ۸۲

قفص شکن ۵۲

قلب ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶

قمار خانه ۵۴ ، ۹۳
 قمر ۹۰
 قنادیل حکمت غیبی ۶۴
 قنطرة دوزخ طبیعت ۹۷؛ - مجاز ۲۰۲
 قوام محبت ۳۵
 قهر ۳۶ ، ۳۷ ، ۸۷
 قهریات ۴ ، ۳۲ ، ۳۶ ، ۶۷ ، ۱۰۸ ،
 ۱۳۲ ، ۱۹۶
 قیامتها ۲۶
 ك
 کارخانه حکمت ۲۷ ، ۶۶
 کاروان گاه راه ازل ۱۰۶
 کاروانیان خلقت ۱۱۲
 کافر ۱۰۳
 کافری ۱۰۵ ، ۱۱۸
 کالبد آدم ۱۱۲؛ - کون ۳۵
 کبریت احمر ۴۳
 کتاب البیان ، نگاه کنید به «عربس
 البیان»
 کتمان ۲۵؛ - احوال ۱۸۵
 کثافت جسمانی ۳۶
 کثیف ۱۵۲
 کج زن ۹۳
 کش ۵۲
 کشف (بدایت مشاهده صرف) ۱۲۹؛ -
 آیات ، - جبروت ۱۲۶؛ - جمال
 و جلال ۱۴۰؛ - جهان ملک و شهادت

۱۲۶؛ - در کشف ۱۲۶ ، ۱۲۷؛ -
 ذات ، - صفات ۱۲۶؛ - علم ربوبیت
 ۱۲۶؛ - عشق ۱۲۷ ، ۱۶۰ ،
 ۱۹۹؛ - ملکوت ۵۰ ، ۱۲۶
 کشف غیبات ۱۲۵
 کعبه صفت ۲۸ ، ۳۳؛ - قدرت ۸
 کفر ۹۳ ، ۱۴۴؛ - حقیقی ۱۶۳
 کلیات سعدی ۱۹۵
 کم زن ۷۷؛ کم زنی ۵۳
 کمال ۱۴۰؛ - الفت ۴۰؛ - حق
 ۱۴۱؛ - عشق ۴۰ ، ۱۳۸ ، بعد .
 ۱۵۸؛ - محبت ۱۳۸
 کنشت ۱۰۳ ، ۱۴۵
 کوچه یار ۱۷۵
 کون صغری (جسم آدم) ۷۲
 کوه ازلی ۲۵؛ - تجلی ۲۷
 کوهستان روح ۴۵
 کیمیا ۱۶۲
 کیوان ۸۹؛ - ازل ۶۳
 ك
 گل آدم ۶۳ ، ۷۳ ، ۹۸ ، ۱۰۹؛ -
 انسان ۷۳؛ - انسانی ۵۶ ، ۸۳ .
 ۱۸۰؛ - دل ۸۰
 گل بدن ۵۲
 گلشن قدس ۱۸۷
 گردن کش ۳۳
 گردن ان ۱۱۸

م

ماه ۱۴۹
مبارزتها ۲۶
مباشرت ۸۷
مبتدیان عشق ۱۲۲
متجلی ۴۵، ۶۸، ۱۱۹، ۱۵۰، ۱۹۱
متجیروار ۸۶
مشرق ۲۶
متعبدان ملکوت ۱۱۸
متواری ۱۹۱؛ متواریان شهوت ۱۳۰
مثنوی مولوی ۱۶۹
مجال آیات ۱۴۹؛ - حدت ۱۹۳
مجاهد ۱۸
مجلس انس ۱۲۷؛ - پیخودی ۶؛ -
خاص ملکوت ۶۶؛ - عارفان عاشق
۱۱۷؛ - عاشقان، - عشق ۱۰۵؛ -
موحدان ۱۴۷
مجهلی ذات ۱۴۹
مجنون ۲۱، ۱۳۳؛ - ولیلی ۱۱، ۶۱،
۱۸۹
مجنونان هشیار ۵۲
محببت ۱۵ بیعد، ۲۲، ۴۱، ۴۸، ۱۲۶،
۱۳۱ بیعد؛ - انسانی ۱۹، ۱۵۰؛
- الهی ۱۳۱؛ - باری ۵۴؛ - بعد
از عرفان ۱۳۴؛ - حق ۱۹، ۱۰۳،
۱۳۸؛ - حقیقی ۴۱؛ - خاص ۱۸،
۲۱، ۸۳، ۱۳۱، ۱۳۳؛ - خدا

گفتن و دریدن ۸۷

گم شدگی ۱۹۲

گوش جان ۲۶

ل

لا ابالیت ۱۲۸

لا مکان ۵۶، ۱۲۰، ۱۸۰

لاهورت ۷، ۵۷، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۴۸

لباس انوار جمال حق ۹۱؛ لباس افعالی

۸۱؛ - جدتان ۷۹؛ - خلقت ۱۶۴؛

- ربانی ۸۱؛ - صفات ۲۷؛ - ملامت

۸۳؛ - هستی ۴۴؛ - هستی کونی

۱۶۴؛ لباسی (از هر صفتی) ۱۳۸

لحظات ۸۴

لذت روح ۸۴

لشکر ابلیس ۶

لطایف غیب ۱۱۱؛ - مقامات ۱۳۱

لطف ۳۶، ۸۷؛ - و جمال ۱۶۵؛ -

و جمال ازلی ۱۶۴

لطیفیات ۴، ۶۷، ۱۹۶

لطیف ۱۵۲

لطیفه ۸۱؛ - قلبیه ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۱

لقاء رحمان ۱۳۵

«لن ترانی» ۶۰، ۱۸۸

لواجیح ۱۱۵

لوح خیال ۵۷؛ - محفوظ ۶۹، ۹۳

لیالی انفصال ۱۲۳

لیلی ۲۱؛ - و مجنون ۱۱، ۶۱

۵۴؛ - خلق ۱۹؛ - در مشاهده بی
عرفان ۱۳۴؛ - روحانی ۱۹؛ - صرف
۱۳۰؛ - عام ۱۳۱؛ - مجازی ۴۱؛
- مخلوق به مخلوق ۵۴؛ - معلوم ۱۳۱
محبوب ۲۱، ۱۳۳
محبوبان حق ۱۹
محض قدم ۳۷
محققان شایق ۱۳۷
محل اتحاد ۱۴۶؛ - ایمان ۳۶؛ - فنا
۱۴۰؛ - معرفت، - نکرت ۳۶
محمد نبی ع ۱۰، ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۲۸،
۲۹، ۳۰، ۳۲، ۷۴؛ آئینه محدود
عالم ۱۰۷؛ احمد ۳۳؛ بلبل عشق
ازلیات ۲۰؛ جان عتقاء مقرب ازل
۱۲۰؛ حبیب ۲۲، ۱۲۸، ۱۴۲؛
حضرت خاتم ۱۵۰؛ - خاتمی ۱۹۸؛
- ختمی ۱۵۱؛ خلاصه جوهر آدم
۵۹؛ رقام طراز نیم کار آدم ۱۰۷؛
رئیس اهل ولایت ۱۲۱؛ زبده
«ونفخت فیه» ۶۷، ۱۹۵؛ سید
بریات ۱۲۰؛ - خاققین ۳۲؛ -
عاشقان ۲۵، ۱۰۰؛ - عالم ۱۳۳؛
- عشاق ۱۰۳؛ - مشاهدهان غیوب
۱۸؛ - مشتاقان و رئیس عاشقان
۱۳۶؛ شارع شریعت ۳۱؛ شاهد
مادر قدم ۵۹؛ شاهین بستان حقیقت
۳۳؛ شمس انبیا و بندر اولیا ۱۱۰؛

شمس مطالع انوار قدم ۵۹؛ - عالم
توحید ۲۳؛ شهسوار دولت راه
طریقت ۳۳؛ شیر مرغزار بهشت
هقل ۳۴؛ عروس سرای وحدت ۵۹؛
غواص بحر عبرات شوق ۲۳؛ قمر
ولایت تفرید ۲۳؛ کاروان سالار
غیب ۱۲۱؛ ماه بنی هاشم ۵۹؛ مدار
افلاک کونین ۱۲۰؛ مرغ بستان
قاب قوسین ۱۲۰؛ مسافر بیابان
تجربید ۲۳؛ مفتی پیغمبران ۱۰۵؛
موضع التباس شریعت ۳۳؛ واضح
طریقت ۳۱
محو ۷۶، ۹۲، ۱۲۸
مخافت مهلکت ۸۵
مخلصان عشق ۹۷
مداد محبت ۵۵
مدارج عشق ۱۲۰؛ - عشق انسانی ۷۷؛
- غیب ۸۹
مدد جان ۵۴
مذهب اهل عشق ۱۶؛ - عشاق ۱۳۵؛
- عشق ۵۵
مرآت، ادراک باطن حق ۱۵۱؛ - ادراک
ظاهر و صورت حق، - ادراک وجه
قدیم ۱۵۱؛ - التباس ۱۲۸؛ - تجلی
۱۶۴؛ - دل ۳۶
مراتب تربیت الهی ۱۳۲
مراقبت ۱۰۷، ۱۰۸

مربوب ۱۵۶

مرتبه جمع ۱۹۸؛ - جمع الجمع ۱۵۲،

۱۹۸؛ - جمع مطلق ۱۹۸

مرد ۸، ۱۳۳، ۱۴۴، ۱۷۵؛ مردان

۱۴۴

مردی ۵۳

مرغ انس ۱۰۷؛ - جان ۱۱۴؛ - عشق،

- غیبی ۱۰۷

مرغان ازل ۱۲۳؛ - خاموش ۶۰،

۱۸۷؛ - هوشی ۱۱۷؛ - مقدس ۶۰؛

- مقدس ارواح ۱۲۴؛ - ملکوت ۵۱

مرقع پوشان ازل ۸۲

مرقمهای غیبی ۵۸، ۱۸۴

مرکب تجرید ۱۲۱؛ - تفرید ۱۴۶؛ -

حقیقت ۴۲، ۱۶۱؛ - عشق ۱۳۷،

۱۳۹

مرکز فلک عشق ۸۹

مربخ ۸۹

مزار جانان ۱۰۷؛ - دل ۸۰

مزدك ۱۸۳

مزدوران افلاك ۶۴، ۱۹۴

مسافران قرب قرب ۱۲۵

مسامرت ۸۷

مستحسن ۲۳ بید، ۲۶ بید، ۳۱، ۳۳،

۳۶، ۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۷۸؛

مستحسنات ۱۶، ۳۱، ۳۴، ۳۶،

۱۱۲

مستقیب ۳۷، ۱۵۱؛ مستقیبات ۳۶

مشارق آفتاب ازلیات ۲۸

مشاهد ۱۲۲؛ - انبیا ۲۵

مشاهده ۱۷، ۱۹، ۸۱، ۱۲۷ بید؛ -

ارواح (یش از وجود انسانی)

۱۳۱؛ - ازل ۷۷؛ - بقا ۸۴؛ -

بی نشان ۷۷؛ - تجلی ۲۳، ۷۵؛ -

توحید ۱۴۵؛ - جاودانی ۸۸؛ -

جمال ۱۳۳؛ - حق ۵۰، ۷۰، ۸۱،

۱۲۸؛ - خصوص ۱۳۳؛ - در مشاهده

۱۲۹-۱۳۰؛ - دل ۱۱۹؛ - ربوبیت

۶۹؛ - شاهد قدم ۹۷؛ - صرف

۷۵، ۱۲۸، ۱۲۹؛ - عموم ۱۳۳؛ -

کبریا ۱۴۶؛ - کل ۱۴۰؛ - کلی

۸۷؛ - معرفت ۱۳۰

مشتري ۶، ۸۹؛ - جان ۱۱۲

مشرَب خضری ۱۸۴؛ - محبت ۸۷

مشرق جمال ربوبیت ۱۰۲؛ - قدم ۹۹،

۱۰۷؛ - و مغرب ۱۹۳

مشفقى ۶۱

مشکات حدث ۴۶؛ - عقل ۴۵؛ - قلب

۱۶۴

مشهد ۳۱؛ - عاشقان ۱۴۰

مشهود ۱۹۷؛ - ازل ۵۳، ۱۲۶؛ -

سرای ازل ۶۶

مشیت لایزالى الهی ۱۷۸

۴۴، ۴۷، ۵۲، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۵،
 ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۴۰،
 ۱۵۶؛ - ازل ۶۴، ۱۷۶، ۱۷۹،
 ۱۸۲، ۱۸۷؛ - اصلی ۵۰؛ - حق
 ۱۳۹؛ - قدم ۱۲۲؛ - معشوق ۱۳۹
 معشوقی ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۳،
 ۱۷۰، ۱۸۵
 معنی ۳۹، ۴۸، ۶۲، ۷۳؛ - «انی
 انا الله» ۱۸۳
 مغرب ابد ۱۲۱
 «مفاتیح الجنان» ۱۲۹ ح
 مفرحی ۱۲۰
 مفطوم عشق انسانی ۱۱۷
 مقادیر ۳۴، ۷۳؛ - افضالیات و صفات ۹۷
 مقارنه دل بدل ۴۰
 مقام بقا ۵۱؛ - توحید ۱۴۵؛ - جمع
 مطلق ۱۹۷؛ - حیا و حیرت ۵۰؛ -
 رسالت ۱۹۸؛ - عشق ۱۲۹؛ -
 مشاهده ۵۰؛ - معرفت ۵۰؛ -
 فنا ۵۱
 مقامات ۲۲، ۹۰، ۱۰۴؛ - زاهد ۴۹
 مقربان قدس ۶۷، ۱۹۶
 مقلد حقیقت ۷۳
 مکاشفان غیب ۶۹
 مکاشفه ۵۰، ۱۲۶ پیعد
 مکتب شریعت ۷۳
 مکر ۱۱۰، ۱۱۹

مصباح ازل ۴۶؛ - عشاق آفاق ۱۲۰؛ -
 عشق ۴۷
 مظاهر ۱۹۸؛ - حق ۱۵۱؛ - صفات
 ۱۶۴؛ - صوریه ۱۸۱؛ - فعلیه
 کونیه ۱۸۵؛ - کونیه ۱۸۰
 مظهر ۱۵۱، ۱۸۰، ۱۸۱
 معارج توحید ۸۱؛ - شوق ۱۲۰
 معاشرت ۸۷
 معاملات الهی ۱۷۵؛ - الهیه غیبیه
 ۱۶۱؛ - غیبیه ۱۹۶
 معانی عشق ۸۰
 معدن استمداد ذاتی ۱۵۴؛ - اصلی ۷،
 ۲۴، ۳۱، ۴۷، ۱۴۱، ۱۴۲؛ -
 انسانی، - جسمانی ۹۰؛ - جمال
 ۳۴؛ - جمال قدم ۳۴؛ - حسن ۴۸،
 ۱۵۴؛ - حسن و لطف ۱۷۴؛ -
 حیوانی ۹۰؛ - دل ۴۵؛ - روحانی
 ۹۰؛ - صفات ۳۵؛ - عشق ۴۵؛ -
 قدس ۳۹، ۴۴، ۱۷۸؛ - مقدس ۳۲
 معراج ۳۲؛ - بهشت جاودان ۹۳؛ -
 جان ۷۶؛ - در معراج ۱۲۵؛ -
 عشق انسانی ۱۵۳؛ - عشق روحانی
 ۷۷؛ - مشاهدات ۸۷، ۱۱۵
 معرفت ۸، ۱۲۰؛ - در معرفت ۱۴۶؛ -
 قدم ۱۹۷
 معروف ۱۹۷
 معشوق ۲۱، ۲۳ پیعد، ۲۹، ۳۹ پیعد،

موحدان ۳۶ ، ۱۲۹ ، ۱۴۷	مكن الهی ۱۵۴
موسی (کلیم) ۲۷ ، ۴۸ ، ۷۰ ، ۱۲۸ ، ۱۴۲ ؛ - جان ۱۱۷ ؛ - صفت ۱۸۳	مکونات صور حقایق ۱۷۶
موصول ۱۹۷	ملاحق التباسی ۷۳
مولوی (جلال الدین رومی) ۱۶۹	ملازمان ملکوت ۸۸
مهر الهی ۶۴	ملامت ۸۳ ، ۹۳ ، ۹۷ ، ۱۲۵ ، ۱۲۶
مهرویان ۵۲ ، ۱۷۲ ، ۱۷۴	ملائکه القدس ۱۹۶ ؛ - مقربین ۱۹۶
میان ازل و ابد ۱۹۳ ؛ - مشرق و مغرب ۱۹۲	ملک اعلاى معرفت ۶۸
ن	ملکوت ۵ ، ۶ ، ۱۵ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، ۶۹ ، ۸۳ ، ۱۲۶ ؛ -
نا توانی ۱۴۵	حقیقت ۷۳ ؛ - کبری ۹۰ ؛ - مضیقه
نا چیز شدن ۱۹۹	صنوبریه (= لطیفه قلبیه) ۱۹۲
نا رسیدگان افعال ۹۰ ؛ - شریعت ۳۵	ملکوتیان ۲۸ ، ۹۴ ؛ - جان ۸۲
نا رسیدگی ۱۴۵	ملکی ۷۹
نا رسیده ۳۵	ملوک معارف ۱۱۰ ؛ ملوگان ۵۳
نا یافت ۲۱ ، ۵۶ ، ۱۲۲	مناجات ۸۴
نازک ۵۲ ؛ - دل ۳۶	مناجاتی ۵۳ ، ۱۷۵
ناسوت ۷ ، ۵۷ ، ۱۰۳ ، ۱۴۸	منازل مکاشفات ۴ ؛ - و مراتب عشق ۸۴
نام خدا ۱۸۶	منزل انس ۵۱ ؛ - تفرید ۷۰ ؛ - جانان
نحاس خانه ۲۶	۷۸ ؛ - حقیقت ۲۰۲ ؛ - عشق
نردبان پایه افعال ۱۷	۱۱۳ ؛ - عشق لا یزالى ۶۸ ؛ - قرب
نزول ۷۴ ، ۱۵۳ ؛ - عشق ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۶	قرب ۵۱ ؛ - « هذا ربی » ۱۰۸ ؛ -
نطق ۷۰	یقین ۵۰
نظام معرفت ۳۵	منظر اعلى ۱۲۰
نظر ۲۹ ، ۱۰۴ ، ۱۲۲ ، ۱۶۳ ، ۲۰۰ ؛ -	منفردان عشق ۱۴۰
پاک ۹۷ ؛ - خاص ۷۹ ؛ - عاشق ۴۷	منهاج ایمان ۵۴ ؛ - در منهاج ۱۲۵ ؛ -
۱۶۸ ؛ - قدم ۱۳۴ ؛ - ملکوت ۱۷۱	عشق ربانی ۹۱ ؛ - مکاشفات ۱۱۵
	مواقف ۹۵

نعمات در نعمات ۸۶

نفعات ربانی ۱۰۲

نفخ اول ۸۳ ، ۹۱

نفس ۵ ، ۳۹ ، ۷۴ ، ۱۴۳ ؛ - اماره

۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۵۷ ، ۵۸ ، ۹۹

۱۰۹ ؛ - حسی ۹۹ ؛ - حیوانی ۲۴

۸۰ ، ۹۹ ؛ - روینده ۶۶ ، ۱۹۵ ؛ -

فرینده ۱۶ ؛ - کل ۷ ، ۱۶ ، ۸۹

۱۱۶ ، ۱۶۶ ؛ - کلی ۱۴۶ ؛ -

گوینده ۶۶ ؛ - مطمت ۹۹ ؛ -

ناطه ۱۶ ، ۱۶۶ ، ۱۹۵ ، ۲۰۱ ؛ -

نامه ۱۹۵

نقطه زمین دل ۸۹

نکته فلسفیان ۷۱ ، ۲۰۰

نکرت ۱۲۰

نکارخانه امر ۴۴ ؛ - عشق ۱۵۳ ؛ -

قدرت ۳۳

نوادر غیبی ۱۱۷

نوح ۱۰۶

نور ابصار ۴۶ ؛ - افعال ۱۱۵ ، ۱۲۷ ؛ -

الهی ۱۶۶ ؛ - ایمان ۳۵ ، ۴۹ ؛ -

بصر ۲۹ ؛ - تجلی ۲۷ ، ۳۶ ، ۸۰ ؛ -

توحید ۱۰۳ ؛ - جان ۳۸ ؛ - جمال

۴۶ ، ۱۱۷ ؛ - جمال قدم ۳۹

۱۵۵ ؛ - حسن ۴۸ ؛ - حسن ازلی

۴۵ ؛ - حقیقی ۱۹۳ ؛ - دیده ۳۹ ؛ -

دیده اصلی ۸۴ ؛ - دیده جان ۴۳ ؛ -

دیده روح ۳۹ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ؛ -

دیده عاشق ۳۹ ، ۱۵۵ ؛ - ذات

۴۶ ؛ - ربوبیت ۱۰۲ ؛ - روحانیات

ملکوت ۳۸ ؛ - صرف ذات ۱۲۰ ؛ -

صفات ۱۱۵ ؛ - عقل ۲۵ ؛ - غیب

۹۰ ؛ - قدس ۴۶ ؛ - قدم ۴۵ ، ۹۴

۱۰۱ ، ۱۶۵ ؛ - محبت ۶۷ ؛ -

محبت حق ۱۸ ؛ - مشاهده ۷۴ ؛ -

معین ۳۸ ؛ - مکاشفه ۱۲۴ ؛ - یقین

۱۲۰ ، ۱۲۱

نوروز ۵۳ ، ۱۷۵ ؛ - رجا ۱۱۱

نوری ، نگاه کنید به ابو الحسن النوری

نوزادگان عدم ۵۶ ، ۹۲

نهایت عشق ۱۴۵

نیابت ۱۹۸

نیران امتحان ۷۷ ؛ - طبیعت ۴۵ ؛ -

مشاهده ۱۲۴

نیستی نیستی ۱۰۵

نیکوان ۳۱ ؛ - بنی آدم ۱۹ ؛ -

ملکوت ۲۷

نیکوئی آدمی ، - غیر آدمی ۳۵

و

واردات ربانی ۱۱۵ ؛ - غیبی ۱۱۷

واسطی (ابوبکر) ۱۰ ، ۴۶

واصل ۱۹۷

وامق و عنرا ۱۱

وجد ۱۱۵ پیغم

وجدان ۱۱۵ ؛ - جانان ۱۱۹
 وجه قدم ۱۶۳ ، ۱۹۷ ؛ - قدیم ۱۷۰
 وحدانیت ۱۱۹
 ود ۴۰
 ورد احمر ۳۴
 وساطت اسما و صفات و افعال ۱۸۰
 وسایط ۱۶۶ ؛ - کوتیه ۱۸۱
 وصال ۷۶ ، ۱۲۷
 وصفان معرفت ۱۲۵
 وصل ۸۷ ، ۱۱۸ ، ۱۳۵ ، ۱۷۵
 وصلت دل ۱۲۹
 وطن خاکي ۱۴۲
 وطنات در وطنات ۸۶
 وفا ۱۱۸ ، ۱۳۷
 ولایت ۱۸ ، ۱۰۴ بیه ؛ - عدم ۲۷ ؛
 - عشق ۲۴ ؛ ولایتها ۲۶
 وله ۴۱ ، ۷۰ ، ۱۳۰ ؛ - بهشت ۹۱ ؛ -
 در وله ۱۴۶
 ویران کن ۵۲

ه

هاروت و ماروت ۶ ، ۱۱۸ ، ۱۴۷
 هارون ۱۴۲
 هجران ۶۰ ، ۱۲۰ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷
 ۱۸۸
 هست ازل ۱۲۹
 هستی ۵۹ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷
 هفت پرده دل ۱۵۹
 هلال یقین ۱۲۰
 هم دم ۶۱ ؛ - دمان محبت ۶۰ ؛ - راز
 ۶۱ ؛ - رنگ ۷ ، ۱۶ ، ۳۸ ، ۷۵ ،
 ۸۰ ، ۸۸ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ ، ۱۳۴ ،
 ۱۳۹ ، ۱۴۲ ، ۱۴۵ ، ۱۵۳ ؛ -
 رنگی ۱۱۸ ؛ - طبع ۳۹ ؛ - قرین
 ۱۲۴ ؛ - کتاب ۷۵ ؛ - گنان
 ۷۲ ؛ - نشینی ۱۷۲ ؛ - نعت ۱۴۲ ؛ -
 نفس ۷۲
 همت ۱۸۳
 هموم ۸۶
 هند و بشر ۱۱
 هیجان (برافروختن) ۴۱ ، ۸۴ ، ۱۳۰ ،
 ۱۹۹ ؛ - جبلت عشقی ۱۹۸ ؛ -
 در هیجان ۸۶ ؛ - روح ۱۳۳
 هیمن (سرگردانی) ۴۱ ، ۱۳۰ ، ۱۹۹

ی

یافت ۸۰ ؛ - عشق ۵ ؛ - و نایافت
 ۵ ، ۱۲۳
 یاه درایان ۹۶
 یابیدن ۷۶
 یعقوب ۹ ، ۲۸
 یسنا ۶۱
 یقین ۱۱۸ بیه ؛ - خواص ۱۱۹ ؛ -
 عاشقان ۱۲۰ ؛ - عموم ۱۱۹

۴۸ ، ۶۵ ؛ - حقیقت ۹۹ ؛ -

وزلیخا ۱۱

یوسف بن حسین رازی ۱۰ ، ۵۴

یکتائی ۱۲۷ ، ۸۷ ، ۴۱

بکرنک ۱۳۹

بگانگی ۶۲

یوسف ۹ ، ۲۰ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۵ ،

جدول خطا و صواب و اضافات

صفحه	سطر	بجای	نوشته و خوانده شود
۵	۱	البم	بم (دو اصل : البم)
۲۰	۱۹	(پیش از 3)	افزوده شود: 3-2 سورة ۳ (آل عمران) آء ۲۹
۳۶	ح ۲۱	متغزر شدی Gh	افزوده شود: در بك موضع از حواشی کتاب حاضر «تغرز» آمده و شرح داده شده: تغرز الرجل، کثر لحمه و غلظ. در حاشیه افزوده شود: ۱۱ گفت A: فرمود G
۴۵	۱۰	طبیعت	طبیعت < است >
۴۶	۱۳	حکم صرف	حکم < ذات > صرف ۱
۵۳	۶	می باشند	در حاشیه افزوده شود: 6 می باشند AG: شاید «می بازند»
۵۳	۶	ترنم	< ... > ترنم
۶۵	۸-۷	جان را ... جهان مدار	در حاشیه افزوده شود: رك . ص ۱۹۴ ح
۷۰	۷ بعد	رفت، تغریق، تمزیق..	در حاشیه افزوده شود: برای اطلاع از معانی آنها رك . ص ۱۹۹
۷۱	۱۱	شموس	در حاشیه افزوده شود: قس . شمس خانه (ص ۷۳)
۷۳	۱	شمس خانه	در حاشیه افزوده شود: قس . شمس (ص ۷۱)

صفحه	سطر	بجای	نوشته و خوانده شود
۱۳۱	ح ۲۰	و معیت خاص A ۱	افزوده شود: ۱۱۱ سورة ۱۳ (الرعد) آیه ۲۸، سورة ۳۸ (ص) آیه ۲۴ و ۳۹

فهرست کتاب

مقدمه

صفحه ها

(۱)	۱. ترجمه احوال روزبهان بقلی شیرازی
	۲. استادان و وابستگان روزبهان
(۱۸)	الف : استادان
(۲۱)	ب : پیران و مرشدان
(۲۳)	ج : معاصران
(۳۵)	د : خاندان روزبهان
	۳. تصوف روزبهان
(۴۸)	الف : ریاضت ، پیر ، شجره تصوف ، سلسله روزبهانیه ، رباط ، سماع
(۵۴)	ب : عشق صوفیانه جمال در نظر عارفان
	۴. آثار روزبهان
(۶۴)	الف : شعر
(۶۴)	I. در تفسیر و تائویل
(۶۷)	II. در شرح احادیث
(۶۷)	III. در فقه
(۶۸)	IV. در اصول
(۶۸)	V. در تصوف
(۷۷)	ب : شعر روزبهان
(۸۳)	۵. مظهر العاشقین
(۱۰۸)	۶. مآخذ
(۱۱۱)	ذیل

کتاب غیر العاشقین
در احوال عشق

۲	مقدمه
۴	الفصل الاول : فی ملاطفة العاشق والمعشوق
۱۵	الفصل الثاني : فی المحبة مقدمة العشق
۱۷	الفصل الثالث : فی ذکر الشواهد الشرعية والعقلية فی العشق الانساني
۲۳	الفصل الرابع : فی فضيلة المحبين الذين يالفون الحسن والمستحسن والمحبوبين المستحسنين
۲۶	الفصل الخامس : فی فضيلة الحسن والحسن والمستحسن
۳۸	الفصل السادس : فی كيفية جوهر العشق الانساني وماهيته
۴۴	الفصل السابع : فی بيان سبب بقاء العشق فی العاشقين
۴۹	الفصل الثامن : فی السالکين الذين ليس فی بدايتهم العشق الانساني فی العشق الالهي
۵۱	الفصل التاسع : فی وصف العاشقين الذين بدايتهم العشق الانساني
۵۵	الفصل العاشر : فی بداية العشق
۵۹	الفصل الحادي عشر : فی بداية العشق وامتحانه
۶۳	الفصل الثاني عشر : فی لزوم العشق وتأثيره
۶۷	الفصل الثالث عشر : فی تربية العشق
۷۱	الفصل الرابع عشر : فی نزول العشق
۷۹	الفصل الخامس عشر : فی طريق العشق فی قاب العاشق
۸۳	الفصل السادس عشر : فی بيان مقامات العشق الانساني وترقيتها فی مقامات العشق الرباني
۸۹	الفصل السابع عشر : فی خلاصة العشق الانساني
۹۴	الفصل الثامن عشر : فی غلط اهل الدعوى فی العشق الانساني
۹۹	الفصل التاسع عشر : فی بداية العشق الالهي
۱۰۱	الفصل العشرون : فی بداية هذا العشق وهو العبودية
۱۰۴	الفصل الحادي والعشرون : فی مقام الولاية فی العشق

۱۰۶	الفصل الثانی والعشرون : فی المراقبة التي هي جناح لطير الانس في مقام العشق
۱۰۹	الفصل الثالث والعشرون : فی خوف العاشقين في العشق
۱۱۱	الفصل الرابع والعشرون : فی رجاء العاشقين
۱۱۵	الفصل الخامس والعشرون : فی وجد العاشقين
۱۱۸	الفصل السادس والعشرون : فی يقين العاشقين
۱۲۴	الفصل السابع والعشرون : فی قرابة العاشقين .
۱۲۶	الفصل الثامن والعشرون : فی مكاشفة العاشقين
۱۲۷	الفصل التاسع والعشرون : فی مشاهدة العاشقين
۱۳۱	الفصل الثلاثون : فی محبة العاشقين .
۱۳۵	الفصل الحادی والثلاثون : فی شوق العاشقين
۱۳۸	الفصل الثاني والثلاثون : فی کمال العشق

حواشی کتاب عبر العاشقين از نویسنده ئی ناشناس

۱۴۹	حواشی فصل پنجم (۱-۱۴) .
۱۵۳	حواشی فصل ششم (۱۵-۶۷) .
۱۶۴	حواشی فصل هفتم (۶۸-۹۵) .
۱۷۰	حواشی فصل هشتم (۹۶-۱۰۲) .
۱۷۲	حواشی فصل نهم (۱۰۳-۱۲۸) .
۱۷۸	حواشی فصل دهم (۱۲۹-۱۷۲) .
۱۸۲	حواشی فصل یازدهم (۱۷۳-۱۹۷) .
۱۹۱	حواشی فصل دوازدهم (۱۹۸-۲۲۱) .
۱۹۵	حواشی فصل سیزدهم (۲۲۲-۲۴۵) .
۲۰۱	حواشی فصل چهاردهم (۲۴۶-۲۵۲) .
۲۱۳	فهرست آیات واحادیث واقوال عارفان
۲۴۰	جدول خطا و صواب و اضافات .
۲۴۲	فهرست نامها و لغات واصطلاحات
1-128	Introduction

چاپ این کتاب
روز ۴۵ آذر ۱۳۴۷ خورشیدی
در چاپخانه
انستیتو ایران و فرانسه
به مدیریت عزیز نصیری پور
بیابان رسیده است

Le Jasmin des Fidèles d'amour
Kitâb-e 'Abhar al-'âshiqîn

BIBLIOTHEQUE IRANIENNE

Dir. Henry CORBIN
(1905-1978)

Publiée par
l'INSTITUT FRANCAIS DE RECHERCHE EN IRAN

BP.15 815 3495 Téhéran, Iran
Université de Paris III, 13 rue de Santeuil Paris 5°

Diffuseur exclusif hors d'Iran :
LIBRAIRIE D'AMERIQUE ET D'ORIENT, J.MAISONNEUVE
11, rue Saint Sulpice 75005 Paris.

VOL.8.

La première édition de cet ouvrage a été publiée en 1958 par le Département d'Iranologie de l'Institut Franco-iranien, et l'Institut d'Etudes Iraniennes de l'Université de Paris.

Deuxième édition, Téhéran, éditions Manoucheri, 1981.

Troisième édition

EDITIONS MANOUCHERI

avenue Jomhuri Eslami
Téhéran, Iran.

1987

Tous droits réservés
Copyright by H. Corbin and M. Mo'in

TEHERAN
Editions Manoucheri

PARIS
Institut Français
de Recherche en Iran

RUZBEHAN BAQLI SHIRAZI

(522/1128 - 606/1209)

LE JASMIN DES FIDÈLES D'AMOUR

(Kitâb-e 'Abhar al-'âshiqîn)

**Traité de soufisme en persan
publié avec une double introduction
et la traduction du chapitre premier**

par

Henry CORBIN

et

Moh. MO'IN

Six planches hors-texte

TEHERAN

**Institut Français de
Recherche en IRAN**

**Editions
MANOUTCHERI**

1987

La première édition de cet ouvrage, parue en 1958,
a été publiée par

- Le Département d'Iranologie de l'Institut Franco- Iranien
et
- L'Institut d'Etudes Iraniennes de l'Université de Paris

2è édition Téhéran Editions Manoutcheri 1981

2è Réédition anastatique

EDITIONS MANOUTCHERI

TEHERAN

Tel : 316218

1987

– Tous droits réservés –

Copyright by H. CORBIN and M. MO'IN, 1958.